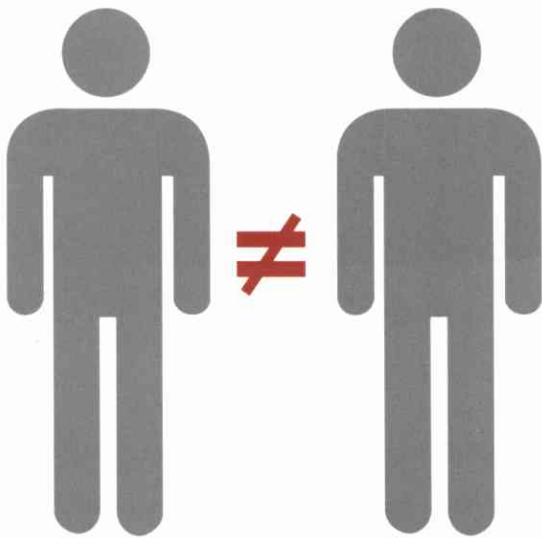


افسانہ دموکراسی



مؤلف: فاضل قرداغی
مترجم: کیومرث یوسفی

افسانہ دموکراسی

مؤلف:

فاضل قرداغی

مترجم:

کیومرث یوسفی

| | |
|------------------------|---|
| سرشناسه | : قرداغی، فاضل. |
| عنوان قراردادی | : افسانه دموکراسی، ترجمه: کیومرث یوسفی |
| عنوان و نام پدیدآورنده | : نه‌فسانه‌ی دیموکراسی / تألیف: فاضل قرداغی |
| مشخصات نشر | : سندج: انتشارات آراس، ۱۳۹۲ |
| مشخصات ظاهری | : ۴۰۵ ص |
| شابک | : ۶-۵۲-۶۸۳-۶۰۰-۹۷۸ |
| وضعیت فهرست نویسی | : فیبا |
| یادداشت | : عنوان اصلی به کردی: نه‌فسانه‌ی دیموکراسی |
| موضوع | : دموکراسی |
| شناسه افزوده | : کیومرث یوسفی ، ۱۳۵۰، مترجم |
| رده‌بندی کنگره | : ۱۳۹۲ ۹۰۴۱ ق ۲۲۳ JC |
| رده‌بندی دیویی | : ۳۲۱/۸ |
| شماره کتاب‌شناسی ملی | : ۳۲۴۰۰۱۷ |



انتشارات آراس

افسانه دموکراسی

مؤلف: فاضل قرداغی
 مترجم: کیومرث یوسفی
 ناشر: آراس
 تیراژ: ۲۰۰۰ جلد
 قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان
 نوبت چاپ: اول - بهار ۹۳
 شابک: ۶-۵۲-۶۸۴-۶۰۰-۹۷۸

مرکز پخش: سندج - پاساژ عزتی - انتشارات آراس
 ایمیل: arasbooks73@gmail.com
 تلفن: ۰۸۷۱۲۲۲۸۳۴۱

فهرست مطالب

| | |
|----|---|
| ۱۱ | سخن مترجم |
| ۱۵ | سخنانی از موافقان و مخالفان دموکراسی |
| ۱۷ | پیشگفتار |
| ۱۹ | بخش اول تعریف، تاریخ و انواع دموکراسی |
| ۱۹ | الف) تعریف دموکراسی |
| ۲۴ | ب) دموکراسی بسان یک دین |
| ۲۸ | ج) خلاصه‌ای از تاریخ دموکراسی |
| ۳۷ | د) انواع دموکراسی |
| ۴۱ | انواع دموکراسی |
| ۴۱ | ۱- دموکراسی مستقیم |
| ۴۱ | ۲- دموکراسی مبتنی بر نمایندگی |
| ۴۱ | ۳- دموکراسی نیمه مستقیم |
| ۴۲ | دموکراسی مستقیم |
| ۵۲ | دموکراسی نیمه مستقیم (مشارکتی) |
| ۵۶ | دموکراسی قیصری |
| ۵۷ | دموکراسی مبتنی بر نمایندگی |
| ۵۹ | بخش دوم اصول و مبانی دموکراسی |
| ۵۹ | اصول و مبانی دموکراسی |
| ۶۷ | مردم و معیار حقیقت و راستی |
| ۸۱ | موانع موجود در مسیر حاکمیت مردم |
| ۸۳ | اولین مانع: خود مردم |

- ۸۵ دومین مانع: وضعیت تحمیل شده
- ۸۶ سومین مانع: تحزب، وراثت و تقلید کردن
- ۸۷ چهارمین مانع: تعیین کاندیداتورها
- ۹۰ پنجمین مانع: هزینه‌های تبلیغات انتخاباتی
- ۹۲ ششمین مانع: تبلیغات انتخاباتی
- ۹۸ هفتمین مانع: تقلب‌های انتخاباتی
- ۱۰۰ هشتمین مانع: درصد مشارکت در انتخابات
- ۱۰۰ نهمین مانع: تقسیم آراء
- ۱۰۳ سخن گفتن از نتیجه‌ای بدتر
- ۱۰۶ و اما عدم مشارکت در انتخابات
- ۱۰۸ دهمین مانع: تعیین پیروز انتخابات و تقسیم کرسی‌ها
- ۱۱۴ یازدهمین مانع: آیا انتخابات مساوی است با دموکراسی؟
- ۱۱۹ دوازدهمین مانع: مسئله‌ی نمایندگی
- ۱۲۶ سیزدهمین مانع: حکومت اقلیت
- ۱۲۷ بخش سوم دموکراسی حکومت اقلیت است نه حکومت مردم
- ۱۲۷ دموکراسی حکومت اقلیت است نه حکومت مردم
- ۱۲۸ تمرکزگرایی قدرت و مبارزه به خاطر آن
- ۱۳۴ یکم: پارلمان و اقلیت موجود در پارلمان
- ۱۴۶ دوم: قوه‌ی مجریه
- ۱۶۷ سوم: احزاب
- ۱۷۴ دو علت اصلی فساد تحزب
- ۱۷۵ برخی از وجوه فساد احزاب
- ۱۸۱ چهارم: گروه‌های فشار (گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌نفوذ)
- ۱۸۴ گروه‌های فشار انواع
- ۱۸۵ سطوح عملکرد و تأثیر این گروه‌ها

- شیوه‌های عملکرد گروه‌های فشار به طور خلاصه عبارتند از: ۱۹۰
- پنجم: نیروهای اقتصادی ۱۹۸
- ششم: قدرت‌های رسانه‌ای ۲۱۴
- بازگشتی به بحث اصلی ۲۱۸
- بخش چهارم اصل آزادی‌های عمومی (آزادیهای فردی) ۲۱۹
- اصل آزادی‌های عمومی ۲۱۹
- آزادی‌های فردی ۲۱۹
- اولین مشکل اصل آزادی‌های عمومی است ۲۲۳
- مسئله و مشکل دوم این اصل، مسئله و مشکل میان آزادی و حاکمیت .. ۲۲۳
- مسئله و مشکل سوم: مشکل و مسئله‌ی میان آزادی و نظام ۲۲۵
- مسئله و مشکل چهارم: واژه‌ی آزادی و معنا و مفهوم آن ۲۲۷
- مسئله و مشکل پنجم عبارت است از اصول و مبانی اساسی آزادی ۲۳۰
- مسئله و مشکل ششم: آزادی ۲۳۱
- مسئله و مشکل هفتم ۲۳۳
- محدودیت‌های آزادی ۲۳۴
- محدودیت اول: فشار جامعه و مرزهای آن ۲۳۵
- محدودیت دوم: فشار ویژه ۲۳۹
- محدودیت سوم آزادی: نیروهای سیاسی ۲۴۰
- محدودیت چهارم آزادی: نیروهای اقتصادی ۲۴۱
- آزادی در عرصه عمل ۲۴۱
- اول- غرب به طور کلی آزادی را برای چه کسی می‌خواهد؟ ۲۴۱
- دوم: آزادی در آمریکا ۲۴۳
- سوم: آزادی در اروپا ۲۵۷
- آزادی و رسانه‌های خبری ۲۶۳
- یکم: هزینه‌های اطلاع‌رسانی ۲۶۳

- ۲۶۶..... دوم: عقیده و باور و منافع سرمایه‌دارها
- ۲۶۹..... سوم: عقاید صاحبان دستگاه‌های خبری
- ۲۷۴..... افکار عمومی
- ۲۷۹..... شکل دادن به ذهن - عقل / افکار عمومی
- ۲۸۰..... نیروهای اصلی‌ای که به افکار عمومی شکل می‌دهند
- ۲۸۰..... یکم: گروه‌های فشار
- ۲۸۱..... دوم: دستگاه‌های حکومتی
- ۲۸۳..... سوم: دستگاه‌های نظرسنجی
- ۲۸۶..... چهارم: دستگاه‌های خبری
- ۲۹۶..... طوفان اخبار و اطلاعات
- ۲۹۷..... نمونه‌هایی درباره‌ی کثرت رسانه‌ها
- ۲۹۹..... راه‌های دیگر شکل دادن به افکار عمومی
- ۳۰۲..... سرنوشت و آینده‌ی آزادی
- ۳۰۵..... بخش پنجم دو اصل دیگر دموکراسی
- ۳۰۵..... دو اصل دیگر دموکراسی
- ۳۰۵..... یکم: اصل تفکیک قوا
- ۳۱۰..... دوم: اصل «قانون اساسی، بالاتر از سایر قوانین است»
- ۳۱۷..... پایان بحث اصول و مبانی دموکراسی
- ۳۱۹..... بخش ششم چند موضوع دیگر درباره‌ی دموکراسی
- ۳۱۹..... چند موضوع دیگر درباره‌ی دموکراسی
- ۳۱۹..... یکم: استقلال قوه‌ی قضائیه
- ۳۲۲..... دوم: پنهان کاری در حکومت
- ۳۲۸..... سوم: دموکراسی و پرورش [آموزش]
- ۳۳۰..... چهارم: حکومت محلی

- ۳۳۴ پنجم: دموکراسی و سرشت و ماهیت ملتها
- ۳۳۶ ششم: کهنگی و ناتوانی دموکراسی
- ۳۴۹ هفتم: نیشهای دموکراسی
- ۳۶۳ هشتم: گسترش دموکراسی به ضرب شمشیر
- ۳۷۱ بخش هفتم نظام سیاسی در اسلام
- ۳۷۱ نظام سیاسی در اسلام
- ۳۷۱ مقایسه‌ای
- ۳۷۴ یکم: شورا
- ۳۷۶ دوم: نمایندگی و مجالس
- ۳۷۷ سوم: قوه‌ی مجریه
- ۳۷۸ چهارم: قضائیه
- ۳۷۸ پنجم: تفکیک قوا
- ۳۷۹ ششم: [پایبندی به] قانون اساسی
- ۳۷۹ هفتم: قانونگذاری
- ۳۸۰ هشتم: انتخابات
- ۳۸۱ نهم: آزادیها
- ۳۸۳ دهم: دولت ایجابی
- ۳۸۵ عاقبت دموکراسی
- ۳۹۱ بگذار خود را خسته نکنیم
- ۳۹۳ پایان سفر ما
- ۳۹۷ منابع

ترجمه این کتاب را تقدیم می‌نمایم

به مبین یوسفی

سخن مترجم:

«برحسب یکی از تعاریف، دموکراسی، مجموعه‌ای از نهادهاست که هدف آن به حداقل رساندن خطاهای اداره سیاسی جامعه از طریق به حداکثر رساندن مشارکت عامه و تقلیل نقش شخصی فرد در اتخاذ تصمیم سیاسی است.»

استاد قرضاوی در بیان ویژگی‌های دموکراسی عنوان می‌دارد: «یکی از ویژگی‌های دموکراسی در این است که: از خلال مبارزات طولانی خود با حکام و پادشاهان ستمکار و خودکامه، به راهکارها و وسایلی راه یافته است که صرف‌نظر از برخی نواقص که هیچ کاری انسانی از آن مصون نیست- برای حمایت از آزادی‌های مردم در مقابل سلطه‌طلبی خودکامگان، بهترین و مناسب‌ترین روش و راهکار است.

کسی هم نمی‌خواهد که پنجره‌ی اندیشه‌های مردم بویژه اندیشمندان و دانشمندان برای اندیشیدن در مورد روش و راهکارهای بهتر از آن را ببندد. هیچ بعید نیست که روزی بشریت به روشی بسیار بهتر از روش دموکراسی دست پیدا کند، اما تا آن زمان و تا واقعیت پیدا کردن آن امیدواری‌ها، بر این باوریم که ما موظفیم، در راستای تحقق «عدالت» و «شورا» و احترام به حقوق و آزادی‌های انسان و رویارویی با سلاطین ستم‌کار و خودکامه‌ی قدرت پرست، از اسلوب و روش‌های نظام دموکراسی بهترین استفاده را بنماییم... [اگر] دموکراسی وسیله‌ای آسان و ساختاری سر و سامان یافته در راستای تحقق زندگی با کرامت و

احترام باشد، من طرفدار دموکراسی بوده و برای ایجاد آن از هیچ تلاش مشروعی کوتاهی نمی‌نمایم، تا در سایه‌ی آن بتوانیم مردم را به خداپرستی و اسلامخواهی - آن‌گونه که بدان ایمان داریم - دعوت نماییم.^۱

ما اسلامگرایان فتوای نظام‌های اقلیت و مستبدي را که با بی‌اعتنایی کامل به ملت‌های خود و با فرو غلتاندن آنان به سوی نفاق و هم‌چنین با غفلت از این حقیقت که حکمت گمشده‌ی مؤمن است و هر جا مصلحت و عدالت باشد همان‌جا شروع و آیین خداوند است و دموکراسی سازوکاری برجسته برای تجسم بخشیدن به شورا در چهارچوب ارزش‌های اسلامی است، بدین ادعا که باید در مقابل بدعتگذاری و تقلید از غرب ایستاده نظام مبتنی بر انتخابات را حرام اعلام می‌دارند، بشدت محکوم می‌کنیم...

... مفاهیمی چون سکولاریزم، ناسیونالیزم نژادی و تقدم ارزش‌هایی چون سود، لذت، قدرت، زور، سودگرایی و جدایی دین از سیاست و خدا دانستن انسان که نظام دموکراسی غربی در بستری آمیخته به آن‌ها شکل گرفته، لوازم حتمی و جدایی ناپذیر ذات دموکراسی نیستند؛ چه دموکراسی عبارت است از حاکمیت ملت، برابری میان شهروندان، ایجاد ساختار حکومتی برخاسته از خواسته‌های ملت از رهگذر انتخابات آزاد و سرانجام، جابه‌جایی قدرت از طریق به رسمیت شناختن حق حکومت و

۱- دکتر قرضاوی، یوسف، فقه سیاسی.

تصمیم‌گیری برای اکثریت و حق معارضه و تلاش به هدف رسیدن به حکومت با استفاده از روش‌های مسالمت‌آمیز برای اقلیت.

... در این سازوکارها چیزی که ضرورتاً با ارزش‌های اسلام ناسازگار باشد وجود ندارد، بلکه درست برعکس، دستگاه حکومتی دموکراسی بهترین ابزاری است که تاکنون در نتیجه تحول دانش‌ها و شناخت‌های بشر برای تجسم این ارزش‌ها و فرود آمدن آن‌ها از آسمان آرمان‌ها به واقعیت زندگی مردم می‌توان سراغ داشت...^۲

این چکیده‌ی نظرات و دیدگاه‌های دو تن از رهبرای جریان میانه‌رو اسلامی درباره‌ی دموکراسی است، و می‌توان آن‌ها را پذیرفت و یا رد کرد.

دموکراسی چون حاصل تجارب انسانی است پس خالی از نقص نیست و به قول دکتر سروش دو نقص دارد: «به نظر می‌رسد دموکراسی به انباشت قدرت بیش از انباشت ثروت حساسیت دارد، و نیز به نظر می‌رسد که تساهل و اجتماع را بالاتر از حقیقت می‌نشانند. اگر این دو نقص به نحو مؤثری رفع می‌شدند بشر سعادت‌مندتر می‌بود.»^۳

اما کتاب پیش رو در راهی دیگر گام نهاده است و مؤلف همان‌گونه که اذعان می‌دارد در نشان دادن پاشنه آشیل‌ها و نقایص و نقاط ضعف آن نه به منابع شرقی، بل به منابع غربی ارجاع داده و استشهد می‌نماید و به طور کامل مخالف دموکراسی است.

۲- غنوشی، راشد، آزادی‌های عمومی در حکومت اسلامی.

۳- دکتر سروش، عبدالکریم، فره‌تر از ایدئولوژی.

هدف من هم از ترجمه‌ی این کتاب -البته به پیشنهاد آقای سجادی مدیر انتشارات آراس- آشنا نمودن جوانان سرزمینم با نقایص این محصول بشری و نه نفی آن بوده و هست و از مقدمه‌ی بحثم عیان است که موافق نظرات استاد قرضاوی و غنوشی هستم و به قول آن عزیز:

«بدترین نوع دموکراسی را بر بهترین نوع دیکتاتوری ترجیح می‌دهم.»

﴿وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مَخْرَجَ صِدْقٍ﴾

وَأَجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿اسراء ۸۰﴾

۲۴ تیر ماه ۹۲

کیومرث یوسفی

سخنانی از موافقان و مخالفان دموکراسی

یک دموکراسی راستین برای بشر وجود نداشته و هرگز وجود نخواهد داشت... ژان ژاک روسو

دموکراسی بدترین شیوهی حکومت است، در صورتی که سایر شیوه‌ها را کنار نهمیم. ونستون چرچیل

هیچ حکومتی ملزومات دموکراسی را فراهم نمی‌نماید، زیرا تفکر درباره‌ی دموکراسی تفکری مثالی، ساخته‌ی خیال و غیر واقعی است.

اوستن رنی

دموکراسی شبیه بالن بزرگی پُر از هوای گرم است که به آسمان فرستاده شده است تا هنگامی که آن را نظاره می‌کنی، افرادی جیب‌هایت را خالی کنند. برنارد شاو

از میان تمام دلایلی که برای دفاع از حکومت دموکراسی (...) در کشورهای جدید ارائه می‌شوند، هیچ دلیلی نمی‌شناسم که در عرض ۵ دقیقه ردّ نشود. ه.ج. ویلز

[«من بدترین نوع دموکراسی را بر بهترین دیکتاتوری‌ها ترجیح

می‌دهم.»] مترجم

پیشگفتار

دموکراسی یکی از ادیان زمینی معاصر است... دینی است که به شدت رواج داشته و بدان رواج می‌دهند... یکی از مدهای سیاسی و فکری امروزی است.

اما تمام ادیان زمینی، ادیانی پُر از تناقض و انحراف‌اند. هدف این کتاب اثبات این واقعیت آشکار نیست که در شرق دموکراسی وجود نداشته و تنها ادعا است... خیر!

مگر گاهی از شرق سخن بگوییم... هدف ما در این جا روشن نمودن و آشکار کردن آن حقایق ناشناخته‌ای است (یا حقایقی که اندکی با آن آشنا هستند) که در غرب... منشأ و سرچشمه‌ی دموکراسی، این دموکراسی چه از نظر تئوری و چه از نظر عملی یکپارچه تناقض و نقص است.

انتقادات ما نسبت به دموکراسی به صورت کلی عبارتند از:

۱- از نظر تئوری، دموکراسی در درون خود متناقض است.

۲- برخی از اصول دموکراسی ما را به نتایجی مخالف با دموکراسی

می‌رسانند.

۳- دموکراسی دینی عملی نیست، یا به گفته‌ی دیگر حکومت به هر

مقدار از دموکراسی دورتر باشد، به همان مقدار عملی‌تر خواهد بود.

۴- مسئله‌ی حکومت در حقیقت بیش از آن که ایجاد دموکراسی و

آزادی باشد، عبارت است از به دست آوردن و پروردن حاکمیت

(قدرت).

۵- دموکراسی به معنی «حکومت مردم» وجود خارجی نداشته و آن چه هست، حکومت اقلیت است.

مضاف بر این تاریخ کشورهای دمکراتیک تاریخ اشغالگری و خونریزی و جنایت است. دموکراسی همان دین پر از تناقضی است که امروز تبدیل به جاده صاف کنی برای اشغال دوباره‌ی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی... و محور نابودی هویت ما شده است. دموکراسی نشانه‌ی اسارت و بندگی ماست.

هر چند به منابع کافی به ویژه به زبان غیر عربی دسترسی نداشتیم (و این در کردستان ویران شده‌ی ما دور از انتظار نیست)، با این وجود تمام حقایق مربوط به دموکراسی در این کتاب گردآوری شده و برای آگاهی همین حقایق کافی است تا با نگاهی جدید به دموکراسی بنگرد.

بخش اول تعریف، تاریخ و انواع دموکراسی

الف) تعریف دموکراسی:

تعریف رایج دموکراسی عبارت است از: دموکراسی حکومت مردم (ملت) بخاطر مردم با دخالت مردم است. [حکومت مردم به دست مردم و برای مردم.] آبراهام لینکلن

دموکراسی از دو کلمه‌ی یونانی «دموس = Demos» به معنی ملت، عامه‌ی مردم و «حکومت = Kratia» تشکیل شده است.

بیشتر طرفداران دموکراسی این تعریف را پسندیده و آن را کافی می‌دانند... اما جا دارد پرسیم: آیا تعریف دموکراسی جامع و کامل است؟ در حقیقت دموکراسی نه تعریف جامع و کاملی داشته و نه این که این کلمه در طول تاریخ به یک معنا بوده است. دموکراسی تعریف شامل و کاملی نداشته و این کلمه معنی واضح و روشنی بیان نمی‌دارد.^۴

مک آیور McIver آمریکایی بیان می‌دارد: تا به امروز تفسیرهای غلطی راجع به این کلمه وجود داشته و هنوز که هنوز است معنای واضح و روشنی ندارد.^۵

۴- پیر شنو، المتفقون والديمقراطية، ص ۱۳۱.

۵- رابرت مک آیور، تکوین الدولة، ص ۲۴۷.

نویسنده‌ی دیگری عنوان می‌دارد: در فرهنگ سیاسی معاصر تعداد کلماتی که هم چون دموکراسی باعث سردرگمی انسان شوند بسیار اندک‌اند.^۶

برای آشنایی بیشتر با مسئله‌ی تعریف دموکراسی چند نمونه از تعاریف و تفاسیر مربوط به آن را نقل می‌کنیم:

بیشتر نزد یونانیان (چند قرن قبل از میلاد) انواع حکومت به سه دسته تقسیم می‌شد. یکی از آنها دموکراسی، به معنی «سیادت و سروری ملت» بود و تا سال ۱۹۱۸ میلادی همین معنی را افاده می‌نمود، پس از آن بود که معانی متفاوتی پیدا نمود.^۷

در دوره‌ی ریاست جمهوری جفرسون Jefferson (رئیس جمهور آمریکا)، که از ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۹ در این سمت بود، دموکراسی معنای حکومت آشوبگر و غوغا سالار را می‌رساند و وقتی این کلمه به کار می‌رفت، معنی و مفهومی هم‌چون معنی و مفهوم امروزی کلمه «رادیکالیسم» [گرایش به نظرهای سیاسی تندرو، تندروی] داشت.^۸

رادیکالیسم نیز صفتی است برای تمام نظرها و روش‌هایی که خواهان دگرگونی بنیادی و فوری برای حل مسایل است. ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۳

۶- charLes Blitzer, Democracy, in Encyclopedia International, VoL. ۵p. ۵۲۲.

۷- اوستون رنی، سیاست‌ال حکم، ج ۱، ص ۲۷۳.

۸- دیوید کوشمان کویل، النظام السياسي فی الولايات المتحدة، ص ۶۷.

قبل از میلاد) گفته بود که دموکراسی انواع مختلفی دارد.^۹ و تفاوت میان انواع گوناگون دموکراسی تا به امروز هم قابل مشاهده است.

گاهی مواقع (به عنوان نمونه در انگلیس قرن نوزده میلادی) حکومت دمکراتیک به معنی گسترش حق انتخاب در انتخابات بود.^{۱۰} اما از سویی دیگر افرادی هستند که معنی گسترده تری مانند «حکومت اکثریت» برای آن قایل می شوند، یعنی نه تنها مردم حق انتخاب داشته باشند، بلکه اکثریت مردم هر آنچه خواستند انجام دهند.^{۱۱} این در حالی است که اصل حکومت اکثریت خود بیشتر از تمام اصول دیگر دموکراسی جای بحث و مجادله است.^{۱۲}

یکی دیگر از دموکراسی خواهان بیان می کند تعیین آخرین اهداف جامعه باید بر اساس اهداف افراد آن جامعه باشد.^{۱۳} به دیگر سخن رضایت مردم معیار حکومت دمکراتیک است (بعد از آن آزادی مناقشه و مجادله).^{۱۴}

تعریف دیگری از دموکراسی بیان می دارد که دموکراسی عبارت است

۹- رودلفو دی مانی، در: مستقبل الديمقراطية و مفاهیمها، ص ۱۷۶. این گفته در کتاب «سیاست» ارسطو، کتاب چهارم، آمده است.

۱۰- Harold J. Iaski. Democracy. In: Encyclopaedia of the Social Sciences, Vol. ۵. P. ۷۶.

۱۱- Ibid.

۱۲- اوستن رنی، سیاست الحکم، ج ۱، ص ۲۶۷.

۱۳- ریچارد سکوت، مستقبل الديمقراطية و مفاهیمها، ص ۱۲۸.

۱۴- همان منبع، ص ۱۴۲.

از هر نوع حکومتی که در آن قدرت در اختیار یک نفر یا گروهی نباشد و مردم دیگر از آن محروم باشند (یعنی استبداد نباشد).^{۱۵}

از سویی، دیگری بیان می‌دارد که معنی اصلی دموکراسی «حکومت مردم/ مردم سالاری» نیست بلکه نظامی حقوقی است که اصول مشترک منافع عمومی را محترم شمارد.^{۱۶} یکی از متقدمان دموکراسی بیان می‌دارد: مشکل است بتوان بر اساس منافع عمومی دموکراسی و دیگر انواع حکومت را از هم جدا نمود.^{۱۷} هارولد لاسکی متفکر سوسیالیست بریتانیایی جوهر دموکراسی را مساوات دانسته و بنیان توسعه دموکراسی را طلب و درخواست برابری می‌داند.^{۱۸} اما دیگری جوهر دموکراسی را توان انجام تحقیق و تفحص درباره‌ی آراء و نظرات مختلف می‌داند.^{۱۹} به عقیده‌ی لاسکی هم، جوهر دموکراسی بر اساس موقعیت زمانی و مکانی دچار تغییر شده است؛ زیرا آنچه نزد طبقه‌ی حاکم دموکراسی نامیده شود، نزد دیگر طبقات همانند اولیگارشیتهی محدود نگریسته می‌شود.^{۲۰}

و به عقیده‌ی دیگری بنیان دموکراسی مبتنی بر این است که منبع و

۱۵- دکتر محمد عزیز الحیابی.

۱۶- پیترو شونو، المتفقون والديمقراطية، ص ۱۳۳.

۱۷- دکتر ملحم قربان، در: مستقبل الديمقراطية و مفاهيمها، ص ۱۳۵ همین سخنان را درباره‌ی عدم وضوح کلمه‌ی دموکراسی و وجود معانی بسیار متفاوت درباره‌ی دموکراسی بیان می‌دارد. ص ۱۱۹ - ۱۲۰.

۱۸- H. Laski, Democracy, op. Cit. P. ۷۶.

۱۹- دلیسل برنز، الديمقراطية، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۲۰- H. Laski. Democracy. Op. Cit. P- ۷۶.

منشأ قانونگذاری نباید کسانی باشند که لازم است مطیع و مفاد این قوانین باشند.^{۲۱}

به سبب خصلت کشسان این کلمه، کشورهای کمونیستی هم آن را به همین صورت به کار برده و خود را دمکرات می‌دانستند. استالین قانون اساسی (۱۹۳۶) اتحاد جماهیر شوروی را دمکراتیک‌ترین قانون جهان می‌نامید.^{۲۲}

به منظور جلوگیری از اطاله‌ی کلام در باب تعریف دموکراسی و پیشگیری از به هم آمیختن آن با اصولی دموکراسی سخن را کوتاه کرده و آخرین سند خود را که تحقیقی است که توسط یکی از سازمان‌های وابسته به سازمان ملل در سال (۱۹۵۰) انجام شده، نقل می‌کنیم.

این سازمان ۸۰ سؤال درباره‌ی دموکراسی مسایل مربوط به آن را در اختیار برترین علما و متفکران جهان سیاست و جامعه شناسی قرار دارد. از پاسخ‌های این صد نفر به پرسش‌ها روشن شد که تعریفی کامل و شامل درباره‌ی دموکراسی و حکومت دمکراتیک وجود ندارد، به گونه‌ای که حتی برخی از تفاسیر مربوط به دموکراسی کاملاً مخالف و متضاد همدیگر بودند.^{۲۳} در میان گردابی از تعاریف و تفاسیر مربوط به دموکراسی، دو تفسیر بیشتر مطرح هستند.

۱- دموکراسی شیوه‌ای از حکومت است.

۲۱- سیریل جاد، الحریة فی القرن العشرين. ص ۱۸.

۲۲ - ch. Blitzer, Democracy, Op. Cit. P. ۳۲۲.

۲۳- دکتر آلبرت بدر، در: مستقبل الديمقراطية و مفاهیمها، ص ۳۴۹ - ۳۵۰.

۲- نه تنها شیوه‌ای از حکومت، بلکه شیوه و نظامی برای زندگی است.

خاصیت کشسان کلمه‌ی دموکراسی سبب می‌شود که تفسیرهای متفاوتی از آن ارائه داد. همچنین کلمه‌ای راز آلود و مبهم می‌باشد. یعنی همان گونه که بیان شد دموکراسی تنها نامی است، آنهم نامی راز آلود و مبهم...

ب) دموکراسی بسان یک دین:

در میان تعاریف مختلف از دموکراسی به دو مورد از آنها که بیشتر ذکر شد، اکتفا می‌کنیم.

تعریف اول این است که دموکراسی شیوه‌ای از حکومت است و بر این اساس بنا نهاده شده است که مردم خود بر خود حکومت کنند و در دوران معاصر عبارت است از حکومتی که بر اساس سیستم نمایندگی بنا نهاده شده باشد، که نمایندگان مردم آزادانه انتخاب شده باشند، و در کنار آن قوه‌ی مجریه‌ای وجود داشته باشد که در برابر مردم مسئول و پاسخگو می‌باشد.

تعریف دوم کلمه‌ی دموکراسی را وسعت بخشیده، آن را شیوه‌ای از زندگی می‌داند، شیوه‌ای از زندگی است مبتنی بر اینکه افراد یکسان بوده و در زندگی و آزادی دارای حقوق یکسانی هستند... آزادی عقیده و

اظهار نظر و داشتن زندگی ای خوب.^{۲۴}

بخش اول تعریف دوم را انتخاب کرده و می‌گوییم:

دموکراسی دین است اگر آن را شیوه‌ای از زندگی بدانیم، زیرا دین تنها مسجد و کنیسه و نماز نیست... بلکه دین نظام زندگی هم هست. مسئله‌ی ما این نیست اگر کسی دموکراسی یا سوسیالیزم و یا ناسیونالیسم... را دین نداند، زیرا ما پایبند تعریف غلط و اشتباه افراد درباره‌ی دین نیستیم. جملات زیر سخنان برخی از افرادند که باور دارند دموکراسی تنها شیوه‌ی حکومت نیست:

دموکراسی یکی از مذاهب فلسفی، سیاسی و اجتماعی و نیز سیستم حکومت است.^{۲۵}

دموکراسی بسان روشی برای زندگی، روشی است جهت حفظ حقوق اشخاص بدون در نظر گرفتن تفاوت رنگ یا نژاد...^{۲۶}

در تاریخ معاصر مردم از بکارگیری کلمه‌ی دموکراسی دوری گزیده‌اند، در آمریکا اولین کسی که این کلمه را به کار برد ویتمان شاعر (۱۸۱۹-۱۸۹۲) بود که بیان می‌داشت دموکراسی تنها سیاست و

۲۴- Encyclopaedia Britannica, Vol. ۷, p. ۱۸۲.

همچنین نگاه به:

H. laski, op. Cit, p. ۷۶.

اوستن رنی، سیاست‌الحکم، ج ۱، ص ۲۶۱ - ۲۶۲.

۲۵- دکتر عبدالحمید متولی، الوجیز فی النظریات و الأنظمة السیاسیة ومبادئها الدستوریة، ص ۱۵۹.

۲۶- Encyclopedia Britannica. Vol. ۷, p. ۱۸۵.

انتخابات را در بر نمی‌گیرد، بلکه بایستی تمام جوانب زندگی مردم و زندگی فردی افراد را در برگیرد.^{۲۷}

به عقیده‌ی جان دیویی، فیلسوف آمریکایی (۱۸۵۹-۱۹۵۲) هم دموکراسی روشی برای زندگی است.^{۲۸}

دموکراسی تنها نظامی سیاسی نیست. بلکه فلسفه‌ای هم برای زندگی و جهان است.^{۲۹}

دموکراسی بیشتر از یک فکر است، دموکراسی شیوه‌ای است برای زندگی، نوعی تجربه‌ی وجودی است.^{۳۰}

دموکراسی قبل از هر چیز موضع‌گیری‌ای مبدایی است، معیار و مقیاسی است برای ارزش‌ها. مفهومی است روشن برای انسان و جایگاه او در جامعه. باور نیست به سرشت انسان و تعدادی اصول است برای رفتار و عملکرد که در دوره‌ی معاصر برای تفکر و عمل قابل قبولند.^{۳۱}

اشخاصی که چنین سخنانی بر زبان می‌رانند دانسته یا ندانسته دموکراسی را دین به حساب می‌آورند، اما سخنان صریح‌تر از این هم مبنی بر دین بودن دموکراسی وجود دارد:

۲۷- سال ک. پاداور، معنی الديمقراطية، ص ۴۵.

۲۸- همان منبع پیشین، ص ۲۰، نیز جان دیویی، الديمقراطية والتربية، ص ۹۰.

۲۹- ادوارد بینچ (رئیس جمهور چکسلواکی در سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۸ و ۱۹۴۶ تا ۱۹۴۸) هذه فی الديمقراطية، ص ۴۶.

۳۰- پیتر شانو در: المتفقون والديمقراطية، ص ۱۳۳.

پرده‌ی میان دین و ایدئولوژی برداشته شد، ایدئولوژی‌های سکولار(علمانی) (امروز) ادیان واقعی جهان جدیداند.^{۳۲}

برتراند راسل سخنی نزدیک به این گفته است:

اکنون (سال ۱۹۴۶) دیگر باره خود را در برابر جنگ ادیان می‌بینیم. اما دین اکنون ایدئولوژی نامیده می‌شود.^{۳۳}

صریح‌تر از موارد مذکور، این جمله است:

اکنون دموکراسی فلسفه و شیوه‌ی زندگی و دین و شیوه‌ای از حکومت است.^{۳۴}

این هنگامی است که تعریف وسیع دموکراسی را در نظر بگیریم، اما اگر تعریف دیگر (یعنی، دموکراسی تنها شیوه‌ای از حکومت است) را در نظر داشته باشیم، دموکراسی هم‌چون یک دین باقی می‌ماند، زیرا اگر منبع و منشأ قوانین و تصمیمات شریعت خداوند نباشد، در این صورت منشأ و منبع آن بشری خواهد بود، و در حالتی که قانون‌گذار به منبع بشری باور و قناعت داشته باشد، تفکر، رفتار و عملکردش در چارچوب دین بشری قرار می‌گیرند... اما اگر قانونگذار دموکراسی باشد، یعنی به منبع و منشأ خدایی (قوانین) باور داشته باشد. اما به هر علتی از علل، نزد او، منبع بشری منبع و منشأ قانون باشد، (که این مسئله در شرع نه کفر بلکه گناه به حساب می‌آید)، در این صورت کمتر می‌توان از این

۳۲- پال کلاوال، در منبع قبلی، ص ۶۷ و پاورقی.

۳۳- برتراند راسل، الفلسفه والسیاسة، ص ۲۵.

۳۴- جورج بیردو، الديمقراطية محاولة ترکیبیه، ص ۷.

دموکراسی به عنوان دین سخن به میان آورد. اما در همان حال نمی‌توانیم بحث دموکراسی را درمان نماییم، زیرا بخش بسیار بزرگ دموکراسی یعنی (حاکمیت مردم) به وسیله‌ی مردم صورت می‌گیرد، در هر حال کسانی که دموکراسی مدّ نظر ایشان است، این نکته را هم مدّ نظر دارند که انسان منبع و منشأ قانون‌گذاری باشد.

بر این اساس دموکراسی یکی از ادیان معاصر است، منظور از واژه‌ی معاصر در این سخن این نیست که مدرن باشد، بلکه همان گونه که بعداً خواهیم دید، یکی از ویژگی‌های دموکراسی این است که هر روز بیشتر از روح عصری بودن تهی و دور شده و مدت‌هاست که از «واقعیت» دور شده است...

منظور از واژه‌ی معاصر یا عصری بودن این است که در این دوره افرادی وجود دارند که بدان باور داشته و دموکراسی یکی از ادیانی است که در این دوره به حیات خود ادامه می‌دهد.

ج) خلاصه‌ای از تاریخ دموکراسی

دموکراسی دو دوره را پشت سر نهاده است:

یکم: دوره‌ی یونان قدیم (چند قرن قبل از مسیح) به خصوص در آتن.

دوم: دوره‌ی جدید. دموکراسی در این دوره جدید تغییراتی از سر گذرانده است تا بدین صورت درآمده است.

واژه‌ی دموکراسی از کتاب تاریخ جنگ «پیل پُنیز» نوشته مورخ یونانی

(Thucydides) (۴۶۰-۴۰۰ قبل از میلاد) پدید آمد. ثوکیدیدس سخن پریکلس Pericles را نقل کرده بود که از حکومت آتن به عنوان دموکراسی ای نمونه یاد کرده بود.^{۳۵}

دموکراسی یونان قدیم متفاوت از دموکراسی امروزی است. دموکراسی قدیمی به عنوان دموکراسی مستقیم شناخته می شود - که بعداً از آن سخن خواهیم گفت - و در این قرن در بخش های کمی از جمله در بعضی از کانتون های سوئیس مانده بود.

پس از دوره ی پریکلس، آشوب به شهر رو می کرد و همین سبب بد نامی دموکراسی و این که آن را حکومت آشوب بنامند، شد، لذا افلاطون و شاگردش ارسطو از دموکراسی انتقاد نمودند... و به علت شهرت این دو فیلسوف واژه ی دموکراسی کم ارزش شد.^{۳۶} به طور کلی بیشتر یونانیان قدیم هم دموکراسی را نمی پسندیدند.^{۳۷}

چند علت برای رها کردن دموکراسی بیان شد، از جمله «پادوور» دو علت را ذکر می کند:

- ۱- این نوع از دموکراسی برای کشوری کوچک مناسب می باشد.
- ۲- حکومت عوام (عامیانه) و آشوب طلب (غوغاگر) شناخته می شود و

۳۵- سل پادوور، معنی الیدمقراطیه، ص ۲۳. (پیل پنیز) جزایر کشور یونان است. پریکلس در (۴۹۵) قبل از میلاد تا (۴۲۹) فرمانروای آتن بود و دوره ی او به دوره ی طلایی آتن مشهور است. در کشور یونان و اطرافش شهر آتن از هر شهر یا دولت های دیگر به داشتن حکومتی دمکراتیک مشهورتر است.

۳۶- منبع پیشین، ص ۲۴ - ۲۵.

شرایط را مهیای عوام‌فریبی و در نتیجه تحریک احساسات مردم جاهل و نادان می‌نماید.^{۳۸}

لاسکی برای شکست دموکراسی یونان دو علت بیان می‌دارد:

۱- عدم توجه به رابطه‌ی هلنی... (یونانی)، یعنی در یونان هر شهری برای خود دولتی بود و همه در قالب یک دولت نبودند.

۲- آرزوی یکسانی و مساوات^{۳۹} نزد آتنی‌ها که به مانعی در برابر تشکیل قوه‌ی مجریه‌ای قوی^{۴۰} که فعالانه و قدرتمندانه در میدان روابط خارجی کار کند، تبدیل شده بود.^{۴۱} دولتی هم که در میدان روابط خارجی ضعیف باشد، احتمال شکست نظام حکومتی‌اش زیاد خواهد بود.

هستند افرادی که برای این شکست دو عامل بیان می‌کنند. عامل اول بردگی و عامل دوم عدم موفقیت در ایجاد نظامی جهانی و مؤثر.^{۴۲} به نظر من دو عامل جهت عدم موفقیت و شکست این حکومت

۳۸- سل یادوور، معنی الديمقراطية، ص ۲۶ - ۲۷، دیمائوگ در زبان سیاسی جدید «عوام فریب» و عمل او عوام‌فریبی نامیده می‌شود.

۳۹- یعنی برابری میان «شهروندان» و این برابری و یکسانی خود مانعی بود در برابر وجود فرمانروا یا فرمانروایانی مقتدر... منظور از «شهروندان» یعنی افرادی که از نظر نژادی آتنی بودند، به همین خاطر بیگانگان و برده‌ها شهروند به حساب نمی‌آمدند. هم‌چنین زنان نیز حق شرکت نداشتند.

۴۰- قوه‌ی مجریه همان است که امروز حکومت نامیده می‌شود. شامل رئیس‌جمهور و وزراء یا نخست‌وزیر و وزراء است.

۴۱- H. Laskei. Op. Cit. P. ۷۸

۴۲- A. V. WYnen Thomas, Op. Cit. P. ۱۷

وجود دارد:

عامل اول به سرشت حکومت (بلکه به سرشت خود بشریت) بازمی‌گردد که ثبات (عدم تغییر) ازلی را برای خود قبول ندارد و بدین خاطر هیچ نوع حکومتی برای ابد باقی نخواهد ماند.

عامل دوم به سرشت حکومت دمکراتیک بازمی‌گردد که آرزوی خیالی بوده و در نهایت تبدیل به حکومت اقلیت خواهد شد (در آینده از آن سخن خواهیم گفت).

در دوره‌ی دولت روم واژه‌ی دموکراسی وجود داشت، اما تنها نامی بود و بس. حتی در دوره‌ی جمهوری این دولت (۵۰۹ قبل از میلاد تا پایان قرن اول پیش از میلاد) که مردم بیش‌تر در حکومت مشارکت می‌کردند، در مقایسه با ادوار بعدی یعنی دوره‌ی امپراطوری.^{۴۳} فلاسفه رواقی Stoic رومی نیز برای یکسانی و برابری [انسان‌ها] ارزش قایل می‌شدند، اما این کار از جنبه‌ی اخلاقی مسئله صورت می‌گرفت نه از جنبه‌ی سیاسی آن.^{۴۴}

این بخش از اروپا از آن به بعد، حکومت دموکراتیک به خود ندید. پس از گسترش دین مسیحیت (قرن چهارم میلادی به بعد) سیاستمداران مسیحی هم سخن از یکسانی و برابری [انسان‌ها] می‌نمودند، اما منظورشان برابری روحی بود و نه سیاسی.^{۴۵} در قرون میانه هم^{۴۶} به علت

۴۳- Ibid, P. ۷۸F

۴۴- A. N. W. Thomas, Op. Cit

وجود عواملی از جمله روابط میان فئودال‌ها و اتباعشان و نیز رقابت و مبارزه بر سر قدرت میان کلیسا و دولت و تفکرات برخی از مردان کلیسا افکار عملی‌تری قدم در صحنه گذاشتند. در این عصر تفکر «نمایندگی»^{۴۷} نشو و نما یافته بود. زیرا براساس این تفکر، افرادی که از حکومت کردن محروم بودند، صاحب «حق شکایت کردن» شدند. پس از توسعه‌ی اوضاع اجتماعی این «شکایت کردن» تبدیل به نارضایتی علیه استبداد شد و بذرهای دموکراسی جدید هم در این زمینه پاشیده شد.^{۴۸}

با پیدایش مذهب پروتستان، و اقتصاد سرمایه‌داری، انسان و فردگرایی^{۴۹} اهمیت زیادی پیدا کردند. تأکید بر اصالت فردی سبب شد که دموکراسی و لیبرالیسم به هم وابسته شدند.^{۵۰} به عقیده‌ی بلیتزر هم تئوری و تثبیت مذهب پروتستان (هر چند این

۴۶- قرن ۵ تا ۱۵ میلادی

۴۷- فئودال‌ها و زمینداران و کشیش‌ها در حکومت مشارکت داشتند، اما مردم در پارلمان وقت نماینده‌ی خود را داشتند.

۴۸- H. Laskei. Democracy, Op. Cit. P. ۷۱

لاسکی عنوان می‌دارد که خواسته‌های نامحدود با تفکر حاکم بر آن دوره ناهم‌خوانی داشت و همین سبب پیدایش تفکر «قانون گرایی» یعنی گرایش به قانون و کارکردهای آن گردید.

۴۹- Ibid.

۵۰- لیبرالیسم (آزادیخواهی) معتقد است که دولت نباید در امور اقتصادی افراد دخالت نماید و از نظر سیاسی نیز افراد آزادی کامل داشته باشند.

تئوری و تثبیت دموکراسی نبود.) قدرتی بود جهت آماده شدن برای دموکراسی.^{۵۱}

بدون ورود به مراحل بعدی تر دموکراسی، باید گفت قیام‌ها و انقلاب‌هایی بر تغییر حکومت‌ها از حکومت فردی (پادشاهی) به حکومت‌هایی که افراد بیش‌تری در آن مشارکت داشته‌اند تأثیر بسزایی داشته است، از جمله قیام و انقلاب انگلیس (قرن هجدهم میلادی) که عبارت بود از جنگ میان طرفداران پارلمان (پارلمانی‌ها) و طرفداران پادشاه، که با دار زدن پادشاه در سال ۱۶۴۹ میلادی به پایان رسید. انقلاب فرانسه در ۱۷۸۹ میلادی علیه فئودال‌ها و حکومت مطلقه پادشاه و انقلاب آمریکایی ۱۷۷۶ میلادی، هر چند علیه اشغالگران انگلیسی بود، اما علیه حکومت پادشاهی، باعث تشکیل حکومت جمهوری شد.

برخی شرایط سیاسی (و حتی جغرافیایی هم) در رشد و شکوفایی دموکراسی مؤثر بوده‌اند. به عنوان نمونه پادشاهی غیر انگلیسی بر بریتانیا حکومت می‌کرد، که با زبان سنت‌های انگلیسی ناآشنا بودند، به همین خاطر مسئولیت‌ها بر عهده‌ی انجمن وزیران قرار می‌گرفت، و پارلمان هم بر کار آنان نظارت می‌کرد.^{۵۲} یعنی بدین صوت نقش پادشاه کم رنگ‌تر شده و در عوض نقش حکومت و پارلمان قریه‌تر می‌شد. از سویی دیگر

۵۱- Ch. Blitzer. Democracy. Op. Cit. ۵۲۴

بلیتزر از دو عامل دیگر هم نام می‌برد: رنسانس و تشکیل و تقویت طبقه متوسطه.

۵۲- دلیسیل برنز، ال‌دمقراطیه، ص ۱۴ - ۱۵، هم‌چنین نگاه به:

انگلیس جزیره‌ای بود که کمتر با خطر حمله و هجوم [خارجی] روبرو بود، هم چنین این کشور مدت‌ها بود که خود را یکپارچه نموده و در آرامش و امنیت بود.^{۵۳} اما کشوری چون فرانسه برعکس به وسیله‌ی کشورهای دشمن احاطه شده بود و همین سبب شد که فرانسه بیشتر به یک حکومت قدرتمند نیازمند بوده و حکومت مطلقه‌ی پادشاهی مدت بیشتری در آن دوام داشته باشد.^{۵۴}

لازم به توضیح است که پارلمان در اثر [اخذ] «مالیات» رشد و توسعه یافت. و پادشاهان جهت گردآوری «مالیات» بر نمایندگان متکی بودند. هنگامی که پادشاه به پول نیاز پیدا می‌کرد، این دستگاه یا شبه پارلمان را به برگزاری جلسه فراخوانده تا این موضوع را به نمایندگان طبقات مختلف اعلام نمایند، جمع‌آوری پول از گروه‌هایی که مالیات پرداخت می‌کردند بدون رضایت این نمایندگان کاری بس مشکل بود و به همین خاطر مسئله‌ی گردآوری پول قدرت بیشتر و بزرگ‌تری به این دستگاه [پارلمان] بخشید.^{۵۵} و این دستگاه‌ها تبدیل به سنگ‌بنای پارلمان امروزی شدند. یعنی در آغاز نمایندگان همان کشیش‌ها و قنودال‌ها بودند. همین افراد در انگلیس قیامی به‌پا کردند که در نتیجه‌ی آن در سال ۱۲۱۵ در ماگنا کارتا Magna Cartact «پیمان بزرگ» منعقد شد که طی آن متعهد

۵۳- منبع پیشین، ص ۱۵.

۵۴- عطا بکری، الديمقراطية فی التکون، ص ۶۱.

شد بدون جلب رضایت این انجمن هیچ نوع مالیات دیگری تعیین ننماید.^{۵۶}

بدین سان خواست فئودال‌ها و بازرگانان برای در اختیار گرفتن حاکمیت یکی از عوامل بسیار مهم در بنیاد نهادن پارلمان و نظام دموکراسی بود.^{۵۷} و این ناشی از مالیات بود... و این سند و دلیلی بر آن است که زیربنا و اساس دموکراسی، حکومت مردم نیست، بلکه زیربنای آن عبارت است از زیربنا و اساس هر نوع حکومت دیگری. یعنی به دست آوردن قدرت و حاکمیت.^{۵۸}

سال ۱۶۴۲ میلادی در بریتانیا میان پارلمان و چارلز اول پادشاه، جنگی روی داد، پس از آن قیام دوم (۱۶۴۸-۱۶۴۹ میلادی) رخ نمود که نتیجه‌ی آن به دارآویختن پادشاه و تأسیس نظام جمهوری به رهبری اولیور کرومول... (۱۵۹۹-۱۶۵۸) افسر و رهبر مخالفان پادشاه که از ۱۶۵۳ میلادی تا ۱۶۵۸ حکومتی دیکتاتوری برقرار ساخت، بود. پس از آن در سال ۱۶۶۰ میلادی حکومت پادشاهی به صورت محدود روی کار آمد، اما مسئله تا انقلاب بدون خونریزی سال (۱۶۸۹ میلادی) هم‌چنان

۵۶- دکتر طمیمه الجرف، نظریه الدولة والأسس العامة للتنظیم السیاسی، ص ۲۶۹ - ۲۷۰.

۵۷- دلیسیل برنز، الدیمقراطیة، ص ۱۹.

۵۸- به خاطر این که، این گفته که بیان می‌دارد تاریخ دموکراسی به مقدار زیادی عبارت است از تاریخ افزایش مداوم مشارکت مردم در انتخابات نگاه به:

Encyl. Britannica, Vol. ۷, P. ۱۸۴

سخنی‌ای که به ظاهر توجه کرده، بلکه تاریخ دموکراسی عبارت است از تاریخ تلاش‌های گروه‌های قدرتمند برای مشارکت در حاکمیت.

باقی ماند، و از آن زمان به بعد در بریتانیا حکومت پادشاهی محدود شده و پارلمان قدرت بزرگی به دست آورد، پس از این نیز انقلاب دیگر مردم (کشاورزان و بازرگانان) در سال (۱۸۳۲ میلادی) قانون اصلاح Bill Reform را انجام داد که در نتیجه‌ی آن طبقه‌ی متوسط (بورژواها) وارد پارلمان شدند، اما طبقه‌ی مستضعف و فقیر از کاندید شدن و انتخاب نمودند بی بهره بودند، زیرا قیود و محدودیت‌های زیادی برای انتخاب‌کنندگان وجود داشت.

سپس اصلاحات دیگری به وقوع پیوست و در سومین اصلاح (سال ۱۸۸۴ میلادی) حق رأی برای تمام شهروندان به جز زنان به رسمیت شناخته شد.

رشد و توسعه‌ی دموکراسی در فرانسه با خشونت همراه بود اما در آمریکا آرام‌تر بود. درباره‌ی حق رأی زنان نیز، باید گفت این مسئله به تأخیر افتاد به گونه‌ای که در بریتانیا سال ۱۹۱۸ میلادی زنانی که سی سال سن داشتند [دارای این حق بودند] و سپس سال ۱۹۲۸ با مردها هم‌سان شد. یعنی سن رأی دادن به ۳۱ سال به بالا تغییر یافت. زنان نیوزیلند هم سال ۱۸۹۳ میلادی دارای حق رأی شدند. نروژ ۱۹۱۳، آمریکا در ۱۹۲۰ برای تمام کشور بود. اما برخی از ولایات آمریکا در انتخابات خود پیش‌تر این حق را اعطا کرده بودند... فرانسه و ایتالیا ۱۹۴۶ و سوئیس در سال ۱۹۷۳ [این حق را به رسمیت شناختند].

به طور خلاصه تاریخ دموکراسی عبارت است از تقابل و نبرد میان طبقات مردم با پادشاه، همچنین تقابل و نبرد میان دسته و گروه و طبقات مختلف برای به دست آوردن حداکثر قدرت و حکومت. و در طول این تاریخ طولانی، تلاش‌های زیادی صورت گرفت تا حدود کاندیداتوری و

رأی دادن محدود یا حذف شوند، قیود و شروط گوناگونی وجود داشت از جمله، شرط داشتن مقدار مشخصی دارائی، شرط داشتن محل اسکان و زندگی...

بر اساس پیمان فرانسوی دوتوکویل Ixis De Tocqueville (۱۸۰۵-۱۸۵۹ میلادی) قرن نوزدهم قرن دموکراسی شناخته می‌شود.^{۵۹} اما هنوز واژه‌ی دموکراسی در جهان همه‌گیر نشده بود تا این که رئیس جمهور آمریکا وودرو ویلسون در جنگ جهانی اول آن را به کار برد.^{۶۰} و پس از آن بود که این واژه رایج شد.

پس از جنگ جهانی اول و دوم بیشتر حکومت‌های پادشاهی اروپا سقوط کرده و دیگران نیز به پادشاهی‌هایی قانونی تبدیل شدند، اما دموکراسی در میانه‌ی دو جنگ به سبب ظهور فاشیسم و پس از جنگ جهانی دوم نیز به سبب پیدایش کمونیسم با مشکل مواجه شد. تاریخ دموکراسی آشفته‌تر از آن است که بدان آن اشاره شد، اما برای جلوگیری از اطناب کلام به همین حد اکتفا می‌کنیم.^{*}

(د) انواع دموکراسی

دموکراسی انواع مختلفی دارد، قبل از پرداختن به آنها به تبیین نکات

۵۹- سل پادور، معنی ال‌دمقراطیة، ص ۳۸.

۶۰- منبع پیشین، ص ۲۳ و ۴۸.

*- برای آگاهی بیشتر درباره‌ی تاریخ دموکراسی نگاه به: دکتر طیمعة الجرف، نظریة الدولة، ص ۲۶۹ به بعد، عطا بکری؛ ال‌دمقراطیة فی التکونین، ص ۲۵ به بعد.

مهمی خواهیم پرداخت تا خواننده بهتر بتواند با موضوع ارتباط برقرار نموده و فهم موضوع آسان‌تر شود.

قوای اصلی حکومت به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- قوه‌ی مقننه **Power Legislative**:

وظیفه‌ی اصلی این قوه قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری درباره‌ی قوانین و نیز تصویب بودجه و... است. این قوه وظایف خود را از طریق پارلمان اجراء می‌نماید.

۲- قوه‌ی مجریه **Power Executive**:

قدرت اجرای قوانین و اداره‌ی کشور (امور داخلی، روابط خارجی و...) بر عهده‌ی این قوه است. این قوه وظایف خود را از طریق کابینه حکومت (نخست وزیر و وزراء) در نظام پارلمان یا رئیس جمهور و وزرایش در نظام ریاستی اجرا می‌نماید.

۳- قوه قضائیه **Judicial Power**:

که مسائل قضایی را از طریق دادگاه‌ها اجرا می‌نماید. در گذشته در اروپا این سه قوه تحت اختیار یک نفر یا یک دستگاه بود، لذا جهت تثبیت آزادی و جلوگیری از استبداد به فکر تفکیک و جداسازی به شیوه‌ای که هر یک از آنها در اختیار یک قوه باشد، افتادند. به این کار تفکیک قوا **Seperation of Powers** گفته می‌شود که در این کتاب بخشی ویژه به آن اختصاص داده شده است.

- بر اساس نوع تفکیک قوا، انواع مختلفی از حکومت ایجاد می‌شوند:

۱- حکومت جمعی (حکومت مجلس):

نمونه‌ی این نوع حکومت بسیار کم است. در این نوع از حکومت، قوه مقننه و مجریه کاملاً به هم آمیخته‌اند، (مجلس خود به عنوان قوه‌ای

قانونگذار، قوه‌ی مجریه را انتخاب کرده و قدرت اصلی در اختیار همان قوه‌ی مقننه است).

۲- نظام ریاستی:

رئیس جمهور که رئیس قوه‌ی مجریه است و پارلمان هم که قوه‌ی مقننه است، هر کدام به طور جداگانه انتخاب می‌شوند. در این نوع از حکومت، نخست وزیر وجود نداشته و رئیس جمهور قدرت اصلی را در اختیار دارد. آمریکا نمونه‌ای از این نوع نظام حکومتی است. در این نظام نیز تفکیک قوا قوی‌تر است.

زیرا نه رئیس جمهور می‌تواند پارلمان را منحل نماید و نه پارلمان می‌تواند رأی به عزل رئیس جمهور بدهد و این درست بر خلاف نظام پارلمانی است که تفکیک [در آن] کسسان است.

۳- نظام پارلمانی:

در این نظام مردم اعضای پارلمان را بر می‌گزینند و حزبی که بیشترین تعداد کرسی‌های پارلمان را به دست آورد، حکومت (کابینه) تشکیل می‌دهد که قوه‌ی مجریه بوده و عبارت است از نخست‌وزیر و وزراء. رئیس جمهور یا پادشاه (در صورتی که حکومت پادشاهی باشد) رئیس این قوه‌ی مجریه است، اما نقش رئیس جمهور یا پادشاه سمبلیک بوده و قدرت اصلی در اختیار نخست‌وزیر است. این مسایل نظری بوده و تغییرات زیادی در این نظام‌ها ایجاد شده است. به عنوان نمونه فرانسه که نظامی پارلمانی اجرا می‌کرد، بعد از ۱۹۵۸ میلادی نظام حکومتی‌اش تبدیل به نظامی مختلط یا به تعبیر دیگر نظامی نیمه ریاستی یا نیمه

پارلمانی شد.^{۶۱} هم‌چنین اسرائیل دارای نظام حکومتی پارلمانی است، اما در ۱۹۹۶ میلادی قانون اساسی آن تغییر کرده و نخست‌وزیر با رأی مستقیم و انتخابات عمومی برگزیده می‌شود که این جزء ویژگی‌های نظام ریاستی است و نه پارلمانی.

مطالب مذکور تبیین خلاصه‌ی مفاهیمی بود که خواننده باید با آنها آشنا شود، زیرا در کتاب به وفور از آنها سخن به میان می‌آید.

۶۱- قبل از (۱۹۶۲م) پارلمان به وسیله‌ی دو مجلس خود رئیس جمهور فرانسه را بر می‌گزید، که این مسأله در نظام ریاستی وجود ندارد، پس از (۱۹۶۲م) حق انتخاب رئیس جمهور به مردم واگذار شد.

انواع دموکراسی:

۱- دموکراسی مستقیم: Democracy Direct

مردم به طور مستقیم در امور حکومت مشارکت می‌کنند، به همین خاطر پارلمانی وجود نداشته بلکه انجمن Ecclesia وجود دارد که عبارت است از تمام شهروندانی که حق مشارکت دارند... این انجمن متفاوت از پارلمان است.

۲- دموکراسی مبتنی بر نمایندگی: Representative Democracy

Democracy

به جای انجمن شهروندان (که در آن تمام شهروندان مشارکت دارند)، شهروندان نمایندگان خود را بر می‌گزینند، به عنوان نمونه اگر تعداد شهروندان ۱۰ هزار نفر باشد، به جای این که این تعداد برای تصمیم‌گیری درباره‌ی مسایل در یک جمع شوند، به عنوان مثال ده نفر را برگزیده که هر یک از این ده نفر نماینده‌ی هزار نفر از شهروندان است. این ده نفر پارلمانی تشکیل می‌دهند؛ یعنی مردم که صاحب حاکمیت‌اند، این حاکمیت را به نمایندگان منتخب خود واگذار می‌کنند که این عمل را تفویض حاکمیت می‌گویند.

۳- دموکراسی نیمه مستقیم: Direct Democracy

در دموکراسی مبتنی بر نمایندگی میزان مشارکت مردم در حکومت کم‌تر است، لذا موازی با پارلمان (که ویژگی دموکراسی مبتنی بر نمایندگی است) به عنوان راه حل‌هایی، ابزارهایی مانند همه پرسی، حق مردم برای پیشنهاد، اعتراض و... وجود دارد. یعنی دموکراسی نیمه مستقیم ترکیبی است از دموکراسی مبتنی بر نمایندگی همراه با وجود یک یا چند ابزار عملی. به جز این سه شکل از دموکراسی، شکل دیگری از

دموکراسی به نام دموکراسی قیصری وجود داشته یا دارد که معتقد است مردم صاحب سروری‌اند، اما ملت این سروری را بر عهده‌ی شخصی که مورد اعتمادش است، گذاشته. این شکل از دموکراسی در دوره‌ی ناپلئون اول و ناپلئون سوم (قرن نوزدهم میلادی) وجود داشته است. مهم‌ترین نوع دموکراسی که امروزه هم اجرا می‌شود، دموکراسی مبتنی بر نمایندگی است، لذا پیش‌تر درباره‌ی آن سخن خواهیم گفت.

۱- دموکراسی مستقیم

دموکراسی مستقیم در یونان باستان و نیز در قرن حاضر در چند ایالت کوچک سوئیس و در شهرهای ایالت نیوانگلند به اجرا در آمده و می‌آید.^{۶۲}

در این نوع از دموکراسی پارلمان به معنای امروزی حضور و وجود ندارد، یعنی به جای آن که پارلمانی وجود داشته باشد که اعضای آن منتخب و نماینده‌ی مردم باشند... شهروندان به طور مستقیم حکومت می‌کنند. یعنی مردم در مجلس جمع شده و خود درباره‌ی قوانین تصمیم‌گیری می‌کنند و بدینسان کار قانونگذاری یا تشریح انجام می‌دهند. به این شهروندان، انجمن شهروندان یا انجمن ملت گفته می‌شود. اما چون کار اجراء یا تنفیذ توسط تمام مردم غیر ممکن و غیر مقدور است، لذا انجمن کوچک‌تری انتخاب می‌کنند که وظیفه‌ی اجراء را بر عهده گیرد.

در آتن ده طایفه وجود داشت که هر یک از آنها پنجاه نفر معرفی

۶۲- درباره‌ی وجود آن در حال حاضر اطلاعاتی در دست نیست.

کرده و انجمنی با پانصد عضو تشکیل می‌شد و حکومت به نوبت میان این طوایف در گردش بود. این انجمن یا شورای پانصد نفره قوه‌ی مجریه را تشکیل می‌داد و کارها و وظایف آن عبارت بود از سرپرستی امور دارایی و مالیات‌ها و دادگاهی نمودن شهروندان و استقبال از سفرا. علاوه بر آن انجمن در قانون‌گذاری نقش داشت و برای این کار قوانینی را به انجمن شهروندان پیشنهاد و عرضه می‌کرد تا انجمن درباره‌ی آنها تصمیم‌گیری نماید.^{۶۳}

بدینسان به جای پارلمان که تعداد اعضای آن کم بود و نمایندگی مردم را بر عهده داشت... تمام شهروندان انجمن را تشکیل داده و همگی جمع شده و درباره‌ی قوانین تصمیم‌گیری می‌کردند. این انجمن، انجمن یا شورای پانصد نفره را برگزیده و بر آن نظارت می‌کرد و نیز صاحب منصبان را انتخاب می‌کرد. پس در این نوع از دموکراسی مردم مستقیم خود در حاکمیت حضور داشته و حکومت می‌کردند.

ژان ژاک روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸ میلادی) تا این نوع از دموکراسی را حکومت دمکراتیک می‌دانست که در آن هنگام در کشور اصلی روسو (سوئیس) اجرا می‌شد. اما همو اعتراف می‌کرد که این شیوه از حکومت تنها در کشورهای کوچک قابل اجرا است^{۶۴} که جمعیت کمی داشته باشند، واضح است که نمی‌توان تعداد زیادی از مردم را در مکانی گرد آورد. در حقیقت این اولین نقد هر دموکراسی خواهی بر این نوع از

۶۳- دکتر ابراهیم درویش. الدولة نظریه‌ها، تنظیمها، دراسته فلسفیه تحلیلیه، ص ۱۲۰ - ۱۲۱.

۶۴- روسو، فی العقد الاجتماعی، ص ۱۱۹.

دموکراسی است.

در کشوری که جمعیت چند میلیونی دارد، باید صدها هزار نفر را در یک جا گرد هم آورد تا درباره‌ی پروژه‌ی قوانین به بحث و گفتگو بپردازند، این کاری سخت و ناشدنی است.

شاید بیان شود که انجام چنین کاری با استفاده از تکنولوژی جدید (تلویزیون) شدنی است، یعنی مردم در خانه خود از مباحثه و گفتگوها با خبر شده و در آن مشارکت نمایند و بدین گونه بتوانند حکومت کنند. اما برعکس، انجام این نوع دموکراسی کمتر خواهد شد، زیرا کنترل این تکنولوژی‌ها در اختیار صاحبانش قرار خواهد گرفت که خود تعداد اندکی بوده و قدرت آنها بیشتر می‌شود نه قدرت مردم^{۶۵} اما مسئله تنها گرد هم آوردن این تعداد از مردم نیست، بلکه مسئله بزرگ‌تر از این است.

این جمعیت کثیر مردم (حتی یک دهم و یک هزارم این تعداد) اصلاً نمی‌توانند مباحثه و گفتگوی جدی انجام داده و مسائل را به خوبی تجزیه و تحلیل نمایند. حتی پارلمان هم که به جای هزار نفر، صد یا دویست و یا حداکثر ششصد عضو دارد، به ندرت می‌تواند درباره‌ی مسایل به صورت جدی مباحثه و گفتگو نماید و اصلاً به صورت دقیق درباره‌ی مسایل تحقیق و بررسی نمی‌کند. (نگاه به مبحث کمیسیون‌های پارلمان در بخش حکومت اقلیت‌ها).

این دومین انتقادی است که متوجه دموکراسی مستقیم می‌شود. و اما

سایر انتقادات:

۱- مردم درباره‌ی قوانین تصمیم‌گیری می‌کنند، اما امروزه قانون‌گذاری آسان نیست، زیرا از نظر قانونی، اجتماعی، سیاسی، اقتصاد و... نیاز به شناخت و آگاهی‌های خوبی دارد، به عنوان نمونه پروژه‌ی قانونی درباره‌ی افزایش حقوق گمرکی یا مالیات را در نظر بگیرید که مردم عادی و ساده تنها سود یا زیان مستقیم و ظاهری آن را می‌بینند، حال آن که متخصص اقتصادی به خوبی می‌داند که عاقبت این قانون به کجا خواهد رسید.

پیدااست که تعداد متخصصین در مقایسه با مردم عادی بسیار اندک است، در حقیقت مشکل تخصص بیماری دیگر انواع دموکراسی نیز هست. یعنی پارلمان با تعداد اندک اعضای خود به این بیماری مبتلا می‌شود، چه جای انجمن یا شورای شهروندان که هزاران نفر را -که بیشتر ایشان افراد ساده و عامی‌اند- در برمی‌گیرد، و مردم می‌توانند درباره‌ی مسایل عمومی (به عنوان نمونه فلان منطقه استقلال پیدا کند یا خیر) تصمیم‌گیری کنند. اما در مسایل دقیق و حساس و غامض توان چنین کاری ندارند.

۲- بسیاری از اوقات مسایل پیش پا افتاده بی ارزشی توجه مردم را به خود جلب می‌کنند.

به عنوان نمونه در ایالت اوری Uti سوئیس انجمن عمومی ملت درباره‌ی تعدادی از قوانین مدنی بدون بحث و گفتگوی لازم تصمیم‌گیری نمود، حال آن که درباره‌ی موضوع اجازه دادن یا ممنوع

نمودن رقص در روزهای یکشنبه، گفتگوها و مباحثات گرمی انجام داد.^{۶۱}
 ۳- پیداست که در چنین حکومتی جنبه‌ی امیال و آرزو بیشتر نمود
 می‌یابد، به عنوان نمونه مردم به افزایش مالیات رضایت نمی‌دهند، حتی
 اگر برای تمام دولت سودمند باشد.

هم‌چنین به سهولت می‌توان بر انجمن تأثیر نهاد و افراد دیماکوژ و
 مردم فریب می‌توانند به سهولت احساسات مردم را تحریک نموده و
 بدینسان شور و شوق مردم بسیاری از قوانین را تأیید و بسیاری دیگر را
 ردّ خواهد نمود.

۴- پروژه‌ی قوانین که در دستور کار انجمن قرار می‌گیرد، بند به بند
 مورد مباحثه و گفتگو قرار نمی‌گیرد، بلکه به صورت کلی مورد تأیید یا
 نفی قرار می‌گیرند.

۵- هر چند این نوع از دموکراسی خواستار مشارکت حداکثری مردم
 است، اما در حیطه‌ی مسایل قضایی و اجرایی مستأصل شده و با مشکل
 مواجه می‌شود و ناچار است که این دو حیطه را در اختیار تعداد کمی از
 شهروندان قرار دهد.

۶- چون رأی به قوانین به صورت آشکارا صورت می‌گیرد، یعنی
 عضو یا با بلند نمودن دست و یا با گفتن بله یا خیر رأی خود را اعلام
 می‌دارد، مردم از این که رأیشان با رأی دیگران و یا صاحبان قدرت
 مخالف باشد ترسیده و همین آزادی رأی را محدود می‌نماید.

در سوئیس هم پیش‌بینی شده که علمای دینی و صاحب منصبان و

سرمایه دارها تأثیر بسزایی بر رأی به قوانین دارند، زیرا مردم منافع آنها را مد نظر دارند.

۷- سقراط و افلاطون نیز از این نوع حکومت (یا دموکراسی) انتقاد نموده‌اند، زیرا سبب کشمکش و مبارزات حزبی و چند پارچگی ملت و ایجاد آشوب و ناآرامی می‌شود.

هم‌چنین به خاطر این که هر یک از شهروندان که به سن بیست سالگی رسید می‌تواند صاحب منصب یا قاضی و یا افسر شود، همین خود سبب شکست آتن در برابر دشمنان و سقوط حکومت‌اش شد. سقراط همچنین بیان می‌دارد که در جمهوری‌های باستانی خطبا سروری و حاکمیت داشته، و همه چیز در دست ملت بوده و خودم ملت هم در دستان خطبا قرار داشته‌اند.^{۶۷}

۸- انتقاد دیگر متوجه اجرای این نوع از دموکراسی در آتن است، گویا هدف از این نوع دموکراسی مشارکت تمام مردم در حکومت است، اما مسئله به گونه‌ای دیگر بوده است. در آتن تنها افراد مذکر و آزاد حق مشارکت داشتند و زنان و برده‌ها از این حق محروم بودند، پیداست که جمعیت زنان نصف جمعیت مردان بود، (اگر بیشتر نبوده باشد) برده‌ها نیز جمعیت بزرگی بودند، گفته می‌شود تعداد آنها یکصد و پنجاه هزار

۶۷- درباره‌ی انتقادات سقراط نگاه کنید به: د. عبدالحمید متولی، الوجیز فی النظریات، ص ۲۵. درباره‌ی انتقاداتی که متوجه این شیوه از دموکراسی شده است نگاه کنید به: منبع مذکور ص ۵۰۶ به بعد، همچنین دکتر طعیمة الجرف، نظریة الدولة... ص ۳۵۸. نیز رابرت مک آیور، تکوین الدولة، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.

نفر بوده است (از جمعیت چهار صد هزار نفری آتن)^{۶۸} افراد آزاد نیز هرگز اکثریت مردم را در هیچ جامعه‌ای از یونان تشکیل نداده‌اند.^{۶۹} مضافاً این که بیگانگان نیز از حق مشارکت محروم بودند. یعنی حتی اگر پدر و مادر شخصی در آتن به دنیا آمده بودند، این شخص شهروند آتنی محسوب نمی‌شد چون [از نظر] نژادی (یا خونی) آتنی نیست^{۷۰} و هزاران نفر چنین وضعیتی داشتند.^{۷۱} بدین صورت از جمعیت ۴۰۰ هزار نفری آتن تنها ۴۰ هزار نفر شهروند بوده و حق مشارکت داشتند.^{۷۲} این حق تنها مختص به ۱۰٪ جمعیت بود، هر چند گفته می‌شود این نسبت کمتر از این هم بوده و حدود ۳٪ است.^{۷۳}

۹- مسئله به همین جا ختم نمی‌شود، زیرا از این چهل هزار نفر تنها سه یا چهار هزار نفر مشارکت می‌کردند، آنهم در شلوغ‌ترین جلسات.^{۷۴} یعنی شهروندان در مشارکت در جلسات سهل‌انگار بودند (در دوره‌ی معاصر هم پدیده‌ی عدم مشارکت وجود دارد)، این در حالی است که شهروندان برده‌ها را جهت گذران زندگی خود به اجبار وادار به کار

۶۸- لیلادوایت بلدوین، الديمقراطية أمل الإنسانية الأكبر، ص ۴۴.

۶۹- H. Laski, OP. Cit. P. ۷۸.

۷۰- دکتر ابراهیم درویش، الدولة...، ص ۲۸۹.

۷۱- ر. مک آیور، تکوین الدولة، ص ۲۰۸، گفته شده که جمعیت آنها ۴۰ هزار نفر بوده است.

نگاه کنید به: بلدوین، منبع پیشین، ص ۴۴.

۷۲- م. دیورجی، النظم السياسية، ص ۱۸.

۷۳- A. V. Wynen Thomms, OP. Cit, P, ۸۲, n. ۳۱.

۷۴- م. دیورجی، النظم السياسية، ص ۱۸.

می کردند. یعنی شهروندان نسبت به سیاست بی خیال (= متفرغ) بودند. سه هزار شهروند که صد هزار برده در خدمت آنها بودند^{۷۵} در اجرای جدیدتر این دموکراسی (منظور در سوئیس است) این پدیده به همین صورت بود. در ایالت‌های سوئیس برخی افراد تنها زمانی حاضر به مشارکت هستند که مسایل مطرح شده برای ایشان ارزش و اهمیت داشته باشد.^{۷۶}

۱۰- چه در آتن باستان و چه در سوئیس، افرادی که در حقیقت در انجمن حکومت می‌کنند چند نفر محدودند که اکثریت را رهبری می‌کنند، یعنی اقلیت حکومت می‌کنند.

بنا به دلایل مذکور این نوع از دموکراسی نادیده گرفته شده است، لذا همان گونه که مک آیور بیان می‌دارد، این نوع حکومت جز موردی که در آتن به اجرا درآمد بیشتر در نوشته‌ها و مکتوبات مشهور است و به ندرت در یونان باستان دیده شده است.^{۷۷} در فرانسه هم پس از انقلاب ۱۷۸۹ میلادی خواستند این نوع از حکومت را حاکم سازند، اما با شکست مواجه شده و آن را کنار نهادند.

لازم به ذکر است آزادی‌های فردی‌ای که امروزه مورد بحث هستند در آتن باستان وجود نداشتند، زیرا دولت به تمام و کمال بر افراد حاکمیت و

۷۵ - Ch. Blizer, Democracy, OP. Cit, P. ۵۲۲.

۷۶ - Jean Roulouis, local Government as a Basis and Training in Democracy, International social Science Bulletin, Vol. ۵. on. ۱. P. ۲۶.

۷۷- رابرت مک آیور، تکوین الدولة، ص ۲۰۸.

سلطه داشت. آزادی دین هم وجود نداشت، بلکه دین رسمی دولت، دین تمام افراد بود.

حتی آزادی مالکیت نیز تحت سیطره‌ی لطف و رحمت دولت بود، دولت نیز در برخی حالت‌ها زیور آلات زنان را مصادره کرده یا آنها را مجبور به پوشیدن لباس متحدالشکل می‌نمود.^{۷۸} می‌توانستند بدون رضایت مردم و بدون دادگاهی، هر فردی را - هر کسی که باشد - به تهمت طمع در حاکمیت و حکومت نفی بلد و تبعید کنند.^{۷۹} جالب اینجاست در آن دوره بیشتر از هر دوره‌ی دیگر سخن از آزادی به میان آمده و برای آزادی تبلیغ شده است.^{۸۰}

در حقیقت آن «آزادی» ای که آنها از آن سخن می‌گفتند، از «یکسانی» اتخاذ شده بود یا یعنی اگر دولت با فرد همانند مردم دیگر رفتار می‌کرد و تفاوتی بین او و دیگران نبود حتی اگر این رفتار ظلم و ظالمانه هم می‌بود - فرد آزاد به حساب می‌آمد.^{۸۱}

«آزادی» ای هم که برایش تبلیغ صورت می‌گرفت، آزادی فردی نبود بلکه آزادی ملت در برابر حاکمانش بود و آزادی در آن هنگام بدین معنا بود که مردم (ملت) حکومت کرده و مطیع ستمگران نباشد.

پس در این نوع از حکومت آزادی محدود است، واقعیت این است

۷۸- دکتر ابراهیم درویش، الدولة نظریتهاء تنظیمها، ص ۲۸۹.

۷۹- دکتر عبدالحمید متولی، الوجیز فی النظریات...، ص ۲۰.

۸۰- نگاه کنید به: دکتر عبدالحمید متولی، الوجیز...، ص ۲۲، پاورقی (۱). سخنی از Duguit

دانشمند فرانسوی.

۸۱- دکتر الحمید متولی، الوجیز فی النظریات...، ص ۲۱ - ۲۲.

که این محدودیت‌ها برای آزادی فردی، با دموکراسی سازش بیشتری دارد، زیرا همان گونه که بعداً در مبحث آزادی‌های فردی روشن خواهد شد، میان آزادی و دموکراسی ناهماهنگی وجود دارد و برای آنکه دموکراسی شایسته‌ی نامش باشد لازم است برای آزادی‌های فردی حدودی قایل شود.

از سویی دیگر متوجه شدیم که این نوع از دموکراسی (سوای دیگر عیوبش) حکومت تمام ملت نیست؛ زیرا تمام ملت حق مشارکت در حکومت را ندارند، و افرادی هم که دارای حق مشارکت هستند، همگی در حکومت مشارکت نمی‌کنند، (به علت سهل‌انگاری) و عاقبت در مجلس (که تعداد کمی در آن باقی خواهد ماند) اقلیتی تشکیل می‌شود که اکثریت را نمایندگی و رهبری می‌کنند.

به همین خاطر اشتباه نیست اگر گفته شود سخن گفتن درباره‌ی این شیوه از حکومت مبنی بر این که حکومت مردم بوده و از طریق مردم عمل می‌نماید، سخنی بیش نبوده و هیچ حقیقتی ندارد.^{۸۲}

کافی است این موضوع بسان انتقادی کشنده متوجه دموکراسی شود زیرا این نوع از دموکراسی مرتب‌ترین شیوه‌ی دموکراسی و نزدیک‌ترین آن به اصول دموکراسی است... لذا خواننده محق است که بپرسد؛ پس وضعیت شیوه‌های دیگر دموکراسی چگونه خواهد بود؟!

۲- دموکراسی نیمه مستقیم (مشارکتی)

دموکراسی مستقیم به این معنی است که ملت به طور مستقیم درباره‌ی قوانین تصمیم‌گیری کرده و صاحب منصبان را برگزیند. اما اگر ملت حاکمیت خود را به نمایندگان تفویض نماید، در آن صورت دموکراسی مبتنی بر نمایندگی ظهور می‌یابد.

چون در دموکراسی مبتنی بر نمایندگی میزان مشارکت مردم در حکومت کم است... راه حل این مسئله دموکراسی نیمه مستقیم است. در این نوع از دموکراسی، موازات با پارلمان اجرائیاتی در نظر گرفته شده است تا مردم مستقیماً درباره‌ی موضوعات و مسایل تصمیم‌گیری کنند این اجرائیات در ذیل بیان شده و شرط نیست که نظام حکومتی همه‌ی آنها را با هم اجرا و پیاده نماید.

۱- رفراندوم (استفتاء) Refrandum

به عنوان نمونه پروژه‌ی قانونی به مردم عرضه شده و مردم درباره‌ی پذیرش یا رد آن تصمیم‌گیری می‌کنند.^{۸۳}

۲- اعتراض: تعدادی از افراد صاحب رأی در مجلس (که قانون تعداد آنها را تعیین و مشخص می‌نماید) نسبت به یک قانون اعتراض می‌نمایند، این قانون جهت استفتاء و اظهار نظر مردم به رفراندوم گذاشته

۸۳- نوع دیگری از رفراندوم به نام Plebiscite وجود دارد که در دو مورد کاربرد دارد: ۱ - شیوه‌ی حکومت برای مشروعیت بخشیدن به حکومت. ۲ - مرزها و حدود دولت، مانند الصاق منطقه به کشور نگاه کنید به:

Electoral Processes, Encycl Britannica, Micropaedia knowledge in Depth, p. ۵۳۲.

می‌شود.

۳- پیشنهاد Initiative

گروهی از افراد صاحب رأی در مجلس (Electors)^{۸۴} قانون پیشنهاد و به پارلمان تقدیم می‌کنند.

۴- حق افراد صاحب رأی در مجلس (Electors) در عزل

نمایندگان RIIace

گروهی از افراد صاحب رأی در مجلس (Electors) از یکی از اعضای پارلمان ناراضی هستند (یا هر صاحب منصبی که منصب خود را از طریق انتخابات به دست آورده است.) و درخواست عزل او را می‌کنند. پس از این درخواست، انتخابات صورت می‌گیرد، اگر این شخص دوباره انتخاب شد، انتخاب جدیدی برای او خواهد بود و در منصب خود ابقا می‌شود و اشخاصی که تقاضای عزل او را داشتند، موظف به پرداخت هزینه‌ی انتخابات هستند.

۵- انحلال

تعدادی از افراد صاحب رأی مجلس درخواست انحلال پارلمان را دارند، این درخواست به رفراندوم گذاشته می‌شود و مردم درباره‌ی آن تصمیم‌گیری خواهند کرد.

۶- عزل رئیس جمهور: فرایند آن شبیه عزل نماینده (بند شماره ۴)

۸۴- Electors اعضای هیئت انتخاب کنندگان (صاحب رأی در مجلس) کسانی هستند که حق شرکت در انتخابات را دارند. حال آن که رأی دهنده انتخاب کننده‌ای است که در روز انتخاب رأی می‌دهد.

است.

قانون اساسی کشور هم تعیین می‌کند که چند مورد از این اجرائیات قبول شوند.^{۸۵}

این نوع از حکومت بعد از جنگ جهانی دوم در بسیاری از کشورهای اروپایی رواج یافت^{۸۶} اما بعدها حکومت‌ها از آن صرف‌نظر کردند^{۸۷} نمونه‌ای از این نوع حکومت، قانون اساسی برخی از ایالت‌های آمریکا (چون هر یک از ایالت‌ها قانون اساسی جداگانه‌ای جدای از قانون اساسی آمریکا دارند) می‌باشد.

نقاط قوت این اجرائیات عبارتند از:

- ۱- به دموکراسی نزدیک‌تر است، زیرا میزان مشارکت مردم در حکومت را افزایش می‌دهد.
- ۲- راهی است برای کم کردن استبداد پارلمان.
- ۳- باعث کاهش سلطه‌ی احزاب بر مردم می‌شود.^{۸۸}

انتقادات وارده به آن:

- ۱- مردم به اندازه‌ی اعضای پارلمان آگاهی و شناخت ندارند، لذا

۸۵- نگاه کنید به: دکتر محمد کامل لیل، النظم السياسية، ص ۵۱ به بعد.

۸۶- منبع پیشین، ص ۵۱۰.

۸۷- بر اساس ج بیردو نگاه کنید به: د. طعیمة الجرف، نظرية الدولة، ص ۴۰۵.

۸۸- د. محمد کامل لیل، النظم السياسية، ص ۵۲۳.

نمی‌توانند درباره‌ی مسائل تصمیم‌گیری عقلانی داشته باشند، بیش‌تر مسائل غامض و پیچیده بوده و نیاز به تخصص دارند.

۲- درباره‌ی مسایل مباحثه و گفتگوی جدی صورت نمی‌گیرد، لذا تصمیمات خام و ناپخته اتخاذ می‌شوند.

۳- به علت کثرت انتخاب کنندگان (Electors)، تنها می‌توانند روی اوراقی کلمه‌ی بلی یا خیر را قید نمایند، یعنی نمی‌توانند راه حل و تصمیمی دقیق و طولانی درباره‌ی مسایل ارائه دهند. زیرا نمی‌توان ده‌ها و صدها هزار برگ حاوی نظرات را قرائت و تفکیک نمود.

۴- احزاب با تبلیغات خود می‌توانند بر افکار عمومی تأثیر نهاده و آنها را وادار به اتخاذ تصمیمات اشتباه و غلط نمایند.

۵- عواملی وجود دارند که سبب می‌شوند این اجرائیات تبدیل به مسائلی غیر عملی شوند. به عنوان نمونه باید تعداد زیادی امضای مردم گردآورد تا بتوان پیشنهادی ارائه داد.

۶- تعداد کسانی که به این اجرائیات اهمیت می‌دهند، اندک بوده و تعداد شرکت کنندگان در آن نصف تعداد افرادی است که در انتخابات مشارکت می‌کنند.^{۸۹}

۷- لازم است جهت محاسبه مرجع مسئولی وجود داشته باشد، اما به علت مشارکت مردم، مسئولیت این امر میان مردم و پارلمان گم و ناپدید می‌شود.

جدای از آن این روش برای برخی مسایل مهم که جزو مهم‌ترین

کارهای دولت هستند، از جمله بودجه کشور و پیمان با سایر کشورها و مالیات و احکام عُرْفی و نیز قوانینی که پارلمان لازم می‌داند به سرعت درباره‌ی آنها تصمیم‌گیری نماید، کاربرد ندارد.^{۹۰} به همین سبب این روش، در بهترین شرایط نیز تنها در مسائلی چند کاربرد دارد.^{۹۱} بدینسان این نوع از دموکراسی:

۱- حکومتی عملی نیست.

۲- منظور از آن این بود که مردم حاکم باشند، اما در این جا هم همانند دموکراسی مستقیم حاکم حقیقی - جز در مواردی جزئی - مردم نیست. هر چند تعداد افراد زیادی از این نوع دموکراسی به ویژه مبحث رفراندوم دفاع می‌نمودند، اما روشن شد که این نوع حکومت آرزویی بود در غیر محل واقعی خود.^{۹۲}

۳- دموکراسی قیصری:

این روش را دموکراسی محسوب نمی‌کنند، لذا ما نیز از آن می‌گذریم و تنها به گفتن این نکته اکتفا می‌کنیم که بر خلاف تصورات رایج درباره‌ی آن اگر به طور کامل اجرا شود، نوعی دموکراسی است. زیرا زمانی که مردم سروری و حاکمیت خود را به شخصی تفویض نموده و نسبت به کارهای او رضایت دارد، پس در واقع این ملت است که

۹۰- د. محمد کامل لیلة، النظم السياسية، ص ۵۱۵ - ۵۱۶.

۹۱- Coker and Rodee, Representation, OP, P. ۳۱۲.

۹۲- نگاه کنید به: ادوارد برنز، افکار فی صراع، ص ۱۴ و درباره‌ی انواع دموکراسی نگاه کنید به:

Ch. Blitzer. Democracy, oP, Cit, P ۵۲۷.

حکومت می‌کند. نیز چه تفاوتی میان این وجود دارد که ملت سروری و حاکمیت خود را به شخصی تفویض نماید یا این که آن را به پارلمانی بسپارد؟ بدون شک تفاوت‌هایی وجود دارد، اما در کروکی و شکل یکی هستند، زیرا در هر دو تفویض حاکمیت وجود دارد. اگر تفاوت‌های دیگری میان آنها باشد یا جوهری نبوده و یا به هنگام اجرا از اهمیت آنها کاسته می‌شود.

۴- دموکراسی مبتنی بر نمایندگی:

اگر دموکراسی مستقیم و نیمه مستقیم این‌گونه ناقص باشند، در این صورت وضعیت دموکراسی مبتنی بر نظام نمایندگی - که نسبت به دو روش دیگر بیشتر از روح دموکراسی دور است - چگونه خواهد بود؟ می‌توان در همین جا به کلام خود پایان داد، اما به موضوع مورد بحث ادامه می‌دهیم تا حقایق بیشتری بر ما عیان شود.

قبول دموکراسی مبتنی بر نمایندگی از روی اجبار و دور شدن از دو نوع دیگر که دمکراتیک‌تر هم هستند، دلیل و سندی بر غیر عملی بودن دموکراسی است، یعنی برای این که حکومتی عملی‌تر تشکیل شود باید وجهی دمکراتیک کم‌تری داشته باشد و متوسل شدن به دموکراسی مبتنی بر نمایندگی یکی از دلایلی است که نشان می‌دهد در جهان حکومت‌ها به سوی غیر دمکراتیک بودن سیر می‌کنند و نه برعکس.

در ادامه‌ی به بحث درباره‌ی اصول و بنیان‌های دموکراسی پرداخته و از دیدگاه اصول دموکراسی به نقد دموکراسی مبتنی بر نمایندگی خواهیم پرداخت.

بخش دوم اصول و مبانی دموکراسی

اصول و مبانی دموکراسی

چون تعریفی کامل و شامل که مورد اجماع باشد درباره‌ی دموکراسی وجود ندارد، درباره‌ی اصول و مبانی دموکراسی هم توافقی میان متفکران وجود ندارد.

دکتر عبدالحمید متولی ۵ اصل و مبنا برای دموکراسی غربی معاصر بیان می‌دارد که با مبانی و اصول دموکراسی یونان باستان متفاوت است.

۱- اصل سیاست و سروری ملت

این اصل پاسخ به این سؤال است که بیان می‌دارد: چه کسی صاحب سیادت و سروری است، یعنی حاکمیت از آن کیست؟ بر اساس این اصل حاکمیت از آن تمام شهروندان بوده و اختصاص به گروه یا طبقه‌ی خاصی ندارد.

۲- اصل حکومت مبتنی بر نمایندگی

این اصل وجه تمایز دموکراسی از دموکراسی یونان باستان است. یعنی به جای آن که همانند گذشته تمام شهروندان جمع شده و درباره‌ی قوانین تصمیم‌گیری کنند و صاحب منصب‌ها را برگزینند، امروزه شهروندان نمایندگان خود را انتخاب می‌کنند. در این نوع از دموکراسی ملت به طور مستقیم حکومت نمی‌کند، بلکه نمایندگانشان به نام آنها حکومت می‌کنند.

۳- اصل تفکیک قوا

این اصل از تجمیع قوا در دست یک نفر یا یک دستگاه پیش‌گیری می‌کند.

۴- اصل فراتر بودن قانون اساسی نسبت به سایر قوانین یا مشروعیت و سیادت قانون اساسی.

قانون اساسی مجموعه‌ای از قوانین است درباره‌ی قوای سه‌گانه دولت و نحوه‌ی تقسیم و تفکیک آنها و برخی حقوق و وظایف ... به طور خلاصه قانون اساسی فراتر از هر قانون و تصمیمی است.

۵- اصل حقوق فردی یا اصل آزادی‌های عمومی

که عبارت است از آزادی عقیده، دین، آزادی بیان، تشکیل اتحادیه‌ها، مطبوعات...^{۹۳} پیداست که این تعیین مبانی و اصول دموکراسی تحت تأثیر مکتب قانون طبیعی^{*} بوده است.

از سوی دیگر جورج ویدل G. Vedel قانون شناس مشهور در نوشته‌ی جدیدش از چهار قانون در دموکراسی جدید سخن گفته است:

* وجود رئیس قوه‌ی مجریه که از سوی مردم نصب شده و در برابر مردم مسئول است.

* وجود پارلمانی که محل حضور اکثریتی دلسوز و راستگوست (...).

* آزادی‌های عمومی.

۹۳- دکتر عبدالحمید متولی، الوجیز فی النظریات... ص ۱۷۳ به بعد.

*- در قرن هفدهم در اروپا شکل گرفت.

* دولت قانونی.^{۹۴}

اصول سوم و چهارم این مبانی با اصول چهارم و پنجم نمونه‌ی اول یکسان می‌باشند. اصول اول و دوم جورج ویدل هم تأیید اصول حکومت مبتنی بر نمایندگی‌اند.

اوستن رنی آمریکایی هم چهار اصل را تعیین نموده است:

- ۱- سروری و سیادت ملت که اصول بیان شده در ذیل ناشی از آنند.
- ۲- برابری سیاسی میان اعضای جامعه.
- شورای ملت: یعنی متوجه باشد که ملت خواهان چه سیاستی است و آنگاه اجرای آن.

۴- حکومت اکثریت.^{۹۵}

دیگری نیز سه اصل برای آن تعیین نموده است:

- ۱- انتخابات آزاد
- ۲- تکثر حزبی
- ۳- آزادی مدنی و سیاسی^{۹۶}

از سوی دیگر بسیاری از سوسیالیست‌ها وجود برابری اقتصادی را اصلی از اصول دموکراسی به حساب می‌آورند و معتقدند که دموکراسی تنها دموکراسی سیاسی نیست، بلکه لازم است دموکراسی اقتصادی وجود داشته باشد.

۹۴- Denis Jeambar, Les Vrais Pou

۹۵- اوستن رنی، سیاست الحکم، ج ۱، ص ۲۶۲ به بعد.

۹۶- Ch. Blitzer, Democracy, Op. Cit, P. ۵۲۳.

اصول ذکر شده در برخی مسایل مشترک هستند، اما هنوز تفاوت زیادی میان آنها وجود دارد. و همین چند نمونه کافی است تا متوجه شدیم که متفکرین تا چه اندازه درباره‌ی اصول و مبانی دموکراسی نظرات متفاوتی دارند.

ما در اینجا اصول پنج‌گانه‌ای را که دکتر عبدالحمید متولی تعیین نموده‌اند، برگزیده، زیرا بسیاری از اصول ذکر شده را در خود دارد.

۱- اصل سیادت و سروری (حاکمیت) مردم

شاید بسیاری متفق باشند که این اصل، مهم‌ترین اصل و مبنای دموکراسی است.

در این جا دو واژه وجود دارد که هر یک از آنها معنایی افاده می‌نماید:

الف) سیادت و سروری (حاکمیت) ملت؛

ب) سیادت و سروری (حاکمیت) مردم.^{۹۷}

میان این دو واژه تفاوت‌هایی وجود دارد. یکی این که در اولی حق رأی و وظیفه است، یعنی ملت می‌تواند تصمیم بگیرد که چه کسی می‌تواند در انتخابات و رأی‌گیری شرکت نماید، در حالی که در دومی رأی دادن «حق» شخص بوده و برای تمام افراد است.^{۹۸} این نتیجه‌ای است ناشی از تفاوت میان «سیادت و سروری (حاکمیت)» که در آن هر شخصی بخشی از این سروری و سیادت را داراست، اما در سروری و سیادت ملت،

۹۷- ر. پیللور، المواطن والدولة، ص ۲۱.

۹۸- دکتر طعيمة الجرف، نظرية الدولة، ص ۲۹۲.

سروری قابل تقسیم و جدا شدنی نیست.^{۹۹}

میان این دو نوع سروری، تفاوت‌های دیگری نیز وجود دارد، اما چون که این بحث‌ها قدیمی شده‌اند و آنچه امروز وجود دارد «سیادت و سروری (حاکمیت) مردم» است، ما نیز بیش‌تر از این درباره‌اش سخنی نمی‌گوییم. انتقادات زیادی به این اصل وارد شده است که خلاصه‌ای از آن را ذکر می‌کنیم:

(الف) وجود این اصل شرط لازم برای وجود دموکراسی نیست. زیرا این اصل و مبنا با حکومت‌های دیکتاتوری - اگر مردم به این حکومت رضایت داده باشند - هم خوانی دارد. این نقد خود کافی است تا یکی از پایه‌های بزرگ و اساسی دموکراسی را تخریب نماید.

(ب) این اصل و مبنا که در اصل علیه ستم پادشاهان مطرح شد، از ظلم و ستم جلوگیری و ممانعت نمی‌نماید، چون این بار به نام مردم ظلم و ستم می‌شود.^{۱۰۰}

(ج) این اصل آزادی را مورد تهدید قرار می‌دهد: بارتلمی **Barthelemy** متفکر فرانسوی بیان می‌دارد که این اصل معتقدان به آن را تشویق می‌کند که خواست ملت را خواستی جایز و روا بشمار آورند، یعنی این اصل همیشه نشان دهنده‌ی راستی و عدالت است، بر این اساس هم، ملت هر تصمیمی اتخاذ نماید، تنها به این خاطر که از سوی

۹۹- دکتر محمد لیلۃ، النظم السياسية، ص ۲۱۱.

۱۰۰- دکتر عبدالحمید متولی، الوجیز فی النظریات... ص ۱۸۳، نویسنده میان دو نوع سروری و سیادت تفاوتی قایل نمی‌شود.

ملت اتخاذ شده، درست می‌باشد. نتیجه این که مردم (یا نمایندگان مردم) تمام قوا را در اختیار گیرد که این خود استبداد است.^{۱۰۱}

یکی از اساتید دیگر فرانسوی بیان می‌دارد: این اصل مردم را در مسیر خطرناک استبداد پارلمانی قرارداد.^{۱۰۲} زیرا پارلمان نماینده‌ی مردم است. همان مردمی که تمام کارها و تصمیم‌گیری‌ها و افکارش درست و دادگرانه است. نقدهای ما درباره‌ی این اصل در ذیل شیوه‌ی دیگری به خود می‌گیرند.

یکم: آیا به راستی چیزی به نام «سیادت و سروری (حاکمیت) مردم» وجود دارد؟ آیا در دموکراسی واقعاً مردم «سیادت و سروری» (حاکمیت) دارند؟ متفکران غربی اعتراف می‌کنند که در دموکراسی «حکومت مردم» وجود ندارد. بلکه آنها «رضایت» می‌دهند تا اکثریت حکومت نماید، به همین خاطر می‌بینیم که برخی از آنها «حکومت اکثریت» را مبنای دموکراسی قرار می‌دهند نه «حکومت مردم» را. ما می‌گوییم که ایشان «رضایت» دارند، زیرا برای ایشان هم روشن شده است که حتی «حکومت اکثریت» هم وجود ندارد. آنها نیک می‌دانند که آنچه وجود دارد «حکومت اقلیت» است نه «حکومت مردم» و نه «حکومت اکثریت». در تأیید مطالب مذکور به نقل سخنانی از منادیان دموکراسی می‌پردازیم:

(الف) ژان ژاک روسو - یکی از منادیان دموکراسی - بیان می‌دارد: که

۱۰۱- منبع پیشین، ص ۱۸۵.

۱۰۲- منبع پیشین، ص ۱۸۶، پاورقی.

[یک] دموکراسی [راستین] برای بشر وجود نداشته و هرگز وجود نخواهد داشت، زیرا سرشت و ماهیت مسایل به گونه‌ای نیست که اکثریت سیادت و سروری (حاکمیت) نماید و اقلیت مطیع باشد.^{۱۰۳}

ب) مک آیور، متفکر آمریکایی می‌گوید:

حقیقت آن است که اکثریت حکومت را در دست نمی‌گیرند و تمام مردم نیز حکومت نمی‌کنند، بلکه همیشه این اقلیت است که حکومت می‌کند.^{۱۰۴} به همین دلیل می‌گوید: دموکراسی معنی حکومت اکثریت یا حکومت عموم مردم را افاده نمی‌نماید.^{۱۰۵}

ج) موریس دیورجی فرانسوی می‌گوید: بحث از «حکومت مردم و از طریق مردم» سخنی پوچ و بی معنی است. زیرا در شهرهای یونانی و رومی و در ایالت‌های سوئیس، امور کشور همیشه از سوی گروهی از مردم انجام می‌گرفت که همین‌ها فرمانروای واقعی بودند.^{۱۰۶} این هم از «دموکراسی مستقیم» یا همان کامل‌ترین شیوه‌ی دموکراسی.

د) یکی از دموکراسی خواهان عرب هم می‌گوید: خود حکومت کردن «الحکم الذاتی» تنها اسماً دمکراتیک است و رأی چیره و مسلط در این نوع حکومت، رأی اشخاص ویژه‌ای است. (یعنی اقلیت) نه رأی عموم^{۱۰۷} پیداست که به خاطر حاکمیت اقلیت گفته شده است که هر

۱۰۳- روسو، فی العقد الاجتماعي، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.

۱۰۴- ر. مک آیور، تکوین الدولة، ص ۱۸۷.

۱۰۵- منبع پیشین، ص ۲۴۷.

۱۰۶- موریس دیورجی، النظم السياسية، ص ۸.

۱۰۷- نقولاحداد، الديمقراطية مسيرها ومصيرها، ۱۰۲.

تلاشی جهت مشخص نمودن سید و سرور کاری بس سخت و مشکل است.^{۱۰۸}

یعنی تشخیص اینکه سیادت از آن مردم است و یا پارلمان، یا فرمانروا، کاریست مشکل و سخت.

دوم: فرض کنیم که حکومت دموکراسی حکومت اکثریت هم هست حتی قدمی فراتر رفته و بگوییم که حکومت تمام مردم است... آیا رأی مردم همیشه درست است تا آن را به عنوان معیار انتخاب کنیم؟ در ادامه به پاسخ این پرسش می‌پردازیم.

مردم و معیار حقیقت و راستی

اگر بتوانیم ثابت کنیم که مردم (یا حداقل اکثریت مردم) همیشه (یا حداقل بیشتر اوقات) بر حق می‌باشد، آن وقت می‌توانیم به حکومت مردم باور پیدا کنیم^{۱۰۹} و در راه به دست آوردن این نوع حکومت قدم برداریم. اما اگر خواننده عجله نکند با ذکر نمونه‌هایی نشان می‌دهیم که واقعیت، دروغ بودن این موضوع را که «مردم همیشه بر حق می‌باشد» یا «صدای مردم، صدای خداوند است» را نشان می‌دهد و اینکه متفکرین غربی دروغ بودن گفته‌های خود را نشان می‌دهند.

قبلاً عنوان شد که به نام ملت و مردم ظلم و ستمی می‌شود که همانند ستمگری دیکتاتورهاست. فیلسوف بریتانیایی «برتراند راسل» می‌گوید: کسی که معتقد است که آوای مردم، همان آوای خداوندی می‌باشد، به جایی می‌رسد که هر نوع تفکر غیر عادی را نوعی بی باوری به حساب آورده و لازم است همانند طغیانی بدان نگریست... به همین خاطر راسل از وجود آزادی دفاع می‌کند، و بیان می‌دارد جامعه‌ای که تمام افرادش برده‌اند، (منظور او دموکراسی‌ای است که در آن آزادی وجود ندارد) اندکی بهتر از جامعه‌ای است که تمام افرادش برده‌ی یک «آغا» هستند.^{۱۱۰} یعنی باور به مردم به عنوان معیار حقیقت و راستی مردم را تبدیل به

۱۰۹- می‌گوئیم حکومت مردم نه دموکراسی، زیرا اثبات اینکه مردم برحق هستند، خود به تنهایی ما را به دموکراسی نمی‌رساند، بلکه ما را به حکومت فردی یا اقلیت -اگر مردم از آنها رضایت داشته باشند- می‌رساند.

۱۱۰- راسل، السلطة و الفرد، ص ۹۹.

دیکتاتوری می‌کند، مردم خود هم برده‌اند.^{۱۱۱}
 اگر بگوییم: «مردم همیشه بر حق‌اند»، آن وقت مردم به ستمگری دست زده و ما نیز باید معترف باشیم این ستم چیز خوبی است، زیرا مردم آن را انجام داده است.

در گذشته اصل «اراده‌ی مردم» در یونان حقیقی به مردم داد، اما مردم این حق را برای به دار آویختن مردان بزرگ همان مردم یا اخراج آنها از شهر به کار گرفت. یکی از این مردان سقراط فیلسوف بود که از این اصل انتقاد نموده بود.^{۱۱۲}

در روم نیز «نرون» نمونه‌ای از دیکتاتوریت بود، با این وجود مورخی رومی معاصر او، برخی از کارهای او را پسندیده بود. یکی از کارهای او استثمار نصرانی‌ها و برپایی قصابخانه‌ای علیه آنها بود، این سخن نشانه‌ی آن است که این کار «نرون» رأی بیشتر رومی‌ها را بیان می‌کرد.^{۱۱۳}

بر این اساس لازم است نصرانی‌های طرفدار دموکراسی که به «رأی مردم» باور دارند، تأیید کنند که مردم روم در آن زمان بر حق بوده‌اند، همچنین لازم است دموکراسی خواهان که برای برابری زنان تبلیغ می‌کنند، تأیید کنند که آتن دمکراتیک در این که هیچ حقوق سیاسی‌ای به زنان نداده است، بر حق بوده است.

این ستمگری دنیای باستان، امروز را نیز در بر می‌گیرد، همان گونه که

۱۱۱- مک آیور، تکوین الدولة، ص ۲۲۲.

۱۱۲- کیلاند درایت بولدوین، الديمقراطية امل الإنسانية الاکبر، صص ۴۶ - ۴۷.

۱۱۳- دکتر آلبرت بدرله، مستقبل الديمقراطية و مفاهیمها، ص ۳۵۲.

دیگی Duitgu فرانسوی بیان می‌دارد، لازم است قویترین ضمانت‌ها و گارانتی‌ها علیه حکومت‌های مردمی گرفته شود، زیرا بیشتر از هر حکومتی به سوی استبداد سیر می‌کنند و فکر می‌کنند که قدرت و حاکمیت ایشان بدون حد و مرز است.^{۱۱۴}

از همان سده‌ی نوزدهم، متفکران فرانسوی «سان سیمون» و «آگوست کنت» گفته بودند در دموکراسی به جای «سیادت و سروری پادشاهان»، «سیادت و سروری مردم» وجود دارد، آن هم بدون وجود چیزی که راه را بر استبداد این حاکمیت مردم سد نماید.^{۱۱۵}

آن چیزی که به وسیله‌اش خواستند از استبداد روش دموکراسی بکاهند، عبارت است از «آزادی» و در این حیطة ایفای نقش هم نموده است، اما این راه‌حل کافی و بسنده نیست، زیرا مشخص شده است که آزادی واقعی تنها آزادی برخی افراد و دستگاه و قوا است. همان گونه که راسل عنوان می‌دارد، یکی از نتایج اصل «اکثریت بر حق است» این است که انسان حرمت خود را حفظ ننماید، زیرا اگر تمام مردم فکر کنند که اکثریت یا حکومت خطا ناپذیر بوده و اشتباه نمی‌کنند، رشد و توسعه‌ی اخلاق و عقل غیر ممکن خواهد بود.^{۱۱۶}

دلیل دیگر بر اشتباه بودن این اصل و مبنا این است که آرزو و احساس است که به شدت مردم را تحریک می‌کنند نه عقل، و اموری که

۱۱۴- دکتر محمد کامل لیل، النظم السياسية، ص ۱۹۸ پاورقی.

۱۱۵- دکتر طبعمة الجرف، نظرية الدولة، ص ۲۹۷.

۱۱۶- برتراند راسل، السلطة والقرء، ص ۹۸.

آرزوها را تحریک می‌کنند در مقایسه با اموری که توجه عقل را به خود جلب می‌کنند بیشتر شایسته آنند که مردم به آنها پاسخ داده و توجهشان را جلب نماید.^{۱۱۷}

بسیار سهل است که دروغگو و کلاهبردار مردم را فریب دهند، نقل است که «طناب دروغ کوتاه است»، حال آنکه مشاهده می‌کنیم اگرچه تعدادی از مردم از اطراف فرد دروغگو پراکنده شده و از او دوری می‌گیرند، اما تعدادی در اطرافش باقی می‌مانند برخی از آنها به خاطر منافع خود و برخی هم به خاطر امیال و آرزو، یعنی آرزوهایشان همراه با آن فرد دروغگوست. نمونه‌ای از کار امیال و آرزو این است که سیاسیون و علما...

در مقایسه با هنرمندان و ورزشکاران نزد مردم ناشناخته‌ترند. بزرگ‌ترین دانشمند در صورت فوت تنها ستون کوچکی از روزنامه‌ها را به خود اختصاص می‌دهد، اما در رثای «تحریک کنندگان احساسات» سخن‌ها گفته می‌شود و فقدان آنها خسارتی جبران ناپذیر به حساب می‌آید، این در حالی است که می‌دانیم اهمیت و ارزش دانشمند تا چه اندازه است در حالی که بیشتر آنهایی که خود را «هنرمند» می‌نامند، ضرر و زیان سودی برای مردم ندارند.

آرزو چشمان مردم را حتی بر روی چیزهای مخاطره آمیز می‌بندد، در این جا به عنوان مثال به پدیده‌ای اشاره می‌کنیم که «دیووی» از آن سخن می‌گوید: او می‌گوید مردم دیگر از کمپانی‌های اختکاری نمی‌ترسند، بلکه

به آنها افتخار هم می‌کنند.^{۱۱۸} این در حالی است که مخاطرات این کمپانی‌ها بسیار زیاد است، علت افتخار کردن آنها این است که این کمپانی‌ها در کارهایشان «موفق» اند، انسان هم - به خصوص انسان آمریکایی، همیشه تحت تأثیر کارهای موفق و بزرگ قرار گرفته و باعث حیرت و تعجب او می‌شود، به نظر آنها «فرد موفق» کسی است که پول و شهرت داشته باشد، بخصوص پول. اگر مردم همیشه بر حق و صواب باشد، در این صوت این دیدگاه و نظر مردم آمریکا درباره‌ی چنین کمپانی‌هایی درست است.

علت دیگر برای اینکه «اکثریت» معیار «درست بودن» قرار نگیرد، این است که مردم نیکی را فراموش می‌کنند. آلفرد سوووی فرانسوی می‌گوید: مردم نیکی را فراموش می‌کنند، و حکمی که درباره‌ی پیشوا و رهبر خود می‌دهند، بر اساس خدماتی است که آن فرد اکنون و در آینده ارائه می‌دهد (بدون توجه به گذشته‌ی سرشار و مملو از خدماتی که ارائه داده است). این تجربه‌ی دردناک کلیمانسو در ۱۹۱۹ در فرانسه، و چرچیل و بعدها دیگول در سال ۱۹۴۵ - ۱۹۴۶ است.^{۱۱۹} می‌توان به این لیست جورج بوش را هم اضافه کرد که در ۱۹۹۲ در برابر کلیتتون شکست خورد، هر چند در جنگ دوم خلیج با کم‌ترین هزینه پیروزی

۱۱۸- جان دیووی، القردیه قیدما و حدیثاً، ص ۲۲۵

۱۱۹- سوفی، الرأی العام، ص ۲۹، چرچیل که رهبری بریتانیا را در جنگ دوم جهانی بر عهده داشت بعد از جنگ در انتخابات، انتخاب نشد و خود از این موضوع متعجب شد. دیگول هم از کار دست کشید بدین امید که مردم از او درخواست کنند تا به قدرت بازگردد، اما مردم چنین درخواستی ننمودند و مدت ۱۲ سال از حکومت دور بود.

بزرگی نصیب آمریکایی‌ها نمود. یکی از علل این شکست‌ها، همچنان که گفتیم: این است که آرزو محرک مردم است و علت دیگر آن است که مردم زود فراموش می‌کنند.^{۱۲۰} اگر به جمع‌بندی این دو علت بپردازیم، روشن می‌شود که چرا بخشی از مردمی که به دمّ سیاسیون دروغگو می‌پردازند، خود همین افراد بعد از مدتی به آنها رأی می‌دهند، یا کسی که امروز به آنها خدمت می‌کند؛ اگر فردا قادر به انجام آن نشد، از ارزش و اعتبار او نزد مردم کاسته می‌شود.

مردم بیشتر اوقات وقتی به کسی رأی می‌دهند، ویژگی‌های شخصی آن فرد را در نظر می‌گیرند. لاسکی عنوان می‌دارد، کاندیدی در انتخابات رأی می‌آورد آن هم فقط به خاطر این که به خوبی گیتار می‌نوازد.^{۱۲۱} به هر حال این حالت بسیار نادر آن است، حالت‌های غیر از این هم وجود دارد، مانند رأی به «دوایت آیزنهاور» برای ریاست جمهوری آمریکا. آیزنهاور در جنگ دوم جهانی فرمانده لشکرهای اتحاد اروپای غربی علیه آلمان بود. در انتخابات سال ۱۹۵۶ تعداد زیادی از آمریکایی‌ها به او رأی دادند، نه به خاطر برنامه‌های سیاسی‌اش، بلکه به خاطر اینکه «آیک Ike» را دوست داشتند.^{۱۲۲} این پدیده بیشتر در آمریکا دیده می‌شود تا در اروپا.^{۱۲۳} اما اروپا نیز بی بهره نیست، همان گونه که «جود» بیان می‌دارد،

۱۲۰- موريس ديورجى، النظم والسياسة، ص ۶۰.

۱۲۱- ه. لاسكى، الديمقراطية الامريكية، ص ۱۸۱.

۱۲۲- استون رنى، سياسة الحكم، ج ۱، ص ۳۵۳، نام مستعار آيزنهاور.

۱۲۳- منبع پيشيت، ص ۴۷۲.

که سیاستمدار مشهوری به او گفت در انتخابات انگلیس در ۱۹۱۸ در برابر رقیبش شکست خورد زیرا مشهور بود که آن شخص در جنگ با تپانچه‌اش شش نفر آلمانی را کشته بود، هم‌چنین شوهر بازیگر مشهوری است که نزد مردم محبوبیت دارد.^{۱۲۴}

این‌ها همه نمونه‌ی تأثیر «آرزو» بر مردم‌اند و اثبات می‌کنند که جمله‌ی «مردم همیشه بر حق‌اند»، جمله‌ی درستی نیست. نمونه‌های دیگری نیز از جهل و نادانی میان مردم می‌توان ارائه داد، اما قبل از انجام این کار، پاسخ نقد احتمالی مبنی بر اینکه بیان این مطالب ناشی از بدبینی و دست کم گرفتن مردم است، می‌پردازیم.

۱- لازم است که به واقعیت‌ها توجه نماییم، متوجه باشیم که چه چیزی بیان می‌دارد، آن را تأیید کنیم نه اینکه از «خیال» دنباله روی کنیم. متفکرین غرب خود این واقعیت را شناخته و از آن آگاهی دارند.

۲- به همین خاطر راه‌حل آنها عبارت است از آموزش و تربیت مردم. ما نیز بدان باور داریم. اما در پاسخ به این پرسش آموزش چه چیزی؟ چگونه پرورشی؟ هر یک راهی بر می‌گزینیم.

هدف ما دو چیز است:

۱- اثبات اینکه «آرزو» و «ناآگاهی» باعث ایجاد اشتباه و اشکال در تصمیمات مردم می‌شود، به همین خاطر مردم معیار حقیقت و راستی نیست.

۲- مردم نیاز به آموزشی دارد که بتواند بر این «آرزو» و «ناآگاهی»

غلبه نماید.

اما خوب است این حقیقت را مدّ نظر داشته باشیم: می‌توان ملت را به گونه‌ای پرورش داد که از آرزو دنباله‌روی ننماید، هر چند کاری است بس مشکل، اما چاره و درمان «جهل و ناآگاهی» بسیار مشکل‌تر است. زیرا حکومت کردن نیاز به شناخت و آگاهی و تخصص دارد.

به نقل نمونه‌هایی از جهل و ناآگاهی می‌پردازیم:

در غرب و در هر جای دیگری مردم به کاندیداها و احزاب رأی می‌دهند بدون آنکه با برنامه‌ی حزب یا برنامه‌ی انتخابات به طور کامل آشنا باشند. آنها تنها چند نکته از برنامه را می‌دانند و بس. آنها نکات و بندهایی که ارتباط و پیوند مستقیمی با خودشان دارد.

«بارتلومی» بیان می‌دارد: افرادی که برنامه‌ی احزاب را درک می‌کنند بسیار اندکند. (اقلیت‌اند) اما تعداد کمی از این اقلیت می‌توانند درباره‌ی راه‌حل مسایلی که برنامه از آنها سخن می‌گوید، اظهار نظر کرده و رأی خود را بیان دارند.^{۱۲۵}

رأی دهندگان درباره‌ی برخی از مسایل رأی داده و تصمیم‌گیری می‌کنند، و به جز آن، تنها این است که مردم طرفدار این حزب یا آن حزب و یا کاندید هستند.

عدم وجود کفایت میان مردم سبب شده است که مورخ و فیلسوف فرانسوی - ارنست رنان، (۱۸۲۳ - ۱۸۹۲)، هر چند دموکراسی‌خواه است، رأی دادن عمومی فیلسوف و یا جاهل و ناآگاه را با باسواد یکسان و برابر

می‌نماید.^{۱۲۶}

نمونه‌ای دیگر از ناآگاهی مردم یا پدیده‌ی مهیب دیگری را درباره‌ی مخفی‌کاری در کار حکومتی بیان می‌کنیم. یعنی بسیار از کارهای حکومت و پارلمان مخفیانه صورت گرفته و مردم از آنها آگاهی ندارند. مردمی ناآگاه و بی‌خبر از این امور، تصمیماتش ناقص و ناتمام بوده و همین سبب می‌شود که معیار راستی و حقیقت نباشد.

یکی از حیطه‌هایی که مردم از آن بی‌خبر و ناآگاه هستند، حیطه‌ی سیاست خارجی است. لیدره در کتاب «ملت گوسفند A Nation of Sheep» در اوایل دهه‌ی شصت میلادی نمونه‌های زیادی نقل کرده و در اصل، کتاب به این مسئله اختصاص یافته است. او می‌گوید: کمبود آگاهی و اطلاعات مردم درباره‌ی امور بین‌المللی این مردم را به ملتی گوسفند آسا تبدیل کرد، زیرا آنها به راه‌حل‌هایی که به سهولت پیدا بوده از منابعی نشأت می‌گیرند که ظاهراً از ایشان آگاه‌ترند، رضایت می‌دهند.^{۱۲۷}

مثال‌های زیاد ذکر می‌کند، یکی از آنها کشور چین است که به خاطر حکومت آمریکا و نیز دستگاه‌ها خبری، حقایق مربوط به آن ناشناخته باقی مانده است.^{۱۲۸}

حتی مسؤلان و حکومت و کنگره آمریکا دچار اشتباه می‌شوند، او از

۱۲۶- گ، بوتول، سوسیولوجیا السیاسة، ص ۱۶۵.

۱۲۷- ولیم لیدر، أمة من غنم، ص ۴.

۱۲۸- منبع پیشین، ص ۵۸.

نمونه‌هایی سخن به میان می‌آورد که حکومت‌های لائوس و تایوان و... توانسته‌اند تمام این‌ها را سر کار بگذارند.

از جمله این که حکومت فرموزا (تایوان) خبری مبنی بر حمله‌ی نظامی چین کمونیست به تایوان، مخابره نمود، حال آنکه حادثه آن چنان که بعداً روشن شد، تنها شلیک به سوی قایقی ماهیگیری بوده^{۱۲۹} است. آنهم به این خاطر که تایوان از آمریکا کمک مالی دریافت دارد.

عدم آگاهی خبرنگاران سرویس خارجی روزنامه‌ها و پنهان‌کاری و سر در گمی‌هایی که دستگاه‌های خبری اعمال می‌کنند، تأثیر بسزایی بر پایین بودن سطح بینش سیاسی مردم دارد.

این دستگاه‌ها نادانی و سفاهت سیاسی را رواج می‌دهند. حجم کوچک موضوعات سیاسی به ویژه سیاست بین‌المللی در دستگاه‌های خبری و اطلاع‌رسانی، نشانه‌ای دال بر این مسئله است.

لیدر بیان می‌کند که تنها ۴٪ از حجم روزنامه‌ها برای امور خارجی تخصیص می‌یابد. یعنی ما خوانندگان روزانه تنها ۳ دقیقه وقت صرف حوادث و رویدادهای جهانی می‌کنیم.^{۱۳۰}

مردم در این گناه و جرم شریکند، زیرا بیشتر مطالب و موضوعات سرگرم‌کننده را دوست دارند نه مطالب سیاسی را. لیدر معتقد است که مردم برای وقت گذرانی و آگاهی از رسوایی‌ها روزنامه می‌خوانند.^{۱۳۱} و

۱۲۹- منبع پیشین، ص ۱۲۷ - ۱۲۸.

۱۳۰- منبع قبلی، ص ۱۲۷.

۱۳۱- منبع پیشین، ص ۱۵۶.

از سخن سر دبیری که بیان می‌دارد نمی‌تواند حجم زیادی از روزنامه را به اخبار خارجی اختصاص دهد، زیرا خوانندگانش مطالب هزل و سرگرمی را می‌پسندند، انتقاد می‌کند.^{۱۳۲}

سناتوری آمریکایی در این باره می‌گوید: هر چند تعداد شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی در آمریکا نسبت به سایر کشورها بیشتر است، اما میزان اطلاعات آمریکایی‌ها از اطلاعات کشورهای دیگر کمتر است.^{۱۳۳}

نمونه‌ی دیگری از ناآگاهی در آمریکا تحقیقات ارتش آمریکا در جنگ جهانی اول است که نشان داد بهره‌ی هوشی نیمی از آمریکائیان نزدیک به بهره‌ی هوشی جوانی ۱۴ ساله است.^{۱۳۴} نمونه‌ی دیگر تحقیقات مورخی آمریکایی است که متوجه شد ۳۰٪ اشخاصی که رأی داده‌اند، اعتراف می‌کنند که درباره‌ی مسایل مهم خارجی نه سخنی شنیده و نه چیزی خوانده‌اند. این از افراد «ناآگاه»، و اما افراد «آگاه و مطلع» که ۴۵٪ هستند، به صورت مبهم از برخی مطالب و موضوعات با خبرند. آگاهان نیز که ۲۵٪ بقیه هستند، اطلاعات نسبتاً خوبی دارند، این مورخ بیان می‌دارد که: اما دقت زیادی لازم نیست تا متوجه شد که اطلاعات این ۲۵٪ هم که طیف آگاهان را تشکیل می‌دهند، دقیق نیست.^{۱۳۵}

«ستوتزل» و «زرار» که این سخنان را نقل می‌کنند، بیان می‌دارند که در

۱۳۲- منبع پیشین، ص ۱۳۴.

۱۳۳- ه. شیلر، المتلاعبون بالعقول، ص ۲۱۸.

۱۳۴- ای، بیرنر، افکار فی صراع، ص ۳۰.

۱۳۵- جان ستوتزل و آلان زرار، استطلاع الرأی العام، ص ۱۵.

اروپا نیز وضعیت به همین شیوه است و این افراد همان کسانی‌اند که از آنها خواسته می‌شود رأی خود را درباره‌ی سیستم‌های اروپا یا سیاست آمریکا اعلام دارند.^{۱۳۶}

برتراند راسل گول زدن مردم درباره‌ی سلاح اتمی را مثال زده و بیان می‌دارد که سیاسیون و مطبوعات تلاش می‌کنند تا مردم چیزی درباره‌ی تلاش‌های دانشمندان بر علیه خطرات اتمی ندانند^{۱۳۷} تا غرب بدون وقفه به آزمایش‌های اتمی ادامه داده و از کشورهای کمونیستی پیشی گیرد.

نمونه‌ی دیگر از بی‌خبری و ناآگاهی فرانسوی‌ها این است که آنها از تاریخ خودشان بی‌خبرند، بر اساس یک نظر سنجی مشخص شد که ۶۲٪ فرانسویان نمی‌دانند که «لویی شانزدهم» در چه سالی به دار آویخته شد.^{۱۳۸} در حالی که این حادثه یکی از حوادث و رویدادهای مهم انقلاب فرانسه و این انقلاب خود مهم‌ترین رویداد تاریخ فرانسه و یکی از رویدادهایی است که تأثیر بسزایی بر تاریخ جدید جهان نهاد.

متفکرین غرب این جهل و ناآگاهی و دنباله‌روی از امیال و آرزوها را از سوی مردم درک و احساس کرده‌اند، به همین خاطر برخی از آنها آشکارا سخن از پوچ و بی‌ارزش بودن «Elector = انتخاب‌کنندگان» می‌گویند. متفکر و رومان‌نویس انگلیسی ه. ج. ولز (۱۸۶۶ - ۱۹۴۶) خواستار حکومتی بود که از علما و متخصصین تشکیل شده باشد. از

۱۳۶- منبع پیشین.

۱۳۷- برتراند راسل، هل للانسان مستقل، ص ۶۴.

۱۳۸- مجله‌الستور ۵۶۹، ۱/۲۳، ۱۹۸۹، ص ۱۴.

دموکراسی انتقاد نموده بود، زیرا Elector یا انتخاب کنندگان عادی پوچ و ناآگاه‌اند.^{۱۳۹}

برنارد شاو (۱۸۵۶ - ۱۹۵۰) فیلسوف و ادیب بریتانیایی از «مرد عادی» سخن گفته بود که می‌خواهد عقاید و باورهایش را به صورت آماده هم‌چون کفش و لباس‌هایش به دست آورد، نیازی به آزادی نداشته، بلکه به نظام... به همین خاطر رأی دهندگان نه به سیاست‌ها بلکه به اشخاص رأی می‌دهند.^{۱۴۰}

پیداست که اگر این افراد در بیان این انتقادات زیاده روی هم کرده باشند دلایل قوی و محکمی بر اطلاعات اندک مردم ارائه دادیم.

بر اساس نوشته‌های یک نویسنده‌ی فرانسوی: محققان آمریکایی تحقیقات زیادی به عمل آورده‌اند که نتایج آنها ناتوانی بیش‌تر شهروندان را تأیید می‌نماید.

در ۱۹۶۴ در نظرسنجی دستگاه مشهور گالوپ Gallup، ۳۸٪ آمریکایی‌ها فکر کرده‌اند که اتحاد جماهیر شوروی یکی از اعضای ناتو بوده است.^{۱۴۱} نویسنده‌ی این سخن هم‌چنین درباره‌ی شهروندان فرانسوی سؤالی مطرح کرده و می‌گوید: آیا منطقی است در انتخابات محلی به کمونیست (که چپ رو می‌باشد) رأی دهد، حال آنکه در

۱۳۹- سیریل جود، الحریة، ص ۱۱۰.

۱۴۰- منبع پیشین، ص ۱۱۳. نیز نگاه کنید به: سخن دیگر، ص ۱۱۱ نیز انتقادات اشخاص

دیگر ص ۱۱۷.

۱۴۱- E. Dupin, Electeurs = Imbeciles + Girouettes, L. Evenement Du Jeudi, ۲-۸۱۵ / ۱۹۹۸, P. ۹۶.

انتخابات عمومی به راست گرایان رأی دهد؟ در مرحله‌ی اول انتخابات به ائتلاف ملی FN (به شدت راست گرا) رأی دهد و در مرحله‌ی دوم به چپ رأی دهد؟ نویسنده مذکور علت این مسئله را ناشی از سیاسیون دانسته و از شهروندان دفاع به عمل می‌آورد، هر چند عنوان نوشته‌اش نشان دهنده‌ی حقیقت دیگر است.^{۱۴۲}

لاسکی معتقد است که جز برای مسایل مهم درخواست رأی و نظر مردم درست نیست.^{۱۴۳}

به نظر رنی هم یکی از عوامل عدم موفقیت رئیس جمهور (وقتی متوجه مردم می‌شود) این است که در هر چیز بزرگ و کوچک به آنها مراجعه نماید.^{۱۴۴}

سووی نمونه‌ی دیگری مبنی بر این که مردم معیار راستی و حقیقت نیستند، برایمان نقل می‌کند. سال ۱۹۳۸ در فرانسه، حکومت «رینو» تصمیماتی اتخاذ نموده بود، مردم و مخالفان ناراضی بودند، حتی راست‌گرایانی که طرفدار حکومت بودند دفاع سست و شکننده‌ای از این نقشه به عمل می‌آوردند، اما عاقبت این نقشه پیروز شد و بدین سان اقلیت کم متخصصین اثبات کردند که بر حق بوده‌اند هر چند مخالف رأی عمومی بوده‌اند.^{۱۴۵} سووی می‌گوید تنها گناه رینو این بود که

۱۴۲- Ibid ترجمه‌ی آن چنین است (Electors = ابله + دمدمی)

۱۴۳- ه. لاسکی، اصول سیاست، ج ۱، ص ۸۱

۱۴۴- رنی، سیاست الحکم، ج ۲، ص ۱۴۹.

۱۴۵- او سووی، الرأی العام، ص ۱۱۱ به بعد.

بسیاری اوقات برخلاف اکثریت مردم، بر حق بوده است.^{۱۴۶} اگر بخواهیم از این مسئله سخن بگوییم، یعنی «مردم یا اکثریت مردم همیشه بر حق نبوده و معیار حقیقت و راستی نیستند» نمونه‌های فراوانی به دست می‌آوریم اما به این اکتفا کرده و دوباره تکرار می‌کنیم که شاید این توهین به عموم مردم تلقی شود، چنین انتقادی فاقد ارزش می‌باشد، زیرا لازم است هدف، دستیابی به راستی و حقیقت باشد، نه راضی کردن این یا آن فرد. هدف جواب به این سؤال بود که آیا رأی مردم معیار راستی و حقیقت است یا خیر؟ در صورت منفی بودن جواب علت آن چیست؟ پاسخ ارائه شده برای فرو ریختن پایه‌های دموکراسی «حکومت مردم» کافی بود، اما قدم‌های وسیعتری رو به حقیقتی دیگر برمی‌داریم.

موانع موجود در مسیر حاکمیت مردم

اثبات کردیم که حتی اگر مردم خود حکومت نمایند، این حکومت معیار حقیقت و «راستی» نیست. در اینجا ثابت خواهیم کرد که در دموکراسی به هیچ وجه مردم حکومت نمی‌کند، و این تنها اقلیت است که حکومت می‌نماید.

حکومت حقیقی و درست باید از انتخابات شروع و در طول مدت زمان حاکمیت نمایندگان مردم تا انتخابات آینده ادامه داشته باشد. اما هستند دموکراسی خواهانی که تأیید می‌کنند که مردم تنها هنگام انتخابات حاکمیت دارند و پس از آن سروری و سیادت خود را از دست می‌دهد.

با دقت پیش‌تر در موضوع متوجه خواهیم شد که مردم حتی به هنگام انتخابات هم حاکمیت نداشته و سیادت و سروری ندارد.

ابتدا به نقل سخنی از روسو «پیامبر دموکراسی» می‌پردازیم. همان گونه که قبلاً بیان شد، روسو دموکراسی واقعی را همان «دموکراسی مستقیم» می‌داند، به همین خاطر درباره‌ی «دموکراسی مبتنی بر نمایندگی» بریتانیای معاصر خود می‌گوید، مردم انگلیس جز در ایام انتخابات آزاد نیستند، به محض اتمام انتخابات مردم تبدیل به برده، بلکه تبدیل به «هیچ» می‌شوند.^{۱۴۷}

پول کلاوال فرانسوی هم از مشارکت فعال شهروندان تنها در ایام انتخابات سخن به میان می‌آورد.^{۱۴۸}

اما راسل قدمی فراتر نهاده و عنوان می‌دارد که، از مجموع ۲۰ میلیون نفر (شمار انتخابات‌کنندگان)، تو تنها یک نفر هستی، لذا بیشتر احساس می‌کنی بر تو حکومت می‌شود نه این که حکومت کنی.^{۱۴۹}

۱۲۷- ژان زاک روسو، فی العقد الاجتماعي، ص ۱۵۵.

۱۲۸- پول کلاول، در: المتفقون والديمقراطية، ص ۶۰.

۱۲۹- راسل، السلطة والفرد، ص ۱۲۰.

و اما موانع موجود در مسیر حکومت مردم:

اولین مانع: خود مردم

قبلاً از پایین بودن سطح اطلاعات مردم که ویژگی عموم مردم بوده سخن گفتیم و این که مردم بیشتر به دنبال امیال و آرزوهای خود هستند. در این جا علاوه بر عوامل دوگانه‌ی (ناآگاهی و آرزو)، سلبيت مردم را هم به آن می‌افزاییم.

مردم مشغول زندگی خود بوده و کم‌تر به سیاست و این که بر سیاست کشور خود تأثیر داشته باشند، اهمیت می‌دهند، و خیلی کم حاضرند خود را دچار مشکل و ناراحتی نمایند و به ندرت حاضر به دادن قربانی‌اند. حتی در اوج انقلاب هم که مردم قیام می‌کنند، تنها بخشی از آنها حاضر به قربانی دادن در این راه بوده‌اند فقط در زمان برخوردها و لا غیر. غرب امروزی از شرق خیلی سلبی‌تر است، زیرا عوامل سلبيت بیش‌تری در آن قابل مشاهده است. اهمیت ندادن به سیاست یکی از پدیده‌های سلبی بودن است.

در آمریکا بیشتر مردم اهمیتی به سیاست نمی‌دهند، و بیشتر اخبار داخلی توجه آنها را به خود جلب می‌کند، چون بیشتر از ورزش و سرگرمی خبر می‌دهند. اگر احیاناً موضوعی سیاسی را در تلویزیون مشاهده کنند، علت آن این است که در آن لحظه به طور اتفاقی تلویزیون را نگاه می‌کرده‌اند.^{۱۵۰}

این دلیلی است برای ناآگاهی نسبت به سیاست (به خصوص سیاست

خارجی) که موضوع بحث قبلی ما بود.

«پادوور» می‌گوید: انسان‌های عادی که به خاطر آنها تئوری و نظام‌های دمکراتیک بنا نهاده شده‌اند به ندرت به مسایلی که لازم است از آنها آگاه باشند، اهمیت می‌دهند.

از اعتصاب روزنامه‌های نیویورک در سال ۱۹۶۲ سخن می‌گوید و عنوان می‌دارد که نظرسنجی انجام گرفته نشان داد شهروندان عادی اعتنایی به عدم دسترسی به اخبار نمی‌دهد، بلکه او به برنامه‌های تلویزیون و تبلیغات سینما و لیست‌های بازار بورس و اخبار ورزشی اهمیت می‌دهد... به این شیوه تئوری «خواست عمومی» کوچک شده و بر گروه‌های کوچکی صدق می‌کند نه بر عموم مردم.^{۱۵۱}

رئیس جمهور وقت آمریکا، «وودرو ویلسون» - قبل از آن که به ریاست جمهوری برگزیده شود - در سال ۱۸۸۵ نوشته بود کسی به قانون‌گذاری توجهی نمی‌کند و نمی‌توان توجه شهروندان را به سوی مسایل و چیزهای کوچک جلب کرد، حتی نمی‌توان توجه آنها را به سوی اصول و مبانی اساسی چگونگی قانونگذاری جلب کرد.^{۱۵۲}

نشانه‌ی دیگری از سلبیت شهروندان که در همان حال دلیلی است بر این سلبیت، این است که مردم سیاست را فاسد می‌دانند.

در یک نظرسنجی در آمریکا، در سال (۱۹۴۴)، ۶۹٪ افرادی که مورد سؤال قرار گرفته بودند، عنوان داشته بودند که نمی‌خواهند بچه‌هایشان

۱۵۱. سول پادور، معنی ال‌دمقراطیه، ص ۱۰۴.

کار سیاسی انجام دهند، ۱۸٪ گفته بودند که این کار را دوست دارند.^{۱۵۳} دلیل آن این است که آمریکائیان دیدگاه جالبی نسبت به سیاسیون ندارند.

در بریتانیا هم، مدت‌ها قبل از اوایل قرن بیستم سخن از این رفته است که مردم دیگر به سیاست اهمیتی نمی‌دهند و نمی‌توانند به خوبی سال ۱۸۷۰ رهبران سیاسی را انتخاب نمایند.^{۱۵۴}

دومین مانع: وضعیت تحمیل شده

شهروند خود را در برابر امر واقع می‌بیند، وضعیت بر او تحمیل شده و امکان تغییر آن برایش بسیار اندک است. تلاش برای تغییر آن هم نیازمند مبارزه و قربانی دادن است، شهروند هم تبدیل به شهروندی سلبی شده، لذا مطیع امر واقع شده و خود را با آن وفق می‌دهد. واقعیتی که عبارت است از وجود چند حزب که میدان را در اختیار خود گرفته و شهروند در برابر آنها کاری از دستش برنمی‌آید. در شرایطی که وجود توان مالی قوی یکی از شروط بقای احزاب است، شانس بقا و رشد احزاب کوچک بسیار اندک است.

از سوی دیگر شهروند نظام مشخص پارلمان و قوه مجریه‌ای را نظاره می‌کند که حتی اگر آن را هم نپسندد، قادر به انجام کاری جهت تغییر آن نیست. تغییر اعضای پارلمان و سران قوه‌ی مجریه باعث تغییر جزئی

۱۵۳- او، رنی، سیاست‌الحکم، ج ۱، ص ۱۱ - ۱۲.

۱۵۴- س. جاد، الحرية...، ص ۱۱۰، سخن لورد جیمز برایس است (۱۸۳۸ - ۱۹۲۲).

مسئله می‌شود. مسئولان عزل می‌شوند اما نظام همچنان باقی خواهد ماند. همچنین تعدادی قدرت اقتصادی بزرگ تبدیل به منبع حیات مادی شده‌اند و قدرت و توان شهروند در برابر آنها، در مقایسه با قدرت او در برابر حکومت بسیار کمتر است و دستگاه‌های خبری و اطلاع رسانی قدرتمندی او را محاصره نموده‌اند و خواسته یا ناخواسته باید با آنها بسازد.

در صفحات آینده تمام این نیروها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم و در این جا تنها به گفتن چند نکته اکتفا می‌کنیم: وقتی انسان خود را در برابر واقعیتی نظاره می‌کند که به علت بزرگی بیش از حد آن، توان تغییرش را نداشته باشد، چگونه می‌توان ادعا کرد که انسان خودش بر خودش حکومت می‌کند؟ البته این مسئله دربارهی کسی است که بیندیشد و احساس کند، اما بیشتر مردم در این «واقع» غرق شده‌اند، لذا خود حکومت نمی‌کنند و بدتر این که: این واقعیت را احساس نمی‌کنند.

سومین مانع: تحزب، وراثت و تقلید کردن

انسان می‌تواند به شیوه‌ای نظر خود را از دست این مانع خلاص نماید، اما خلاص شدن از آن به صورت عملی آسان نیست. در این نوع تحزب، شخص فقط به این علت که وابستگانش طرفدار آن حزب می‌باشند از حزب طرفداری می‌کند. در آمریکا ۳/۴ انتخاب کنندگان طرفدار یکی از دو حزب‌اند، آن‌هم به صورت موروثی. و به قول معروف با رأی دادن به حزب مقابل گذشته‌ی خود را لگه‌دار نمی‌کنند؛

یعنی تنها ۱/۴ آرا و انتخاب کنندگان دربارہی نتیجہی انتخابات تصمیم‌گیری می‌کنند.^{۱۵۵}

این مسئله مانع بزرگی در مسیر «حاکمیت مردم» است. زیرا تصمیم مردم خود را در تصمیم‌گیری ۱/۴ انتخاب کنندگان نشان می‌دهد، و اگر بدانیم که در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا کمتر از ۵۰٪ انتخاب کنندگان، رأی می‌دهند، متوجه خواهیم شد که کمتر از ۱۳٪ انتخاب کنندگان هستند که «حاکمیت مردم» را تحقق می‌بخشند، و اگر حساب کنیم که تصمیم‌گیری تمام این ۱۳٪ در هنگام انتخابات عقلایی نیست، در آن صورت این «نسبت» خیلی کمتر خواهد شد.

زن و شوهر در این مسئله برهم تأثیر دارند، به عنوان نمونه در سال ۱۹۴۰ میلادی تحقیقی نشان داد که تنها ۵/۴٪ زن و شوهرها در انتخاب کاندیدها با هم اختلاف نظر داشتند.^{۱۵۶}

نتیجہی تأثیر پذیری اقوام از همدیگر اتخاذ تصمیمات غیر عقلایی است و این خود تبدیل به مانع بسیار بزرگی بر راه تحقق «حکومت مردم» خواهد شد.

چهارمین مانع: تعیین کاندیداتورها

شهروند خود کاندیدها را تعیین نمی‌کند، بلکه این حزب است که این

۱۵۵- دیوید ک، کوئل، النظام السياسي فی الولايات المتحدة، ص ۱۱۴، نیز: زینک و

همکارانش، نظام الحكم و السياسة فی الولايات المتحدة، ص ۱۶۷.

۱۵۶- او، رنی، سياسة الحكم، ص ۴۴۷.

کار را انجام می‌دهد، شهروند تنها می‌تواند به کاندیدها رأی بدهد و هیچ یک از کاندیدها هم فرد مورد نظر شهروند نیست که می‌خواهد انتخاب شود.^{۱۵۷}

«جود» بریتانیایی بیان می‌دارد که شهروند حق دارد از میان کاندیدهایی که (هر ۵ سال یک بار از سوی کمیته مرکزی حزب‌اش در لندن تعیین و معرفی می‌شوند). بدترین فرد را رد نماید.^{۱۵۸}

راه حل این موضوع «لیست آزاد» است، که در آن شهروند آزاد است تا لیستی برای خود انتخاب نماید. بدین معنی که از لیست الف یک نفر، از لیست «ب» یک نفر و... انتخاب نماید، اما این راه حل عملی نیست و این یکی از انتقادات همیشگی است. یعنی «انتخاب نظامی عملی‌تر مساوی است با دموکراسی کمتر.» از سویی دیگر شاید شهروند هیچ یک از افراد دیگر لیست‌ها را نپسندد. در این صورت چکار باید کرد؟ به هر حال این راه حل ناقص و غیر عملی تنها شیوه‌ای از انتخابات را در برمی‌گیرد و آن عبارت است از «انتخاب از طریق لیست»، حال این که در «انتخاب فردی» که در ناحیه‌ای فقط یک نفر لازم است انتخاب شود، این راه حل بی‌فایده است.

در آمریکا جهت تعیین کاندیدای ریاست جمهوری و جانشین او

۱۵۴- J. P. Harris, Elections, Encycl. Of The Social Sciences - Vol. ۱۵۷- ۵, P. ۴۵۱.

۱۵۸- س. جاد، الحرية...، ص ۵۰. درباره‌ی آمریکا نگاه کنید به: کویل، النظام السياسي...،

«کنگره‌ای سیاسی» تشکیل می‌شود و نمایندگان حزب از سراسر کشور در این کنگره شرکت می‌کنند و در وضعیتی شلوغ و پر از هیاهو و جنجال این کار را به انجام می‌رسانند. همین باعث شده که به چنین کنگره‌هایی «سیرک» گفته شود. این کنگره‌ها به سیاسیون خدمت می‌کنند نه به کشور^{۱۵۹} و در پایان بزرگان حزب در پشت پرده درباره‌ی دو کاندید تصمیم‌گیری می‌کنند.^{۱۶۰}

عدم رضایت نسبت به کاندید یکی از عوامل دلسردی شهروندان از رأی دادن و دلیلی بر موضع سلیبی او نسبت به امور کشور است.

می‌توان گفت اگر شهروند کسی را نپسندید که به او رأی دهد در این صورت خود کاندید شود شاید انتخاب شده و بتواند برنامه‌ی خود را اجرایی نماید، اما این سخن بسیار ساده انگارانه است. زیرا:

۱- چنین فرصتی برای تمامی شهروندان ایجاد نمی‌شود، همچنین تمام شهروندان توان انجام کار سیاسی ندارند.

۲- بیشتر شهروندان توان تأمین هزینه‌های انتخاباتی را ندارند... و این خود یکی از موانع موجود در برابر «حکومت مردم» است که از آن سخن خواهیم گفت.

۱۵۹- Reyf. Nichols, It Happens Every Four Years, American Heritage, Vol. P. ۲۱+۳۳

۱۶۰- دیوید کوپل، النظام السياسي، ص ۱۳.

پنجمین مانع: هزینه‌های تبلیغات انتخاباتی

برای داشتن تصویری درست از موضوع به ذکر مثال می‌پردازیم: در انتخابات ریاست جمهوری (۱۹۵۲) آمریکا، هر دو حزب اصلی چیزی نزدیک به صد میلیون دلار هزینه کردند و سال (۱۹۶۰) این هزینه‌ها به ۱۶۰ میلیون دلار رسید.^{۱۶۱}

در حال حاضر برای شروع تبلیغات، هر یک از کاندیداها باید ۲۰ میلیون دلار جمع‌آوری نمایند. و همین سبب می‌شود که دیگر کاندیداها یا کسانی که در اندیشه کاندیداتوری‌اند ناچار به عقب نشینی شوند، زیرا قادر به تهیه‌ی این پول نیستند.^{۱۶۲} قبل از هر کاری جهت جلب رضایت حزب و تبدیل شدن به کاندیدای حزب، باید پول هنگفتی تهیه کرده و از این طریق بتواند کمک‌های حکومت را که نزدیک به ۶۰ میلیون دلار است، به دست آورد.^{۱۶۳}

هزینه‌ی انتخابات ایالات و شهرها نیز به همین شیوه بسیار زیاد

۱۶۱- ارسنت گریفیت، نظام الحکم فی الولايات المتحدة، ص ۱۴.

۱۶۲- محمد الرمیچی، «مجله «العربی» کویت، شماره ۲۵۵، تشرین اول ۱۹۹۶، ص ۲۰.

۱۶۳- همان منبع، در کاندید شدن برای ریاست جمهوری در حزب جمهوری خواه و بر اساس شماره‌ی ۳/۱۱ تایم آمریکا؛ باب دول تا آن هنگام ۲۵ میلیون دلار صرف کرده بود و چیزی نمانده بود که به مرز ۲۷ میلیون دلار برسد، رقمی که تعیین شد، تا در انتخابات اولیه بتواند کمک‌های حکومت را جلب و دریافت کرد. حال آن که «فوربس» از همان حزب پول دولتی دریافت نمی‌کند لذا مرزی برای پول‌هایی که صرف می‌کند وجود ندارد. *Time*, II/۳/۱۹۹۶. P. ۳۷. در این مسابقه‌ی جمع‌آوری پول و هزینه کردن آن چه کسی می‌تواند با اینها رقابت نماید و یا امیدی به پیروزی داشته باشد؟ آنهم کسی که پول کمی داشته باشد؟

می‌باشد. به عنوان نمونه سال (۱۹۲۹) هزینه‌ی انتخابات شهر نیویورک بیش از ۲ میلیون دلار بوده است یعنی هر رأی دو دلار و ۲۶ سنت هزینه داشته است، کمترین نسبت در شهر «سولت لیک» بود، یعنی برای هر رأی ۱۰ سنت هزینه شد.^{۱۶۴}

در بریتانیای دهه‌ی پنجاه قرن معاصر، هر کاندیدی می‌بایست مبلغ ۱۵۰ پوند می‌داد، و اگر (N/1) تمام آراء را به دست نمی‌آورد، پولش هدر می‌رفت.^{۱۶۵}

برای به دست آوردن این پول در آن سال‌ها لازم بود کارگر ۵ یا ۶ ماه کار کند و این گونه است که اشخاص با درآمد کم، توان کاندید شدن نداشتند.^{۱۶۶}

اما اگر این مقدار پول هم فراهم شود باز دو سد و مانع بزرگ وجود دارد:

الف) پیروز شدن یک کاندید دارای برنامه در یک منطقه مهم نیست، بلکه لازم است که این حزب در سراسر کشور کاندیداهایی داشته باشد تا بتواند تعداد زیادی از کاندیداهایش را به پارلمان بفرستد، یعنی در ازاء هر کاندید باید ۱۵۰ پوند پرداخت نماید و به همین خاطر احزاب کوچک نمی‌توانند برای تمام مناطق کاندید معرفی نمایند.^{۱۶۷}

۱۶۴- J. p. Harris. Elections, Op. Cit. P. ۲۵۴.

۱۶۵- The British Parliament, P. ۱۱.

۱۶۶. کریم مسعد، الديمقراطية، صص ۱۶۰ - ۱۶۱.

۱۶۷. همان منبع پیشین.

ب) حتی اگر این پول برای تمامی کاندیدها هم فراهم شود، با این وصف هزینه‌های تبلیغات انتخابات باقی خواهد ماند که مقدار آن بسی بیشتر است.^{۱۶۸}

اما چون امروز تئوری دیگری اجرا شده و تمام شهروندان می‌توانند رأی دهند، لذا می‌بایست تبلیغات وسیع انتخاباتی صورت گیرد و این نیاز به هزینه‌های بسی زیادتری دارد. به سخنی دیگر برای این که مردم به راستی حکومت نمایند لازم آمد که دایره‌ی رأی دادن وسیع‌تر شود، اما این کار سبب افزایش هزینه‌های انتخاباتی شد و این خود عاملی اساسی است تا مردم بیشتر از قبل از حکومت دور شوند و بدین گونه رأی دادن آن امید و آرزویی نبود که مردم در انتظارش بودند.

ششمین مانع: تبلیغات انتخاباتی

پس از تعیین کاندیداتورها، تبلیغات انتخاباتی آغاز می‌شود. این تبلیغات بیشتر از قبل باعث سردرگمی شهروندان شده... کذب و صدق به هم آمیخته شده، وعده‌های فراوانی به مردم داده می‌شود و فقط به تعداد اندکی از آنها جامه‌ی عمل پوشیده می‌شود.

کاندیدها از چیزهایی سخن می‌گویند که مورد علاقه‌ی مردم است و از مسایلی که عکس‌العمل‌های خوبی به دنبال نخواهد داشت - هر چند برای کشور هم لازم و ضروری باشند - دوری می‌جویند. به عنوان نمونه

۱۶۸. درباره‌ی تعیین مقدار هزینه‌ها نگاه کنید به: Electoral Systems, op Cit, p, ۱۲۷

هر چند تعیین محدودیت عملی نیست.

مدت‌ها بود که کاندیدها از چاره جویی بودجه سخن می‌گفتند. اما در انتخابات ۱۹۹۶ چون مردم از این مسئله بیزار شده بودند، کاندیدها از نزدیک شدن به این موضوع خودداری می‌کردند^{۱۶۹} حال آن که مسئله بودجه بزرگ‌ترین مسئله اقتصادی آمریکاست. بحث و سخن از مسایل «مورد علاقه و باب طبع» نشانه‌ی توجه به «اراده‌ی عمومی» یا نشانه‌ای از سروری و سیادت مردم باشد، زیرا حاکمیت و سیادت مردم این نیست که با آرزوهایش بازی شود و از این آرزوها برای اهداف طبقه‌ی سیاسی استفاده شوند.

سیاسیون هر اندازه خواسته‌های مردم را هم مدّ نظر قرار دهند، زمانی فرا می‌رسد که پس از پیروزی این خواسته‌ها را عملی نمایند... و چون خواسته‌های اعضای جامعه یکی نیستند چون مردم دسته دسته و گروه گروه‌اند- مواردی که تحت عنوان خواسته‌ی مردم نامگذاری می‌شوند، چند مورد معدودی‌اند که دوز و کلک به هنگام تعامل با آنها زیاد سخت نیست.

بسیار عادی است که کاندیدا پس از پیروزی در انتخابات وعده‌ها و رأی خود را تغییر دهد، شبیه کاری که تونی بلر، رهبر حزب کارگر بریتانیا انجام داد. زمانی که حزب متبوع او در حاکمیت نبود، درباره‌ی قانون سندیکاها - که حکومت تصویب کرده بود- گفته بود: این قانون آبروریزی بوده و غیر دمکراتیک می‌باشد، نیز بر ضد منافع کارگران می‌باشد. اما وقتی خود حاکمیت را در دست گرفت، در پاسخ به این

پرسش که آیا این قانون همان گونه باقی خواهد ماند؟

گفت: بدون شک... این مسئله‌ای منطقی است.^{۱۷۰}

نمونه‌ی دیگری از تغییر رأی به خاطر منافع... در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال (۱۹۷۰) که در آن «ریچارد نیکسون» در انتخابات مقدماتی، «برای این که به عنوان کاندید حزب جمهوریخواه برگزیده شود»، جزو راست‌ها بود، اما در انتخابات عمومی به سوی چپ گرایش پیدا کرد.^{۱۷۱}

سال (۱۹۸۸) سناتور جاک کیمپ از حزب جمهوری خواه رقیب خود سناتور باب دول از همان حزب را مورد تمسخر قرار داده و می‌گفت: «وقتی «دول» از آینده سخن می‌گوید، کیف پولت را پیا، مبادا آن را بدزدد. وقتی هم کتابخانه‌ی «دول» آتش گرفت و سوخت همان دو کتابی را که در کتابخانه داشت، از دست داد... هنوز کتاب دوم را هم رنگ نکرده بود. اما وقتی در سال ۱۹۶۶ دول کاندید حزب جمهوری خواه برای ریاست جمهوری بود، و کیمپ کاندید پُست جانشین رئیس جمهور، «همراه با دول»، کیمپ گفت: «این بزرگ‌ترین افتخار زندگی‌ام است که از من خواسته شود با این قهرمان مهم آمریکایی مشارکت و همکاری داشته باشم».^{۱۷۲}

بدون شک وعده‌ی دروغ در حکومت‌های غیر دموکراسی هم وجود

۱۷۰- جهاد الخازن، مجله الوسط، شماره ۱۸۰، ۱۱/۲۴، ۱۹۹۶، ص ۸۰.

۱۷۱- شوقی رافع، مجله «العربی» کویت، شماره ۴۵۱، حزیران ۱۹۹۶، ص ۱۳۴.

۱۷۲- جهاد الخازن، منبع پیشین، ص ۹ - ۸۰.

دارد، اما دموکراسی گناهکارتر است، زیرا قائم بر اراده‌ی مردم است... همان مردمی که به آنها دروغ گفته و فریب داده می‌شوند.

در آمریکا تبلیغات انتخاباتی بر فعالیت‌های بی ارزش کاندیداتورها متمرکز می‌شود، به عنوان نمونه در انتخابات ریاست جمهوری سال (۱۹۷۶) میان جرالدهاورد و جیمز کارتر، (۵/۳) پخش تلویزیونی تبلیغات انتخاباتی این موارد را در بر گرفته بود:

چه کسی پیروز میدان و چه کسی شکست خواهد خورد، درست شبیه مسابقه‌ی اسب سواری. یا حجم جمعیتی که در فرودگاه‌ها آماده شده‌اند (برای استقبال) و یا کاروان ماشین‌های کاندیداها... حال آن که کمتر از (۳/۱) پخش تلویزیونی به برنامه‌های آنها، یعنی موضع‌گیری کاندیداها درباره‌ی مسایل و یا درباره‌ی فعالیت‌های قبلی کاندیداها در دستگاه‌های کشور بود... این از تلویزیون، در مجلات و روزنامه‌ها وضعیت اندکی بهتر است.^{۱۳۳}

مسئول ستاد انتخاباتی جرالدهاورد درباره‌ی تبلیغات تلویزیونی می‌گوید:

«کارتر را دیدم در ایالت جورجیا بازی «توپ نرم» - نوعی بازی - انجام می‌داد. کارتر را دیدم که دخترش «آنی» را می‌بوسید. او را دیدم که مادرش «للیان» را در آغوش گرفته بود، کارتر را دیدم که لباس‌های زیر و خشنی پوشیده و دست در دست همسرش «روزالین» در میان درختان فندق قدم می‌زد. کارتر را دیدم که به کلیسا رفته و در آنجا موعظه می‌کند

و او را دیدم که از کلیسا بیرون می‌آید...» او پس از سخنان زیادی، به آشفتگی و اضطراب «فورد» می‌پردازد... آنگاه می‌گوید: اما پس از تمام آن ساعت‌های پر از اضطراب که مقابل تلویزیون سپری کردم، اصلاً نشنیدم که این دو کاندید درباره‌ی مسایل انتخابات چیزی بگویند.^{۱۷۴}

«تبلیغات» در آمریکا بسیار کثیف‌اند، یعنی سرشار از سخنان زشت و ناپسند و نیز پیدا کردن عیوب و نیز به دنبال پیدا کردن روابط نامشروع با زنان است. بر اساس روزنامه‌ای آمریکایی، تبلیغات انتخاباتی سال (۱۹۹۶) در کثیفی به اوج رسید.^{۱۷۵}

یکی از ثوررئیسین‌های این نوع تبلیغات انتخاباتی در آمریکا عنوان می‌دارد که به کارگیری هر روشی علیه رقیب، برای از میدان به در کردنش رواست و این دموکراسی است.^{۱۷۶}

در این اواخر این نوع تبلیغات (که تبلیغات منفی) نامیده می‌شود. کاربرد داشت اما باعث ایجاد نارضایتی‌هایی شد؛ زیرا با معیارهای انتخاباتی بریتانیایی سنخیتی ندارد.^{۱۷۷}

به هر حال تبلیغات منفی - به هر مقدار - در تمام کشورها وجود دارد و آمریکا در این مسئله هم پیش قدم کشورهای غربی است. به غیر از تبلیغات منفی، راه‌های دیگری نیز برای تأثیر بر مردم وجود

۱۷۴- منبع پیشین، ص ۱۳.

۱۷۵- صدای آمریکا، ۱۱/۷/۱۹۹۶.

۱۷۶- المشاهد السیاسی، شماره ۳۱، ۱۳ - ۱۹/۱۰/۱۹۹۶، ص ۲۲.

۱۷۷- منبع قبلی، صص ۲۱ - ۲۲.

دارد. برای این منظور تعداد زیادی متخصص در زمینه‌ی تبلیغات و روان‌شناسی و حتی روان‌شناسی رنگ‌ها حضور دارند.^{۱۷۸} و در آخر بحث تأثیر نظرسنجی بر سردرگمی‌های انتخاب‌کنندگان در هنگام هجوم تبلیغاتی و انتخابات.

علاوه بر سردرگمی‌هایی که از سوی کاندیدها برای مردم ایجاد می‌شود، بخشی از گناه بر عهده‌ی خود مردم است، زیرا اهمیت زیادی به انتخابات نمی‌دهند. بر اساس تحقیقاتی چند، نیمی از مردم در دوره‌ی انتخابات مطالبی را که ویژه‌ی انتخابات هستند، مطالعه نمی‌کنند، و بخشی دیگر هم توجهی به ایستگاه‌های خبری نداشته و تنها اشخاصی که به سیاست اهمیت می‌دهند، مطالب مربوطه را خوانده و می‌شنوند.^{۱۷۹}

پس اگر متوجه باشیم که:

الف) مردم اهمیتی به انتخابات نمی‌دهند، به خصوص کרוکی و چارچوب مسایل انتخاباتی.

ب) آنچه دیده و شنیده می‌شود، حاوی دروغ‌های فراوانی است. در این صورت شهروندان چگونه به حقایق و راستی دسترسی می‌یابند؟

۱۷۸- محمد الرمیچی، مجله «العربی» کویت، شماره ۴۵۵، تشرین اول، ۱۹۹۶، ص ۲۲.
 ۱۷۹- این وضعیت آمریکا و اما در فرانسه هم بر اساس تحقیقی در سال ۱۹۵۸، چنین نتایجی به دست آمده بود. ستوتزل و زرار، استطاع الرأی العام، صص ۲۰۸-۲۰۹ و این دلیل و مدرکی است وظیفه و کار دستگاه‌های خبری تثبیت باورها و عقاید مردم است نه تغییر عقاید آنها (۲۰۹-۲۱۰) اما نتیجه جای شک دارد، زیرا نقش و تأثیر اطلاع‌رسانی را محدود و کوچک می‌نماید.

بدون شک کسانی که به دنبال راستی و حقایق‌اند، در این مسیر خود را خسته می‌نمایند و تا اندازه‌ای می‌توانند حکمی شایسته و درست درباره‌ی کاندیداها و مسائل بدهند، اما این افراد از اقلیت هم کمترند. نتیجه‌ی این عوامل و مسایل ذکر شده این است که عاقبت در پایان تبلیغات انتخاباتی شهروندان در رأی‌گیری شرکت می‌کنند، اما نه با تصمیمی عقلانی و درست. تبلیغات انتخاباتی ثابت می‌کند که مانعی است در مسیر حاکمیت مردم.

هفتمین مانع: تقلب‌های انتخاباتی

در کشورهای عقب مانده، تقلب‌های انتخاباتی کار همیشگی حکومت‌هاست. نسبت ۹۹/۹۹٪ که حزب حاکم در انتخابات برخی از کشورها به دست می‌آورد، رقم مشهوری شده است. این نسبت نه تنها در کشورها و دیکتاتورهای با سابقه که در کشورهایی که والدین دموکراسی - آمریکا و کشورهای اروپایی - پشتیبان آنها هستند، یعنی رژیم‌های شرقی که در اصل دیکتاتوری و به ظاهر دمکراتیک هستند هم رخ می‌دهد.

تقلب در انتخابات روش‌هایی دارد، از جمله: دزدیدن صندوق‌ها، تهدید کاندیداها، زندانی کردن کاندیداها، خرید آراء، جلوگیری از ورود نماینده‌ی احزاب به محل رأی‌گیری که قصد تقلب در آن را دارند، تقسیم مناطق انتخاباتی به گونه‌ای که مخالفان حکومت نتوانند رأی بیاورند، درست همان گونه که در مصر دو محل را تبدیل به یک منطقه‌ی انتخاباتی نموده بودند، هر چند ۳۰۰ کیلومتر از هم فاصله داشتند. زیرا تراکم جمعیت ناحیه‌ی دوم، از شمار طرفداران فلان حزب در ناحیه اول

را کاهش می‌دهد.

از سخن گفتن بیشتر درباره‌ی این روش‌های تقلب انتخاباتی قدیمی و کلاسیک خودداری کرده و به ذکر چند نمونه از تقلب‌های انتخاباتی در غرب می‌پردازیم: در گذشته تقلب انتخاباتی در غرب بسیار زیاد بود، اما به علت سیر جهان به سوی «مدرنیزم» از تقلب‌های کلاسیک کاسته شده و بر تعداد تقلب‌های مدرن افزوده شده است... در دوره‌ی مدرنیزم حتی نیازی به تقلب انتخاباتی نیست، زیرا تعداد راه‌های انحرافی حاکمیت به حدی زیاد است که برای پوشانیدن موانعی که در مسیر حکومت مردم قرار می‌گیرد انتخاب «پاک» و «آزاد» لازم است.

همچنین توازن میان قوا (نیروها) از تقلب جلوگیری می‌کند.

یعنی مسئله «واقعیتی» است که قوا در آن قرار گرفته‌اند، نه خواست نیک آنها، با وجود این. تقلب‌های انتخاباتی کلاسیک مانند خرید آراء هنوز وجود دارد.

روزنامه‌ای آمریکایی در این اواخر گفته بود: امروزه به جای آن که رأی‌ها داده شوند، آراء خرید می‌شوند.^{۱۸۰} قبلاً در آمریکا حالت «کثرت رأی» وجود داشت. به عنوان نمونه ۱۱۰٪ انتخابات کنندگان رأی می‌دادند.^{۱۸۱} یعنی ۱۰٪ آرای مأخوذه زیادی و تقلبی بودند. اما میزان تقلب‌ها از ۱۰٪ بیشتر است، زیرا اگر اشخاصی را که در انتخابات شرکت

۱۸۰. صدای آمریکا ۹۶/۱۱/۶.

۱۸۱- ارنست گریفیس، نظام الحکم فی الولايات المتحدة، ص ۱۴، نویسنده عنوان می‌دارد که خود از آنها با خیر بوده و در سال ۱۹۵۴ این را نوشته است.

نمی‌کنند به حساب آوریم و تعدادشان بین ۱۰٪ تا ۵۰٪ باشد، در این صورت حداقل ۶۰٪ آراء تقلبی هستند.

بخش دیگری از تقلب‌ها، مربوط به نظر سنجی است که نمونه‌هایی از آن در آینده بیان خواهد شد.

در هر حال همان گونه که بیان شد برای پرده پوشی بر پایمال نمودن حاکمیت مردم انتخابات «آزاد» و «پاک» لازم است، و بدینسان به مرحله‌ای دیگر از فعالیت‌های دموکراتیک که روز انتخابات است، می‌رسیم. شهروند هم پس از طی تمام این موانع تصمیمی اتخاذ نموده که اکثراً عقلانی نبوده و رأیش را در صندوق می‌اندازد... تا این مرحله تنها نامی از «حاکمیت مردم» باقی ماند،... اما هنوز این نیز به او روا دیده نمی‌شود.

هشتمین مانع: درصد مشارکت در انتخابات

نهمین مانع: تقسیم آراء

نتیجه‌ی آنچه که بیان شد این است که حتی اگر همه‌ی مردم در انتخابات مشارکت کنند، به معنی این نیست که حاکمیت مردم تحقق پیدا نماید، اما بدتر از این هم هست. تمام مردم در انتخابات شرکت نمی‌کنند. پدیده‌ای وجود دارد که به آن *abstention* «خودداری از دادن رأی» وجود دارد که سبب نگرانی دلسوزان دموکراسی است. این پدیده عبارت است از این که تعدادی از افرادی که حق رأی دارند، از دادن رأی خودداری می‌کنند، نسبت این عدم مشارکت از کشوری به کشور دیگر تغییر کرده و در یک کشور هم بر اساس وضعیت یا طبقات و یا نژاد و...

تغییر می‌کند.

به نظر نویسنده‌ای فرانسوی، این پدیده «یکی از خطرات ناشناخته» است.^{۱۸۲} بدون شک از سوی مردم غرب نه از سوی روشنفکران و متفکرین.

در انتخابات عمومی بریتانیا نسبت عدم مشارکت مردم در مدت زمان (۱۹۲۲) تا (۱۹۳۵) چیزی حدود ۲۶٪ تا ۲۰٪ بود.^{۱۸۳} سال ۱۹۵۰ و ۱۹۵۱ نیز درصد مشارکت ۸۴٪ و ۸۲/۶٪ بود.^{۱۸۴} یعنی سال ۱۹۵۰ درصد عدم مشارکت ۱۶٪ بود و سال ۱۹۵۱ به ۱۷/۴٪ رسید.

در فرانسه (در دهه‌ی ۴۰ قرن حاضر) سخن از خودداری کردن صدها هزار نفر از مشارکت در امور سیاسی شده است.^{۱۸۵} در مرحله‌ی اول انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در سال (۱۹۹۵) نسبت عدم مشارکت ۲۲/۵۸٪ بود.^{۱۸۶} به شیوه‌ای کلی میانگین مشارکت در ۵ انتخابات آخری ریاست جمهوری در مرحله‌ی اول ۸۱/۱٪ و برای مرحله‌ی دوم ۸۲/۱٪ بود.^{۱۸۷} یعنی عدم مشارکت به ۱۸٪ - ۱۹٪ می‌رسد.

درصد مشارکت در آمریکا بسیار کمتر است. بر اساس جدولی از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۸۲، برای هر دو انتخابات ریاست جمهوری و کنگره،

۱۸۲- Le Point No. ۱۱۷۹، ۲۲/۴/۱۹۹۵، P. ۱۵.

۱۸۳- برای رقم کامل نگاه کنید به: ویلیام روبسن، النظام الحکومی فی بریطانیا العظمی.

۱۸۴- British Parliament, P. ۲۵.

۱۸۵- سارتر و روسی و روزنتال، محاورات فی السیاسیة، ص ۱۸.

۱۸۶- No. ۱۱۸۰، ۲۹/۴/۱۹۹۵، P. ۵۶. Le Point

۱۸۷- No. ۱۱۷۹، ۲۲/۴/۱۹۹۵. P. ۱۵، Le Point

بیشترین درصد مشارکت برای انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۶۰، (۶۲/۸٪) بود، حال آن که مشارکت در انتخابات کنگره کم‌تر بود و حداکثر آن ۵۸/۵٪ بود.^{۱۸۸}

در انتخابات ۱۹۹۶ مشارکت کمی کمتر از ۵۰٪ بود، این در حالی است که انتخابات ریاست جمهوری و کنگره بیشترین توجهات را به خود جذب می‌کنند، در حالی که انتخابات منطقه‌ای (در سطح ایالات و شهره و...) درصد کمتری از مشارکت را شاهدند در آمریکا میزان مشارکت ۲۰٪ - ۳۰٪ مسئله‌ای عادی به حساب می‌آید.^{۱۸۹}

همان‌طور که بیان شد، «حاکمیت مردم» در بهترین حالت به هنگام دادن رأی ظهور و نمود پیدا می‌کند، این هم در حالتی است که تمام مردم (یا آنهایی که حق رأی دادن دارند) رأی بدهند، اما اگر بخشی از مردم در رأی دادن مشارکت نکنند، در آن صورت مسئله برای «حاکمیت مردم» جدی‌تر می‌شود و وقتی در آمریکا بیشتر از ۵۰٪ رأی دهندگان، مشارکت نکنند، پیروز انتخابات تنها رضایت نیمی از رأی دهندگان را به دست آورده است، یعنی در این جا «حاکمیت نیمی از مردم» هست نه «حاکمیت مردم». اما بررسی دوباره‌ی حساب‌ها نشان می‌دهد که کاندید پیروز در انتخابات حتی رضایت نیمی از مردم را هم به دست نیاورده است. توجه کنید:

۱۸۸- نگاه کنید به: رنی، قنوات السلطه، ص ۹۶.

۱۸۹- رنی، سیاست الحکم، ج ۲، ص ۲۸۳، در بخش اول کتاب نویسنده از نسبت ۲۰٪ و ۲۵٪

سخن می‌گوید ص ۴۰۱.

در مرحله‌ی اول انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۵ فرانسه، لیونیل ژوسپیان $23/3\%$ آراء را به دست آورد که بالاترین درصد است.^{۱۹۰} این در حالی است که تعداد شرکت کنندگان $77/42\%$ بود. (از ۳ میلیون نفری هم که ثبت نام نشده‌اند، سخنی به میان نمی‌آوریم). در این صورت ژوسپیان تنها $23/3 \times 77/42 = 18\%$ آراء انتخاب کنندگان را به دست آورد.

در آمریکا هم کلیتون در سال (۱۹۹۶)، 49% آراء را به دست آورده بود.^{۱۹۱} از سویی دیگر کمتر از 50% رأی دهندگان، رأی داده بودند. یعنی کلیتون $49 \times 50 = 25\%$ کمتر از رأی انتخاب کنندگان را به دست آورده بود.

اگر حق داشته باشیم نسبت به «حاکمیت مردم» شک کنیم، کسی 60% آراء را به دست آورد، چگونه بتوان به «حاکمیت مردم» باور نمود در حالی که 25% یا 18% انتخاب کنندگان نسبت به او رضایت داشته باشند؟

سخن گفتن از نتیجه‌ای بدتر:

اگر بخواهیم دمکراتیک‌تر باشیم، لازم است دیکتاتورتر باشیم! برای تبیین این موضوع ناچار از پاسخ به پرسش ذیل هستیم: چرا ژوسپیان 18% آراء انتخاب کنندگان را به دست آورد؟ زیرا او ۸ رقیب دیگر داشت و آرای رأی دهندگان میان این ۹ کاندید تقسیم شد.

۱۹۰ - Le Point, No ۱۱۸۰, ۲۹/۴/۹۵, P. ۵۶

در مرحله‌ی دوم رقیب او ژاک شیراک پیروز شد.

۱۹۱ - صدای آمریکا، ۱۹۹۶/۱۱/۶.

در این صورت برای این که ژوسپیان و یا شیراک و یا هر کس دیگری درصد بیشتری از آراء را به دست آورد باید تعداد کاندیداتورها تنها یک یا دو یا سه نفر باشند.^{۱۹۲}

اما این جلوگیری از کاندیداتوری است، و جلوگیری از کاندیداتوری مساوی است با جلوگیری از «آزادی»... این دلیل هم در کنار سایر دلایل ناهماهنگی میان دموکراسی و آزادی قرار می‌گیرد.

ناماهنگی میان «دموکراسی» و «آزادی» موضوعی است که بعداً از آن سخن خواهیم گفت. آنچه در این جا مهم است ناهماهنگی‌های درون دموکراسی است... به دیگر سخن:

الف) برای دمکراتیک‌تر بودن، لازم است که رئیس جمهور درصد بزرگی از آزادی مردم را به دست آورد و برای این منظور از کاندید شدن تعداد زیادی از مردم جلوگیری شود.

ب) اما دوباره برای دمکراتیک بودن لازم است رضایت مردم را به دست آورد که یکی از راه‌های جلب رضایت مردم این است که هر یک از شهروندان به کسی رأی دهد که دوست دارد. یعنی از کاندید شدن هیچ کسی جلوگیری نشود.

این مسئله شبیه مسئله «مرغ و تخم مرغ» است. کدام یک از آنها قبل از دیگری وجود داشته است؟ زیرا هر دو راه مذکور همزمان هم

۱۹۲- این مشکل تا اندازه‌ای به وسیله‌ی مرحله‌ی دوم انتخابات حل شده است اما راه‌حل ناقصی است. زیرا در مرحله‌ی دوم - به عنوان نمونه - چهار نفر شرکت می‌کنند و در این مرحله هم درصد قانونی ۵/۱۲٪ آراء را به دست آورده‌اند، لذا آراء دوباره تقسیم می‌شوند.

دموکراتیک‌اند و هم غیر دموکراتیک. بدون شک در برخی از حالت‌ها رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر و یا حزب مشخصی درصد بزرگی از آراء را به دست می‌آورد، اما سخن ما درباره‌ی حالت عمومی است.

۱- اگر دو حزب بزرگ وجود داشته باشد، از نظر قدرت یکسان هستند، لذا آراء هر یک از آنها به دیگری نزدیک است، و به همین خاطر درصد آراء هر یک از آنها پایین آمده و به حد ۵۰-۵۰ یا نزدیک به آن می‌رسد.

۲- اگر چند حزب وجود داشته و از نظر قدرت در یک حد باشند، تقسیم آراء بیشتر خواهد شد. درصد آراء حزب پیروز انتخابات در هر یک از این دو حالت درصد کمی بوده و تنها در حالتی افزایش می‌یابد که بحران بزرگی اتفاق بیفتد، آنهم به شرطی که آن حزب برنامه‌ای «انقلابی» داشته باشد...

تا به حال سخنی از افراد مُردَکد به میان نیاورده‌ایم که چه تأثیر در رأی دادن دارند، بر اساس آماری، روشن شده که ۳۰٪ - ۴۰٪ انتخاب‌کنندگان در هنگام انتخابات و روز رأی دادن تصمیم‌گیری می‌کنند.^{۱۹۳} در این صورت ۳۰ تا ۴۰ درصد انتخاب‌کنندگان تا آن لحظه رأیی نداشته‌اند، و این خود سبب اعتبار تصمیم‌گیری آنها نمی‌شود. اگر این موارد را به حساب آورده‌ایم متوجه خواهیم شد که حداقل ۳۰ درصد کسانی که به کلیت‌ن رأی داده بودند، تصمیمشان عقلانی نبوده و تحت تأثیر تبلیغات انتخاباتی بوده است. یعنی $۷۰\% \times ۲۵\% = ۱۷/۵\%$ انتخاب

کنندگان به هنگام رأی به کلیتوتون تصمیم عقلانی گرفته بودند، اما اگر مطالبی را که قبلاً بیان شد، به یاد آوریم، این سؤال مطرح می‌شود که: چه مقدار از این ۱۷/۵٪ به راستی تصمیمی عقلانی بوده است؟ در این صورت نه می‌توان از حاکمیت مردم به هنگام انتخابات سخن گفت و نه می‌توان تصمیم (رأی) آن بخش از مردم را تصمیمی عقلانی دانست.

و اما عدم مشارکت در انتخابات

زنان کم‌تر از مردان و جوانان کمتر از پیرها رأی می‌دهند.^{۱۹۴} مشارکت پایین زنان علل مشخصی دارد که مورد پسند کسانی که درباره‌ی حقوق زنان دعوت می‌کنند، (و بیشتر آنها از این طریق مشغول بازرگانی هستند)، نیست. عدم مشارکت جوانان نیز ناشی از دو عامل است.

یکم: مشغولیت جوانان به زندگی و تفریح و ورزش و...

دوم: بیزاری آنها از سیاست و سیاسیون.

مشارکت در انتخابات رابطه‌ی زیادی با باسوادی و سطح دانش افراد ندارد، زیرا به عنوان نمونه هر چند سطح سواد و معلومات بالا است، و نیز قید و شروط ثبت نام برای رأی دادن و سایر قیود کاهش پیدا کرده است، اما مشارکت افزایش پیدا نکرده است. اما برای این مسئله تفاسیر مختلفی وجود دارد. یکی از عوامل این است که مردم تصور می‌کنند هر

۱۹۴- منبع پیشین، ص ۴۷۲. برای مشارکت کم زنان نگاه کنید به:

کاری انجام دهند تأثیر زیادی بر کارهای حکومت ندارد.^{۱۹۰} این مسئله دموکراسی را همانند نظامی تحمیلی نشان می‌دهد.

مشارکت پایین در انتخابات برخی از کشورها را وادار کرده است تا رأی دادن را اجباری نمایند.^{۱۹۱} اما این خود پیمانال کردن آزادی‌های فردی است تا از آن طریق تمام مردم «از طریق دادن رأی حکومت کنند». این دلیل دیگری بر ناموزونی میان دموکراسی و آزادی است.

پدیده‌ی دیگر انتخابات این است که در نظام‌های ریاست جمهوری (که رئیس جمهور و پارلمان جداگانه انتخاب می‌شوند) درصد مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری بیشتر از مشارکت در انتخابات پارلمانی است. در نظام‌های پارلمانی هم که (پارلمان برگزیده شده و حزب پیروز در انتخابات پارلمان، حکومت تشکیل می‌دهد)، انتخابات تبدیل به رأی دادن به تنها یک نفر که رئیس و رهبر احزاب هستند، می‌شود یعنی انتخابات بیشتر انتخاب نخست وزیر است نه حزبی. این پدیده عقلانیت مردم را آشکار می‌سازد که چگونه در جستجوی «رهبر» است. مردم رهبری یکه و تنها را بیشتر از پارلمانی شلوغ می‌پسندند. این تنها مدرک

۱۹۵- رنی، قنوت السلطه، ص ۹۵.

۱۹۶- بلزیک در ۱۸۹۳، هلند در ۱۹۱۷، استرالیا در ۱۹۲۴ بدان رأی دادند. نگاه کنید به: سیاست الحکم، ج ۱ ص ۴۰۲، این که این موضوع در این کشورها هنوز مانده است یا خیر؟ آگاهی نداریم بر اساس این اجبار هم در بلزیک مشارکت از ۷۵٪ به ۹۵٪ و در استرالیا هم از ۶۴٪ به ۹۴٪ افزایش یافته است (همان منبع) یعنی هنوز افرادی وجود دارند که رأی نمی‌دهند. نگاه کنید به:

از ده‌ها مدرکی است بر این حقیقت که عقلانیت مردم با تقسیم شدن و پراکنده شدن قوا و شلوغی دسته‌ی حکومت نا همخوانی دارد. بلکه موافق تجمیع است. بدین سان دموکراسی ... یا حاکمیت مردم نفس مردم (دموس) ناهم‌خوان است.

دهمین مانع: تعیین پیروز انتخابات و تقسیم کرسی‌ها

پس از اخذ رأی نوبت به شمارش آراء و تعیین پیروز انتخابات و تقسیم کرسی‌های پارلمان می‌رسد. برای این منظور چند راه وجود دارد: یکم: نظام اکثریت: که این خود دو گونه است:

۱- نظام اکثریت نسبی یا Plurality: در این نظام کسی پیروز انتخابات است که از سایر کاندیداها رأی بیشتری به دست آورده باشد. به عنوان نمونه سه کاندید وجود دارند یکی از آنها ۴۰٪ آراء را به دست آورده است، دو نفر دیگر به ترتیب ۳۵٪ و ۲۵٪ آراء را از آن خود کرده‌اند.

در این نظام فرد اولی پیروز انتخابات است. این نظام برای کار کردن با آن آسان‌تر است، اما انتقاد اساسی‌ای که بر آن وارد است این است که اگر تعداد کاندیداها بیشتر از سه نفر باشد، شخص پیروز انتخابات هر چند از دیگران رأی بیشتری به دست آورده است، اما در مقایسه با تمام کاندیداها کمتر از نیمی از آراء را به دست آورده است،^{۱۹۷} درست شبیه

۱۹۷- به عنوان نمونه نگاه کنید:

مثال بالا، که فرد پیروز انتخابات ۴۰٪ آراء را به دست آورده است، یعنی ۶۰٪ رأی دهندگان از او ناراضی‌اند. برای حل این مشکل چند راه وجود دارد: مرحله‌ی دوم انتخابات که در آن چند کاندیدا که بیشترین آراء را به دست آورده‌اند، به مرحله‌ی دوم می‌رسند. یا این‌که این نظام اجرا نشود و به جای آن از یکی از دو نظامی که در ذیل به آن اشاره خواهد شد، استفاده شود.^{۱۹۸}

۲- نظام اکثریت مطلق یا **Majority**: در این نظام پیروز انتخابات کسی است که «نصف به اضافه‌ی یک» آراء را به دست آورد. این روش هم مشکلی دارد و آن این‌که اگر هیچ‌یک از کاندیداها این نسبت آراء را به دست نیاورد، راه‌حل برگزاری دوباره‌ی انتخابات است.^{۱۹۹}

هر دو نظام مذکور عدالت را تأمین نمی‌کنند، زیرا درصد زیادی از آراء به هدر می‌روند، در روش دوم ۴۹٪ به پایین و در روش اول درصد بزرگ‌تری که در نمونه‌ی ما ۶۰٪ بود، به همین خاطر برای تأمین عدالت و داد پروری، بیشتر کشورها نظام نمایندگی نسبی را انتخاب کرده بودند. دوم: نظام نمایندگی نسبی **Proportional Representation** یا نمایندگی اقلیت‌های سیاسی.

دو نظام اکثریت که از آن سخن گفتیم، بیشتر اوقات در حالت

۱۹۸- Ibid

۱۹۹- Electoral Pro Cesses, OP. Cit. ۵۳۰.

روش دیگری هست که در این منبع از آن نام برده شده است اما چون زیاد مورد استفاده نیست از آن سخن نمی‌گوییم:

Electoral Systems, OP. Cit. P. ۱۳۸.

انتخابات «فردی» یا «حوزه» به کار می‌رود. یعنی کشور تبدیل به چند «حوزه» کوچک -از نظر تعداد زیاد- می‌شود. بعنوان مثال شهر سلیمانیه چند ناحیه خواهد داشت و در هر ناحیه تنها یک نفر انتخاب می‌شود. به همین خاطر بیشتر اوقات به نظام اکثریت، نظام فردی یا ناحیه‌ای گفته می‌شود. در حالت نظام مبتنی بر نمایندگی نسبی بیشتر اوقات لیست احزاب برای انتخابات ارائه می‌شوند، لذا بیشتر اوقات به آن نظام لیست گفته می‌شود.

در نمایندگی نسبی، کرسی‌های پارلمان بر اساس نسبت آراء تقسیم می‌شوند. به عنوان مثال اگر دو حزب وجود داشته که یکی از آنها ۶۰٪ آراء و دیگری ۴۰٪ آراء را به دست آورد، و پارلمان دارای ۱۰۰ کرسی باشد، در این صورت حزب اولی ۶۰ کرسی و حزب دیگر ۴۰ کرسی به دست خواهد آورد.

این نظام به احزابی که آراء کمی به دست آورده‌اند، اجازه می‌دهد که کرسی‌هایی به دست آورده و آرای کسب شده توسط ایشان از بین نرود. به همین خاطر گفته می‌شود که این روش نسبت به نظام اکثریت بیشتر به عدالت نزدیک است. به همین خاطر بود که در اروپای قرن نوزدهم باور زیادی به این نظام داشتند و پس از جنگ جهانی اول آن را به کار گرفتند، اما پس از آن در تعداد زیادی از کشورها کنار نهاده شد.^{۲۰۰}

این نظام بری از عیب و نقص نیست، اولین عیب و نقص آن این

۲۰۰ - H. F. Gosnell, Proportional Representation, Encycl. Of The Social Sciences, Vol: ۱۲, P. ۵

است که احزاب زیادی وارد پارلمان شده و به این خاطر و در بیشتر حالات هیچ حزبی قادر به کسب اکثریت کرسی‌های پارلمانی نبوده، ناچاراً حکومتی ائتلافی از دو یا چند حزب تشکیل می‌شود، اما حکومت ائتلافی زود شکست خورده، به همین خاطر استقرار وزراء صورت نمی‌گیرد و این خود بر هر دو قوای پارلمان (مقننه) و مجریه تأثیر می‌گذارد. این وضعیت فرانسه بود و به همین خاطر نظام فرانسه تبدیل به نمونه‌ی عیب و نقص این نظام شد تا این که از ۱۹۵۸ به بعد قوه‌ی مجریه تقویت شد و اختیارات بیشتری به رئیس جمهوری داده شد.^{۲۰۱}

وضعیت ترکیه امروز را هم مشاهده می‌کنیم که پارلمان و حکومت آن چه قدر آشفته است.*

به سخنی دیگر، جهت فراهم نمودن عدالت برای احزاب سیاسی و در راه دموکراسی بیشتر، پارلمانی آشفته و حکومتی ضعیف تشکیل می‌شوند و این دلیل دیگری بر این حقیقت است که: اگر بخواهیم حاکمیتی قوی ایجاد کنیم، نیازمند دموکراسی کمتری هستیم.

عیب و اشکال دیگر این نظام این است که شهروند در لیست هر حزبی تنها دو یا سه نفر را می‌شناسد، لذا قضاوت او درباره‌ی حزب

۲۰۱- فرانسه قبل از ۱۹۵۸ نظام پارلمانی داشت و قدرت اصلی در اختیار نخست وزیر بود، اما بعداً این قدرت در اختیار رئیس جمهور قرار گرفت، به همین خاطر انحلال کابینه سخت‌تر از قبل است.

●- مطالب کتاب مربوط به ۱۹۹۹ می‌باشد. امروز حزب عدالت و توسعه در قدرت بوده و پارلمان و حکومت به ثبات رسیده است. (مترجم)

صاحب لیست است و نمی‌داند افراد موجود در آن لیست به چه میزان دلسوز و متخصص هستند، در حالی که در نظام اکثریت، شهروند در حوزه‌ی کوچک خود (به عنوان نمونه در محله‌ی کانیسکان سلیمانیه) جدای از این که بر حزب خود حاکمیت دارد، شناخت کاندید حزب متبوعش برای او کاری آسان‌تر است، هم‌چنین شناخت تمام کاندیدهای محله‌ی خود برای او در مقایسه با نظام دیگر که افراد موجود در لیست تمام احزاب را که تعدادشان به صدها نفر می‌رسد، سهل و آسانتر است.^{۲۰۲}

قبلاً بیان شد که نظام نمایندگی نسبی، عادلانه‌تر است، اما متذکر شدیم که این نکته‌ی مثبت خود زیانبخش است، زیرا دری است به سوی تشکیل حکومت آشفته و ناپایدار. اما گاهی همین دادپروری و عدالت هم از دست رفته و اثری از آن باقی نمی‌ماند، آن هم در نحوه‌ی تقسیم کرسی‌ها است.

تقسیم کرسی‌های پارلمان -شبیبه نمونه‌ای که در زیر بیان خواهد شد- به سه شیوه، انجام می‌گیرد و نتایج حاصله از آنها به هم نزدیک است. در این نمونه دویست هزار نفر آرای خود را در صندوق‌ها ریخته‌اند، لیست(الف) ۴۳٪ آراء را کسب کرده است. لیست(ب) ۲۸٪ (از سایر لیست‌ها سخنی به میان نمی‌آوریم چون همین دو لیست برای مثال و نمونه کافی است). متوجه می‌شویم که پس از تقسیم آراء و از مجموع پنج کرسی، لیست(ب) حائز یک کرسی می‌شود و لیست(الف) سه

۲۰۲- می‌گوییم آسان‌تر است نه آسان.

کرسی.^{۲۰۳}

این در حالی است که لیست (ب) بیشتر از نصف آراء لیست (الف) را به دست آورده بود، یعنی بخش بزرگی از آراء بی فایده بوده و هدر رفته‌اند، در این صورت این نظام در این حالت عادلانه نیست. و اما نظام اکثریت که غیر عادلانه‌تر است. در این نظام و در برخی از حالات کسی که تعداد آرای بیشتری را اخذ کرده است، شکست می‌خورد.

به عنوان نمونه:

کشوری ۵ ناحیه دارد. در هر یک از این نواحی پنجگانه صد هزار نفر رأی خود را به صندوق ریخته‌اند، حزب (الف) در دو ناحیه ۸۰٪ آراء را کسب کرده است، و در هر یک از سه ناحیه‌ی دیگر تنها ۴۰٪ آراء را به خود اختصاص داده است. بر این اساس حزب (الف) در این سه ناحیه شکست می‌خورد و آخرین نتیجه این است که حزب مذکور دو کرسی به دست آورده و حزب (ب) سه کرسی.

اما اگر مردم شمارش شوند متوجه خواهیم شد که حزب (الف) ۲۸۰ هزار رأی در کشور کسب کرده است در حالی که حزب (ب) ۲۲۰ هزار رأی کسب کرده بود.^{۲۰۴}

۲۰۳- با تلخیص از: دکتر علی غالب، القانون الدستوری، ص ۶۰ به بعد.

۲۰۴- نگاهی کنید به: نقولا حداد، الديمقراطية، ص ۷۰. مثال حداد به گونه‌ی دیگری است و ما برای سهولت کار شیوه‌ی آن را تفسیر دادیم.

چنین حالتی در بریتانیای سال (۱۹۵۱) روی داده بود، آن وقت که حزب کارگر دوست هزار رأی بیشتر از حزب محافظه کار کسب کرده بود، اما تنها (۲۹۳) ناحیه را به دست آوردند و حزب محافظه کار (۳۲۱) ناحیه را به دست آورد.^{۲۰۵}

در آمریکا نیز چند تن از رؤسای جمهور هر چند در مجموع آراء تعداد آرای کمتری از رقیب خود کسب کرده بودند، به این شیوه به ریاست جمهوری برگزیده شدند.^{۲۰۶}

بدین سان پیروز انتخابات مشخص و کرسی‌های پارلمان تقسیم شد و حاکمیت مردم بیش از پیش از واقعیت دور شد. یعنی انتخابات دموکراسی کاملی عرضه نکرد.

یازدهمین مانع: آیا انتخابات مساوی است با دموکراسی؟

دو قرن قبل Bentham و جنبش Chartism چارتیسم^{*} ارزش و اهمیت زیادی به گسترش حق رأی در انگلیس داده بودند، اما همان گونه

۲۰۵- کریم مسعد، الديمقراطية البريطانية، ص ۱۶۲.

۲۰۶- نگاه کنید به: آلفرد لینشال، اسرائیل ذلك الدولار الزائف، ص ۵۳ انتخابات ریاست جمهوری آمریکا دو مرحله است و سخن گفتن از آن در اینجا خارج از موضوع است.

* چارتیسم (Chartism): جنبش کارگران انگلیسی در دهه‌ی ۱۸۳۸ - ۴۸. کارگران انگلیسی در «منشور خلق» که در ۱۸۳۷ منتشر شد، خواست‌های ششگانه‌ی خود را اعلام کردند که مهم‌ترین آنها عبارت بود از:

آزادی رأی برای همه‌ی مردان، برقراری رأی مخفی و بر افتادن شرط مالکیت برای نمایندگان پارلمان. این جنبش به علت شکافی که میان میانه‌روان آن افتاد، از میان رفت. (مترجم)

که «لاسکی» می‌گوید، امروز دیگر کسی این گونه فکر نمی‌کند، نگاه آنها به مسئله ساده انگارانه بود.^{۲۰۷}

از قدیم‌الایام پنج تئوری درباره‌ی «رأی دادن» وجود داشته است. یکی از تئوری‌ها «رأی دادن» را «وظیفه‌ی» شهروند می‌داند. دیگری آن را «حق» شهروند می‌داند و تئوری جدیدی آن را «وظیفه‌ی» حکومت می‌داند.^{۲۰۸} هیچ یک از این تئوری‌ها مقبولیت عمومی پیدا نکرده‌اند.^{۲۰۹} بدون شک قبول هر یک از این تئوری‌ها نتایج مشخصی در پی داشته که سبب تفاوت آنها خواهد شد، اما به خاطر این که هیچ یک از این تئوری‌ها مقبولیت عمومی ندارد، ما (یا در حقیقت: آنها) درباره‌ی مسئله‌ی «دادن رأی» با مسئله‌ای نظری مواجه‌اند، و این مسئله تحت شعار (فقط زمان بگذرد) مورد چشم پوشی قرار گرفته است.

مشکل اساسی و بزرگ این است که آیا اگر انتخابات وجود داشته باشد، دموکراسی هم وجود دارد؟

جواب این است که انتخابات تعبیری از رأی مردم ارائه نمی‌دهد، یا همان گونه که گفته می‌شود: حتی در کشورهایی هم که انتخابات آزاد و دادگرانه‌ای هم دارند، صندوق آراء وسیله‌ی ناقصی جهت ثبت آراء و

۲۰۷- W. J. Shepard, Suffrage, In: Encycl. Of The Social Sciences, Vol. ۱۴, P. ۸۱

۲۰۸- J. P. Harris, Elections, Encycle. Of The Social Sciences, Vol. ۵. P. ۴۷۷

۲۰۹- Ibid, P. ۴۵۰

خواسته‌های رأی دهندگان است.^{۲۱۰}

محققى به نام لانگروود (Langrod) مى‌گوید: کاملاً نادرست است هر نظام انتخاباتی را مساوی با دموکراسی بدانیم. زیرا انتخابات می‌تواند به رژیمى خدمت کند که حاکمیت دولت را تحمیل می‌نماید. «Authoritarian»

خدمتی هم که می‌کند این است که این انتخابات سرشت دیکتاتوری رژیم مربوطه را مخفی می‌نماید.^{۲۱۱} در این کتاب با روی دیگر انتخابات آشنا می‌شویم، همان که سرشت حکومت دموکراتیک غربی را که در حقیقت حکومت اقلیت است، می‌پوشاند.

قبلاً امید زیادی به «دادن رأی» بسته می‌شد و تلاش می‌شد این حق شامل حال تمام شهروندان شود نه این که در احتکار چند طبقه خاص باشد. یعنی به اعتقاد ایشان رأی دادن وسیع‌تر مساوی است با دموکراسی بیشتر. اما قبلاً متوجه شدیم آرای بیشتر مساوی است با دموکراسی کم‌تر، و دلیل آن این است که هر چه رأی دادن بیشتر باشد، هزینه تبلیغات انتخاباتی افزایش می‌یابد و این خود کاندید شدن را مختص افراد ثروتمند می‌نماید، هم‌چنین هزینه زیاد برای تبلیغات گسترده‌ی انتخاباتی نشان دهنده‌ی آن است که نیروهای سیاسی و اقتصادی فعالیت

۲۱۰- J. P. Harris, Elections, Encycl. Of The Social Sciences, Vol. ۵, P ۴۵۱

۲۱۱- Jean Boulois, Lokal Government as a Bassis Of And Training In Democracy, International Social Science Bulletin, Vol: ۵, no. ۱

گسترده‌ای انجام داده و با این کار بر افکار مردم تأثیر نهاده و آنها را وادار به تصمیم‌گیری اشتباه می‌کنند.

اگر انتخابات معیار دموکراسی باشد، در این صورت به هر تعداد در کشور انتخابات مختلف انجام گیرد، به همان مقدار دموکراسی بیشتر است، اما واقعیت برخلاف این است، زیرا حالت شبیه این مورد در آمریکا وجود دارد. در این کشور انتخابات زیادی انجام می‌شود، به طوری که در سال چندین انتخابات منطقه‌ای انجام می‌گیرد، اما با این وجود درصد مشارکت در پایین‌ترین سطح قرار دارد، هم‌چنین در این انتخابات نه تنها اعضای پارلمان ایالت و فرماندار انتخاب می‌شوند، بلکه مناصب بالا و قضات و ... هم انتخاب می‌شوند، علاوه بر این در لیست‌ها قوانینی وجود دارند که از شهروندان خواسته می‌شود به آنها رأی بدهد.

در برخی از ایالت‌های آمریکا لیست ۵۰۰ نفره هم ارائه می‌شود تا پنجاه یا صد نفر از آنها انتخاب شوند.^{۲۱۲} لیست‌هایی هم وجود داشته که به اندازه‌ی یک میز بزرگ بوده است^{۲۱۳} هر چند تلاش شده بود تا از تعداد این انتخابات کاسته شود و جنبشی هم به این منظور پدید آمد و تا اندازه‌ای در کارش موفق شد،^{۲۱۴} اما این روش هم‌چنان به حیات خود ادامه می‌دهد، زیرا تأمین‌کننده منافع سیاسیون است^{۲۱۵} هر چند افراد

۲۱۲- د. کوپل، النظم السياسي في الولايات المتحدة، ص ۱۱۱.

۲۱۳- ه. زینک و همکاران، النظم السياسي في الولايات المتحدة، ص ۱۲۳.

۲۱۴- William. B. Munro, Short Ballot Movement. Encycl. Of The Social Sciences, Vol. ۱۴, PP. ۴۳-۴۴

۲۱۵- دیوید کوپل، النظم السياسي في الولايات المتحدة، ص ۱۱۲.

نالایقی انتخاب شده و مردم کورکورانه رأی می دهند،^{۲۱۶} یعنی به زیان ملت است.



مسئله‌ی دیگر در رابطه میان انتخابات و دموکراسی این است که «رأی دادن»، اظهار رأی و نظر نیست، بلکه بیشتر تفویض حاکمیت است به حکومت جهت تحمیل سلطه‌ی دولت.^{۲۱۷} یعنی «رأی دادن»، «تفویض» است و در این «تفویض» مردم مستقیماً حکومت نمی‌کند، بلکه حاکمیت را به حکومت و پارلمان تفویض می‌کند، و این خود دور نمودن مردم است از حکومت ... سوای این که خود خطرست، زیرا به حاکم آزادی داده و در همان حال این «تفویض» را توجیهی برای این آزادی عمل در کارهایش قرار می‌دهد.

سطح دیگر «تفویض»، تفویض در درون حکومت و پارلمان به قوه‌ی مجریه است، یا تفویض قدرت و مسئولیت به برخی از وزراء از سوی رئیس قوه‌ی مجریه است... علت این تفویض آن است که اشخاصی که انتخاب شده‌اند، با فعالیت اداری آگاهی ندارند و به افراد دیگری اتکا می‌کنند... این عدم آگاهی و این تفویض تنها مختص شهرهای بزرگ نیست، بلکه حتی در نواحی کوچک و در روستاها نیز وجود دارد.^{۲۱۸}

یعنی دوری گزیدن مردم از حکومت از طریق تفویض به کوچک‌ترین

۲۱۶- نگاه کنید به: William, B. Munro, Lbid

۲۱۷- نگاه کنید به: ستوتزل و زرار، استطلاع الرأی العام، ص ۳۴.

۲۱۸- J. Boulouis, OP. Cit. P. ۴۲.

واحدهای کشور هم رسیده است... حال می‌توان به این پرسش پاسخ گفت:

آیا انتخابات مساوی است با حاکمیت مردم؟

پاسخ این است، وجود دموکراسی مشروط بر وجود انتخابات نیست. احتمال دارد انتخابات وجود داشته باشد، اما دیکتاتور حکومت کند، یا همانند غرب، انتخابات وجود داشته باشد، اما حاکم حقیقی اقلیت باشد. امکان دارد که در کشور حاکمیت از آن مردم باشد، اما در آن کشور انتخابات صورت نگیرد.

انتخابات و دموکراسی در یک محدوده‌ی زمانی با هم بوده‌اند، اما اشتباه در این بود که فکر کردند رابطه‌ی میان این دو از نوع علت و نتیجه است.

دوازدهمین مانع: مسئله‌ی نمایندگی

نمایندگی یکی از ارکان و پایه‌های دموکراسی جدید بوده و در دموکراسی قدیمی یونان وجود ندارد.

لازم است مردم نمایندگان خود را انتخاب کنند، اما این نمایندگان و رکن و اصل نمایندگی سؤالات و مشکلات زیادی با خود می‌آورند:

۱- پارلمان که گویا نماینده‌ی مردم است به شیوه‌ای که ذکر شد تشکیل می‌شود، یعنی به طور کامل تعبیری از خواسته‌های مردم نیست و در برخی حالات حزبی تعداد کرسی‌های بیشتری به دست می‌آورد که از نظر تعداد کل آراء مأخوذه، آراء کمتری کسب کرده است.

بهترین حالت آن این است که حزبی به راستی اکثریت کرسی‌های پارلمان را به دست آورد، اما این اکثریت عبارت است از تنها بخشی از

مردم و افراد مُردکلا و افرادی که در انتخابات شرکت نکرده‌اند را شامل نمی‌شود.

۲- پارلمان خود در مقایسه با مردم اقلیت است... و این اساس نمایندگی است. یعنی؛ نمایندگی این است که فردی نماینده‌ی تعداد زیادی از افراد باشد، اما این چیزی که در نمایندگی اصل و اساس می‌باشد، با دموکراسی هم‌خوانی نداد. وقتی یک نفر نماینده‌ی هزار نفر باشد، نمی‌توان با اطمینان گفت که این هزار نفر حکومت می‌کنند چه جای آن که تعداد بیشتر از هزار نفر باشد. در آمریکا یکی از اعضای مجلس نمایندگان، نماینده‌ی ۳۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر است.^{۲۱۹}

در بریتانیا هم این تعداد ۸۱ هزار نفر است.^{۲۲۰} (بر اساس آمار دهه‌ی پنجاه قرن حاضر) آیا زمانی که ۳۰۰ هزار نفر یک نماینده داشته باشند، می‌توان از حاکمیت مردم سخن گفت؟ تلاش می‌کنیم از تعداد بکاهیم، به جای ۳۰۰ هزار نفر ۳۳ هزار نفر را در نظر می‌گیریم که آمار مربوط به سال ۱۷۸۹ بود. (سال اولین کنگره آمریکا). اما اگر هر ۳۳ هزار نفر یک نماینده داشته باشند (حالتی که قبلاً بوده) به نسبت جمعیت امروزی آمریکا تعداد اعضای مجلس نمایندگان آن لازم است به ۳۷ هزار عضو برسد.^{۲۲۱} زیرا جمعیت آمریکا نسبت به سال ۱۷۸۹ بسیار افزایش پیدا کرده است. بدون شک در جهان چنین مجلسی نه وجود داشته و نه

۲۱۹- ه. زنیک و همکاران، النظام السياسي فی الولايات المتحدة، ص ۲۵۳.

۲۲۰- رنی، سياسة الحكم، ج ۱، ص ۳۷۸.

۲۲۱- منبع پیشین.

وجود خواهد داشت. اما به فرض محال اگر هم وجود داشته باشد، مسئله‌ی نمایندگی حل نمی‌شود زیرا این که ۳۳ هزار نفر یک نماینده داشته باشد، رقم بسیار بالایی است. راه حل عبارت است از انحراف و عدول از دموکراسی، به هر مقدار جمعیت کشور بیشتر باشد، به همان مقدار لازم است که انحراف از دموکراسی بزرگ‌تر باشد. از اینجا به دو نتیجه می‌رسیم:

یکم: برای داشتن حاکمیتی عملی‌تر، لازم است اصل نمایندگی وجود داشته باشد و به هر میزان تعداد نمایندگان کم‌تر باشد، وجهی عملی قوی‌تر خواهد بود، یعنی «دموکراسی کامل» و «عملی بودن» ضد همدیگر بوده و برای «عملی‌تر» بودن لازم است از دموکراسی به میزان زیادی منحرف شده و عدول کرد.

دوم: دموکراسی با کشورهایی که جمعیت زیادی دارند، هم‌خوانی ندارد.

۳- غیر دموکراتیک‌تر از آن این است که حتی اگر به ۳۳ هزار نفر هم رضایت دهیم، این نماینده در حقیقت نماینده‌ی آن ۳۳ هزار نفر نمی‌باشد. زیرا تمامی آنها به او رأی نمی‌دهند، بلکه بخشی از آراء را به دست می‌آورد.

۴- اگر راضی به نمایندگی باشیم و برای این که پارلمان رتبه‌ی نمایندگی خود را افزایش دهد، لازم است مردم نه تنها در سیاست، بلکه در اقتصاد هم نماینده‌ی خود را داشته باشند.^{۲۲۲} یعنی تمام طبقات بر

اساس جمعیت خود نماینده خود را داشته باشند و پیداست که چنین چیزی عملی نیست.

انتقاد دیگر آن که جمعیت زنان برابر جمعیت مردان است، به همین خاطر می‌بایست زنان نیمی از کرسی‌های پارلمان را در اختیار داشته باشند.^{۲۲۳}

نقد دیگری که بر آن وارد است این است که لازم است بر اساس اصل نمایندگی، اعضای پارلمان تصویری از مردم باشند، یعنی در کشوری که ۷۰ درصد از شهروندانش بی‌سواد هستند، لازم است ۷۰ درصد اعضای پارلمان هم بی‌سواد باشند.^{۲۲۴}

بدون شک تنها انسان دیوانه چنین چیزی می‌گوید... به همین خاطر در پاسخ به آن گفته شده است، لازم است اعضای پارلمان تصویری از مردم، بلکه رهبر و معلم آنها باشند.^{۲۲۵}... این پاسخ فرار از مسئله و در واقع گول زدن خود است.

۲۲۳- گاستون بوتول، سوسولوجیا السیاسة، ص ۸۰، مجله‌ی فرانسوی لویوان - سال ۱۹۹۶
مطلبی منتشر کرد درباره‌ی زنی سوئدی که برخی از حقوق خود را به دست آورده بود، در حالی که تنها ۴۳٪ اعضای پارلمان سوئد زن هستند و سوئد رتبه‌ی اول را کسب کرده است.
آمریکا پیشوای آزادی و حقوق بشر و دموکراسی!!! رتبه ۲۴ را کسب کرده و ۱۱ درصد اعضای کنگره زن هستند، فرانسه مهد آزادی!!! رتبه ۳۶ را کسب کرده و ۶ درصد اعضای مجلس زن هستند. نگاه کنید به:

Le, Point, ۱۲۲۹, ۶/۴/۱۹۹۶, P. ۴۲.

۲۲۴- دکتر عبدالحمید متولی، الوجیز... ص ۲۲۹.

۲۲۵- منبع پیشین.

۵- این فرار از مسأله اگر باعث قناعت و اطمینان خاطر ما هم شود، به هدف خود نمی‌رسد، زیرا اعضای پارلمان نه پیشوای ملت هستند و نه معلم آن. در ابتدا اختیارات در پارلمان همسان میان اعضا تقسیم نشده». در زمان مقتضی به آن خواهیم پرداخت... نیز تعداد کمی از آن اعضا شایسته عنوان معلم و استاد هستند. به عنوان نمونه در آمریکا همان گونه که افراد خوبی عضو سنا هستند، افراد سفیه و نادان زیادی هم در آن عضو هستند.^{۲۲۶} لاسکی که این مسئله را عنوان می‌دارد، به عنوان نمونه از دو سناتور ایالت دیلاویر نام می‌برد که پیش‌تر نماینده‌ی یک کمپانی بودند تا این که نماینده‌ی مردم باشند. در ادامه می‌گوید در ایالت پنسیلوانیا سناتورهایی بودند که می‌بایست در زندان باشند، و در ایالت‌های کنتاکی و ایلینوی سناتورهایی بودند که جای شایسته‌ی ایشان سالن موسیقی بود.^{۲۲۷}

۶- مجلس سنا (پیرها) مجلس دوم نامیده می‌شود تا از مجلس اول که نماینده‌ی واقعی مردم است، قابل تشخیص باشد. مجلس دوم در بریتانیا مجلس لوردهاست و در فرانسه مجلس پیرها و... وجود دو مجلس بیشتر علت تاریخی دارد، به همین خاطر برخی انتقادات خود را متوجه وجود مجلس دوم نموده و آن را اضافی و زاید می‌دانند.^{۲۲۸}

۲۲۶- ه. لاسکی، الديمقراطية الأمريكية، ص ۱۲۷.

۲۲۷- منبع پیشین.

۲۲۸- برای تأیید رهیافت نظام دو مجلس نگاه کنید به: لاسکی، مدخل الی علم السياسة ص ۸۹، نیز: لاسکی، اصول السياسة؛ ۳۹ ص ۵۹ به بعد. همچنین: دکتر عبدالحمید، الوجیز...، ص

۲۲۰ به بعد.

در حالت مجلس پیرها (سنای) آمریکا نیز اعضا، نمایندگان مردم نیستند، زیرا اگر جمعیت هر ایالت ده یا یک میلیون نفر باشد تفاوتی نمی‌کند، در هر حال دو نماینده دارد. مجلس لوردهای بریتانیا نیز هر چند بیشتر اختیاراتش را از آن سلب کرده‌اند - نماینده‌ی طبقات خاصی از مردم است.

اکنون نوبت بحث از نمایندگی به عنوان یک تئوری است. مسئله‌ی «نمایندگی درست» از سده‌های میانه بزرگ‌ترین مسئله‌ای است که دربارهی آن اختلاف نظر وجود دارد.^{۲۲۹}

در این باره چند تئوری وجود داشت؛ یکم تئوری وکالت الزامی است که بر اساس آن اشخاصی که اعضای پارلمان را انتخاب کرده‌اند، می‌توانند آنها را عزل نمایند، حتی اگر دوره‌ی نمایندگی‌اش را هم به پایان نرسانده باشد، این تئوری قدیمی بوده، هر چند در آمریکا و در سطح چند ایالت به صورت عزل کردن نماینده Recall هنوز باقیست.^{۲۳۰}

تئوری دوم بیان می‌کند که این، وکالت میان نمایندگان و انتخاب کنندگان نیست، بلکه وکالت میان تمام پارلمان و تمام ملت است. سومین تئوری بیان می‌کند که هیچ وکالتی در میان نیست، بلکه تنها انتخاب اختیاری چند شخص توانا است و پس از آن تمام روابط میان

۲۲۹- او، رنی، سیاست الحکم، ج ۱، ص ۲۵۵.

۲۳۰- مراجعه به قبل (دموکراسی نیمه مستقیم) برای (عزل نماینده).

نماینده و افراد انتخاب کننده قطع می‌شود.^{۳۳۱}

بدون غور در اعماق مسئله باید گفت هر یک از این تئوری‌ها به اندازه‌ی کافی مورد نقد و بررسی قرار گرفته و انتقاداتی متوجه آن‌ها شده است. به همین خاطر بیان شده است که هر تلاشی برای یافتن رابطه و پیوند میان نماینده و انتخاب‌کنندگان بر اساس تئوری نظری تلاشی ناکام بوده، زیرا این رابطه و پیوند نه از جنس تئوری که عملی و واقعی است.^{۳۳۲}

پس مسئله‌ی مهم عبارت است از پیوند و رابطه میان دو طرف. در این باره دو سؤال مطرح است: آیا نماینده بر اساس دیدگاه و نظریات خود یا بر اساس خواسته‌های حوزه‌ی انتخابیه‌ی خود درباره‌ی مسایل تصمیم‌گیری نماید؟ و آنگاه که تصمیمی اتخاذ نمود، چه چیزی را مد نظر داشته باشد: خواسته‌های حوزه‌ی انتخابیه خود یا خواسته تمام مردم را؟^{۳۳۳}

البته اگر انتخابات و تشکیل پارلمان بر اساس اصل نمایندگی نباشد، با چنین مشکلی مواجه نمی‌شود، اما قرارداددن نمایندگی به عنوان مسئله‌ای پایه‌ای در دموکراسی، چنین سوالاتی مطرح می‌نماید.

۳۳۱- نگاه کنید به: دکتر عبدالمجید متولی، الوجیز، ص ۲۱۸ به بعد، د. ابراهیم درویش، الدولة، ص ۳۲۶.

۳۳۲- دکتر ابراهیم درویش، الدولة، ص ۳۲۷. هم‌چنین دکتر کامل لیل، النظم السياسية، ص ۵۴۱.

۳۳۳- F. W. Coker. C. C. Rodee Representation, Encycl. Of The Sciences, Vol. ۱۳. P. ۳۱۳

پس از بیان این مطالب، ضرورتی برای بیان ارکان نظم نمایندگی احساس نمی‌کنیم و تنها به گفتن این نکته اکتفا می‌کنیم که آنچه از آن سخن گفتیم عبارت بود از رکن دوم دموکراسی تحت عنوان «اصل حکومت پارلمانی». به همین خاطر دیگر سخنی از اصل به میان نمی‌آوریم.

سیزدهمین مانع: حکومت اقلیت

مطالب قبلی درباره‌ی موانعی بود که در مسیر «حاکمیت مردم» قرار می‌گیرند، مهم‌ترین مانع هم عبارت است از این که در دولت حاکمیت حقیقی در اختیار مردم قرار ندارد بلکه در اختیار اقلیت است. در بحث‌های گذشته برخی از وجوه این حاکمیت اقلیت را نظاره کردیم. به علت نقش مهم اقلیت، بخش ویژه‌ای را به آن اختصاص می‌دهیم و به بررسی نیروهایی خواهیم پرداخت که حاکمیت اقلیت را اجرایی می‌کنند؛ آنگاه سایر اصول و مبانی دموکراسی را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بخش سوم دموکراسی حکومت اقلیت است نه حکومت مردم

دموکراسی حکومت اقلیت است نه حکومت مردم
حاکمیت اقلیت در دموکراسی از دو جهت است: از جهت افرادی که بر آنها حکومت می‌شود (=مردم)، و همان گونه که بیان داشتیم اقلیتی از مردم در انتخابات سبب انتخاب و پیروزی کاندیدا می‌شوند. وجه دوم، حکام و دیگر نیروهای کشور است که عبارتند از اقلیت دارای حاکمیت. وجه اول حکومت اقلیت قبلاً مورد بحث و بررسی قرار گرفت، وجه دوم آن که پیش‌تر نمونه‌هایی از آن مشاهده شد، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نیروهای اقلیت عبارتند از:

۱- پارلمان و اقلیت موجود در آن

۲- قوه‌ی مجریه

۳- احزاب

۴- گروه‌های فشار

۵- قدرت‌های اقتصادی

۶- مطبوعات

ابتدا مقداری درباره‌ی مسئله حاکمیت سخن خواهیم گفت:

تمرکزگرایی قدرت و مبارزه به خاطر آن

درک ماهیت حاکمیت، وجوه زیادی از دموکراسی و سایر شیوه‌های حکومت را تبیین می‌نماید و هر نوع سخن گفتنی از دموکراسی هم بدون سخن گفتن از مسئله‌ی حاکمیت کاری غیر واقعی است.

یکی از پدیده‌های مهم حاکمیت این است که با واگرایی ناسازگار بوده و همیشه به سوی همگرایی و تمرکز سیر می‌کند و دوره‌هایی که حکومت خود را به سان حاکمیت مردم یا بخش بزرگی از مردم نشان می‌دهد، دوره‌ای کوتاه و استثنایی است.

نتیجه‌ی تمرکزگرایی حکومت این است که حکومت یا در اختیار اقلیت است و یا حکومت فردی بوده و هر گونه سختی از حاکمیت و حکومت اکثریت سخنی دور از واقع است.

از دیگر پدیده‌های حکومت این است که به هیچ وجه خلأ قدرت را قبول نداد. یعنی در هر حال می‌بایست فردی یا گروهی حاکمیت را در دست داشته باشند و اگر وضعیتی پیش آید که حاکمیت باقی نمانده یا تضعیف شود و یا این که خلایی در آن ایجاد شود، باید سریعاً فرد و یا گروهی حاکمیت را در دست گرفته و این خلأ را پُر نمایند.

پدیده‌ی سوم حاکمیت (قدرت) این است که جهت کسب آن رقابت و مبارزه صورت می‌گیرد؛ حال این مبارزه همراه با خشونت باشد و یا از سایر روش‌ها بهره‌گیری، این مبارزه به خاطر حاکمیت از پایین‌ترین سطح شروع شده تا به سطح جهانی می‌رسد (که مبارزه و رقابت میان قدرت‌های بین‌المللی است)، عواملی چند در پس پرده تلاش جهت دستیابی به حاکمیت است، از جمله: دستیابی به سود و منافع اقتصادی، دستیابی به مقام و موقعیت، حفظ خود از سلطه‌ی سایر نیروها، اجرای

افکار و عقاید و...

از دیگر پدیده‌های حاکمیت این است که «قدرت سبب فساد می‌شود».^{۲۳۴}

در میانه‌ی مبارزه و تلاش جهت دستیابی به قدرت و برای حفظ آن... اخلاق کنار نهاده شده و جهت دستیابی و نیل به اهداف و آرزوها بکارگیری هر وسیله‌ای جایز و روا دانسته می‌شود.

افرادی و گروه‌هایی هم که قبل از دستیابی به قدرت فاسد نبودند، در ۹۹ درصد حالت‌ها پس از رسیدن به قدرت فاسد می‌شوند. مک آیور هم اعتراف می‌کند که حتی در دموکراسی هم، سیاسیون پس از برگزیده شدنشان ثروتمند می‌شوند. زیرا در تمام نظام‌ها حکومت کردن کاری بس سودمند است.^{۲۳۵}

در نتیجه‌ی آن چه که در بالا عنوان شد، مسئله‌ای عادی است اگر اقلیت به قدرت برسد و حاکمیت را در دست گیرد. زیرا اقلیت توان تلاش و کوشش برای رسیدن به قدرت را دارد.

هم‌چنین، وقتی به قدرت رسید بر اساس اصل «تمرکز قدرت» دایره‌ی قدرت و حاکمیت تنگ‌تر شده و اقلیت موجود در قدرت کوچک‌تر می‌شود. اگر در حالتی مردم یا گروهی از آنها به قدرت رسیده و حاکمیت را در اختیار گیرند، خیلی زود و بر اساس اصل تمرکز قدرت

۲۳۴- لورد اکتون (۱۸۲۴ - ۱۹۰۲) در این باره عنوان می‌دارد. هر قدرتی فساد است و قدرت

مطلق هم فساد می‌شود [به دنبال دارد]. نگاه به: دکتر برنز، الديمقراطية، ص ۶۶.

۲۳۵- مک آیور، تکوین الدولة، ص ۱۸۰.

اقلیت قدرت را به نفع خود مصادره می نماید.

حاکمیت اقلیت نزد متفکران غربی مسئله ای ناشناخته نبوده است... ابتدا بار دیگر سخن روسو را نقل می کنیم مبنی بر این که اگر معنی دقیق دموکراسی را مد نظر قرار دهیم متوجه خواهیم شد که دموکراسی واقعی اصلاً نه وجود داشته و نه وجود خواهد داشت. زیرا با نظام طبیعی - که طی آن تعداد زیادی مردم حاکمیت را در اختیار داشته و حکومت کنند و تعداد اندکی محکوم باشند و بر آنها حکومت شود - ناهماهنگ است.

هم چنین به نقل دوباره ای متفکر آمریکایی «مک آیور» می پردازیم که می گوید، حقیقت این است که تمام مردم حکومت نمی کنند بلکه همیشه اقلیت حاکمیت را در اختیار داشته و حکومت می کنند.

منتقدان دموکراسی به خوبی با این نکته آشنا بوده اند. گایتانو موسکای ایتالیایی (۱۸۵۸-۱۹۴۱) می گفت: قرار دادن حکومت ها در قالبی مشخص مانند پادشاهی، اریستوکراسی، دموکراسی کار سخیفی می باشد، زیرا تنها یک نوع حکومت وجود داشته آن هم حکومت اقلیت است.^{۳۳}

ویلفریدو پاریتوی ایتالیایی (۱۸۴۸-۱۹۲۳) جامعه را به دو طبقه تقسیم نموده بود؛ طبقه ی برگزیده و طبقه ی غیر برگزیده، طبقه ی برگزیده خود دو بخش است؛ برگزیدگان که فرمانروا هستند و برگزیدگانی که حکومت نمی کنند. برگزیدگان فرمانروا هم خود دو بخش است: گروهی داخلی که قدرت را اجرا می کنند (اکنون رهبران احزاب هستند) و گروهی

خارجی که قدرت و حاکمیت را در اختیار دارند.^{۳۳۷}

از سوی دیگر رابرتو میشلز (۱۸۷۶-۱۹۳۶) قانونی به نام «قانون آهنین حکومت اقلیت» ارائه داده است که بیان می‌دارد بدون سازماندهی هیچ امیدی به پیروزی هیچ حزب یا جنبشی نیست، این سازماندهی هم نام دیگریست برای اولیگارش‌ی، یا «حکومت اقلیت».^{۳۳۸}

هم موسکا و هم میشلز این مسئله را که به هر مقدار جمعیت مردم بیش‌تر باشد به همان مقدار هم حکام بیش‌تر خواهند بود، رد می‌کنند. زیرا موسکا معتقد است به هر میزان جمعیت ساکنین بیش‌تر باشند، به همان میزان اعضای طبقه‌ی حاکمه کم خواهند شد. میشلز می‌گوید حجم حزب به هر میزان که بزرگ‌تر باشد، بیش‌تر از آن کارها و امور به دایره‌ی محدودتری از رهبران و کارمندان سپرده می‌شود.

دو نویسنده و متفکر بریتانیایی ه. ج. ویلز (۱۸۶۶-۱۹۴۶) و برناردشاو معتقد بودند که مردم نمی‌توانند بر خود حکومت کنند و هر حکومتی را می‌پسندیدند که از اقلیتی توانا تشکیل شده باشد.^{۳۳۹}

جدای از منتقدین؛ تعداد زیادی از طرفداران دموکراسی در غرب می‌دانند که اقلیتی توانا چه کارهایی می‌تواند انجام دهد. مک آیور می‌گوید: مسئله‌ی ازلی دموکراسی این است که دموکراسی گروه‌های توانمند خود را در جای شایسته آنها قرار دهد و کاری کند که اصول

۲۳۷- منبع پیشین، ص ۶۵.

۲۳۸- منبع پیشین، ص ۷۱.

۲۳۹- منبع پیشین، صص ۱۳۲ - ۱۳۳.

دموکراتیک را رعایت و حفاظت نمایند.^{۲۴۰}

تمرکز قدرت در تمام سطوح دیده می‌شود. یک سده قبل نیز «دو توکویل» پیش‌بینی کرده بود که نظام قدیم و جدید رو به تمرکز قدرت بیشتر و نیز آشفتنگی بیشتر سیر می‌کند.^{۲۴۱}

بالاترین سطح، سطح جهانی است. قبلاً جهان دو قطبی بود. پس یکی از آنها «قطب کمونیست» دچار شکست شد و امروز جهان دارای یک قطب است که آمریکا می‌باشد.

در سازمان ملل هم تمرکز قدرت و سلطه اقلیت وجود و حضور دارد. شورای امنیت سازمان ملل که عبارت است از نمایندگان ۱۵ دولت، قدرت و سلطه‌ی بیشتری از سازمان ملل متحد دارد. از میان اعضای پانزدگانه شورای امنیت، پنج عضو آن از اعضای همیشگی بوده و دارای حق «تو» هستند، در میان این پنج عضو هم آمریکا قدرتمندتر بوده و برخی اوقات خواسته‌هایش پیروز می‌شوند.

در سطح اتحادیه‌های دولتی نیز شیوه‌ای از تمرکز قدرت خود را نشان می‌دهد که یکی از آنها پدیده‌ای است که پیش‌بینی شده دولت‌های فدرال رو به سوی دولتی متحد سیر می‌کنند.^{۲۴۲} دولت فدرال عبارت است از چند ایالت که هر کدام پارلمان و حکومت مشخص خود را داشته، حال آن که دولت متحد دولتی است دارای مرکزیتی بزرگ‌تر.

۲۴۰- مک آیور، تکوین الدولة، ص ۲۷۳.

۲۴۱- نگاه کنید به: رویر پیلو، المواطن والدولة، ص ۸۲.

۲۴۲- دکتر سعد عصفور، القانون الدستوری، ص ۲۸۵ باورقی.

لاسکی درباره‌ی نمونه دیگری از تمرکز نیروهایی که در جامعه وجود داشته و در صفحات آتی درباره‌ی آنها سخن خواهیم گفت و هدف اصلی و اساسی ما هستند، سخن گفته و عنوان می‌دارد که این تمرکز در آمریکا در اختیار چند نفر بوده و این مسئله در آنجا موضوعی روشن و آشکار است، حال آن که در بریتانیا مسئله‌ای مخفی و پوشیده است و در فرانسه هم اساس آن وجود دارد هر چند نحوه‌ی اجرای آن متفاوت است.^{۲۴۳}

درباره‌ی این که حاکمیت خلأ قدرت را تحمل نمی‌کند نمونه‌های زیادی وجود دارد، از جمله رابطه و پیوند میان نخست وزیر و پارلمان در فرانسه (قبل از سال ۱۹۵۷) را می‌توان ذکر کرد.

آن هنگام اگر نخست وزیر قدرتمند و از شخصیت‌ها می‌بود، قادر بود جناح قدرتمند خود را متوجه قوه مجریه نماید، اما اگر برعکس حکومت مردد می‌بود، قدرت در کنار پارلمان قرار می‌گرفت.^{۲۴۴}

یکی از دلایل قبضه‌ی حاکمیت توسط اقلیت این است که توجه مردم به سیاست مقطعی بوده و تنها شامل چند مسئله و نه تمام مسایل سیاست، می‌شود. در حالی که سیاسیون کار سیاسی را پیشه و شغل خود قرار داده‌اند.^{۲۴۵}

۲۴۳- ه. لاسکی، الديمقراطية الأمريكية، ص ۱۸۸.

۲۴۴- P. Loraque, The Role Of The Executive in The Modern State, France, in: International Social Science Bulletin. Vol. ۱۰, p. ۲۱۶

۲۴۵- نگاه کنید به: ه. لاسکی، الديمقراطية الأمريكية، ص ۱۸۸.

به سخن دیگر عدم توجه و اهتمام مردم به برخی این فرصت را می‌دهد تا امور را در دست بگیرند.

بدینسان اشتباه کسانی که دموکراسی را همانند عقیده و نظامی انسانی و مردم دوست نشان می‌دهند، آشکار می‌شود و این سخن «بیردو» به واقعیت می‌پیوندد که گفته بود: بنیانگذاران دموکراسی فکر می‌کردند که دموکراسی نظامی عقلانی است، اما در حقیقت دموکراسی تبدیل به آزمایش قدرت شد.^{۲۴۶}

یکم: پارلمان و اقلیت موجود در پارلمان

به علت این که تمام مردم در انتخابات مشارکت نمی‌کنند و آرای شرکت کنندگان هم میان چند حزب تقسیم می‌شود، به همین خاطر در بیشتر حالات هر یک از احزاب درصد کمی از آراء را (۲۰٪، ۳۰٪...) کسب می‌نماید. در واقع هر یک از این احزاب نماینده‌ی اقلیتی هستند. یعنی پارلمان از دو سوی اقلیت است:

۱- پارلمان اقلیت است، زیرا تعداد اعضای آن محدود و کم است. بین (۲۰۰، ۱۰۰، ...، ؟ عضو).

۲- پارلمان نماینده‌ی اقلیت است؛ زیرا هر یک از احزاب موجود در پارلمان بخشی از آراء را کسب کرده است.

اما جدای از این در پارلمان اقلیت‌های دیگری نیز حضور دارند... اما چون قبلاً بندهای (۱) و (۲) را مورد بررسی قرار دادیم، در این جا تنها

به اقلیت موجود در پارلمان می‌پردازیم.

در دموکراسی یونان باستان، آن گونه که ارسطو بیان می‌کند، در «مجلس شهروندان» چند گروه تشکیل شده و برخی از آنها حول یک رهبر جمع می‌شدند.^{۲۴۷}

یعنی تشکیل فراکسیون در هر مجلسی سابقه‌ی دیرینه‌ای داشته و قابل انتظار است زیرا مجلس بزرگ باشد و یا کوچک، تمام اعضای آن همانند هم فکر نمی‌کنند، لذا به سبب تفاوت و اختلاف در آراء و نظرات و نیز منافع و شیوه‌ی عمل ... فراکسیون‌هایی پدید می‌آیند. قبلاً بیان کردیم که هر حزبی در مجلس نماینده‌ی اقلیتی است، اما این اعضای حزب که در پارلمان هستند، اقلیتی کوچک در میانشان وجود دارد که چند عضوی از آنها دارای قدرت و سلطه‌ی بزرگ‌تری‌اند.

اعضای حزب که در پارلمان هستند کنگره‌ای مقدماتی تشکیل می‌دهند و این کنگره کمیته‌ای اجرایی - که عبارت است از تعداد کمی از اعضا - تشکیل می‌دهد. حق تعیین موضع‌گیری حزب درباره‌ی مسائل و انتخاب راه کار و ابزارها را دارا می‌باشد.

در آمریکا این کمیته‌ها، کمیته‌های آماده‌سازی یا کمیته‌های تعیین خط مشی سیاسی نامیده می‌شود. در بریتانیا اگر آن حزب، حزب حاکم باشد، این کمیته‌ها را کمیته‌های رهبری یا وزارت می‌نامند و در صورتی که آن حزب، حزب معارض و منتقد باشد، این کمیته را وزارت در سایه یا

حکومت [دولت] در سایه می‌نامند.^{۲۴۸} در فرانسه هم کمیته اجرایی حزب نامیده می‌شود.^{۲۴۹}

خلاصه مطالب مذکور این است که پارلمان اقلیت است، احزاب موجود در پارلمان هم اقلیتی موجود در اقلیت (پارلمان) هستند، کمیته اجرایی هم اقلیتی از دو اقلیت قبلی است...

اما با این وجود سطحی بالاتر (یا پایین‌تر... نمی‌دانم چه نامی بر آن بگذارم) برای حاکمیت اقلیت وجود دارد، تازه اگر حزب مزبور حزب حاکم بوده وزارت تشکیل دهد، میزان قدرت وزراء به یک اندازه و در یک سطح نیست. تمام وزراء در جلسات عادی شرکت می‌کنند، اما در مسایل مهم تنها تعدادی از آنها ایفای نقش می‌کنند، این مبحث بیش‌تر در چارچوب قوه مجریه قرار می‌گیرد، لذا سخن درباره‌ی آن را به بعد موکول می‌کنیم.

نمونه‌ی دیگری از اقلیت موجود در پارلمان، کمیته روابط خارجی و کمیته روابط داخلی موجود در سنای آمریکا است.

اولی عبارت است از تمام اعضای مجلس، دومی از ۲۰ تا ۳۰ نفر از اعضا تشکیل شده است. این کمیته‌ها گرچه غیر رسمی می‌باشند، اما قدرت واقعی در اختیار آنهاست. مدرک و سند لازم درباره‌ی این که کمیته

۲۴۸- وزارت یا حکومت عبارت است از نخست وزیر و وزراء، در حالی که حکومت یا وزارت در سایه را حزب مخالف تشکیل می‌دهد تا اگر در آینده حکومت را در دست گرفت آسادی داشته باشد.

روابط داخلی در هر پارلمان دمکراتیکی وجود داشته باشد، موجود است.^{۲۵۰}

اقلیت مهم دیگر موجود در پارلمان عبارت است از کمیسیون‌های دائمی». هر یک از این کمیسیون‌ها از چند نفر از اعضای پارلمان تشکیل شده است و اعضاء بر اساس تعداد کرسی‌های احزاب تعیین می‌شوند. هر کمیسیون ویژه‌ی کار مشخصی است، کمیسیون دارایی، بازرگانی، کشاورزی، نام «دائمی» آنها برای جدا کردن این کمیسیون‌ها از کمیسیون‌های موقتی است که برای مسایل پیش آمده تعیین و سپس منحل می‌شوند... اما اعضای این کمیسیون‌ها همیشگی و دائمی نبوده، بلکه اگر انتخابات انجام شد، و تقسیم کرسی‌های پارلمان دچار تغییر شد، ساختار کمیسیون‌ها هم دچار تغییر خواهد شد.

نمونه‌ی این کمیته‌ها، کمیته‌های موجود در هر یک از دو مجلس آمریکا می‌باشد که رئیس هر کمیته‌ای عضو حزب حائز اکثریت کرسی‌ها است. اعضا نیز براساس درصد آراء و کرسی‌های هر یک از دو حزب، از اعضای پارلمان مشخص می‌شوند. در سایر کشورها این کمیته‌ها صورت‌های دیگری به خود می‌گیرند، اما عموماً این کمیته‌ها در تمام کشورها دارای قدرت زیادی‌اند. کار این کمیته‌ها پیش‌تر تحقیق و بررسی درباره‌ی پروژه‌ی قوانین مربوط به حوزه‌ی تخصص خود است. به عنوان نمونه اگر پروژه‌ی قانونی مربوط به مسایل کشاورزی تقدیم پارلمان شود، این پروژه تقدیم کمیسیون کشاورزی خواهد شد، کمیسیون مزبور

آن را مورد تحقیق و بررسی قرار داده و افرادی را که با این مسئله ارتباط دارند، دعوت می‌نماید، آنگاه درباره‌ی قبول یا ردّ و یا تغییر پروژه تصمیم‌گیری می‌کند. در صورت قبول یا ایجاد اصلاحات در آن، پروژه را به پارلمان تقدیم می‌نماید تا مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

بدینسان متوجه خواهیم شد این کمیته یا کمیسیون‌ها تا چه اندازه بر محتوای قوانین تأثیرگذار می‌باشند، به همین خاطر برخی به کمیسیون‌های مجلس نمایندگان و مجلس سنای آمریکا، نام «مجلس سوم» داده‌اند.^{۲۵۱}

ویلسن رئیس جمهور پیشین آمریکا عنوان می‌کرد، کنگره در مدت زمانی که مشغول فعالیت است، یک نوع نمایش است برای مردم، زیرا کنگره‌ای که به راستی کار می‌کند عبارت است از کنگره‌ای که در اتاق کمیسیون‌هاست.^{۲۵۲}

همچنین گفته می‌شود حکومت آمریکا حکومتی است که کمیسیون‌های دائمی کنگره آن را اداره می‌کنند.^{۲۵۳}

هر چند این کمیسیون‌ها مختص کنگره بوده و لازم است، کارها و امور خود را در همان سطح نگه دارند، اما با این حال تلاش کرده‌اند سلطه و قدرت خود را به قوه‌ی مجریه تسری دهند، به عنوان نمونه از این سخن گفته شده بود که در کنگره چند قانون به تصویب رسیده بود

۲۵۱- منبع قبلی، ص ۱۰۴.

۲۵۲- W. Wilson, Op. Cit, P. ۶۹

۲۵۳- Ibid, P. ۵۵

که کمیته‌های کنگره را در تصمیماتی که ویژه‌ی کارمندان اداری و مربوط به قوه‌ی مجریه است، مشارکت می‌دهند.^{۲۵۴}

کنگره هم‌چنین تلاش کرده بود که کمیته‌ها از طریق درخواست گزارش و نیز مشورت قوه مجریه با این کمیته‌ها - تا جایی که گاهی باید رضایت کمیته‌ها را جلب نماید- در کارها و امور قوه‌ی مجریه دخالت داشته باشند.^{۲۵۵}

این کمیته‌ها جدا از قدرت بالا، کارهای ناروایی هم انجام می‌دهند. به عنوان مثال، اعضای کمیته‌ها قبل از تصمیم‌گیری درباره‌ی موضوعی، برایشان مهم است که بدانند کدام جناح درخواست تصویب قانون را داشته و کدام یک از جناح‌ها با آن مخالف است. پس از آن به سنجش دو طرف می‌پردازند.^{۲۵۶} یعنی به سود جناحی رأی خواهند داد که قویتر بوده یا منافع ایشان را تأمین می‌نماید.

پیداست که برخی از کمیته‌ها کارهای روا و شایسته انجام می‌دهند، اما «لیدر» بیان می‌دارد؛ مطبوعات یک کلمه درباره‌ی کارهای آنها گزارش

۲۵۴- Public Adminstaration Review, Vol. ۱۶, no. ۱, P. ۷۴.

به نقل از این منبع:

C. P. Cotter, J. m. Smith, in, The Western Quarterly, June, ۱۹۵۷

۲۵۵- Ibid

۲۵۶- دیویدک. کویل، النظام السياسي فی الولايات المتحدة، ص ۱۶۶.

نمی دهند.^{۲۵۷}

این کمیته‌ها در هر پارلمانی وجود دارند، هر چند شاید ساختار و ابزار آنها متفاوت باشد. در بریتانیا کار و امتیازات کمیته‌های پارلمان در اختیار حکومت است.^{۲۵۸} به طور کلی اگر انسجام حزبی در کشور بزرگ‌تر و قوی‌تر باشد (مانند بریتانیا)، قدرت کمیته‌ها کم‌تر خواهد بود.^{۲۵۹}

علاوه بر کمیته‌ها، اقلیت‌های دیگری هم وجود دارند، مانند گروه‌هایی که برای اهدافی خاص پدید می‌آیند. به عنوان نمونه گروهی از اعضای کنگره گروهی ویژه‌ی امور کشاورزی تشکیل دادند. این گروه توانست در دهه‌ی بیست قرن حاضر بر دو کنگره (۶۷) و (۶۷) -به مدت چهار سال- تسلط پیدا نماید.^{۳۶۰} این گروه که توسط اتحادیه کشاورزان تشکیل شده بود، به قوانینی رأی می‌داد که «اتحادیه» آنها را پیشنهاد می‌داد، هم‌چنین بر اعضای کمیته‌ها نظارت و بر آنها تأثیر می‌نهادند.^{۳۶۱}

وقتی مردم از «اقلیت در پارلمان» سخن می‌گویند، منظور ایشان احزاب اقلیت‌اند، یعنی احزابی که تعداد کرسی‌های کم‌تری دارند، اما در

۲۵۷- و. لیدر، *امه من غنم*، ص ۱۱۵، سپس لیدر سؤال می‌کند: آیا گناه مطبوعات است یا گناه اعضای این کمیته که با دقت و درستکاری و نه تظاهر و ظایف خود را انجام می‌دهند؟ آیا ما تنها برای نمایش‌های سیاسی فکاهی ارزش قائلم؟

۲۵۸- W. Wilson, Op. Cit. P. ۷۸

۲۵۹- رنی، *السیاسة الحکم*، صص ۱۰۷ - ۱۰۸.

۲۶۰- لوی و روش، *منهج السیاسة الأمريكية الداخلية*، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

۲۶۱- منبع پیشین، ص ۱۲۹.

تمام مطالب گفته شده منظور ما از اقلیت چیز دیگری بود. منظور ما این است که حتی در درون «حزب اکثریت» هم اقلیتی وجود دارد که قدرت بزرگ را در اختیار دارد، هم چنین منظور ما انواع دیگر اقلیت بود. اما اگر درباره‌ی «اقلیت» به معنی رایج سخن بگوییم، آنها نیز نمونه‌ای از حاکمیت را نشان می‌دهند، هر چند حاکمیتی محدود می‌باشد.

اقلیت‌ها به این معنی می‌توانند با ایجاد مانع و مشکلات، وجود خود را اثبات نمایند. یکی از وسایل ایشان برای این کار به تأخیر انداختن تصمیمات و قانونگذاری مجلس با اطاله‌ی کلام و وسایل دیگر است که به آن (Filibuster)، فیلباستر گویند.

در مجلس سنای آمریکا هر یک از اعضا می‌تواند درباره‌ی موضوعات مربوطه بحث نامحدودی به عمل آورد و حول آن به مناقشه پردازد. هدف از این کار این است که زمان تخصیص داده شده به پروژه مورد نظر به اتمام برسد، به همین خاطر اعضای حزب و اقلیت ساعت‌های دور و درازی با هم به بحث و گفتگو می‌پردازند.^{۲۶۲} به همین منظور مسئله‌ای عادی خواهد بود اگر عضوی که سخن می‌گوید در گفته‌هایش بخشی از کتابی آشپزی یا انجیل یا کتابی مربوط به آموزش نظامی را قرائت نماید.^{۲۶۳}

این مسایل و کارهای دیگر حزب اقلیت، حزب دارای اکثریت را

۲۶۲- دیوید کویل، النظام السیاسی...، ص ۱۶۹، هم چنین ارنست گریفیث، نظام الحکم...

ص ۴۴.

۲۶۳- رنی، سیاسة الحکم، ج ۲، ص ۱۰۹.

ناچار می‌کند تا خواسته‌های حزب دارای اقلیت را تا حدود مشخص و معینی مورد توجه قرار دهد و این گونه است که حزب دارای اقلیت، سلطه و قدرتی برای خود فراهم می‌نماید.

چند مسئله مربوط به پارلمان باقی مانده است تا از آن سخن بگوییم از جمله، این که پارلمان مجبور می‌شود به تعداد زیادی از کارمندان تکیه نماید. علت این مسئله دو چیز است.

علت اول این است که پارلمان اقلیت بوده و قادر به انجام تمام کارها نیست.

علت دوم این است که بیشتر اعضای پارلمان متخصص نیستند. این طبقه‌ی بروکراتیک هم که پارلمان بدان تکیه می‌کند، در حال افزایش است.

سال ۱۹۴۷ در آمریکا ۲۰۳۰ کارمند از این نوع وجود داشت، اما در سال ۱۹۷۹ تعداد آنها به ۱۰۶۷۹ نفر رسید، یعنی در ۳۰ سال تعداد این کارمندان ۳۰۰٪ افزایش پیدا کرده است.^{۲۶۴}

دلیل آن افزایش مسایلی بود که نیاز به تخصص داشتند. این افزایش تعداد، امکان مناقشات مفید و سودمند درون پارلمان را کاهش می‌دهد.^{۲۶۵} زیرا این افراد بیشتر وظایف و کارهای اعضای پارلمان را انجام می‌دهند. تعداد زیاد این کارمندان مسئله‌ی «حاکمیت مردم» را با مشکل مواجه

۲۶۴- رنی، قنوات السلطه، ص ۱۷۱.

ساخته، برای آن مسئله ساز می‌شود. زیرا این کارمندان منتخب مردم نیستند و به همین خاطر در برابر مردم مسئولیتی ندارند، بلکه فقط پارلمان از آنها بازخواست می‌نماید.

به این صورت پارلمان همانند «اقلیتی»، به صورتی غیر مستقیم یکی از دلایل تضعیف حاکمیت مردم است، به دیگر سخن چون پارلمان اقلیت است، قادر به انجام تمام کارها نیست، لذا به کارمندانش تکیه می‌نماید و این کارمندان در برابر مردم مسئول نیستند.

مسئله و مشکل دیگر «حاکمیت مردم» در سطح پارلمان عبارت است از کارهای سرّی و مخفی؛ مردم اجازه دارند در پارلمان حضور داشته و مذاکرات مطرح در پارلمان را نظاره کنند. اما همان گونه که قبلاً متذکر شدیم، کار اصلی در کمیته‌ها صورت می‌گیرد، دلیل و مدرک دال بر این موضوع تصویر تکراری هر دو مجلس کنگره است:

در مجلس و به هنگام سخنرانی یکی از اعضا، متوجه خواهی شد که بیش‌تر کرسی‌ها خالی بوده و اعضای حاضر هم (به جای گوش دادن) یا مشغول مطالعه‌اند، و یا با هم مشغول صحبت کردن هستند... تنها تعداد کمی از آنها به سخنان سخنران گوش می‌دهند. وقتی زمان رأی‌گیری فرا می‌رسد و زنگ‌ها به صدا در می‌آیند، اعضا گروه گروه برای دادن رأی وارد سالن می‌شوند، پس از آن فوراً از سالن خارج می‌شوند. این خود دلیل بر آن است که کارها در خارج از سالن دو مجلس، یعنی در پشت پرده صورت می‌گیرند.

همان که گفته شده است: سالن دو مجلس عبارتند از بازاری که

وسایل ساخته شده در جاهای دیگر، در آن جا به فروش می‌رسند.^{۲۶۶} علاوه بر این کارهای دیگر این اعضا مخفی و سرّی‌اند. به دست آوردن اطلاعات زیادی درباره‌ی کمیته‌ها و اعضای کمیته‌ها و زندگینامه‌ی اعضای کنگره از طریق کتاب سالیانه‌ی کنگره مسئله‌ای عادی است.^{۲۶۷} اما همان گونه که لیدر می‌گوید، امکان ندارد اسامی اعضای کنگره را به دست آورد...

آنها خود و خانواده و اطرافیانشان به حساب حکومت و به نام پیگیری مسائل در سراسر جهان به گشت و گذار می‌پردازند... لیدر عنوان می‌دارد پار سال (۱۹۵۹) بیشتر از هزار شخصیت تنها به هنگ کنگ - که منطقه‌ای سیاحتی است - سفر کرده‌اند.^{۲۶۸}

بزرگ‌ترین مخفی کاری در کار کمیته‌هاست. ویلسون می‌گوید مردم از گفتگوها و مباحثات کمیته‌ها بی‌خبر هستند.^{۲۶۹} بیشتر جلسات غیر علنی‌اند. به عنوان نمونه سال (۱۹۷۱)، ۳۶٪ جلسات غیر علنی و سرّی بوده‌اند، سال ۱۹۷۲ نیز آمار آن به ۴۰٪ رسیده است. اما برخی از کمیته‌های مهم وجود دارند که کارهای سرّی‌تری انجام می‌دهند. به عنوان نمونه سال ۱۹۷۱ کمیته «اعتبارات» دارایی در مجلس نمایندگان ۹۳٪ جلساتش به صورت غیر علنی بوده است.^{۲۷۰}

۲۶۶- د. کوئل، النظام السياسي...، صص ۱۶۰ - ۱۶۲.

۲۶۷- ه. زینک و همکاران، نظام الحكم في الولايات المتحدة، ص ۳۱۰.

۲۶۸- و. لیدر، أمة من غنم، ص ۱۰۸.

۲۶۹- W. Wilson, Op. Cit, P. ۷۱

۲۷۰- ه. شیلر، التلاعبون بالعقول، صص ۷۳ - ۷۴.

همان گونه که بیان شد، شهروندان می‌توانند در پارلمان حضور یافته و شاهد گفتگو و بحث‌های نمایندگان در پارلمان باشند، اما به آسانی نمی‌تواند به گزارش‌های کمیته‌ها دسترسی داشته باشند.^{۲۷۱}

این جلسات غیر علنی (مخفی و سری) درون پارلمان دلیل و سند دیگری است بر این که دموکراسی راه‌های زیادی برای فریب مردم دارد، در بخش‌های آینده نمونه‌های دیگری از مخفی کاری و... بیان خواهد شد و خواننده نسبت به موضوع اطمینان حاصل خواهد کرد.

آخرین مسئله‌ای که جا دارد در این جا از آن سخن بگوییم و در حقیقت اولین خطری بود که دموکراسی خواهان از آن سخن گفته بودند، عبارت است از خطر استبداد پارلمان.

پارلمانی که گویا نماینده‌ی مردم است، می‌تواند تبدیل به دیکتاتوری مستبد شود.

ویلسن درباره‌ی دوره‌ی معاصر خود می‌گوید (اواخر قرن نوزدهم) که چگونه بر اساس قانون اساسی آمریکا، میان قوا توازن وجود دارد، اما حقیقت این است که سیادت و سروری از آن کنگره است.^{۲۷۲} او می‌گوید: همیشه مرکز قدرتی وجود دارد، نزد ما (آمریکای آن دوره)، این مرکز قدرت کنگره است، هر چند کتاب‌ها از توازن قوا سخن می‌گویند.^{۲۷۳} این حالت در فرانسه و قبل از قانون اساسی سال ۱۹۵۸ دیده شده است.

۲۷۱- ۵. زینک و همکاران، النظام الحکم و السياسة...، ص ۲۱۰.

۲۷۲- W. Wilson, Op. Cit. P. ۲۸

۲۷۳- Ibid, P. ۳۰f

شده است.

استبداد پارلمان تنها متوجه قوه مجریه نشده بود، بلکه متوجه تمام مردم خواهد شد.

متفکرین قدیم و معاصر از استبداد پارلمان ترسیده بودند، به همین خاطر در این باره گفته می‌شود دیکتاتوری پارلمانی بدترین نوع دیکتاتوری در جهان است.^{۲۷۴} بدی دیکتاتوری پارلمانی در این است که این دیکتاتوری خود را پشت شعار حاکمیت مردم و سیادت و سروری ملت مخفی و پنهان می‌نماید. یعنی دیکتاتوریتی است که به دیکتاتوری مشروعیت می‌بخشد.

اما در هر حال دوره‌ی استبداد پارلمانی دوره‌ی کوتاهی است و می‌بایست به سرعت میدان را برای قدرت‌های شایسته‌تر از خود رها سازد تا قانون... «حاکمیت اقلیت» اجرا شود.

دوم: قوه‌ی مجریه

پارلمان به تنهایی در میدان حضور ندارد، بلکه قدرتی شایسته و سزاوارتر از او جهت اجرای حاکمیت و سروری اقلیت و قبضه‌ی قدرت بزرگ وجود دارد که قوه‌ی مجریه می‌باشد.

قوه‌ی مجریه یکی از قدرت‌هایی است که حاکمیت اقلیت را اجرا می‌نمایند. قدرت اصلی در این بخش در اختیار گروه کمی از افراد قرار دارد که رئیس الوزراء (اگر حکومت ریاستی باشد) یا نخست وزیر و

وزراء (اگر نظام پارلمانی باشد) می‌باشد. این گروه کوچک قدرت بزرگی، بزرگ‌تر از آن که برایش مشخص شده، به دست آورده است. در برخی از کشورها تلاش شده بود تا این قوه تضعیف و ناتوان شود، منشأ این مسئله باز می‌گردد به درسی تاریخی درباره‌ی پادشاه یا دیکتاتوری که آرام آرام تمام قوا را تحت سیطره‌ی خود در می‌آورد. اما خود تاریخ ثابت کرد که این تفکر تا چه میزان از واقعیت دور بود، آن هم بدین علت که وضعیت داخلی و مهم‌تر از آن، روابط کشور با خارج، وجود قوه‌ی مجریه‌ای قوی و توانمند را خواستار و لازم دارد.

قبلاً مراحل شکست دموکراسی یونان باستان را ذکر کردیم، به نقل از لاسکی بیان داشتیم که یکی از علل و دلایل آن عبارت بود از عدم اجازه به تشکیل قوه‌ی مجریه‌ای که بتواند فعالانه با دنیای خارج روابط برقرار سازد.

قوه‌ی مجریه امروزه قدرتمندتر از قبل است، علت این امر هم تعامل با قانون اساسی کشور و اصلاح آن جهت دادن قدرت بیشتر به این بخش، همانند فرانسه (۱۹۵۸)، یا اسرائیل (۱۹۹۶) است، یا به علت به کارگیری قدرتی که قانون اساسی به او عطا کرده و قبلاً آن طور که لازم بوده، آن را به کار نگرفته است، مثال آن آمریکا. اما در حقیقت تعامل با قانون اساسی تنها نتیجه است برای عوامل دیگر، که عوامل جوهری می‌باشند، مانند:

۱- دوره‌ی معاصر که دوره‌ی رقابت‌های سخت و نیز عصر سرعت است، قوه‌ی مجریه‌ای ضعیف و ناتوان را بر نتافته و اجازه به حضور آن نمی‌دهد. برخی از عوامل که در ادامه ذکر خواهند شد، این موضوع را تبیین می‌نمایند.

۲- خواست و اراده‌ی سیاسیون جهت تقویت این قوه

۳- خواست مردم: قوه‌ی مجریه بیشتر از پارلمان توجه مردم را به خود جلب می‌نماید، زیرا رئیس این قوه تنها یک نفر می‌باشد (رئیس جمهور یا نخست‌وزیر)، حال آن که پارلمان تعداد مختلفی از افراد است، و بیان شد که مردم همیشه وجود یک رهبر را می‌پسندند، و به هر میزان قدرت و سلطه آن رهبر بیشتر باشد، بیشتر سبب جلب توجه و مجذوبیت او خواهد شد و اگر این رهبر شخصیت قوی و برجسته‌ای داشته باشد، سبب جلب توجه بیشتر مردم می‌شود. به عنوان مثال یکی از منابع دهه‌ی پنجاه قرن حاضر بیان می‌دارد که آمریکایی‌ها دیگر به رئیس جمهوری آرام توجهی نمی‌کنند، بلکه آنها خواستار رئیسی قدرتمند و توانا هستند.^{۲۷۵} نمونه‌ی دیگر فرانسه‌ی سال (۱۹۵۸) است که ۸۰٪ رأی دهندگان به قانون اساسی‌ای که ژنرال دوگل به رفراندوم گذاشته بود، رأی مثبت دادند، همان قانون اساسی‌ای که چنان قدرتی به رئیس جمهوری بخشیده بود که هیچ پادشاهی حتی ناپلئون بناپارت هم آن را به خواب ندیده بود.^{۲۷۶}

در این جا با یکی دیگر از اشکالات دموکراسی آشنا می‌شویم: مردم خواستار رئیسی قدرتمند برای قوه‌ی مجریه هستند و این خود باعث کاهش قدرت حاکمیت جمعی خواهد شد. این تقویت قوه‌ی مجریه در

۲۷۵- کلنتون روسیتر، النظام الرئاسی فی الولايات المتحدة، ص ۱۲۴.

۲۷۶- Pierre Courtade, The Referendum in France: Results and Prospects, in: International Affairs, ۱۱. ۱۹۵۸, P. ۳۴

مقایسه با تقویت پارلمان پایانی غیر دمکراتیک است. مردم خود «حاکمیت مردم» را تضعیف می‌نمایند.

۴- علت چهارم تقویت قوه‌ی مجریه شخصیت رئیس این قوه است، به عنوان مثال گفته شده شخصیت رئیس جمهور آمریکا یکی از دلایل افزایش قدرت اوست.^{۳۷}

۵- آشفته‌گی و افزایش کارهای دولت در نتیجه‌ی آشفته‌گی و افزایش کارهای دوره‌ی حکومتش. این خود لازم می‌نماید دولت تبدیل به دولتی ایجابی شود، یعنی به آموزش و بهداشت و سایر امور کشور پردازد و به عنوان دولتی سلبی که تنها به جمع‌آوری مالیات و ایجاد ارتش و... می‌پردازد، باقی نماند. به عقیده‌ی لاسکی، این تغییر برای دولت ایجابی مهم‌ترین تغییر از ابتدای قرن بیستم به بعد می‌باشد.^{۳۸} و همین تغییر خود یکی از دلایل و علل تقویت قدرت رئیس جمهوری آمریکا می‌باشد.^{۳۹}

۶- یکی از نتایج آشفته‌گی کارهای دولت این است که اهمیت کارمندان اداری بیشتر از قبل خواهد شد.

کارمندان اداری همان کارمندانی هستند که منتخب و منتصب مردم نیستند و تعداد آنها روز به روز در حال افزایش و به همین میزان نقش بزرگ‌تری ایفا می‌نمایند. قبلاً هم بیان شد که تعداد کارمندان کنگره

۳۷- Clinton Rossiter, The President and Presidency American Heritage, Vol. ۷, no. ۲, P. ۳۱

^{۳۸} - ه. لاسکی، حقوق الانسان، ص ۴.

^{۳۹} - Clinton Rossiter, Op. Cit., P. ۳۰.

آمریکا در طی ۳۰ سال ۳۰۰٪ افزایش پیدا کرده است، افزایش این کارمندان در قوه‌ی مجریه بسی بیشتر است، زیرا دستگاه‌های این قوه بیشتر می‌باشد.

از ویژگی‌های این کارمندان اداری این است که بر کار و منصب خود باقی خواهند ماند، حال آن که شخصیت‌های منتخب خیلی زود تغییر می‌کنند. ویژگی دیگر آنها این است که هر یک از ایشان در موضوعی متخصص می‌باشد، و این تخصص نقش مهمی به او می‌بخشد.^{۲۸۰}

یک قرن قبل گوستاولوبون پیش‌بینی کرده بود که هر چه قوانین بیشتر به تصویب برسد، (برای اجرای این قوانین) به همان میزان تعداد کارمندان هم بیشتر می‌شود و قدرت آنها هم بیشتر می‌شود تا جایی که به صاحب و مالک حقیقی تمدن‌ها تبدیل می‌شوند.^{۲۸۱} به همین خاطر صدای اعتراض برخی از افراد بدبین نسبت به قدرت بیش از حد اداری‌ها در آمده و به قدرت کارمندان اداری نام «حکومت استبدادی جدید» داده‌اند.^{۲۸۲} پیداست که این افراد بدبین سایر قوای دولت را به حساب نیاورده و خطر را بیش از اندازه بزرگ‌نمایی کرده‌اند.

نکته‌ی مورد نظر ما در این پدیده، این است که قوه‌ی مجریه که این تعداد زیاد کارمند در اختیار دارد، دارای قدرت و سلطه‌ای بزرگ‌تر

۲۸۰- رنی، سیاست‌الحکم، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲۸۱- گوستاولوبون، روح الجماعات، ص ۱۸۵.

۲۸۲- رنی، سیاست‌الحکم، ج ۲، ص ۲۰۴ هر چند نویسنده بیان می‌دارد که حداقل اکنون زمان

آن فرا نرسیده است.

خواهد بود.

هر چند تعداد این کارمندان جزو قوهی مجریه به حساب آمده و روز به روز بر تعداد آنها افزوده می‌شود، اما خود این قوه در رقابت با سایر قوا آنها را به کار می‌گیرد.^{۲۸۳}

۷- نقش بحران‌ها: یکی از تئوری‌ها از قدرتمند شدن قوهی مجریه در دولت قانونی به علت ایجاد و بروز بحران‌ها سخن به میان می‌آورد، حتی اگر این افزایش قدرت به صورت موقتی باشد.^{۲۸۴} بحران‌ها در آمریکا مردم را وادار کردند که به رهبری فردی روی آورند^{۲۸۵}، به عنوان مثال بحران اقتصادی بزرگ سال (۱۹۲۹) به بعد، در فرانسه هم خواست «حل مسئله‌ی الجزایر» سبب شد مردم قانون اساسی (۱۹۵۸) را انتخاب نمایند. ما نیز معتقدیم که بحران‌ها نه تنها حاکمیت را دچار تغییر و تحول می‌نمایند، بلکه می‌توانند کل نظام دمکراتیک را هم تغییر داده و نظام جدیدی به جای آن ایجاد کنند، درست مانند حالت ایتالیای فاشیستی و آلمان نازی.

۸- روابط میان کشورها: سطح بین الملل بیشتر نیازمند حاکمیتی قوی است که به سرعت و فعالانه و بدون دو دلی و تردید فعالیت نمایند.

۲۸۳- شاید عنوان شود تعداد زیاد کارمندان با «حاکمیت اقلیت» ناسازگار است. اما ۱ - کارمندان هر چند زیاد هم باشند باز اقلیت‌اند. ۲ - کارمندان تحت فرمان اقلیت (= قوه مجریه) کار می‌کنند. ۳ - حتی اگر تبدیل به قوهی مستقلی هم شوند، در میان ایشان نیز اقلیت ایجاد می‌شود. زیرا تمام آنها مثل هم مهم و دارای قدرت نیستند.

۲۸۴- رنی، سیاست الحکم، ج ۲، ص ۱۵۶.

ویلسون از رؤسای جمهور قدیمی آمریکا عنوان می‌دارد که چگونه از طریق روابط خارجی نقش خود را ایفا نموده و وضعیت چگونه در دوره‌ی خود او دچار تغییر شد.^{۲۸۶} روسیتر عنوان می‌دارد که می‌توان در این باره تئوری‌ای بیان کرد مبنی بر این که: افزایش روابط یک ملت با ملل دیگر به معنی افزایش قدرت قوه‌ی مجریه است.^{۲۸۷}

یکی از وجوه روابط خارجی رقابت‌های نظامی و تسلیحاتی است که بیش از هر چیز دیگر نیاز به کار سریع و قدرت زیادی دارد. در دوره‌ی موشک‌های قاره پیمای و بمب‌های اتمی، کارها و بحث و گفتگوها و نیز تصمیمات پارلمان حرکت لاک پشتی است.

۹- علت دیگر پارلمان است: کنگره‌ی آمریکا به علت ناتوانی یا در اثر کارها و وظایف‌اش در افزایش قدرت ریاست جمهوری آمریکا ایفای نقش نموده است.^{۲۸۸}

از ویژگی‌های پارلمان این است که در مدت مشخصی از سال فعالیت می‌نماید که به آن «دوره‌ی پارلمانی» گفته می‌شود و در کنگره آمریکا عبارت است از ۳۳۲ روز که طولانی‌ترین مدت است، در بریتانیا مدت آن ۱۸۰ روز بوده و کمتر از این مدت هم در کشورهای دیگر وجود دارد، این در حالی است که قوه مجریه در تمام طول سال فعالیت

۲۸۶- در چاپ پانزدهم کتاب در سال ۱۹۰۰ تأکید می‌نماید که قدرت اصلی در حیطه روابط

خارجی باید در اختیار قوه مجریه باشد. ص ۲۲.

۲۸۷- روسیتر، النظام الرئاسی، ص ۷۰.

می‌نماید.^{۲۸۹}

کار و فعالیت مداوم و بدون وقفه قوه‌ی مجریه به معنی تعامل و برخورد روزانه با کارها و امور کشور بوده و این خود یکی از دلایل و علل بزرگ بودن قوایش است.

۱۰- نقش احزاب: وجود وحدت و مرکزیت در درون حزب (احزاب) یکی دیگر از دلایل این افزایش قدرت و سلطه قوه مجریه است.^{۲۹۰} اگر حزب حاکم حائز اکثریت کرسی‌های پارلمانی باشد، حکومتی که تشکیل خواهد داد، آزادی فراوان‌تری دارد، زیرا در تمام مشکلات میان قوه مجریه و مقننه اگر کار به رأی‌گیری بکشد، در این پارلمان حکومت اکثریت کرسی‌ها را در اختیار داشته و آن را به خود اختصاص می‌دهد، البته این به شرط وجود وحدت و مرکزیت در درون حزب است. به همین صورت اگر نظام ریاستی باشد وضع به همین منوال است، زیرا رئیس جمهور مشکلی با پارلمان نخواهد داشت. احزاب به روش‌های دیگری هم باعث اقتدار این قوه می‌شوند. احزاب می‌بایست در رقابت‌های انتخاباتی با بحث و گفتگوهای میان خود مسایل پیچیده و غامض را برای مردم تبیین نمایند، اما این کاری بس سخت و مشکل است و احزاب یا اهمیت کمی به این مسئله می‌دهند و یا اصلاً به آن اهمیتی نمی‌دهند، به همین خاطر مسئولیت این کار بر عهده قوه‌ی مجریه

۲۸۹- نگاه کنید به: دکتر علی غالب و دکتر نوری لطیف، القانون الدستوری، ص ۱۰۰، برخی از کشورها (به ندرت) وجود دارند که پارلمان در تمام طول سال فعال باشد.

۲۹۰- رنی، سیاست الحکم، ج ۲، ص ۱۵۶.

قرار می‌گیرد^{۲۹۱} مردم نیز به این قوه رجوع نموده و همین خود باعث اهمیت بیشتر این قوی خواهد شد.

سخن درباره‌ی علل قدرتمند شدن قوه مجریه به درازا کشید، اکنون نوبت بحث درباره‌ی چگونگی این افزایش قدرت و نیز میزان آن و برخی مسایل دیگر است.

شکست دوره‌ی پارلمان و افزایش کار و استقلال قوه‌ی مجریه حالتی است که بحران پارلمانی^{۲۹۲} نامیده می‌شود. قوه مجریه قدرت و سلطه‌اش را افزایش می‌دهد، و پارلمان نیز تلاش می‌کند که سلطه و قدرت خود را از دست ندهد، وضعیت داخل و خارج از کشور نیز... درباره‌ی رقابت و مبارزه‌ای که نتیجه‌ی آن بیشتر برتری و پیروزی قوه‌ی مجریه است، تصمیم‌گیری می‌کنند.

نمونه و مثال آن مبارزه و رقابت روزانه‌ی این دو بخش، بریتانیا است که بر اساس قانون اساسی پارلمان قادر است حکومت را وادار به استعفا نماید، اما از جهت عملی و به خاطر این که نخست‌وزیر محق است (از طریق پادشاه): پارلمان را منحل نماید، و انتخابات جدید انجام گیرد...

۲۹۱- J. Meynud, The Role Of The Excutive in The Modern State
International Social Science Bulletin, Iono. ۲, P. ۱۷۷.

پارلمان ناچار به تسلیم می‌شود.^{۲۹۳} دلیل آن هم بالا بودن هزینه‌های انتخابات می‌باشد و کسی تضمین نمی‌نماید که دوباره انتخاب شود.^{۲۹۴}

قدرت و سلطه‌ی نخست وزیر در بریتانیا به حدی فراوان است که ویلسون -در آن دوره- می‌گفت، سؤال این نیست که پارلمان چکاری می‌خواهد انجام دهد، بلکه [این است که] گلاوستون (نخست وزیر) چه کاری انجام می‌دهد؟^{۲۹۵} به همین خاطر آن هنگام که ویلسون هنوز استاد دانشگاه بود و رئیس جمهور نشده بود، قصد تغییر نظام سیاسی آمریکا به نظام پارلمانی را داشت، تا قوه‌ی مجریه‌ای قوی ایجاد شود (هر چند بعدها این ایده را کنار نهاد)، اما آن چه که ویلسون می‌خواست از طریق تغییر قانون اساسی به انجام برساند، رؤسای جمهوری آمریکا از طریق خود قانون اساسی به انجام رساندند (هر چند مشکلات دیگر که مورد انتقاد ویلسون بودند، به قوت خود باقی ماندند).

به کارگیری اختیاراتی که قانون به رئیس اعطا کرده بود و نیز وضعیت بحران... ریاست جمهوری را قدرتمند ساخت.

قدرت و هیئت ریاست جمهوری آمریکا در حال افزایش بود هر چند با فراز و نشیب زیادی همراه بود.^{۲۹۶} روسیتر می‌گوید، وقتی این قدرت به سطح جدیدی می‌رسد، با وجود به قدرت رسیدن رئیس جمهوری

۲۹۳- ه. لاسکی، اصول السیاسة، ج ۱، ص ۱۲۴. همچنین ویلیام روبین، النظام الحکومی فی بریطانیا العظمی، ص ۲۴.

۲۹۴- و. روسن، منبع پیشین.

۲۹۵- W. Wilson, Op. Cit. P. ۵۸.

۲۹۶- C. Rossiter, P. ۳۱.

ناتوان هم، قدرت کاهش پیدا نخواهد کرد.^{۲۹۷} شکل ظاهری ریاست جمهوری درست مانند دوره‌ی اولین رئیس جمهور آمریکا (جورج واشنگتن) در سال ۱۷۸۹ باقی مانده است، اما صدها بار بزرگ‌تر از قبل شده‌اند.^{۲۹۸}

این سخنان مربوط به دهه‌ی پنجاه می‌باشد، بر اساس گزارش‌های مربوط به دهه‌ی هفتاد هم درست است، در گزارش یکی از کمیته‌های کنگره در سال ۱۹۷۲ از افزایش اختیارات ریاست جمهوری به حساب کنگره سخن رانده شده است.^{۲۹۹} اما بر اساس یکی از منابع اصل دهه‌ی هشتاد قدرت رئیس جمهور در اواسط دهه‌ی هفتاد کاهش پیدا کرده است.^{۳۰۰}

اما دلیل آن رئیس جمهور جیمی کارتر (۱۹۷۶ - ۱۹۸۰) بود که به عنوان رئیس جمهوری ناتوان و مُرکّذ شناخته شده و با همین اوصاف در تاریخ سیاسی آمریکا وارد شده، حال آن که رئیس جمهور بعد از او یعنی رونالد ریگان به گونه‌ای دیگر بود.

۲۹۷- Ibid, P. ۳۱.

۲۹۸- در بحث روسیتر نیز تصویر رؤسای آمریکا وجود داد، تصویر هر یک از ایشان به میزان

قدرت و سلطه اثر بزرگ می‌باشد. Ibid

۲۹۹- هر شیللر، المتلاعبون بالمقول، ص ۶۸.

۳۰۰- نگاه کنید به: رنی، قنوات السلطة، ص ۱۷۲.

باید متوجه این نکته بود که:

ما از افزایش قدرت و اختیارات رئیس جمهور در برابر کنگره سخن می‌گوییم که این حقیقت است، اما قدرت و اختیارات رئیس جمهور در برابر سایر قوای کشور به آن میزان افزایش پیدا نکرده است. قدرت‌های اقتصادی، گروه‌های فشار... به حدی قدرت دارند که در بسیاری مواقع رئیس جمهور را وادار به انجام کاری برخلاف رأی و نظر خود می‌کنند. به عنوان مثال روسیتر از کارفرمایان سخن می‌گوید که چگونه توانسته‌اند رئیس جمهور را وادار به عقب‌نشینی از تصمیم خود نمایند و کاری کنند که به فکر خودکشی بیفتند.^{۳۰۱}

یعنی ما از دیدگاه افزایش قدرت رئیس جمهور به نسبت گذشته از موضوع سخن می‌گوییم، هم چنین در مقایسه با کنگره و نه دیگر قوا. [وظایف] ریاست جمهوری آمریکا عبارت است از: رئیس دولت + رئیس حزب خودش + رئیس الوزراء + فرماندهی عالی نیروهای نظامی + دیپلماسی اول کشور^{۳۰۲} ... به همین خاطر برخی از مورخین می‌گویند لوئیس چهارم پادشاه فرانسه که (۱۶۴۳ تا ۱۷۱۵ حکومت کرده است) چنان قدرت مطلقه‌ای داشت که گفته بود: دولت منم، از ریاست جمهوری آمریکا قدرت کم‌تری داشته است.^{۳۰۳}

بدون شک در این سخن زیاده روی و غلو زیادی وجود دارد.

۳۰۱- ک. روسیتر، النظام الرئاسی فی الولايات المتحدة، ص ۴۶.

۳۰۲- C. Rossiter, Op. Cit. P. ۲۸f.

۳۰۳- گاستون بولو، سوسولوجیا السیاسة، ص ۱۳۶.

قدرت و سلطه‌ی رهبر فرانسه بسی بیش‌تر از قدرت و سلطه‌ی رهبری آمریکا است. در فرانسه‌ی آن دوره و به خاطر برخی تجارب تاریخی، قوه‌ی مجریه تضعیف شده بود. رئیس‌جمهور قدرتی کم و سمبلیک داشت، نخست‌وزیر هم رئیس حکومتی بود که به اجبار از ائتلاف چندین حزب تشکیل شده بود، به همین خاطر خیلی زود حکومت شکست می‌خورد.^{۳۰۴}

اما قانون اساسی ۱۹۵۸ که توسط ژنرال دوگل ارائه شده بود، قدرت زیادی به رئیس‌جمهور بخشید. سنگینی قوه‌ی مجریه را از نخست‌وزیر به رئیس‌جمهور و از قوه‌ی مقننه به قوه‌ی مجریه منتقل کرد.

بعدها و بر اساس رفراندوم ۱۹۶۲ قانون اساسی به گونه‌ای اصلاح شد تا نصب رئیس‌جمهور که قبلاً توسط مجلس ملی صورت می‌گرفت، این بار توسط انتخابات عمومی انجام می‌گیرد.^{۳۰۵} و همین خود قدرت بیش‌تری به رئیس‌جمهور بخشید، زیرا کسی را که مردم خود از طریق انتخابات بر می‌گزینند، لازم است توسط رأی مردم عزل شود و چنین کسی دیگر تحت رحمت پارلمان نخواهد بود.

پیدااست که ژنرال دوگل هنوز به این اختیارات قانونی قانع نبود، زیرا در نشستی مطبوعاتی (در سال ۱۹۶۴) گفته بود برخلاف قانون اساسی

۳۰۴- ژنرال دوگل در یادداشت‌هایش، عنوان می‌دارد: در مدت ۱۲ سال یعنی ۱۹۸۵ هفده

نخست‌وزیر ۲۴ دولت را تشکیل دادند، یعنی میانگین هر دولت شش ماه بود.

۳۰۵- Gaston Defferre, De Gaulle and After, Foreign Affeign, ۴۴, no.

۳, P. ۴۳۷.

تمام اختیارات مدنی و نظامی، حتی قضایی نیز از سوی رئیس‌جمهور صادر می‌شوند.^{۳۰۶}

درباره‌ی انتخاب رئیس‌جمهور فرانسه، نویسنده‌ای فرانسوی دیدگاه رسمی و رایج را رد کرده و بیان می‌دارد که این انتخاب و برگزید از سوی مردم، سبب قدرتمند شدن رئیس‌جمهور فرانسه نشد، بلکه برعکس رئیس‌جمهور خود قوی و قدرتمند بود، به همین خاطر انتخابات مورد پسند قرار گرفت.^{۳۰۷} و این خود بیش‌تر پدیده‌ی افزایش قدرت و اختیارات رئیس‌جمهور (یعنی قوه‌ی مجریه) را اثبات می‌نماید.

رئیس‌جمهور فرانسه در حیطه‌ی «دفاع» و «امور خارجه» بسیار قوی است، همچنین در سایر سطوح قدرت و اختیارات وسیعی دارد.^{۳۰۸} جدای از تمام این اختیارات، بند ۱۶ قانون اساسی بیان می‌کند که در وضعیت غیرعادی رئیس‌جمهور به انجام کارهای مورد نیاز اقدام خواهد کرد، به همین خاطر گفته شده است که این به رئیس‌جمهور اجازه می‌دهد هرگاه که تصمیم بگیرد به صورت موقت پارلمان را منحل نموده و قدرت و اختیارات دیکتاتوری را در اختیار بگیرد.^{۳۰۹}

به طور خلاصه قدرت و اختیارات رئیس‌جمهور فرانسه از رئیس‌جمهور آمریکا و نخست‌زیر بریتانیا و مستشار (= نخست‌وزیر)

۳۰۶ - Ibid

۳۰۷ - Guy Corcassonne, Ve = IIIE + de Gaulle, Le Point, ۱۱۷۹, ۲۲/۴/۱۹۹۵, P. ۵۸.

۳۰۸ - Le, Point, ۱۱۷۹. O. ۵۵.

۳۰۹ - G. Defferre, Op. Cit. P. ۲۳۸.

آلمان بسیار بیشتر است؛ رئیس‌جمهور فرانسه پادشاهی است که تنها واقعیت سیاسی به او فشار وارد می‌سازد.^{۳۱۰} به همین خاطر نویسنده‌ای به هنگام انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۹۹۵ می‌گوید، رئیسی که انتخاب خواهد شد، تمام اسباب و لوازمی که او را تبدیل به «پادشاه جمهوری» می‌کنند، در انتظار او هستند.^{۳۱۱}

از سال ۱۹۹۶ در اسرائیل به سبب اصلاح قانون اساسی به جای اینکه نخست‌وزیر از حزب دارای اکثریت پارلمانی انتخاب شود، به شیوه‌ی مستقیم از طرف مردم انتخاب می‌شود و این خود چنان قدرتی به او بخشید که هیچ نخست‌وزیری قبل از او دارای آن نبود.^{۳۱۲}

تلاش برای افزایش قدرت قوه‌ی مجریه تنها شامل رئیس قوه نمی‌شود بلکه شامل تمام اعضای قوه می‌شود. به عنوان مثال در گذشته وزرای رئیس‌جمهور آمریکا تنها مشاور رئیس بودند، حال آن که بعدها تبدیل به همکار او شدند.^{۳۱۳}

نظامیون نیز که تحت فرمان قوه‌ی مجریه کار می‌کنند، قدرت و اختیارات مختص به خود را دارا هستند. در آمریکا «دسته‌ی افسران نیروهای مسلح» هزینه‌های زیادی صرف صنایع نظامی می‌نماید و همین خود در میدان صنایع و حیات سیاسی ملی قدرت بزرگی به آن بخشیده

۳۱۰ - Denis Jeambar, *Les Vrais Pouvoirs du President*, Le Point, ۱۱۸۰, ۲۲/۴/۱۹۹۵, P. ۵۴.

۳۱۱ - D. Jeambar, *La France, de France*. Etun. P. ۵۵.

۳۱۲ - نگاه کنید به مجله‌ی *المشاهد السياسي*، شماره ۳۳، ۲۷/۱۰/۱۹۹۶ ص ۱۴

۳۱۳ - W. Wilsom, *Op. Cit*, P. ۴۹f.

است. ۳۱۴

متفکر آمریکایی «س. رای میلز» (۱۹۱۶-۱۹۶۲) گفته بود که قبل از ۱۹۴۱ (سال مشارکت آمریکا در جنگ جهانی دوم) ژنرال‌ها قدرت کمتری داشتند، اما پس از آن قدرت آن‌ها به اوج خود رسید. در مسائلی -که از مسایل نظامی دور و ربطی به آن ندارد- مورد مشورت قرار می‌گیرند.

۸۵٪ بودجه‌های تحقیقاتی نیز به آن‌ها تعلق می‌گیرد. رایت میلز ادامه می‌دهد که در تمام جهان فرماندهان جنگ حاکمیت را در اختیار می‌گیرند.^{۳۱۵}

قدرت و اختیارات نظامیان و وزراء سند و مدرک دیگری بر عدم اجازه به ایجاد خلاء قدرت می‌باشد... قدرت و حاکمیت این دو گروه نیز ناشی از ضعف رئیس قوهی مجریه است. بدینسان مرکز ثقل قدرت در این قوه تغییر می‌یابد، اما خود قوه در هر حالتی همانند نیروی اقلیت باقی خواهد ماند.

کم بودن تعداد اعضای قوهی مجریه با میزان قدرت و سلطه آن رابطه داشته و هرچه این تعداد کمتر باشد، قدرت بیشتر خواهد داشت. لاسکی عنوان می‌دارد که تجربه اثبات نموده که لازم است تعداد اعضای مجلس وزراء از تعداد مشخصی تجاوز ننماید. به عنوان نمونه از ۱۲ بیش‌تر

۳۱۴ - هیوبرت همفری، فی سبیل البشریة، ص ۱۵۹-۱۶۰.

۳۱۵ - ادوارد بیرنرز، افکار فی صراع، ص ۲۲۴-۲۲۵ در کتاب رایت میلز: گزیدهی قدرت، ۱۹۵۷.

نشود، در غیر این صورت استحکام خود را از دست خواهد داد.^{۳۱۶} اما اگر تعداد وزراء بیش از این باشد، قدرت به طور مساوی میان آن‌ها تقسیم نشده بلکه چند وزیری دارای قدرت و سلطه‌ی بیش‌تری هستند، این مسئله بیش‌تر به هنگام جنگ دیده می‌شود، آن هنگام که «حکومت جنگ» تشکیل می‌شود.

در بریتانیا «کابینه‌ی جنگ» لوید جورج بریتانیایی در سال ۱۹۱۶ (هنگام جنگ اول جهانی) تنها پنج نفر بود، در جنگ جهانی دوم نیز کابینه‌ی چرچیل پنج تا هفت نفر عضو داشت.^{۳۱۷} که همین‌ها کابینه‌ای واقعی تشکیل می‌دهند، در حالی که سایر وزراء در برابر وظایف ویژه و مخصوص خود مسؤ‌لند.^{۳۱۸} اما این تنها شامل هنگامه‌ی جنگ نیست؛ به عنوان مثل اکنون و در هر وضعیتی (شورای امنیت ملی) آمریکا که عبارت است از تعداد مسؤ‌ل، تنها چند وزیر مهم را شامل می‌شود.

در میان وزراء، برخی اهمیت ویژه‌ای دارند، به عنوان مثال از ابتدای تشکیل اسرائیل، تعداد کمی از وزراء دارای حق تصمیم‌گیری در مسایل بودند.^{۳۱۹} اما فراتر از این‌ها، از دهه‌ی پنجاه قرن حاضر و حتی تا دهه‌ی هفتاد و بر اساس نوشته‌ی روزنامه‌نگاری اسرائیلی به نام یهوشع بن

۳۱۶- لاسکی، مدخل الی علم السیاسة، ص ۹۷.

۳۱۷- J. W. Grove, The Role Of The Executive in The Modern State The United Kingdom, in International Social Science Bulletin ۱۰, no. ۲. P. ۲۳۲.

۳۱۸- ویلیام روبسن، النظام الحکومی...، ص ۲۸.

۳۱۹- یهوشع بن فرات، مراکز القوی فی اسرائیل، ص ۱۸ به بعد.

فرات، وزیر دارایی «بنحاس سایر» به تنهایی قدرت بسیار زیادی در اختیار داشت.^{۳۲۰} با این وجود برای اسرائیل این گونه تبلیغ می‌شود که گویی اسرائیل در میان بیابان دیکتاتوری عربی، سرزمین آباد دموکراسی است.

قوهی مجریه نه تنها در حیطه‌ی مسایل مربوط به خود توان اعمال قدرت دارد، بلکه به دیگر سطوح نیز که مختص و ویژه‌ی قوهی مقننه است به عنوان مثال تعیین بودجه و قانون‌گذاری - رخنه نموده است.

قوهی مجریه خود قوانینی تصویب می‌نماید که به آن لایحه‌ی اداری گفته می‌شود. تعداد این تصمیمات بسیار بیش‌تر از قوانینی است که پارلمان تصویب می‌نماید. پارلمان سالیانه حدود ۸۰ قانون تصویب می‌نماید، حال آن که دستورات و تصمیمات قوهی مجریه ۳۰ برابر این تعداد می‌باشد.^{۳۲۱}

سال ۱۷۸۹ که تازه کنگره‌ی آمریکا تأسیس شده بود، اولین رئیس‌جمهور آمریکا (جورج واشنگتن ۲۷ قانون و ۳ دستور اتخاذ نمود، اما بیش‌تر از یک قرن و نیم) رئیس‌جمهور آیزنهاور ۳۰۰ قانون عمومی

۳۲۰ - نگاه کنید به منبع پیشین، ص ۵۳ به بعد. این کتاب عبارت است از تعدادی مقاله که در روزنامه دیدیوت احرنونوت سال ۱۹۷۲ منتشر شده است.

۳۲۱ - ه. لاسکی، اصول السیاسة، ج ۱، ص ۱۶۶.

و ۴۹۰ قانون ویژه و ۶۵ دستور اجرایی و ۴۲ بیان‌نامه را امضا نمود.^{۳۲۲} این ناشی از گسترش آمریکا^{۳۲۳} و زیاد بودن کارها و وظایف دولت بود. یعنی انتظار می‌رود تعداد این قوانین قوه‌ی مجریه در حال افزایش باشد. جدای از افزایش حجم قوانین، قوه‌ی مجریه تا حد زیادی در قوانین پارلمان نیز پیش قدم است. در نظام پارلمانی حکومت قوانین را به صورت لایحه تقدیم پارلمان می‌نماید.

پارلمان نیز یا با جرح و تعدیل آن را قبول و تصویب می‌نماید یا اینکه آن را رد نموده و آنگاه بحران وزارتی ایجاد می‌شد. در آمریکا هم، هرچند قوه‌ی مجریه نمی‌تواند در قانون‌گذاری پیش قدم باشد، اما در این مسئله نقش مهمی را ایفا نموده و رئیس‌جمهور می‌تواند توجه کنگره را به برخی مسایل جلب نماید. تا دربارہ ی آنها قوانینی به تصویب برسد. هم‌چنین از طریق «وتو»ی قوانین کنگره، قادر است در مسئله‌ی قانون‌گذاری نقش مهمی ایفا نماید.^{۳۲۴}

اهمیت تصمیمات قوه‌ی مجریه در این است که وقتی تصمیمات آن دارای صفت قانون‌گذاری (تشریحی) باشند، قدرت بزرگ‌تری به قوه‌ی

۳۲۲- Royc. Macridis, The Role Of The Excutive in The Modern State, The United States, in: International Social Science Bulletin. ۱۰, no۲[P. ۲۴۶, n. ۱.

۳۲۳ - آمریکای دوره‌ی جورج واشنگتن تنها ۱۳ ایالت داشت.

۳۲۴- W. J. Shepard, Legislative Assemleies, Encycl. Of The Social Sciences, Vol. ۹, P. ۳۵۸.

مجریه می‌بخشند، زیرا بر این اساس قوه‌ی مجریه قادر است بدون رجوع به قوه‌ی مقننه، قوانین مورد نظر خود را به تصویب برساند.

اگر تعداد این قوانین و تصمیمات زیاد هم باشد، در این صورت مرکز ثقل قانون‌گذاری از پارلمان (قوه‌ی مقننه) به قوه‌ی مجریه منتقل خواهد شد.

بدین شیوه قوه‌ی مجریه سطحی اساسی از قدرت قانون‌گذاری را اشغال می‌نماید... و این مسئله با عصر سرعتی که در آن زیست می‌کنیم، متناسب است، زیرا:

۱- قوانین قوه‌ی مجریه سریع و با کمترین مقدار بحث و گفت‌وگو تصویب می‌شوند.

۲- نارضایتی و مشکلات قبل از تصویب آنها در مقایسه با نارضایتی‌ها و مشکلات درون پارلمان بسی کمتر است.

۳- پس از تصویب قانون، می‌توان به آسانی آن را اصلاح و یا حذف نمود.

در صورتی که قوه‌ی مجریه طرفدار حزب حاکم باشد کار آسان‌تر است. یعنی تنها یک حزب در حکومت باشد نه اینکه حکومت ائتلافی باشد.

حیطه‌ی اساسی دیگر پارلمان که قوه‌ی مجریه قدرت زیادی در آن دارد، عبارت است از بودجه. بودجه امروزه تبدیل به لیستی بسیار بزرگ شده است، به همین خاطر به جای آنکه همانند گذشته، پارلمان آن را تعیین نماید، امروزه تعیین آن به عهده‌ی قوه‌ی مجریه است، پارلمان هم آن را بررسی کرده و آنگاه تصویب می‌نماید.

در فرانسه وقتی تعیین بودجه کار پارلمان بود، تنها ۱۲ بودجه در میانه‌ی سال‌های ۱۸۷۵ و ۱۹۴۰ در موعد مقرر و در وضعیتی عادی تصویب شد.^{۳۲۵} یعنی در مدت ۶۵ سال تنها ۱۲ بودجه از کل ۶۵ بودجه در موعد مقرر تصویب شد. هم‌چنین در میانه‌ی سال‌های ۱۹۴۶ و ۱۹۵۸ هربار رأی‌گیری درباره‌ی آن چندین ماه به طول می‌انجامید و چندین بار هم تمام طول سال به درازا کشید.^{۳۲۶} به همین خاطر بود که پارلمان این کشور پیش قدم شدن پارلمان درباره‌ی هزینه‌ها را حذف نمود.^{۳۲۷}

بدین گونه قوه‌ی مجریه در اساسی‌ترین کار پارلمان یعنی قانون‌گذاری و بودجه، دست انداخته، و این سندی دیگر دال بر این نکته است که حکومت اقلیت حکومتی عملی‌تر بوده، زیرا قوه‌ی مجریه بیش‌تر از پارلمان نشان‌دهنده و نمایاننده‌ی اقلیت است، نتیجه‌ی این مسئله این است که پارلمان هر روز بیش از روز قبل اثبات می‌نماید که با دوره‌ی معاصر ناهم‌خوانی داشته و پارلمانی که برای مجلس شهروندان در دموکراسی مستقیم راه حلی عملی بود (که نه تنها عملی نبود، بلکه برای دوره‌ی معاصر سیستمی خیالی است)... مشخص شد که این پارلمان عملی نیست و قوه‌ی مجریه بسی عملی‌تر از آن بود، و حکومت و حاکمیت حقیقی، حکومت و حاکمیت اقلیت است.

اما بدون شک قوه‌ی مجریه به تنهایی قهرمان میدان نیست، بلکه نیروهای

۳۲۵- جاک دوندیود و فابر، الدولة، ص ۳۰۶.

۳۲۶- منبع پیشین.

۳۲۷- منبع پیشین.

دیگری هستند که برخی از آن‌ها اثبات کرده‌اند از قوه‌ی مجریه قدرت بیش‌تری دارند.

سوم: احزاب

احزاب نیز اقلیت‌اند، در میان این اقلیت نیز اقلیتی حضور دارند که همان رهبر حزب و برخی از اعضای دارای قدرت‌اند.

در میان دموکراسی‌خواهان درباره‌ی حزب و کار حزبی رأی و نظر واحدی وجود ندارد، زیرا این مسایل مطرح است: آیا احزاب نماینده‌ی مردم‌اند یا خیر؟ آیا احزاب وسیله‌ای مفیدند یا سیستمی فاسدند؟ طرفداران وجود احزاب معتقدند که:

۱- رأی منظم و سازمان‌دهی شده بر اهداف حکومت تأثیر می‌گذارد،^{۳۲۸} به همین خاطر وجود احزاب لازم است.

۲- حزب گروه‌ها را پرورش داده و به آنها آگاهی سیاسی می‌دهد و باعث تحریک رأی عمومی می‌شود...^{۳۲۹}

۳- نظام حزبی زیربنای لازم برای حکومت مبتنی بر نمایندگی^{۳۳۰} است، زیرا نظام و سیستم مبتنی بر نمایندگی جهت ارائه‌ی برنامه‌های

۳۲۸- هارولد لاسکی، مدخل الی علم السياسة، ص ۸۱

۳۲۹- ر. مک آیور، تکوین الدولة، ص ۲۶۴.

۳۳۰- لاسکی، ...، مدخل...، ص ۸۴ هم‌چنین:

H. Lasic. Democracy, Op. Cit, P. ۸۱ + The British Parliament, P. ۵. J.

او نیز به نقل از مورخ تاریخ قانون اساسی ولنز حاجت.

خود به مردم، نیازمند احزاب می‌باشد تا بر اساس آن برنامه‌ها مردم به آنها رأی بدهند.

۴- بر اساس گفته‌ی هیشلز از منتقدین دموکراسی: دموکراسی بدون سازمان‌دهی امکان نداشته و سازمان‌دهی کار احزاب است.^{۳۳۱}

به قول شاتسنايدر Schtttschneider، احزاب سیاست خود مؤسس دموکراسی بوده و در واقع احزاب بسان قلب حکومت جدیداند. (او کتابی هم در این باره نوشته است).^{۳۳۲}

انتقاد از تحزب فراوان است، از جمله:

۱- سخن گزافی است اگر گفته شود که احزاب نماینده‌ی واقعی

رأی عمومی‌اند و به تجربه ثابت شده است که چنین نیست.^{۳۳۳}

۲- هرچند احزاب ستون دموکراسی‌اند، اما محل شک و انتقاداند،

زیرا:

الف) اقلیت آن را تحت سیطره‌ی خود در می‌آورد، این اقلیت هم

بیش‌تر در جهت منافع خود تلاش می‌نماید.

ب) خود را ورای اصول دموکراسی مخفی می‌نمایند.

ج) با یکدیگر رقابت می‌نمایند.

د) عضو حزب جهت منافع خود تلاش می‌نماید، حتی اگر با منافع

۳۳۱- دکتر عبدالحمید متولی، الوجیز فی النظریات الانظمة السياسية، ص ۲۲۳، پاورقی.

۳۳۲- اوستن رنی، سياسة الحكم، ج ۲، ص ۱.

۳۳۳- دکتر عبدالحمید متولی، الوجیز...، ص ۲۲۶.

عمومی هم در تضاد باشد...^{۳۳۴}

۳- بدتر از این انتقادات، سخن بارتلوی است: احزاب آفت دموکراسی اند.^{۳۳۵}

۴- بدتر از همه سخن لورد هالیفاکس است که سه قرن قبل می گفت: بهترین نوع حزب تا حدی نوعی توطئه است^{۳۳۶} (علیه ملت).

در صورتی که معیار دموکراسی باشد، پسندیدن و انتقاد از احزاب دو مسئله‌ی متضاد نیستند، زیرا از یک سو احزاب رکن و ستون دموکراسی اند و از سوی دیگر آفت آن هستند... این نیز خود ناشی از نظام دموکراسی است.

دموکراسی به احزاب نیاز دارد، زیرا اگر انتخابات به صورت لیست باشد (بر اساس نظام نسبی یا نظام اکثریت)، در این صورت تنها احزاب می توانند لیست ارائه دهند، حتی اگر لیست از آن گروهی از افراد و شخصیت‌ها باشد که از نامیدن خود به حزب ابا دارند، (که احتمال دارد چنین چیزی اصلاً اتفاق نیفتد)، نفس تجمع آنها در لیست خود کاری حزبی است. در اینجا است که در فرهنگ اسلامی واژه‌ی حزب مسئله را برایمان به خوبی تبیین می نماید.

در اسلام شرط وجود حزب این نیست که مانند احزاب امروزی دارای سازماندهی و مرکز حزب و اساسنامه مکتوب باشد، بلکه حزب

۳۳۴- نگاه کنید به دکتر محمد عامل لیل، النظم السياسية، ص ۶۷۸ به بعد.

۳۳۵- دکتر عبدالحمید متولی، الوجیز...، ص ۲۰۵.

عبارت است از هر گروهی که حول محور یک مسئله یا تفکری گرد هم آیند.

از سویی دیگر اگر انتخابات از نوع نظام اکثریت و نظام فردی باشد، یعنی در هر منطقه‌ای یک نفر انتخاب شود و نیازی به ارائه لیست حزبی نباشد، باز هم در پارلمان افرادی که دارای منافع مشترک و افکار مشترک هستند، گروهی تشکیل داده و به این صورت گروه‌هایی در پارلمان ایجاد می‌شود، حتی هنگام انتخابات نیز به خاطر شباهت برنامه‌های کاندیداها این چنین گروه‌هایی تشکیل می‌شوند.

در دموکراسی یونان باستان نیز که نیازی به وجود احزابی شبیه احزاب امروزی نبود، گروه‌های مختلفی درون «مجلس شهروندان» تشکیل شده بود.

در اینجا به هدف اصل خود که عبارت است از «اثبات اینکه احزاب یکی از سیستم‌های اقلیت‌اند» می‌پردازیم.

واضح است که تعداد کمی از افراد عضو احزاب هستند، این خود یکی از سطوح اقلیت بودن حزب است. در آمریکا نحوه‌ی عضویت در احزاب متفاوت از سایر جاهاست. عضویت در احزاب آمریکا به این صورت است که افراد باید اسامی خود را برای رأی دادن به حزب مورد نظر خود ثبت نمایند. اما در این حالت نیز اقلیت وجود داشته و دیده می‌شود. زیرا اعضای اصلی حزب وجود دارند که تعداد آنها محدود بوده و چهره‌ی اقلیت بودن حزب را نشان می‌دهند... یعنی در آمریکا حزب به عنوان اقلیت، بهتر دیده می‌شود.

افرادی که احزاب را اداره و امور آن را انجام می‌دهند، ماشین سیاسی

یا ابزار سیاسی Political Machine نامیده می‌شوند که سیستمی ویژه با رهبران اندک و حاکمیت اقلیت را در خود حزب اجرا می‌نمایند.

در آمریکا هر شهری ماشین یا ابزار سیاسی ویژه خود را داراست. حتی روستا هم ابزار سیاسی ویژه خود را داراست.^{۳۳۷} سیاسیون در کار خود بیش‌تر به سازمان‌دهی کامل و موفقیت آن اهمیت می‌دهند.^{۳۳۸} و کنترل کردن ابزار سیاسی نزد آن‌ها مهم‌تر از حل مسایل و مشکلات حکومت است.^{۳۳۹} به سخن دیگر گروه اقلیت حزب منافع حزبی را بر منافع کشور ترجیح و برتری می‌دهند.

علاوه بر «ابزار سیاسی»، حلقه‌ی محدودتری در حزب وجود دارد که عبارت است از رهبری حزب.

در ۱۹۱۹ گروهی از حزب محافظه‌کاران بریتانیا، گزارشی تهیه کردند که در آن آمده است، قبول سیاست‌های حزب یکی از حقوق ویژه رهبر حزب است. رهبر حزب نیز حق پذیرش یا رد تصمیمات کنگره‌ی سالانه‌ی حزب را داراست.^{۳۴۰} این مربوط به دهه‌ی پنجاه قرن حاضر است. در این اواخر تونی بلر - رهبر حزب کارگر بریتانیا - به خاطر تکیه بر مشاوران خود در حزب، مورد انتقاد قرار گرفت.^{۳۴۱}

۳۳۷- ه لاسکی، الديمقراطية المرکیة، ص ۱۸۹.

۳۳۸ - Roy F. Nichols, It Happens every For Years, Op. Cit, P. ۲۴.

۳۳۹ - Ibid.

۳۴۰- کریم مسعد، الديمقراطية البريطانية، ص ۲۵-۲۶.

۳۴۱- مجله المشاهد السياسي، شماره ۳۱، ۱۳-۱۹ / تشرین اول، ۱۹۹۶، ص ۶۶

لاسکی درباره ی آمریکا عنوان می‌دارد، هر دو حزب حول محور افراد تشکیل شده اند نه حول محور افکار.^{۳۴۲} پیداست که رهبر حزب شخص اول بوده و پیش‌تر حول او جمع می‌شوند، هرچند افرادی پشت صحنه وجود دارند که از او قدرت بیش‌تری دارند. اگر از حزب در پارلمان سخن بگوییم، مشاهده می‌کنیم که دایره‌ی محدودی از اقلیت در آن‌جا وجود دارد. اعضای پارلمان قدرت و سلطه‌ی ویژه‌ای بر تمام احزاب دارند، نمونه‌ی آن دو حزب بزرگ بریتانیا می‌باشد.

در میان پارلمانتارها نیز گروه کوچک‌تری وجود دارد که قبلاً از آن سخن گفتیم - در پارلمان، هر حزبی کمیته‌ی اجرایی دارد که گروهی اندک با قدرت زیاد می‌باشد - این کمیته است که در صورتی که حزب حاکمیت را در دست داشته باشد - حکومت را تشکیل می‌دهد (در نظام پارلمانی مانند بریتانیا) حال آنکه حزب رقیب در پارلمان حکومت در سایه را تشکیل می‌دهد.^{۳۴۳}

در بسیاری از کشورها حلقه‌های اقلیت شکل‌های دیگری به خود می‌گیرند، به عنوان مثال، در حزب، رهبری به عنوان گروهی دارای سلطه و حاکمیت وجود دارد، اما فراتر از آن دفتر سیاسی وجود دارد که تعداد کمی از اعضا را شامل می‌شود، در همین دفتر سیاسی گروه کوچک‌تری نیز وجود دارد که دارای قدرت و سلطه بیش‌تری است.

۳۴۲- ه. لاسکی، ال‌دی‌متراطبه الامریکیه، ص ۱۰۷.

۳۴۳- نگاه کنید به: دکتر حسان شفیع‌العانی، الانظمة السیاسه المقارنه، ص ۸۱ و ۸۳. رهبر هر

دو حزب نیز از سوی اعضای پارلمان انتخاب می‌شوند (همان منبع).

به طور خلاصه: نحوه‌ی سازماندهی حزب هرگونه که باشد، این حزب نیرویی اقلیت تشکیل می‌دهد.

در ابتدا حزب در مقایسه با جمعیت اقلیت است، فعالین حزب هم در مقایسه با تمام اعضا و طرفداران حزب، اقلیت‌اند. در میان این فعالین حزب هم حلقه‌ی دیگری از اقلیت وجود دارد، و در میان این حلقه نیز، حلقه‌ای دیگر... در میان این حلقه‌ها حزب چگونه خود را نماینده‌ی مردم به حساب می‌آورد؟ حتی اگر نماینده‌ی مردم هم باشد، باز هم می‌توان گفت که مردم به راستی از طریق احزاب حکومت می‌نمایند؟ ما دیدیم که حتی اعضای حزب هم حاکمیت ندارند، مشکل بزرگ دموکراسی در این باره این است که دموکراسی (= حاکمیت مردم) برای فعالیت و کارکردن به احزاب (= سیستم اقلیت) نیازمند است.

اگر از فساد احزاب سخن بگوییم، باید گفت که تحزب (مانند هر حاکمیت دیگری) با فساد همراه است، این یکی دیگر از مسایل و مشکلات دموکراسی است: دموکراسی جهت فعالیت نیاز به وسیله‌ای فاسد دارد.

دو علت اصلی فساد تحزب:

۱- طبیعت و ماهیت حاکمیت: که فساد به همراه دارد.

۲- رقابت میان احزاب.

در نظام تک حزبی عامل اول مشخص تر است، حال آنکه در نظام چند حزبی (تکثر حزبی) هر دو عامل حضور دارند. نظام تک حزبی در این مسئله از دموکراسی موفق تر است. نمونه‌های مربوط به فساد احزاب، آنقدر زیاد است که همه از آن آگاهی دارند.

ژنرال دوگل دربارهی زمان قبل از کودتای ۱۹۵۸ گفته است که چگونه اعضای پارلمان به بازی‌های سیاسی مشغول بوده و سه بار کشور را با فاجعه روبرو کردند؛ بار اول سال ۱۹۴۰ که آلمان فرانسه را تسخیر کرد، بار دوم ۱۹۵۸ که آشوب کشور را فرا گرفت، و آنگاه زمان قبل از ۱۹۶۲. ژنرال دوگل در سخنانش خطاب به مردم فرانسه گفته بود که این رویدادها ثابت کردند که احزاب قدیمی نماینده‌ی مردم نیستند.^{۳۴۴} کارهای این احزاب و نظام پارلمانی... کشور را به حالتی درآورده بود که به آن «مرد بیمار اروپا» گفته شود.

تمام این احزاب مخالف رفراندوم ۱۹۶۲ فرانسه جهت تصویب انتخاب مستقیم رئیس‌جمهور از سوی مردم که سبب تقویت رئیس‌جمهور می‌شد، بودند. اما با این وصف رفراندوم دوگل ۶۲٪ آراء را به دست آورد.

۳۴۴- نگاه کنید به: الخبرال دیقول، مذكرات الائتل، التجدید ۱۹۵۸-۱۹۶۲، ص ۳۶۱.

احزاب اگر دموکراتیک می‌بودند، می‌بایست این موضوع را می‌پسندیدند، اما دوگل عنوان می‌دارد، این‌ها «دموکراسی خواهانی» بودند که خواسته‌ی ملت را هیچ‌انگاشته و این خود دلیل و مدرکی است بر تأثیر درونی حزب بر انسان.^{۳۴۵}

برخی از وجوه فساد احزاب عبارتند از:

۱- هر حزب خواستار تضعیف و در صورت امکان خواستار از بین رفتن حزب دیگر است... و این مسئله در شرق بسیاری اوقات به آسانی و آشکارا صورت می‌گیرد. حال آنکه در غرب به صورت مدرن اجرا می‌شود، روش‌های آن عبارت است از تهمت زدن به حزب دیگر و زشت جلوه دادن آن و... تمام این‌ها از راه‌های قانونی و همراه با مقدار بسیار زیادی از نفاق و دورویی و فریب و سخن‌گفتن از دموکراسی و آزادی و تکرر حزبی صورت می‌گیرد... اگر این تلاش‌ها آشکارا هم صورت نگیرد، در واقع یا تسلیم و خضوع در برابر واقعیت است و یا به علت قدرت هر حزبی است که حاکمیت را در اختیار دارد، یا این که نیروهای مشخصی از آن پشتیبانی می‌کنند. نمونه‌ی واضح این‌گونه تلاش‌ها موردی است که از به وجود آمدن حزب سوم قدرتمندی جلوگیری می‌کنند.

تفاوت بزرگی میان تلاش جهت از بین بردن حزب در شرق و غرب وجود دارد، و آن این است که احزاب در غرب تنها نیروی دارای سلطه

۳۴۵- منبع پیشین، ص ۳۶۰ و برای بررسی مسئله‌ی رفتارندوم ۱۹۶۲ نگاه کند به ص ۳۳۳ به بعد.

و حاکمیت نیستند، به همین خاطر از بین بردن حزبی بزرگ، نه تنها کاری بسیار سخت است، بلکه کاری عبث و بی‌فایده هم هست.

۲- احزاب ملت و حکومت را تضعیف می‌کنند، این عیب و نقص احزاب در عیوب دیگر خود را نشان داده و برجسته می‌شود.

۳- احزاب باعث تفرق ملت می‌شوند.

۴- نظام غنایم جنگی *The Spoils System* در غرب به ویژه در آمریکا مسئله‌ای شناخته شده است.

حزب پیروز در انتخابات به حاکمیت هم‌چون غنیمتی می‌نگرد و وظایف و کارها را میان طرفداران خود تقسیم می‌نماید و مهم نیست که افراد تخصص دارند یا خیر؟^{۳۴۶} بر اساس منابع دهه‌ی چهل قرن حاضر تنها در نیویورک ۳۰۰۰ پست حکومتی مهم وجود دارد که تحت سیطره‌ی حزب پیروز در انتخابات است.^{۳۴۷} شهروندان بیزارند از اینکه برخی اشخاص در پست‌های مهمی قرار گرفته اند حال آنکه این اشخاص شایسته و سزاوار است در نزدیک‌ترین زندان زندانی شوند.^{۳۴۸}

همه واقف‌اند که این مسئله ناپسند می‌باشد، اما وقتی رئیس‌جمهور انتخاب می‌شود، مجبور است حزب مطبوعش را راضی نموده و به درخواست‌ها و تقاضاهایش اهمیت دهد.^{۳۴۹}

۳۴۶- نگاه کنید به: م. دیوجی، *النظم السياسية*، ص ۱۰۰. ه. لاسکی، *الديمقراطية الأمريكية*،

ص ۱۲۸ تا ۱۴۰. ه. زینک و همکارانش، *نظام الحكم والسياسة...*، ص ۳۶۱.

۳۴۷- ه. لاسکی، *الديمقراطية الأمريكية*، ص ۱۹۹.

۳۴۸- کلینتون روسیتر، *النظام الرئاسی...*، ص ۱۹-۲۰.

۳۴۹- منبع پیشین.

۵- احزاب بدون توجه به حق یا ناحق بودن مسئله و بلکه بر اساس منافع خود موضع گیری کرده و تغییر موضع می دهند. به عنوان مثال در آمریکا میان حاکمیت ایالت ها و حاکمیت مرکزی (فدرال) رقابت و کشمکش وجود دارد. ایالت خواستار بیشترین قدرت برای خود و کمترین سلطه و حاکمیت برای حکومت مرکزی (فدرال) اند. حزبی که در حکومت نیست سخن از حق ایالت ها می گوید. اگر حزب حاکم در انتخابات آینده پیروز نشد، و حزب رقیب حکومت را در دست گرفت، موضع گیری ها تغییر کرده و حزبی که تا دیروز از حقوق ایالت ها سخن می گفت، امروز چون خود در حکومت وجود ندارد، طرفدار حاکمیت مرکزی بوده و از آن طرفداری می کند...^{۳۵۰} به عنوان نمونه از ۱۸۵۶ تا ۱۹۳۳ حزب جمهوری خواه در آمریکا طرفدار تمرکز بود اما از ۱۹۳۳ تا ۱۹۵۳ آن هنگام که از حکومت به دور بود از حقوق ایالت ها پشتیبانی و دفاع می کرد.^{۳۵۱}

در بریتانیا هم حزب لیبرالی تا هنگامی که حزب اصلی بود توجهی به اصلاح نظام انتخاباتی نمی نمود اما وقتی تبدیل به حزب سومی شد، به فکر نوع دیگری از نظام انتخاباتی افتاد تا شاید در جهت منافعش باشد.^{۳۵۲} البته نمونه های مربوط به تغییر موضع فراوان بوده و به آسانی می توان آن ها را مشاهده نمود.

۳۵۰- نگاه کنید به: م. دیورجی، *النظم السياسية*، ص ۱۰۰.

۳۵۱- اوستن رنی، *سیاسة الحكم*، ج ۲، ۲۹۴.

۶- احزاب به منظور پیروزی در انتخابات مجبور به نفاق و دورویی و نیز فریب مردم‌اند.

۷- احزاب برنامه‌های خود را قربانی به دست آوردن حاکمیت می‌کنند. احزاب جهت رسیدن به حاکمیت بر روی برنامه‌های خود معامله و سودا می‌کنند^{۳۵۳} در بازی دموکراتیک لازم است احزاب معاملات زیادی انجام داده و کم‌تر به اصول اهمیت بدهند.

۸- لاسکی درباره‌ی رقابت‌های حزبی از پیروزی افراد سبک‌سر و بی‌مغز سخن می‌گوید، آن‌هم فقط به این خاطر که رهبران به راحتی در مقایسه با افراد مشکل‌ساز و مسئله‌آفرین - بر آنها تسلط پیدا می‌کنند.^{۳۵۴} یا به دیگر سخن سفیه مطیع بسیار بهتری از فرد توانایی است که مذاکره و گفت‌وگو می‌کند و به همین خاطر در رقابت‌های درون حزبی رهبران افراد ساده‌لوح و مطیع را انتخاب می‌کنند.

۹- ابزار سیاسی که قبلاً از آن سخن گفته شد بخش اصلی و اساسی فساد است.

کوئیل در دهه‌ی پنجاه می‌گفت، پلیس (که در بسیاری از شهرها دستگاهی فاسد می‌باشد) از «ابزار سیاسی» پشتیبانی می‌نماید.^{۳۵۵} نمونه‌ی دیگری از فساد ابزار سیاسی این است که ابزار سیاسی عبارت است از اشخاصی که سیاست، پیشه و شغل آنها بوده و برای آنها آسان است

۳۵۳- نقولا حداد، الديمقراطية، ص ۵۷.

۳۵۴- ه. لاسکی، الديمقراطية الامریکية، ص ۱۰۴-۱۰۵.

۳۵۵- دیوید کوشمان کوئیل، النظام السياسي... ص ۱۰۸.

دیوانه‌هایی را که قدم در میدان سیاست می‌گذارند، از میدان به در کنند.^{۳۵۶}

یعنی فردی را که تازه قدم در ورطه‌ی سیاست گذاشته است توسط «ابزار سیاسی» به آسانی از میدان دور خواهد شد.

۱۰- این احتکار کار سیاسی روز به روز فربه تر می‌شود، زیرا هزینه‌های اداری حزب و نیز هزینه‌های انتخابات روز به روز بیش‌تر و فربه تر می‌شود. اعضای حزب هم حتی اگر سیاست‌های حزب را هم قبول نداشته باشند قادر به ترک حزب نیستند. به همین خاطر یا بدون اقتناع نسبت به سیاست‌های حزب، هم‌چنان در حزب باقی می‌مانند یا این که خود را با حزب وفق می‌دهند و یا این که گوشه‌گیر و منزوی می‌شوند، راه‌حل سوم بهترین نوع تصمیم‌گیری است. در فرانسه اعضای حزب سوسیالیست و حزب کمونیست از گوشه‌گیری می‌ترسیدند.^{۳۵۷} در بریتانیا هم اگر عضو پارلمان از حزب خود پشتیبانی ننماید، خودکشی سیاسی کرده یا حداقل از حزب رانده می‌شود.^{۳۵۸}

هر کاری بیرون از چارچوب احزاب (یا تشکیل حزب جدیدی) کاری موفق و مثمر نیست، این مسأله حتی در منطقه‌ی کوچکی همانند کردستان که هزینه‌ی کار سیاسی در مقایسه با هزینه‌ی کار سیاسی در غرب، زیاد نیست، دیده می‌شود. به دیگر سخن احتکار سیاست در غرب

۳۵۶- منبع پیشین.

۳۵۷- سارتر، روسی، روزنتال، محاورات فی السیاسة، ص ۱۹.

۳۵۸- ارنست گریفیت، نظام الحکم فی الولايات المتحدة، ص ۱۲۸.

قابل توصیف نیست.

۱۱- تفاوت کمی میان احزاب وجود دارد، این مسئله به خصوص در آمریکا به خوبی پیداست و تفاوت زیادی میان برنامه‌ی دو حزب دیده نمی‌شود مگر در حالت غیر عادی یا هنگامی که مسئله‌ای اقتصادی به طور مستقیم وارد سیاست شود.^{۳۵۹} اگر تفاوت میان احزاب ناچیز است پس چرا این همه حزب وجود دارد؟ مسئله این است که رهبران زیادی وجود دارند و این افراد در جهت منافع خود فعالیت می‌کنند.^{۳۶۰} به خاطر تعداد زیاد رهبران، تعداد احزاب هم بیشتر می‌شود.

۱۲- اگر قرار باشد هرچند مدت یک‌بار حزبی حاکم شده و سیاست‌های خود را اجرایی نماید، در این صورت هر حکومتی کارهای حکومت قبل از خود را بر هم می‌زند^{۳۶۱} و اگر این مسئله به کثرت و فراوانی اجرا شود، کشور با آشوب و آشفتگی مواجه خواهد شد.

۱۳- این مسئله [بند ۱۲] خطر بزرگی متوجه دولت‌های کوچک خواهد نمود. زیرا این تغییر حکومت و سیاست‌ها جدای از اینکه باعث افزایش ضعف و ناتوانی است، مسیری را فراهم می‌کند تا ابر قدرت‌ها در امور داخلی کشورهای کوچک دخالت نمایند.

در حقیقت دخالت ابر قدرت‌ها از طریق احزاب، تمام نظام و کار حزبی را در بر می‌گیرد، حتی بیش‌تر اوقات چنین دولت‌هایی به منظور

۳۵۹- ر. مک آیور، تکوین الدولة، ص ۲۶۹-۲۷۰.

۳۶۰- نقولا حداد، الديمقراطية...، ص ۷۳.

۳۶۱- سیریل جود، الریه فی القرن العشرين، ص ۵۷.

رسیدن به اهدافی خاص، در کشورهای کوچک احزابی تشکیل می‌دهند. سخن در این باره فراوان است اما ناگفته‌ها را به خواننده واگذار می‌نمایم، زیرا خواننده آن را در کشور خود مشاهده خواهد کرد، به همین نکته اکتفا می‌کنیم که اگر از مردم (مردم هر کشوری از کشورهای جهان) سؤال شود که آیا با تکثر احزاب موافق است یا خیر؟ پاسخ آنها منفی خواهد بود. تکثر احزاب تنها خواسته‌ی افرادی است که در کار حزبی غرق شده یا طرفدار حزبی‌اند... و بدین سان تکثرگرایی حزبی خواسته‌ی چند گروه است و نه تمام ملت...

چهارم: گروه‌های فشار (گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌نفوذ)

گفته شده که واژه‌ی گروه‌های فشار Pressure Groups اشتباه بوده و واژه‌ی گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌نفوذ Interest Groups صحیح‌تر می‌باشد. واژه‌ی دوم به دو معنی به کار می‌رود:

۱- به معنی «گروه‌های فشار»؛ ۲- به معنی نوعی از گروه‌های فشار که

مقطعی بوده و پس از رسیدن به نتیجه از بین می‌روند.^{۳۶۲}

این گروه‌ها از دیگر نیروهای اقلیت‌اند... آنها با منافع اقلیت خویشاوندی نموده و در میان خود نیز اقلیت، امور آنها را اداره می‌نماید. گروه‌های فشار برای خدمت به اقلیت‌های دینی، ملی یا کارگران، سرمایه‌داران و یا کشاورزان... تشکیل شده و بر بخش‌های مختلف حکومت فشار وارد می‌سازند و تلاش می‌کنند تا رأی و نظر حکومت را

به سوی خود جلب نمایند.

به عقیده‌ی نویسنده‌ای، پیدایش لابی‌گری Lobbying [لابی کلمه‌ای انگلیسی به معنی سرسرا است. لابی‌گری در اصطلاح سیاسی آمریکا، به معنای نفوذ در قوه‌ی قانون‌گذاری (از راه تماس با اعضای دو مجلس و زیر نفوذ آوردن آنها) و اجرای نظرهای خود از آن راه است. گروه‌های زورآور و با نفوذ با تماس با اعضای سنایا مجلس نمایندگان در «سرسرا»ها یا بخش‌هایی از ساختمان مجلس که همگان به آنها دسترس دارند، برای رد یا تصویب لوایح مورد نظر خود می‌کوشند. [مترجم] ناشی از وجود نواقص موجود در نظام مبتنی بر نمایندگان است. در این نظام برخی مسایل مهم مورد اغفال قرار گرفته و اهمیتی بدان‌ها داده نمی‌شود. لذا گروه‌های فشار سر بر می‌آورند.^{۳۳} این مسئله‌ی درستی است اما عوامل دیگری جز این نیز وجود داد.

بیشتر نظرات درباره‌ی این گروه‌ها در این نکته توافق دارند که آنها در بیشتر مواقع به منافع عمومی زیان رساننده و خواست اکثریت مردم را نادیده می‌گیرند.^{۳۴}

جان مینو در کتاب خود درباره‌ی این گروه‌ها بیان می‌کند که اصلاً

۳۴۲- E. Pendleton Herring, In: *En cycl. Of The Social Sciences*, Vol. ۹, P. ۵۶۸.

۳۴۴- به عنوان مثال نگاه کنید به: لوی وروش، منهج السیاسة...، ص ۱۱۷، روبری بیللو، المواطن والدولة ص ۱۸۱.

گروه فشاری دیده نشده است که در جهت منافع عمومی تلاش نماید.^{۳۶۵} این گروه‌ها در تمام کشورهای غربی حضور و وجود داشته، اما نوع و شیوه‌ی عمل آنها از کشوری به کشور دیگر تغییر می‌نماید. یکی از عوامل تشکیل و ظهور آنها ناشی از خلایبی است که در قدرت و حاکمیت ایجاد می‌شود. به عنوان مثال گفته شده با عقب‌نشینی حزب سیاسی به عنوان یکی از رهبران آرای مردم، تعداد گروه‌های فشار افزایش یافته است.^{۳۶۶} و قبلاً بیان داشتیم که حاکمیت خلأ را نمی‌پذیرد و هر خلایبی که ایجاد شود فوراً پر می‌شود.

گروه‌های فشار قصد ندارند همانند احزاب، حاکمیت را در دست گرفته و جانشین احزاب شوند، بلکه آنها فقط می‌خواهند بر حاکمان تأثیر بگذارند.^{۳۶۷}

گروه‌های فشار بیان می‌کنند که تنها در جهت منافع خود تلاش می‌کنند، اما «مینو» عنوان می‌دارد، بیشتر اوقات ادعای گروه‌های فشار مبنی بر این که از سیاست دوری گرفته، فریبی بیش نیست.^{۳۶۸} گروه‌های فشار مجبور به قدم گذاردن در کار و فعالیت‌های سیاسی‌اند. و اهداف اصلی و اساسی برخی از این گروه‌ها، اهدافی سیاسی است.

۳۶۵- جان مینو، الجماعات الضاعطة، ص ۹۴.

۳۶۶- لوی و روش، منهج السياسة...، ص ۱۲۱.

۳۶۷- جان مینو، الجماعات الضاعطة، ص ۳۶.

۳۶۸- منبع پیشین، ص ۴۶.

گروه‌های فشار انواع زیادی دارند:^{۳۶۹}

۱- گروه‌های صاحبان کار (رجال الأعمال) که دو نوعند:

الف) گروهی که به طور عمومی از صنایع دفاع می‌کنند. ب) گروهی که از صنایع مشخصی دفاع می‌نماید. نمونه‌ی این دو گروه عبارتند از: گروه ملی صاحبان صنایع (NAM) که دهه‌ی شصت صدها هزار دلار صرف مخالفت با برخی از تصمیمات حکومت کردند، هم‌چنین اتاق بازرگانی ایالات متحده آمریکا، اتحادیه صنایع بریتانیا...

۲- گروه‌های کارگران، مانند اتحادیه‌های کارگری. این گروه‌ها در آمریکا با احزاب رابطه و پیوند ندارند، در بریتانیا هم با حزب کارگر رابطه و پیوند دارند، در فرانسه رابطه و پیوند آنها با احزاب قوی‌تر است. ۳- گروه‌های کشاورزی: که از کشاورزی به طور عموم دفاع می‌کنند. مانند اتحادیه اداری مزارع در آمریکا که یکی از قدرتمندترین گروه‌های فشار آمریکا (بر اساس منابع آن دوره زمانی)، یا از محصول مشخصی دفاع می‌کنند، مانند اتحادیه ملی همکاری برای تولید شیر...

اگر روستاها در پارلمان نماینده داشته باشند، این گروه‌های کشاورزی در پارلمان قدرتمند خواهند شد.

۴- گروه‌های صنفی همانند صنف وکلا، مهندسان و پزشکان...

۵- گروه‌های نظامیان قدیمی: مانند گروه (لشکر آمریکایی) که بر اساس سال‌های شصت، سه میلیون عضو داشت.

۶- گروه‌های دینی: مانند (جمعیت مذاهب دینی)، (کنگره ملی برای

رفاه کاتولیک‌ها)... در آمریکا.

۷- گروه‌های مخصوص نژادی مانند جمعیت ملی برای اصلاح وضعیت رنگین پوستان (NAACP) که یکی از گروه‌های سیاهان آمریکاست، یا گروه‌های یهودی مانند جمعیت تحقیر و پسران قدی (بنای بشریت B, nai B, rith)...

۸- جمعیت‌های اصلاح‌گر: مانند جمعیت مخالفت باپارها = سالن‌ها Anti- Saoon Lague در آمریکا که سال ۱۸۹۳ تأسیس شده و توانسته بود اصلاح هیجدهم قانون اساسی برای ممنوعیت تولید و فروش مشروبات الکلی را به انجام برساند. و بعدها با اصلاح قانونی شماره ۲۱، ممنوعیت برداشته شد. این جمعیت به مدت ۳۰ سال سلطه‌ی زیادی بر اعضای کنگره و اعضای مجالس ایالت‌ها داشت.

سطوح عملکرد و تأثیر این گروه‌ها

- ۱- بر پارلمان
 - ۲- بر قوه‌ی مجریه
 - ۳- بر قوه‌ی قضائیه
 - ۴- بر افکار عمومی
 - ۵- بر دستگاه‌های حکومتی محلی
 - ۶- بر احزاب
- تأثیر بر قوه‌ی قضائیه شیوه‌ی غیر مستقیم خاص خود را داراست و با

آگاهی و حساسیت انجام می‌گیرد.^{۳۷۰} زیرا فشار مستقیم در این عرصه باعث تحریک مردم می‌شود.

تأثیر بر پارلمان شیوه‌هایی دارد، احزاب در آمریکا در انتخابات هم افرادی را برای کنگره کاندید می‌کنند که می‌توانند بر رأی گروه‌های فشار اعتماد و تکیه نمایند، به همین خاطر کنترل قانون‌گذاری از سلطه‌ی احزاب خارج شده و در اختیار گروه‌های فشار قرار گرفته است.^{۳۷۱}

گروه‌های فشار یا ذی‌نفع و ذی‌نفوذ سعی می‌کنند بر کمیته‌های پارلمان تأثیر بگذارند، زیرا محاصره‌ی کمیته (که اعضای آن محدوداند) آسانتر از محاصره‌ی پارلمان است.^{۳۷۲}

هر چند گفته شده که گروه‌ها طرفداران خود را به انتخابات نمی‌فرستند.^{۳۷۳} اما فکر نمی‌کنم چنین چیزی به طور مطلق درست باشد، به خصوص اگر زمانی گروه فشار قادر به انجام این کار باشد. بدون شک به کار گماشتن طرفداران گروه فشار در کارهای دولتی آسان‌تر و بهره‌ی بیشتری هم دارد.

گروه‌های فشار تلاش می‌کنند تا قانونی به تصویب برسد یا از تصویب قانون جلوگیری و ممانعت به عمل می‌آورند، اما اگر در این نبرد خود در پارلمان با شکست مواجه شدند، جنگ خود را به قوه‌ی مجریه

۳۷۰- منبع پیشین، صص ۲۳۸ و ۲۴۰.

۳۷۱- لیوی و روش، منهج السیاسة، ص ۱۳۲.

۳۷۲- رویبر پیللو، المواطن والدولة، ص ۱۷۹.

۳۷۳- به عنوان نمونه نگاه کنید به: ه. زینک و همکاران، نظام الحكم والسیاسة فی الولايات

المتحدة، ص ۱۳۵، هم‌چنین لیوی و روش، منهج السیاسة، ...، ص ۱۱۹.

منتقل می‌کنند تا قوه‌ی مجریه از طریق کارها و تصمیمات خود این قانون نامناسب را غیر عملی سازد. اگر در این مرحله هم با شکست مواجه شدند به دادگاه متوسل می‌شوند تا نبرد را دوباره به پارلمان برگردانند تا قانون مورد نظر اصلاح و دست کاری شود و یا این که حذف گردد. در چنین مواقعی نیروهای خبری و اطلاع رسانی مدام در حال فعالیت‌اند.^{۳۷۴}

اگر از میزان تأثیر گروه‌های فشار بر سطح افکار عمومی هم سخن بگوییم، گروه‌های فشار در صورت پیروزی در رقابت و کشمکش خود نیازی به اقناع افکار عمومی نمی‌بینند، حتی در برخی مواقع برای ایشان بهتر است که نتایج و دستاوردهای کارهایشان را از مردم مخفی نگه دارند، اما اگر مجبور به جنگ آشکار شدند، در این صورت لازم است به مردم روی آورده و بر آنها تأثیر بگذارند.^{۳۷۵}

برخی از گروه‌ها دربارهی برخی مسایل به شدت بر افکار عمومی کار می‌کنند تا آنها را اقناع نموده یا مسئله‌ای را از ذهن آنها پاک نمایند، بدون آن که مسئله‌ی قانونی در میان باشد، مانند گروه‌های یهودی که بدون وقفه و مدام تلاش می‌کنند تصویر خوبی از یهود و اسرائیل نشان دهند و نیز نشان دادن تصویری از یهود بسان ملتی مظلوم، تا این حقیقت را که خاک ملت دیگری را اشغال کرده‌اند از یاد مردم بیرون ببرند. به طور خلاصه گروه‌های فشار جهت آماده نمودن زمینه برای اجرای کارهای خود، در سطح احزاب، طرفداران خود را در میان حزب انتخاب

۳۷۴- جان مینو، الجماعات الضاغطة، ص ۷۸.

۳۷۵- او رنی، سياسة الحكم، ج ۲، ص ۶۱.

می‌کنند.^{۳۶}

هم‌چنین در برخی از کشورها، گروه‌های ذی‌نفع و ذی‌نفوذ در تهیه‌ی برنامه‌ی احزاب مشارکت می‌کنند،^{۳۷} در هنگام انتخابات نیز احزاب بیش از افراد به این گروه‌ها اهمیت می‌دهند تا در کارها و امور به حزب کمک کنند.^{۳۸}

فشار بر قوه‌ی مجریه کاریست که روزانه انجام می‌گیرد، حتی تلاش می‌شود تا گروه‌ها به طور مستقیم در فعالیت‌های حکومتی مشارکت داشته باشند، به عنوان نمونه در سوئد از نماینده‌ی مؤسسات و سازمان‌ها برای بررسی برخی مسایل دعوت به عمل می‌آید، در آمریکا نیز از آنها دعوت به اجلاس می‌شود تا رأی و نظر خود را درباره‌ی مسئله‌ی مشخصی عنوان دارند. در فرانسه هم مجلس اقتصادی وجود دارد،^{۳۹} که اداره‌ای رسمی برای برخی از این گروه‌هاست.

درباره‌ی فشار در سطح حاکمیت محلی یعنی شهرداری‌ها، ایالت‌ها، مناطق به نقل سخن لیومولان می‌پردازیم که از بلژیک سخن می‌گوید و عنوان می‌دارد که کار گروه‌های فشار در این سطح، در مقایسه با سطح کشور (= حکومت، پارلمان مرکزی) مستقیم‌تر می‌باشد، و بولوا که این گفته‌ی مولان را نقل می‌کند، عنوان می‌دارد که هر چند این تصویر،

۳۶- نگاه کنید به: لیووی و روش، منهج السیاسة... ص ۱۲۵.

۳۷- جان مینو، الجماعات الضاعظة، ص ۴۴.

۳۸- لیووی و روش، منهج... ص ۱۲۱.

۳۹- J. Meynaud, The Executive in The Modern State, Op. Cit, O.

صورت تاریکی دارد، اما درست بوده و تنها مختص به بلژیک نیست.^{۲۸۰} او می‌افزاید، پیداست که وجود این گروه‌ها باعث خفه کردن خواست دموکراسی در آن سطح شده و راه حلی برای این مسئله به نظر نمی‌رسد.^{۲۸۱}

در گذشته گروه‌های فشار رشوه می‌دادند، صاحبان کار اعتصاب کنندگان را مورد ضرب و شتم قرار می‌دادند و گاز اشک آور و سلاح به کار می‌گرفتند، تقلب انجام می‌دادند... اما گفته می‌شود که امروز این کارها صورت نمی‌گیرد، با این وصف «مینو» می‌گوید: کمتر می‌توان باور کرد که راه‌های فساد از بین رفته و به جای آن راه‌های جدیدی مانند: به کارگیری اطلاعات و آگاهی و پرورش دادن و متقاعد کردن... وجود داشته باشد. او می‌افزاید مسئله بیشتر معجونی از هر دو نوع است.^{۲۸۲}

کار این گروه‌های فشار به طور کلی لابی‌گری Lobbying نامیده می‌شود، و برای این گروه‌ها نیز کلمه‌ی لابی Lobby به کار برده می‌شود، این واژه در اصل به معنی سرسرا است، گروه‌های فشار نیز در دالان و سرسرای ساختمان کنگره (کاپیتول) با اعضای کنگره دیدار می‌کردند و تلاش می‌کردند به خواسته‌های خود برسند، واژه‌ی لابی‌گری نیز از نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم مصطلح شد.^{۲۸۳}

۲۸۰- Jean Boulouis, Local Government as a Basis..., Op. Cit. P. ۳۱.

۲۸۱- Ibid, P. ۳۲.

۲۸۲- جان مینو، الجماعات الضاعطة، ص ۵۱.

۲۸۳- E. Pendleton Herring. Lobbying. Op. Cit, P. ۵۵.

شیوه‌های عملکرد گروه‌های فشار به طور خلاصه عبارتند از:

۱- ائتلاف مردم و مسئولان از طریق انتشار جزوات و تشکیل جلسات... به عنوان نمونه «گروه اقتصادی» در بریتانیا، سال ۱۹۵۶ بیست میلیون جزوه منتشر کرد، هم‌چنین هیجده هزار جلسه تشکیل و ۳۳ هزار و ۵۰۰ گفتگو و مناظره برگزار کرد.^{۲۸۴}

۲- تلاش جهت در نطفه خفه کردن پروژه‌ی قانونی در پارلمان.

۳- همکاری متقابل Logrolling یعنی پشتیبانی از اعضای پارلمان درباره‌ی قانونی که برای این عضو پارلمان مهم است. در عوض عضو پارلمان هم از این گروه پشتیبانی و به آنها کمک می‌کند. اصل واژه‌ی انگلیسی به معنی «غلطاندن الوار و انداختن آنها به آب» است.

گروه‌ها می‌توانند در این‌باره از طریق آماده کردن نطق‌ها و ترتیب ملاقات با شخصیت‌های مهم، تبلیغات برای نماینده کمک‌های زیادی به اعضای جدید پارلمان یا اعضای کم‌اهمیت پارلمان ارائه بدهند.^{۲۸۵}

۴- تبلیغات انتخاباتی جهت کاندیدایی که طرفدار گروه لابی می‌باشد. احزاب هم کسی را که به عنوان مخالف گروه‌های لابی قدرتمند منطقه مشهور است، کاندید انتخابات نمی‌کنند.^{۲۸۶}

۵- اعتصاب: که بیشتر اتحادیه‌ها آن را انجام می‌دهند. گاهی وضعیت برعکس است و اعمال فشار عبارت است از انجام کار و فعالیت و

۲۸۴- جان مینو، الجماعات الضاعطة، ص ۲۱.

۲۸۵- ۵. لاسکی، الديمقراطية الأمريكية، ص ۱۱۸.

۲۸۶- او، رنی، سياسة الحكم، ج ۲، ص ۶۳.

وظایف به طور دقیق نه این که کارها متوقف شود. به عنوان نمونه کارمندان گمرک فرانسه در سال ۱۹۴۷ به مدت ۲ ساعت به دقت آموخته‌های خود را اجرا کردند و این نارضایتی‌های زیادی به دنبال داشت.^{۳۸۷}

۶- خشونت: دربارهی به کارگیری قدرت از سوی صاحبان صنایع و کارخانجات سخن گفتیم: سندیکاها، کاری، گاهی مردم را به قتل رسانده و بمب‌گذاری می‌کنند.^{۳۸۸}

۷- تبلیغات مردمی: نوعی از اقناع مردم است. (در بند اول بدان اشاره شد). گروه‌های لابیگر سالیانه صدها هزار دلار صرف «آگاه کردن مردم» و ایجاد فضای مناسب جهت اهداف خود می‌نمایند.^{۳۸۹} به همین خاطر گفته شده این گروه‌ها باعث تشویش اذهان و افکار عمومی می‌شوند.^{۳۹۰} و بسیاری اوقات ایدئولوژی‌ها را هم به بازی می‌گیرند.^{۳۹۱}

۸- تلاش می‌کنند به کنگره بفهمانند آن چیزی که مورد نظرشان است، همان خواسته‌ی مردمی است.^{۳۹۲} به زبانی دیگر از زبان مردم دروغ نمی‌گویند.

۹- ایجاد فشار از طریق ارسال نامه، پیام، تلفن و... به اعضای پارلمان

۳۸۷- منبع پیشین، ص ۶۵

۳۸۸- منبع پیشین.

۳۸۹. منبع پیشین.

۳۹۰. رویربیللو، المواطن والدولة، ص ۱۸۱.

۳۹۱. جان مینو، الجماعات الضاعطة، ص ۲۲.

۳۹۲. لیووی و روش، منهج السياسة...، ص ۱۳۰.

و تشویق او به رأی دادن به قانون مورد نظر گروه فشار، یا این که عضو پارلمان یا مسئولی از رأی خود پشیمان شود. برای این کار نه تنها اعضای گروه فشار نامه می‌فرستند، بلکه مؤسسات دیگر را نیز تشویق به همکاری در این امر می‌نمایند.^{۳۹۳}

قبلاً گفته شد گروه‌های فشار با تفاوت‌هایی، در تمام اروپا وجود و حضور دارند. به عنوان مثال در بریتانیا تعداد و حجم آنها بیشتر و سازمان یافته‌تر و منسجم‌تر و نیز مؤثرترند. اما به علت این که در احزاب بریتانیا مرکزیت وجود دارد، کار این گروه‌ها بیشتر متوجه قوه‌ی مجریه می‌شود.^{۳۹۴}

گروه‌های فشار بریتانیا روابط مستحکمی با رهبران احزاب برقرار می‌سازند، و اگر بتوانند وزیر خزانهداری و وزیر مورد نظر خود را (به عنوان نمونه وزیر صنایع را جهت مسئله‌ای صنعتی) قانع کنند، موفق خواهند شد. اما در آمریکا وضع متفاوت است و این گروه‌ها باید در چند جبهه جنگ را آغاز کنند، با کمیته‌های مجلس نمایندگان و کنگره و با رئیس جمهور و وزیر مربوطه...

لذا در آمریکا سر و صدای گروه‌های فشار بیشتر و کارشان از استحکام کم‌تری برخوردار است.^{۳۹۵}

۳۹۳. منبع پیشین، ص ۱۳۰.

۳۹۴- J. W. Grove, *The Role Of The Executive in The Modern State, The United Kingdom*, Op. Cit, P. ۲۳۵.

۳۹۵- او، رنی، سیاست‌ال‌حکم، ج ۲، صص ۷۲ - ۷۳.

این مسئله‌ای مهم است، زیرا گروه‌های فشار به عنوان نیروی اقلیت که به دموکراسی زیان می‌رسانند به فراوانی در آمریکا مشهورند. به دیگر سخن: گروه‌های فشار در غیر آمریکا هم وجود داشته و مؤثرترند و به این شیوه سراسر غرب را فراگرفته‌اند. نتیجه‌ی مهم این است که نظام حزبی هرچند از استحکام هم برخوردار باشد، مانع از قدرتمند شدن گروه‌های فشار نمی‌شود.

لایب‌ها می‌توانند خواست حکومت و مردم را مطیع و متقاد خواسته‌های خود بنمایند، و این کار به میزان قدرت و توان آنها بستگی دارد. یکی از وجوه قدرت آنها عبارت است از تعداد اعضای گروه فشار. اما با این وصف دو علت وجود دارد که لازم است مورد توجه قرار گیرند: تعداد اعضای مؤثر در گروه و نیز چگونگی عضویت در گروه (نامنظم است یا مطیع و گوش به فرمان؟)^{۳۹۶} اما گاهی اتفاق می‌افتد که گروه لایب تعداد مردمی را که به جنبش و حرکت وامی‌دارد، از اعضای خود بیش‌ترند.^{۳۹۷} هم‌چنین یکی دیگر از عوامل قدرت گروه عبارت است از توانایی مالی و اقتصادی.^{۳۹۸} عوامل دیگری نیز وجود دارند که یکی از آنها سازماندهی است.^{۳۹۹}

نمونه‌ای از تأثیر تعداد اعضا و دارایی و سازماندهی عبارت است از

۳۹۶- جان مینو، الجماعات الضاعفة، ص ۲۲-۲۳.

۳۹۷- منبع پیشین.

۳۹۸- منبع قبلی.

۳۹۹- منبع قبلی ص ۲۵-۲۶.

گروه‌های تولید کنندگان شراب در فرانسه که تعداد اعضای آنها در سال ۱۹۴۵، به دو و نیم تا سه و نیم میلیون عضو می‌رسید.^{۴۰۰}

در فرانسه از سوی حکومت وی‌شی که پس از اشغال فرانسه، طرفدار آلمان بود، تصمیماتی علیه کاربرد زیاد داروهای چشمی گرفته شد، اما بعد از جنگ، گروه‌های لابی توانستند این تصمیمات را لغو نمایند.^{۴۰۱} تلاش‌های گروه‌های تولید کنندگان شراب و «تاکستان داران» یکی از عوامل اصلی سقوط رئیس‌جمهور فرانسه «مندیس - فرانس» از حکومت شد.^{۴۰۲}

دموکراسی فضا را برای رشد این گروه‌ها فراهم نموده است، یعنی «حاکمیت» به «حاکمیت اقلیت» اجازه ظهور می‌دهد. هرچند در کشوری چون آمریکا، قانونی که سال ۱۹۴۶ به تصویب رسید، گروه‌های فشار را موظف به ثبت گروه و اعلان هزینه‌هایش می‌نماید، اما بسیاری از گروه‌ها از این قانون فرار کرده^{۴۰۳} و این قانون به طور کامل با شکست مواجه شد.^{۴۰۴} دولت‌های دیگر هم چنین کارهایی کرده بودند، اما مؤثر واقع نشده بودند.^{۴۰۵} این گروه‌ها هرچند ضررهای زیادی دارند، اما مشروعیت

۴۰۰- منبع قبلی، ۷۴

۴۰۱- منبع قبلی، ۷۴

۴۰۲- او، رنی، سیاست‌الحکم، ج ۲، ص ۵۰

۴۰۳- لووی و روش، منهج ۴۰۰۰ ص ۱۱۷.

۴۰۴- رنی، سیاست‌الحکم، ج ۲، ص ۷۵.

یافته اند، حتی تبدیل به سیستمی سیاسی^{۴۰۶} شده‌اند. فراتر از آن حتی تبدیل به نوعی پارلمان شده‌اند.^{۴۰۷} بدتر از همه، اینکه مسئولیتی (در قبال آنچه انجام می‌دهند) ندارند.^{۴۰۸} یعنی دستگاهی رسمی نیستند و قدرتی رسمی ندارند تا در برابر حکومت و مردم پاسخگو باشند.

یکی از زیان‌های گروه‌های فشار این است که حکومت را به مثابه‌ی عکس‌العمل جهت توازن قوا ناچار به گسترش دایره‌ی حاکمیت خود نموده این گسترش دایره‌ی حاکمیت خود انحراف از دموکراسی است.^{۴۰۹} نظام حزبی خود باعث افزایش قدرت گروه‌ها می‌شود آن هم هنگامی که چند حزب همانند وجود داشته که با هم به رقابت می‌پردازند و قصد آنها جلب طرفدار به سوی خود است.^{۴۱۰} زیرا در چنین حالت‌هایی احزاب ناچار به تکیه کردن به نوعی از گروه‌های فشار هستند، یعنی این نوع گروه «مشرتی داشته» و با این حساب «قیمتش افزایش می‌یابد» گروه‌های لابی حیات سیاسی و فرهنگی... را فاسد نموده و سیاسیون را ناچار و وادار به دروغ گفتن می‌نمایند (یا در حقیقت: بیش‌تر از قبل دروغ بگویند) و دورو باشند (یا در حقیقت دوروتر از قبل باشند)... به طور خلاصه، تمام ضرر و زیان‌های گروه‌های فشار تحت زبانی اصلی تجمع می‌یابند که عبارت است از ضرر و زیان رساندن به منافع عمومی

۴۰۶- E. Pendleton Herring, Lobbying. Op. Cit, P. ۵۶۸.

۴۰۷- ه. لاسکی، الیمقراطیة لأمریکیة، ص ۱۱۸.

۴۰۸- دکتر ابراهیم درویش، الدولة...، ص ۴۰۷.

۴۰۹- نگاه به آلفرد سوقی، الرأی العام، ص ۱۴۲-۱۴۳.

۴۱۰- جان مینو، الجماعات الجاغکه، ص ۴۴.

در قبال منافع گروه‌ها.

کارهای لابی یهودی مشهور است و بسیاری می‌دانند که لابی به منافع غرب و به خصوص آمریکا به ویژه در غرب و به طور کلی در جهان چه میزان زیان رسانده است.

البته نمونه‌های این زیان‌های فراوان، زیاد است و ما تنها به بیان چند نمونه اکتفا می‌کنیم. یکی از آنها جنگ جهانی اول است که گفته می‌شود با وجود آن‌که یک‌چهارم مردم آمریکا از نظر نژادی آلمانی تبارند، اما یهود در مشارکت آمریکا در این جنگ علیه آلمان نقش داشته است.^{۴۱۱} آن‌گونه که گفته شد لوئیس براندیز یهودی رئیس دیون عالی، رئیس جمهور ویلسون را تحت تأثیر قرار داده بود.^{۴۱۲}

نمونه‌ای دیگر ترور سیاسی و فکری‌ای است که یهود علیه هر فرد و دستگاهی که از اسرائیل و به ویژه از یهود انتقاد نماید، انجام داده و می‌دهد. چنین شخصی یا دستگاهی متهم به مخالفت با سامی شده و ده‌ها مقاله و هزاران نامه و تلفن علیه او ارائه می‌شود تا از کرده و گفته‌ی خود نادم و پشیمان شود.

ترور سیاسی و فکری یهود به گونه‌ای مغز مردم غرب را دربارهی مسئله‌ی فلسطین سازمان داده است، که اشخاصی که خود به فلسطین سفر کرده و حقایق را نظاره می‌کردند، از وارونه کردن حقایق دچار بهت و حیرت می‌شدند. بسیاری از افرادی که دارای انصاف هستند، رأی و

۴۱۱- جان بیٹی؟، الستار الحدیدی حول امریکا، ص ۱۴.

۴۱۲- منبع قبلی، ص ۳۲ به بعد.

نظر خود را درباره ی یهود و مسئله‌ی فلسطین تغییر داده، اما فقط تعداد اندکی جرأت ابراز آن را داشته‌اند. مایکل آدامز روزنامه نگار بریتانیایی اظهار می‌دارد که در سال ۱۹۶۷ در قدس بسیاری از شخصیت‌ها و روحانیون و کارگزاران اروپایی و کارمندان سازمان ملل متحد را ملاقات کرده که از ظلم نسبت به فلسطینیان آگاه بودند و گاهی از این موضوع ناراحت و عصبانی می‌شدند، اما آن گونه که اظهار می‌دارد، دلیل مهمی وجود داشت که این افراد سکوت اختیار کنند.^{۴۱۳}

لابی یهود از طریق دو کانال اقدام می‌نماید: کانال مالی (اقتصادی)؛ یهود یدِ طولایی در زمینه‌ی بانکداری دارند، کانال دوم هم دستگاه‌های خبری است، آنها دستگاه‌های خبری زیادی داشته و از طریق آنها حقایق را وارونه نشان می‌دهند و از این طریق فشار بسیار زیادی متوجه شخصیت‌ها و نویسندگان و دستگاه‌هایی که علیه یهود سخن می‌گویند، می‌نمایند.

یهودیان گروه‌های لابی زیادی دارند، در میان گروه‌های لابی یهودی در آمریکا، قدرتمندترین آنها کمیته‌ی آمریکایی-اسرائیلی برای امور عمومی است که بیش‌تر با علامت اختصاری اش AIPAC شناخته شده است.

در مبحث آزادی- در این کتاب- بار دیگر از لابی یهود سخن خواهیم گفت و در اینجا همین کافی است (که هدف ما بحث از گروه‌های فشار به عنوان اقلیت است) که به سخن آلفرد لیلنیتال، یهودی

ضد صهیونیست اشاره کنیم که اظهار می‌دارد علت تسلط تروریسم علیه هر کسی که آشکارا با اسرائیل و اسرائیلی مخالفت می‌کند، این است که اقلیت و بلکه اقلیت اقلیت، ستم می‌نماید.^{۴۱۴}

در این صورت گروه‌های فشار یکی از نیروهای اقلیت‌اند، فراتر از این، اقلیت اقلیت‌اند. این گروه‌ها در مقایسه با مردم نه تنها اقلیت‌اند، بلکه در میان سیستم مربوط به خود هم حکم اقلیت را اجرا می‌نمایند. بسیاری از این گروه‌ها به شیوه‌ای نظری بر اساس اصول دموکراسی عمل می‌نمایند، اما در حقیقت بسیاری از کارهایشان توسط گروه اندک مرکزی صورت می‌گیرد.^{۴۱۵}

پنجم: نیروهای اقتصادی

بخش بسیار مهمی از گروه‌های فشار عبارتند از چند قدرت اقتصادی. به همین خاطر بحث قبلی تا اندازه‌ای شامل آنها شده و در این بخش نیز توجه بیش‌تری به تأثیر قدرت‌های اقتصادی به عنوان یکی از جناح‌های اقلیت خواهیم داشت.

همان‌گونه که گفته‌اند، ثروت قدرت است، ثروت زیاد هم قدرت

۴۱۴- آلفرد لیلینتال، اسرائیل ذلک الدولار الزائف، ص ۲۳۹- درباره‌ی لابی‌های یهودی نگاه کنید به آثار لیلینتال، هرچند خود یهودی بود، با این وصف او را متهم به دشمنی با «سامیت» نموده بودند. هم‌چنین نگاه کنید به کتاب پول فندلی تحت عنوان «کسانی که جرأت کردند آشکارا سخن گویند» که تحت عنوان «من یجرؤ علی الکلام» به عربی ترجمه شد.

۴۱۵- نگاه به: رنی، سیاست‌الحکم، ج ۲، ص ۵۸، نیز: جان مینو، الجماعات الضاغطة، ص ۲۶.

بیش تر. در کشورهای دموکراتیک سرمایه دارها تبدیل به یکی از مراکز حاکمیت اقلیت شده اند. همان گونه که در نمونه های قبلی مشاهده کردیم وجود اقلیت های قوی با حاکمیت واقعی مردم مخالف و نامتجانس است. اما موجودیت آنها نتیجه ی قابل انتظار دموکراسی بود. این پدیده شامل تمام دوران ها و جوامع خواهد شد. جدای از ناهمگونی این پدیده با نمونه ی خیالی دموکراسی، اقلیت به دموکراسی آسیب و زیان وارد می کنند. به هر مقدار قدرت این اقلیت بیش تر باشد خطر آنها علیه دموکراسی بیش تر است.

در آمریکا و براساس لیست مالیات سال ۱۹۲۸، اشخاصی که درآمد سالانه ی ایشان بیش تر از هزار دلار بود، در مدت هفت سال از ۶۷ نفر به ۵۰۰ نفر رسید، اما از این تعداد تنها ۲۴ نفر درآمد هریک از آنها از ۱۰ میلیون دلار بیش تر بود.^{۴۱۶}

در آن دوره ۸۰٪ سرمایه های بانک های آمریکا تنها در اختیار ۲۴ کمپانی اقتصادی بود.^{۴۱۷}

رئیس جمهور پیشین آمریکا، فرانکلین روزولت در ۱۹۸۳ گفته بود، وقتی سود کمپانی ها میان ۳۰۰ نفر تقسیم می شود، یک نفر از آنها از هر دلار ۷۸ سنت دریافت می دارد، حال آنکه ۲۹۹ نفر دیگر تنها ۲۲ سنت دریافت می دارند.^{۴۱۸} (هر دلار ۱۰۰ سنت می باشد) در دهی شصت

۴۱۶- جان دیویی، الفردیة قدیما و حدیثا، ص ۱۰۱.

۴۱۷- منبع قبلی، ص ۳۶.

۴۱۸- ه لاسکی، الدیمقراطیة الامریکیة، ص ۲۲۱.

یکی از مسئولان قدیمی فرانسوی اظهار می‌داشت که تنها بودجه‌ی یکی از کمپانی‌های آمریکایی (جنرال موتورز) به اندازه‌ی بودجه‌ی فرانسه است.^{۴۱۹}

در بریتانیا هم در میانه‌ی سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۵، نیمی از دارایی‌های بریتانیا در اختیار کم‌تر از ۱٪ مردم بود.^{۴۲۰}

در رابطه با تمام جهان نیز، ثروتمندترین‌ها در سال ۱۹۶۰، ۲۰٪ ساکنان زمین ۷۰٪ درآمدهای جهان را در اختیار داشتند. پس از گذشت سی سال یعنی در سال ۱۹۹۰ این نسب به ۸۵٪ درصد درآمدها رسید.^{۴۲۱} افزایش سرمایه پدیده‌ای بود در قرن نوزدهم پیش‌بینی می‌شد. به عنوان نمونه مارکس آن را پیش‌بینی نموده بود. (هرچند او به طور مطلق از آن سخن گفته بود).

جدای از بزرگ شدن هر کمپانی، بسیاری اوقات دو یا چند کمپانی کارهای خود را به شراکت می‌گزارند. نمونه‌ی دو کارخانه‌ی بزرگ فورد آمریکا و فیات ایتالیا است که سال ۱۹۹۰ توافق کردند کارهای خود را در زمینه‌ی تراکتورسازی و وسایل کشاورزی با مشارکت هم انجام دهند که نتیجه‌ی این کار فروشی پنج میلیارد دلاری خواهد بود.^{۴۲۲} البته نمونه‌های زیادی راجع به این تجمیع و مشارکت در تولید وجود

۴۱۹ - Gaston Defferre, Op. Cit, P. ۴۴۱.

۴۲۰ - کریم مسعد، الديمقراطية البرطانية، ص ۲ نیز دکتر طه عبد العليم در مجله (العربی) کویت، شماره ۴۴۵، کانون دوم ۱۹۹۶ ص ۱۱۱.

۴۲۱ - محمود المراغي در مجله العربی «کویت»، شماره ۴۴۵، کانون اول ۱۹۹۵، ص ۸۰.

۴۲۲ - دکتر کامل احمد، در مجله العالم، شماره ۳۳۹، ۱۱/۸/۱۹۹۰، ص ۳۹.

دارد، و کافی است به گفتن این نکته بسنده کنیم که قدرت‌های اقتصادی خود دولتی‌اند در درون دولت، که برای حفظ و افزایش دارایی‌های خود، هم بر دولت و هم بر مردم تأثیر نهاده و گاهی به طور مستقیم در امور و فعالیتی‌های سیاسی وارد می‌شوند.

این قدرت‌ها جهت به دست آوردن و افزایش حاکمت و سلطه‌ی اقتصادی و سیاسی خود ابزار و وسایل مختلفی دارند. یکی از ابزارهای مهم و مؤثری که در اختیار دارند، احتکار می‌باشد. براساس سرشماری‌های سال ۱۹۳۵ بریتانیا بیش‌تر از ۹۰٪ محصولات سوختی و شیر خشک و ابزارهای کفاشی و... احتکار شده‌اند.^{۴۳۳}

در آمریکا هم کمپانی‌های محترک مخالف موافقتنامه‌ی جدید New Deal - که از ۱۹۳۲ به بعد سیاست رئیس‌جمهور فرانکلین بود - بودند. به خاطر همین مخالفت روزولت قادر به از بین بردن احتکار نشد. حتی قوه‌ی قضائیه هم علیه این سیاست رئیس‌جمهور ایستاد و دخالت دولت در امور اقتصادی یا به دیگر سخن امور سرمایه‌داران را کاری غیرقانونی دانست.^{۴۳۴}

سال ۱۹۶۲ نیز برخوردی میان رئیس‌جمهور جان کندی - که محبوب مردم بود - و کمپانی‌های بزرگ فولاد که قیمت‌ها را افزایش داده بودند، روی داد. پس از فشارها و تهدیدات فراوان، رؤسای کمپانی‌ها بازی را

۴۳۳- کریم مسعد، الديمقراطية البريطانية ص ۸۹-۹۰.

۴۳۴- نگاه کنید به: ه لاسکی، اصول السياسة، ج ۱، ص ۲۴.

باختند.^{۴۲۵} جان کندی در ۱۹۶۳ کشته شد، سپس مردی دستگیر شد که گویا این مرد قاتل جان کندی است، بعداً او نیز کشته شد و تا کنون مسئله‌ی کشته شدن جان کندی به صورت مخفی باقی مانده است، هم‌چنین پس از کشته شدن او در رسانه‌های گروهی به فراوانی از روابط جنسی او با زنان و روابط عاشقانه‌اش سخن گفته می‌شد، کاری که با هیچ یک از رؤسای دیگر آمریکا انجام نشد.

صاحبان صنایع لابی‌های خاص خود را دارند که در آمریکا قدرتمندترین لابی‌ها هستند. براساس یکی از منابع دهه‌ی شصت، ۲۰۰ اتحادیه غیراقتصادی و ۵۰ اتحادیه اقتصادی و مالی وجود دارد، که تمام آنها به وسیله «اتحادیه صاحبان صنایع و تولیدات» متحد می‌شوند.^{۴۲۶} پیداست که این تجمع و سازماندهی تعدادی سرمایه‌دار آسان‌تر از سازماندهی تعداد زیادی از کارگران فقیر است.^{۴۲۷} در این صورت سرمایه‌داران جدای از دارایی خود که یکی از علل بزرگ و مهم قدرت آنهاست، یکی دیگر از عوامل قدرت‌زا را در اختیار دارند که عبارت است از سازماندهی.

سرمایه‌داران با استفاده از این توانایی‌ها در امور سیاسی کشور دخالت نموده و در اجرای اهداف اقتصادی خود تعلل نورزیده‌اند. قدرت دخالت

۴۲۵- نگاه کنید به: لووی و روش، منهج السیایة...، ص ۳۸-۳۹.

۴۲۶- منبع قبلی، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۴۲۷- ه لاسکی، مدخل الی علم السیاسة، ص ۱۱۰.

در امور سیاسی نیز راه را برای ازدیاد دارایی‌ها فراهم می‌نماید. نمونه‌ی تأثیر سرمایه‌داران در میدان سیاست بسیار است، لاسکی به نقل نمونه‌ای می‌پردازد که در دهه‌ی چهل قرن حاضر روی داده است. او اظهار می‌دارد، شاید انتخاب‌کنندگان ایالت دلاویر در آمریکا، دو نماینده‌ی خود را از طریق انتخابات روانه‌ی مجلس (کنگره) نمایند، اما همه می‌دانند رئیس واقعی این دو، خانواده دی پونت هستند.^{۴۲۸}

سرمایه‌داران تنها به دخالت در امور کشور اکتفا نمی‌کنند، بلکه برای رسیدن به اهداف خود هر وسیله‌ای را به کار می‌گیرند.

لاسکی از ارتشا و فساد به عنوان وسایلی نام می‌برد که راکفلر* جهت حفظ واقعیت خود به عنوان سردمدار صاحبان صنایع از آن بهره می‌جوید، او می‌افزاید قانون مانعی بود که گریزی از آن نبود.

راکفلر نمونه‌ی اشخاصی است که حاضرند بدون رحم و شفقت، هر مانعی را که در مسیر گسترش قدرت آنها قرار می‌گیرد، از سر راه بردارند.^{۴۲۹}

یکی از وجوه مخالفت و ناسازگاری میان سرمایه‌داری و دموکراسی را مفهومی تحت عنوان دموکراسی اقتصادی - که توسط متفکرین

۴۲۸- ه لاسکی، الديمقراطية الامریکية، ص ۲۳.

•- راکفلر پدر و پسر، هر دو سرمایه‌دار بودند، منظور لاسکی در اینجا راکفلر پدر است (۱۸۳۹-۱۹۳۷) که سلطان صنعت نفت بود.

۴۲۹- منبع قبلی، ص ۴۲.

سوسیالیست درباره‌ی دموکراسی ارائه شده است - نشان می‌دهد. این نوع از دموکراسی با دموکراسی سیاسی متفاوت می‌باشند. قبلاً دموکراسی بیش‌تر با لیبرالیسم رابطه و پیوند داشت، اما همان‌گونه که لاسکی اظهار می‌دارد، تنها بعد از انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ است که برابری اقتصادی تبدیل به بخشی از عقیده‌ی دموکراسی شد.^{۴۳۰} اما هنوز راه زیادی باقیست تا دموکراسی اقتصادی در میدان بحث و گفتگو قرار می‌گیرد.

افزایش تولیدات توسعه دستگاه‌های دموکراتیک را سرعت بخشید.^{۴۳۱} و دلیل آن فشار سرمایه‌دارها بود که قصد داشتند هم‌چون طبقه‌ی اریستوکرات قدرت و سلطه داشته باشند، اما در همان حال از دیدگاه آنها دموکراسی وسیله‌ای بود برای افزایش دارایی‌هایشان^{۴۳۲} و دموکراسی نیز مانع از چنین امری نخواهد شد، به خصوص اگر دموکراسی لیبرال هم باشد. لیبرال‌ها (آزادی‌خواهان) نه تنها جهت آزادی تبلیغ می‌کنند. بلکه تفکر دموکراسی اقتصادی را نیز مشتبه می‌سازند. همان‌گونه که یکی از محققین عرب اظهار می‌دارد، لیبرال‌ها، دموکراسی اقتصادی را به آزادی اقتصادی تفسیر می‌کنند،^{۴۳۳} زیرا آزادی واژه‌ای اساسی در باور و

۴۳۰ - H. Laski, Democracy, Op. Cit, P. ۷۷.

۴۳۱ - Ibid, P. ۸۱.

۴۳۲ - بولدین از دانشگاه آمریکایی می‌گوید: دموکراسی برای سرمایه‌دارهای آمریکا در قرن گذشته سلاحی بود برای حفظ سرمایه‌شان، نگاه کنید به: د. ل. بولد ونی، الديمقراطية أمل الانسان الاکبر، ص ۱۱۲.

۴۳۳ - دکتر محمد یحیی عویس، مستقبل الديمقراطية و مفاهیمها، ص ۲۲۵.

عقیده ایشان بوده و دموکراسی اقتصادی زمانی هستی و وجود خواهد داشت که افراد در فعالیت‌های اقتصادی خود آزاد باشند و کسی در کار ایشان دخالت ننماید. حال آن که دموکراسی اقتصادی از دیدگاه سوسیالیست‌ها، برابری اقتصادی را تأمین می‌نماید.

برخلاف نظرات هر دو گروه دموکراسی خواهان و مارکسیست‌ها، آزادی اقتصادی و برابری اقتصادی مخالف یکدیگر هستند، زیرا اگر هم چون مارکسیست‌ها به برابری اقتصادی دعوت کنیم راه را بر آزادی اقتصادی به این معنی که هر کسی در به دست آوردن دارایی و سامان آزاد باشد، سد می‌کنیم و سخن گفتن از آزادی اقتصادی به این معنی که طبقه‌ی کارگر بنده و برده‌ی سرمایه‌داران نباشند، کافی نیست.

اگر هم چون دموکراسی خواهان نیز سخن از آزادی اقتصادی بگوییم، لازم است که انتظار نابرابری‌های اقتصادی را داشته باشیم، زیرا به سبب آزادی اقتصادی افراد مانند هم دارای دارایی و سامان نخواهند شد.

دو قرن قبل، الکساندر همیلتون یکی از بنیانگذاران قانون اساسی آمریکا، گفته بود، تا آزادی وجود داشته باشد نابرابری هم وجود خواهد داشت، و عدم وجود برابری نتیجه‌ی این آزادی است.^{۱۳۴} این خود یک اصل و قانون است: «نابرابری نتیجه‌ی آزادی است». برای تأمین «برابری» و «آزادی» هم لازم است نیروی وجود داشته باشد که همان دولت است، آن هنگام هم به جای «برابری»، «عدالت» پدید می‌آید. زیرا «برابری»، به خصوص «برابری» کامل اصلاً پدید نمی‌آید. به هر حال در بخش آزادی

دوباره از آزادی و برابری سخن خواهیم گفت، در اینجا هدف سخن از دموکراسی اقتصادی بود که بسیاری از افراد از جمله سوسیالیست‌ها بدان دعوت می‌کردند، و دموکراسی غربی را به سبب عدم وجود این نوع از دموکراسی مورد انتقاد قرار می‌دادند، هرچند انتقاد درستی است، اما باید به نتیجه‌ی آن که عبارت است از محدود نمودن آزادی به ویژه آزادی اقتصادی، اعتراف نمود.

در رابطه با انتقاد از دموکراسی سیاسی، انتقاد دیگری رخ می‌نماید مبنی بر این که سرمایه‌داری و دموکراسی تنها زمانی با هم همزیستی دارند که منافع سرمایه‌داری تأمین شده باشد. لاسکی اظهار می‌دارد اگر دموکراسی سیاسی تلاش نماید مالکیت خصوصی را تبدیل به مالکیت عمومی (یعنی مالکیت سرمایه‌داران را به دولت تفویض کند) نماید، در این صورت طبقه‌ی سرمایه‌دار از قدرت دولت برای از بین بردن دستگاه‌های دموکراتیک استفاده خواهد کرد.^{۴۳۵} هم‌چنین اظهار می‌دارد که براساس تجربه بعد از جنگ جهانی اول (منظور از تجربه، فاشیست است) سرمایه‌داری بهتر آن می‌داند که دموکراسی را بگشاید نه اینکه از امتیازات خود دست بکشد.^{۴۳۶}

مک آیور هم عنوان می‌دارد که ملی کردن تمام املاک خطری است علیه دموکراسی.^{۴۳۷} بدون شک از بین بردن دموکراسی آخرین سلاح

۴۳۵- ه. لاسکی، الدولة...، ص ۱۵۴.

۴۳۶- ه. لاسکی، اصول السیاسة، ج ۱، ص ۲۵.

۴۳۷- ر. مک آیور، تکوین الدولة، ص ۴۳۳.

سرمایه‌داران نیست، (آنها خود سود سرشاری از وجود دموکراسی می‌برند)، بلکه قبل از آن تمام توان خود را از طریق راه‌های قانونی یا بازی کردن با راه‌های قانونی جهت حفظ دستاوردهای خود به کار می‌گیرند. به عنوان مثال ممانعت از احزابی که قصد دارند اساس سرمایه داری را تغییر داده و سوسیالیزم پدید آورند، این کار از طریق مخالفت با این احزاب در پارلمان، حکومت و در میان مردم به صورت روا و ناروا انجام می‌گیرد.

لاسکی در سال ۱۹۳۵ عنوان می‌کرد، شایع است که وظیفه و کار مجلس لوردهای بریتانیا (مجلس طبقه اریستوکرات کشور) حفظ کشور از حکومت حزب کارگری است که تلاش نماید اصول سوسیالیست را تبدیل به قانون نماید، همچنین تمام پیشنهادات حزب محافظه‌کار به این خاطر است که در برابر ارائه و تصویب قانون از سوی حکومت کارگران مانع ایجاد نماید.^{۴۳۸} همچنین می‌افزاید چند مصوبه قانون علیه حزب کارگر اعمال شده است.^{۴۳۹}

مسئله‌ی قابل انتظاری هم است که حزب کارگر آرام آرام و مرحله به مرحله از مواضع صرف‌نظر نماید، به گونه‌ای که این حزب در این اواخر به رهبری تونی بلر که از ۱۹۹۴ به رهبری حزب رسیده است، به سوی میانه میل کرده است.^{۴۴۰} یعنی از چپ دور شده است.

۴۳۸- ه لاسکی، الدولة...، ص ۲۷۸-۲۷۹.

۴۳۹- منبع قبلی، ص ۱۵۸.

۴۴۰- نگاه به مجله‌ی المشاهد السياسي، شماره ۳۱، ۱۳-۱۹ تشرین اول ۱۹۹۲، ص ۶۶.

لاسکی همچنین درباره‌ی کشورهای اسکاندیناوی (سوئد، نروژ، ...) می‌گوید هرچند در این کشورها، حکومت سوسیالیستی تشکیل می‌شود، اما هیچ یک از آنها جرأت نمی‌کنند مصیوبات سوسیالیستی را اجرا نمایند.^{۴۴۱}

در آمریکا به تندی برخورد شده است، و پس از جنگ‌های اول و دوم جهانی کمونیست‌ها دچار زندان و شکنجه و اذیت و آزار و تبعید (در مبحث آزادی از آن سخن خواهیم گفت) شدند، زیرا کارشان با سرمایه‌داری هم‌خوانی ندارد... پس از آن در ۱۹۶۱ دیوان عالی علیه یکی از اعضای حزب کمونیست حکمی غیرقانونی (شش سال زندان) صادر نمود، اتهام او این بود که گویا تلاش نموده است حکومت را تغییر دهد و در این راه فقط به صورت نظری و تئوری خواستار چنین چیزی بود، نه اینکه عملی انجام داده باشد.^{۴۴۲}

براساس قانون می‌بایست فرد عملاً در جهت تغییر حکومت تلاش نماید و آنگاه مجرم شناخته شود، اما قانون سرمایه‌دارها چیز دیگری است، و همین قانون سرمایه‌دارها بود که دوره‌ی ترس و وحشت مک‌کارتی را آفرید. (مراجعه کنید به بحث آزادی).

براساس یکی از مجلات ۱۹۳۴ اگر کسی آشکارا با سرمایه‌داری مخالفت و دشمنی می‌ورزید به سختی می‌توانست برای خود کاری دست

۴۴۱- ه. لاسکی، اصول السیاسة، ج ۱، ص ۲۵. از وضعیت فعلی آنها بی‌خبریم و بیداست که این کشورها هنوز سرمایه‌داری بوده و سوسیالیست نشده‌اند.

۴۴۲- لویوی و روش، منهج السیاسة الامریکیة، ص ۲۶۲.

و پا کند. همچنین از هر کار دولتی دور انداخته شده و حتی در کارهای غیردولتی با مانع و سنگ اندازی روبرو می‌شود.^{۴۴۳}

بدون شک امروز هم این مسئله درست است که کارگر یا کارمندی نزد سرمایه‌دار نشاید با سرمایه‌داری دشمنی بورزد. از سویی دیگر نشینده‌ایم که کارمند بلندپایه‌ی حکومت، دارای تفکراتی چپ باشد. یکی از منادیان دموکراسی بیان می‌دارد: لازم است گول ظاهر را نخوریم، زیرا کسی که می‌ترسد کارش را از دست بدهد، آن شهروندی نیست که - کتاب می‌گویند - با دیگر شهروند یکسان و برابر است.^{۴۴۴}

دموکراسی در سایه‌ی سرمایه‌داران، کارگران و تمام طبقات پایین جامعه را با اشکال و قالب‌هایی فریب می‌دهد. سارتر اظهار می‌دارد که حق انتخاب عبارت است از گمراه نمودن و فریب دادن طبقه‌ی کارگر، همچنین وقتی از یک طبقه خواسته می‌شود درباره‌ی مسایل مهم اظهار نظر کنند، آن هم بدون اینکه رابطه و پیوندی میان این مسایل و وضعیت این طبقه برقرار شود، این فریب و گمراه نمودن است.^{۴۴۵}

نمونه‌ی دیگری از فریب مردم از سوی سرمایه‌دارها، حقوق زن می‌باشد، همان گونه که لاسکی عنوان می‌دارد، [این مسأله] تبدیل به یک خواسته شده و قانون آن را تأیید می‌نماید و این موضوع از زمانی رایج

۴۴۳- ه لاسکی، الدولة...، ص ۲۱۵.

۴۴۴- دیلیسل بیرنز، الديمقراطية، ص ۱۸۷.

۴۴۵- نگاه به: سارتر، روسی، روزنتال، محاورات فی السياسة، ص ۱۰۵.

شد که این روابط تولید بهتر آن دید که حقوق را تأیید نماید.^{۴۴۶} به دیگر سخن سرمایه‌دارها برای افزایش تعداد کارگران خود، و نیز پایین آوردن دستمزدها و عدم ترس از اعتصاب، نیازمند کار زنان بودند، همچنین دستمزد زنان کارگر کمتر از دستمزد کارگران مرد بود. و همین‌ها دلیل و علل سخن از حقوق زنان هستند، نتیجه‌ی این حقوق هم این است که حقوق دیگری به ایشان داده شود، یکی از این حقوق همان حق رأی است.

مثال سوم درباره‌ی فریب مردم، اهمیت دادن به آموزش شهروندان است که ادعا می‌کنند برای توسعه‌ی دموکراسی لازم بوده و تبدیل به یکی از کارها و وظایف دولت شد، علت آن هم این بود که صنعت و صنایع تولیدی لازم می‌نمود که کارگران باسواد باشند.^{۴۴۷}

در این صورت توسعه یا شکست دموکراسی به مقدار زیادی به منافع سرمایه‌دارها وابسته است. تاریخ ثبت نموده که دموکراسی چگونه برای خدمت به منافع خوانین و سرمایه‌دارها به وجود آمده است. حادثه بزرگ انگلیس یعنی پیمان بزرگ Magna Carta در ۱۲۱۵ میلادی عبارت بود از اعتراف پادشاه به حقوق خوانین و ملاکین، اما حاوی هیچ نکته‌ای درباره‌ی حقوق مردم نبود.^{۴۴۸} حادثه‌ی مهم بعد از این، انقلاب انگلیس بود (قرن هفدهم) که از پارلمان دفاع نموده، اما در ورای آن

۴۴۶- ه. لاسکی، الدولة...، ص ۱۲۸.

۴۴۷- منبع قبلی.

۴۴۸- دیوید کوئل، النظام السياسي...، ص ۲۶۸.

خواسته‌ی بازرگانان مبنی بر حق مشارکت آنان در حکومت وجود داشت.^{۴۴۹} بعد از آن اصلاحات سال ۱۸۳۲ رخ نمود که یک گام بسیار مهم دموکراسی بود، اما چگونه درباره‌ی این قانون تصمیم‌گیری شد؟ در آن برهه‌ی زمانی کشاورزان از یک سو با گرسنگی دست و پنجه نرم می‌کردند و از سویی دیگر نفرت از قوانین مربوط به عدم واردات گندم در میان بود... همین عامل سبب روی دادن تظاهرات و اعتراضاتی از سوی کشاورزان و کارگران و صنعت‌گران شد، صاحبان سلطه و قدرت متوجه شدند که ایشان «با نصف یا یک‌چهارم نیروهایشان با شورش و انقلاب روبرو می‌شوند»، لذا راه‌حل این است که سرمایه‌دارها در صفوف آنها وارد شوند تا دست از شورش بردارند، به همین خاطر قانون سال ۱۸۳۲ تصویب شد و صاحبان صنایع وارد پارلمان شده و پس از آن با گلوله در مقابل تظاهرکنندگان ایستادند.^{۴۵۰}

تا سال ۱۹۱۹ تنها دو طبقه ملاکین و بورژوا و نیز بزرگان کلیسا در پارلمان انگلیس دارای نماینده بودند و پس از آن بود که پارلمان به روی تمام طبقات گشوده شد. اما آیا واقعاً پارلمان به روی مردم گشوده شد یا مردم ظاهراً فریب داده شدند؟ پاسخ این است که نیروی سرمایه‌دارها را باید شناخت، چون اگر آن را شناختیم، خواهیم فهمید که این طبقه به راستی از برخی امتیازات خود صرف‌نظر نموده، اما با این وجود هنوز امتیازات بسیار زیادی برایش باقی مانده است. اندکی دورویی و ادعاهای

۴۴۹- ه لاسکی، الدولة...، ص ۱۲۹.

۴۵۰- منبع پیشین، مقدمه مترجم کامل زهیری، ص ۱۱-۱۲.

بزرگ برای پوشاندن و مخفی نمودن این موضوع کافی است. سرمایه‌داری که به دقت کارهای اختصاصی خود را بررسی و حسابرسی می‌نماید آیا حساب‌های سیاسی‌اش را «سرپایی» انجام می‌دهد؟ حق رأی و انتخابات را گسترش داده و مردم را در آن مشارکت دادند، هزینه‌های بالای انتخابات تنها از عهده‌ی سرمایه‌دارها بر می‌آید. و هیچ قانونی جهت محدودیت هزینه‌های انتخاباتی نمی‌تواند میان کاندیداها مساوات و برابری برقرار نماید و هزینه‌های انتخاباتی اگر برای یک کاندیدا کم باشد، اما برای تعدادی از کاندیداها بیش‌تر خواهد شد و این گونه است که هیچ گروه فقیری نمی‌تواند در سراسر کشور کاندید داشته باشد. در این صورت از همان ابتدا دموکراسی تحت کنترل کامل یا نیمه کامل سرمایه‌داری است. سرمایه‌دارها به این اکتفا نکرده بلکه تلاش می‌کنند اعضای پارلمان و کارگزاران حکومت را تحت سیطره‌ی خود درآورند.

در یکی از تحقیقات مربوط به سنای آمریکا آمده است که سرمایه‌داران درباره‌ی تمام افرادی که نامزد پست‌های حکومتی می‌شوند، تحقیق و پرس و جو می‌نمایند تا شاید نقطه‌ضعفی از به دست آورده و از آن استفاده نمایند.^{۴۵۱}

سرمایه‌داران همچنین تلاش می‌کنند احزاب را نیز تحت سیطره‌ی خود درآورند. آنها بهتر آن می‌دانند که برای احزاب پول صرف نمایند و

کاری نکنند احزاب از ایشان احساس بی‌نیازی کنند.^{۴۵۲}

یکی از رهبران بزرگ اتحادیه های آمریکایی اعتراف نمود که خود و کارفرما تلاش می‌کنند از طریق فساد و رشوه‌دادن بر احزاب سیطره یابند.^{۴۵۳}

سلطه‌ی سرمایه‌دارها به حیطة‌ی آموزش هم رسیده است و بعداً در مبحث آزادی از آن سخن خواهیم گفت که چگونه با هزینه کردن برای دانشگاه‌ها و دانشکده‌ها، هیچ استاد یا تفکر رادیکالی جایی برای حضور نخواهد داشت. البته رادیکال براساس معیارهای سرمایه‌داران. لاسکی سرمایه‌داران آمریکایی و صاحبان صنایع بریتانیا را در ردیف هیتلر و موسولینی قرار داده و می‌گوید در مدارس مغز نسل‌های آینده را آماده می‌سازند تا قایل به پرستش آنها بوده و این پرستش را بر آنها تحمیل نمایند.^{۴۵۴}

برناردشاو دریاره‌ی بانک‌ها برای آمریکائیان سخن گفته و اظهار داشته بود بانک‌ها تبدیل به چنان قدرتی شده‌اند که اگر تبدیل به نیروی دینی نشوند، می‌توانند تبدیل به نیروی سیاسی بی‌نظیری شوند، و هر ملتی اجازه دهد این نیرو در اختیار افراد غیر مسئولی قرار گیرد، از نظر سیاسی یا نادان است و یا دیوانه‌ی دیوانه.^{۴۵۵}

۴۵۲- دیوید کوپل، النظام السياسي، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۴۵۳- ه لاسکی، اصول السياسة ج ۴، ص ۵۶.

۴۵۴- ه لاسکی، الدولة...، ص ۳۱۴.

۴۵۵. برناردشاو، البیمارستان السياسي، ص ۳۱.

فکر نمی‌کنیم در اواخر قرن بیستم میلادی هیچ یک از خطراتی که بحث شد، کم شده باشند. بلکه باید منتظر گسترش و افزایش آنها باشیم، زیرا مدام دارایی‌ها افزایش پیدا کرده و با این افزایش تعداد سرمایه‌داران بسیار بزرگ کاهش پیدا می‌نماید. هر قانونی هم که برای مهار این نیرو تصویب شود (اگر بتوان چنین قانونی تصویب کرد) تنها جوهریست بر روی کاغذ.

لاسکی اظهار می‌دارد تمام وسایل و ابزارهایی همچون انتخابات، رفراendum، پیشنهاد و حق عزل نمودن و... در مقابل کثرت مالکیت قدرت خود را از دست داده و نمی‌تواند مرزی برای آن قایل شود.^{۴۵۶}

یکی از سرمایه‌داران آمریکایی چنان باوری به خود داشت، که گفته بود: مهم نیست قدرت و حاکمیت در اختیار کدام حزب یا کدام شخص باشد. زیرا ما نه سیاسی هستیم و نه متفکر اجتماعی، ما ثروتمندیم و آمریکا ملک ما و در اختیار ماست، تنها خدا می‌داند این مسئله چگونه روی داد، اما قصد داریم تا جایی که امکان دارد این قدرت و سلطه را در اختیار خود نگه داریم.^{۴۵۷}

ششم: قدرت‌های رسانه‌ای

قدرت‌های رسانه‌ای یکی دیگر از مراکز حاکمیت اقلیت‌اند. دستگاه‌های خبر رسانی یا در اختیار سایر قدرت‌ها به ویژه قدرت‌های اقتصادی هستند و یا دارای صاحبان اختصاصی می‌باشند.

۴۵۶. ه. لاسکی، الديمقراطية الامریکیة، ص ۷۱.

۴۵۷. دوايت ل. بولدوين، الديمقراطية أمل الأمانة الأكبر، ص ۱۱۲.

بحث بیش تر در این باره را در مبحث آزادی بیان خواهیم کرد و در اینجا به گفتن این موضوع اکتفا می‌کنیم که رسانه‌های خبری امروز دارای چند امپراطوری هستند که در کار خود احتکار به خرج می‌دهند. این امپراطوری‌ها تلاش می‌کنند رسانه‌ها را در اختیار خود گرفته و از این کار دو هدف دارند: ۱- سود مالی فراوان؛ ۲- قدرت و سلطه.

اگر بدانیم رسانه‌ها چه نقش مهمی ایفا می‌کنند و متوجه باشیم که این دستگاه‌های خبری و اطلاع‌رسانی در اختیار اقلیت قرار دارند، آنگاه آسانی به این نتیجه خواهیم رسید که قدرت‌های رسانه‌ای یکی دیگر از نیروهای اقلیت و نیز رده‌ی دیگری بر این دروغ‌اند که گویا دموکراسی حاکمیت مردم است. رسانه‌ها همان گونه که یکی از نویسندگان رسانه‌ای غربی بیان می‌کند شرط نیست که در خدمت دموکراسی باشند.^{۴۵۸}

قدرت رسانه‌ای به دو شکل دیده می‌شود:

۱- تأثیر نهادن بر حاکمان و سایر نیروهای حاضر در میدان؛

۲- تأثیر نهادن بر مردم.

بدون شک این دستگاه‌های خبری و اطلاع‌رسانی همیشه تلاش می‌کنند با خواسته‌های مردم آشنا شده و آنها را پنخس نمایند، اما در لابه‌لای پاسخ به افکار عمومی حاکمیت و سلطه‌ی خود را حاکم نموده و حتی عقلا نیت مردم را هم ختشی می‌نمایند.

از حاکمیت مردم چه چیزی باقی می‌ماند؟

موارد مذکور همان قدرت‌های اصلی اقلیت در دموکراسی‌اند. بحث در مورد حاکمیت اقلیت مقداری به طول انجامید، زیرا از نگرگاه ما

۴۵۸. نگاه به: محمود المراغی، از مجله العربی کویت، شماره ۴۲۵، کانون اول ۱۹۹۵، ص ۵۹.

مهم‌ترین وجه دموکراسی است، حتی جوهر و ماهیت هر گونه حاکمیتی بود، و همراه با حاکمیت فردی، گسترده‌ترین و ماندنی‌ترین نوع حاکمیت‌اند.

باید برای قانونی که جوهر و ماهیت نظام‌های حکومتی است، ارزش قابل‌باشیم، آن قانونی که هرچند واقعی است و کسانی بوده‌اند - مستقیم یا غیرمستقیم - از آن سخن گفته بودند، اما به خاطر نفاق و دورویی و ادعای دموکراسی و آزادی... مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. چرا حاکمان نسبت به این حقوق بی‌توجه نباشند که آنچه وجود دارد حاکمیت اقلیت است، نه حاکمیت مردم؟ منافع حاکمان در این نیست که مردم بدانند که فریب خورده‌اند و آنچه را حاکمیت مردم می‌دانند، در حقیقت حاکمیت اقلیت است... خیر... هیچ یک از حاکمان نمی‌خواهند این حقیقت آشکار و فهمیده شود.

رئی اظهار می‌دارد برخی مبالغه نموده و بیان می‌کنند نظام‌های دموکراتیک عبارتند از نوعی دیکتاتوری که از طریق آرای عمومی حکومت می‌نمایند.^{۴۵۹} ما نیز می‌گوییم: بهتر آن است که گفته شود دموکراسی عبارت است از حکومت الیگارشسی «حکومت اقلیت» که از طریق انتخابات عمومی حکومت می‌نماید.

حتی اگر حکومت مردم وجود داشته یا روزی از روزها وجود داشته باشد، این حالتی موقتی بوده و به زودی حکومت اقلیت یا حکومت فردی ایجاد می‌شود. قانونی که در جهان سیاست حاکم و فرمان‌رواست عبارت است از قانون داروینی: «قدرتمند باقی می‌ماند = تنازع بقاء».

مردم هم عبارتند از مجموعه‌ای از آراء و عقاید متفاوت و سازماندهی نشده که آماده فریفته شدن هستند (به خصوص اگر فاسد باشند)، آنها سرگرم زندگی شخصی خود هستند...، به طور خلاصه از چیزی که سبب و مایه‌ی قدرت باشد تهی هستند تا «ماندگار شوند»، حال آنکه اقلیت تمام شروط را دارا هستند: تعداد آنها محدود است، لذا سازماندهی ایشان آسانتر است؛ سازماندهی هم قدرت بزرگی است، دارای قدرتی مادی هم هستند: حاکمیت یا دارایی سومین قدرت است: سیاست پیشه‌ی آنهاست، برخلاف مردم که بیش‌تر مشغول به دست آوردن پول و گذراندن وقت هستند، چهارمین قدرت: هدف آنها رسیدن به حاکمیت است... برخلاف مردم عادی که از قبول مسئولیت فرار می‌کنند... هرچند بیش‌تر نکات مثبت آن را شمارش کنیم بیش‌تر باور پیدا می‌کنیم که حاکمیت تنها برای اقلیت می‌باشد، تنها نیروی مردم «تعداد» می‌باشد، اما این خود به ظاهر نیرو و قدرت است. زیرا مردم نه آن مردمی‌اند که در یک‌ایک مسایل هم رأی و هم هدف باشند و نه می‌توانند این تعداد زیاد خود را سازماندهی کنند، همچنین هر کاری انجام دهند (حتی اگر شورش هم کنند) به زودی کنترل می‌شود، زیرا اگر رهبری درجه اول نداشته باشند، قادر به ادامه راه نیستند، هر شورش و انقلابی هم اگر ادامه نداشته باشد، تنها اعتراضی است و بس. انقلابات مردمی هم زمانی موفق شده‌اند که رهبری (اقلیت) فرماندهی و رهبری انقلاب را بر عهده گرفته و یا در موارد استثنایی فرمانروا و حاکمی که شورش و انقلاب علیه او به وقوع پیوسته است، به حدی ترسو و سفیه بوده است که فرار را بر قرار ترجیح داده و حاکمیت را رها نموده است.

دوباره تکرار می‌کنیم که این مسئله نه بدبینی (سیاه‌نمایی) است و نه کم‌اهمیت قلمداد کردن مردم، بلکه تنها قرائتی از واقعیت است، واقعیتی

که مگر خود را فریب دهیم و از آن صرف نظر کنیم و به جای آن سخن از حاکمیت مردم بگوییم. یکی از اهداف اصلی و اساسی ما به عنوان اسلامگرایان، آموزش و پرورش مردم است و امید زیادی به اصلاح و رها نمودن او از فساد داریم تا بتوانند نقش خود را ایفا نمایند و تبدیل به مراقب و محافظ جامعه‌ای شوند که آن را تشکیل می‌دهند و بر حکومت نیز... تنها اینکه ما خود را با شعارهای دموکراسی و سروری و سیادت مردم و حاکمیت مردم و... فریب نمی‌دهیم.

بازگشتی به بحث اصلی

یکی از انتقادات مطرح شده درباره‌ی «حاکمیت مردم» این بود که مسیر را برای استبداد و ظلم تحت عنوان مردم فراهم می‌نماید، براین اساس علیه این نتیجه ضمانت و گارانتی‌ای لازم است... این گارانتی و ضمانت هم آزادی است. در اصل آزادی، اقلیت را در برابر ستم اکثریت محفوظ می‌دارد، اما به خاطر اینکه مشاهده نمودیم، بحث بحث اکثریت نیست، بلکه بحث حاکمیت اقلیت است، پس در این صورت ناچاریم مسئله را برای غربی‌ها تبیین نماییم و آزادی را حافظ و نگهبان مردم علیه استبداد اقلیت نماییم. جای شگفتی نیست اگر مسئله‌ای را برای غربی‌ها تبیین و توضیح دهیم. زیرا آنها مسایل زیادی را به اشتباه قبول نموده‌اند. در این صورت زمان آن فرا رسیده است که دومین اصل اساسی دموکراسی را مورد تحقیق و بررسی قرار دهیم.

بخش چهارم اصل آزادی‌های عمومی (آزادی‌های فردی)

اصل آزادی‌های عمومی (آزادی‌های فردی)

این اصل، دومین اصل از اصول اساسی دموکراسی جدید است. این آزادی‌ها عبارتند از آزادی عقیده و دین، آزادی تشکیل اجتماعات، مجامع و انجمن‌های مسالمت‌آمیز، آزادی اندیشه...

قبلاً در بحث از دموکراسی مستقیم بیان شد که در دموکراسی یونان باستان آزادی‌های فردی وجود نداشت، و دولت بر افراد حاکمیت مطلق داشت، دین دولت می‌بایست دین تک تک افراد باشد، مالکیت خصوصی حرمتی نداشت، بلکه املاک افراد تحت سیطره و سلطه‌ی دولت بود و دولت می‌توانست آنها را تصاحب نماید.

اما با وجود نبود آزادی‌های فردی در یونان باستان، در هیچ جای دیگر به اندازه‌ی یونان درباره‌ی آزادی تبلیغ نمی‌شد. منظور از آزادی این بود که ملت آزاد بوده و ستمگران حاکمیت نداشته باشند. یعنی این آزادی عبارت بود از آزادی تمام ملت در برابر حکام.^{۴۶۰}

۴۶۰- درباره‌ی اصل آزادی و نبود آزادی‌های فردی در یونان نگاه کنید به:

این نوع آزادی قدیمی مناسب‌ترین آزادی برای دموکراسی می‌باشد، زیرا اصل و ماهیت دموکراسی این است که سیادت و سروری از آن مردم باشد و خواست مردم یا ملت فراتر و بالاتر از تمامی خواست‌ها باشد، و بدین‌سان لازم است که افراد تنها در چارچوب و محدوده‌ی خواسته‌های «مردم/ ملت» آزادی داشته باشند و خارج از آن آزادی خود را از دست دهند.

مکتب دموکراسی خود آزادی‌های افراد را کفالت نمی‌نماید، بلکه مکتبی که دعوت به آزادی می‌کند، در حقیقت مکتب لیبرالیسم است که براساس اصل حرمت نهادن به آزادی‌های فردی بنا نهاده شده است... به همین خاطر بحث‌های زیادی درباره‌ی اینکه اصل اساسی اول دموکراسی یعنی «سیادت و سروری مردم/ حاکمیت مردم» و اصل آزادی‌های عمومی با هم ناهم‌خوانی دارند، صورت گرفته است.

دیگی Duguitt حقوق‌دان فرانسوی اظهار می‌دارد: باور گسترده و غلطی مبنی بر اینکه دموکراسی و آزادی دوقلوهایی هستند که از هم قابل تفکیک و جدایی نبوده و با هم متولد شده‌اند، وجود دارد.^{۴۶۱}

به خاطر این تناقض و درمان آن، برخی از حقوق‌دانان غربی، با تفاوت قائل شدن میان نظام دموکراتیک و مکتب دموکراسی درصدد پینه و وصله کردن این نقص و اشکال برآمده‌اند.

از دیدگاه چنین افرادی مکتب دموکراسی (یعنی فلسفه‌ی آن) شروط

۴۶۱- دکتر عبدالحمید متولی، الوجیز فی النظریات و الأنظمة السیاسة، ص ۱۵۹-۱۶۰؛ نیز

حفظ این آزادی‌ها را فاقد بوده، حال آنکه نظام دموکراتیک (یعنی اثبات و اجرای این فلسفه)، این آزادی‌ها را حرمت نهاده و سیادت و سلطه‌ی دولت را محدود می‌نمایند.^{۶۶۲} به همین خاطر دیگی عنوان می‌دارد درست نیست که مکتب دموکراسی همیشه مکتبی آزادی‌خواه باشد، همین مکتب بود که طرفدارانش را - به عنوان مثال - تشویق نمود تا حاکمیت و سلطه‌ای مطلق به دولت بخشیده و افراد را بدون قید و شرط مطیع دولت نمایند. حتی حقوق‌دان جدیدی چون ایسماین Esmein که دلخوشی زیادی به اصل سیادت و سروری ملت داشت، نتوانست انکار نماید که مکتب دموکراسی، مکتبی آزاد نبوده و حتی در نظامی که از اصل دموکراتیک هم منشأ و سرچشمه گرفته باشد، آزادی حقیقی وجود ندارد، زیرا مجلس ملی (که اثبات‌کننده‌ی سیادت و حاکمیت مردم است) می‌تواند قوا را تنها در اختیار خود بگیرد.^{۶۶۳} بدینسان آزادی و تسامح، بخشی از چارچوب کلی دموکراسی نبوده و نمونه‌های زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد اتوکراسی (حکومت فردی) در برخی از وجوه بیش‌تر از دموکراسی حافظ آزادی بوده است.^{۶۶۴}

در اینجا نمونه‌ی دیگری از تقلید کورکورانه «دموکراسی‌خواهان» غرب که پرچم «دموکراسی و آزادی» را توأمأ برافراشته بودند، اما تعداد اندکی از ایشان از تناقض میان این دو واژه آگاه هستند - اگر این تعداد

۴۶۲- نگاه به: دکتر محمد کامل لیل، النظم السياسية، ص ۴۷۰.

۴۶۳- دکتر طعیمة الجرف، نظریة الدولة، ص ۲۹۸-۲۹۹.

۴۶۴- دکتر آلبرت بدر، رد: مستقبل الديمقراطية و مفاهیمها، ص ۳۵۱.

اندک هم وجود داشته باشند - بیان می‌کنیم.

علت پیوستگی و ارتباط آزادی با دموکراسی برمی‌گردد به دعوی و تبلیغ آزادی اقتصادی، تا افراد بدون دخالت و مانع‌تراشی دولت قادر به انجام فعالیت‌های اقتصادی باشند، و همین سبب شده بود که دموکراسی بیان‌کننده‌ی مفهوم لیبرالیسم اقتصادی باشد، از سویی دیگر آزادی‌های فردی اساس این لیبرالیسم بود، به همین خاطر این آزادی تبدیل به معیاس و معیار دموکراسی شد.^{۴۶۵}

در قرون قبل به فراوانی از آزادی سخن گفته می‌شد، به عنوان نمونه قرن ۱۶ میلادی سرشار و مملو از گفتگو درباره‌ی حق قیام علیه اوامر و دستورات دولت به هنگام تناقض و مخالفت با وجدان افراد بود.^{۴۶۶}

لیبرالیسم در میانه‌ی تلاش جهت آزادی اقتصادی پدید آمد، در آن دوره لیبرالیست‌ها بر روی اصول فلسفه‌ای اجتماعی کار می‌کردند، و این فلسفه تبدیل به برنامه‌ای سیاسی می‌شد، اما لیبرالیسم جدید و بنا به گفته‌ی جان دیویی فیلسوف آمریکایی، تنها تئوری‌ای است که به شیوه‌ای نامشخص «نگاه به جلو» نامیده می‌شود، بدون آنکه این تئوری از هدفی که به سوی آن سیر می‌کند مطمئن باشد.^{۴۶۷} این سخن دیویی در ۱۹۳۰ بیان شده است، اما لیبرالیسم بعدی دچار مسایل و مشکلات دیگری شد،

۴۶۵- ر. مک آیور، تکوین الدولة، ص ۲۳۴.

۴۶۶- H. Laski, Democracy, in: Encycl Of The Social Sciences, Vol. ۵. P. ۷۹.

۴۶۷. جان دیویی، الفردیة قدیما و حدیثا، ص ۵۸.

احزاب لیبرالیستی در جهان به سبب تغییر سرشت و ماهیت دولت تحلیل رفتند.

قبلاً بیان شد که دولت آن برهه از زمان دولتی بود که از ورود در امور اجتماع دوری می‌گرفت، اما بعدها تبدیل به دولت ایجابی شد که به وجوه آموزش، سلامت و ضمانت‌های اجتماعی... اهمیت می‌دهد.

عقب‌نشینی و شکست لیبرالیسم هم دلیل و مدرک دیگری بر تناقض و ناهم‌خوانی میان آزادی و دموکراسی است، هرچند این تناقض و ناهم‌خوانی وجود دارد، اما امروز بیش‌تر از پیش به آزادی نیاز هست. زیرا مردم به خصوص در غرب بیش از پیش از اتحاد و هم‌رأیی و خواسته‌های مشترک دور شده‌اند، در جامعه‌ای سرگردان و موزائیکی سخن نه از اراده‌ی ملت بلکه بیش‌تر از آزادی گروه‌ها و افراد به میان می‌آید.

مسئله‌ی تناقض و ناهم‌خوانی میان دموکراسی و آزادی، اولین مشکل اصل آزادی‌های عمومی است که در بخش‌های قبلی نمونه‌هایی از آن بیان شد. به عنوان نمونه نگاه کنید به نهمین مانع در برابر حاکمیت مردم.

مسئله و مشکل دوم این اصل، مسئله و مشکل میان آزادی و حاکمیت است.

به گفته‌ی جورج بیردو G. Burdeau امروز دو گروه وجود دارند، گروه اول خواستار آزادی است و گروه دوم خواستار و طرفدار قانون. براساس اصول سال ۱۷۸۹ (سال انقلاب فرانسه) آزادی عقیده، آزادی

کار، مطبوعات... اعطا شد، اما لازمی تأمین این آزادی‌ها، این است که دولت چند کاری انجام دهد، به این صورت که دولت کنترل و نظارت خود را افزایش دهد و در مواقع مقتضی فشار لازم را وارد سازد، انجام این کار نفی آزادی از سوی دولت است.^{۴۶۸}

روسو چنین چیزی گفته بود. از دیدگاه روسو اراده‌ی عمومی عبارت است از خیر مشترک میان اراده‌های فردی^{۴۶۹} و لازم است افراد در راه اراده‌ی عمومی، از تمام حقوق خود صرف‌نظر نمایند.^{۴۷۰}

در حالی که یعقوبی‌ها (جناح چپ رو انقلاب فرانسه) که از تفکرات و عقاید روسو دنباله‌روی می‌کردند، این حق را به افراد داده بودند تا اراده‌ی عمومی تشکیل دهند؛ اما پس از تشکیل آن باید تک تک افراد مطیع و متقاد این اراده‌ی همگانی و عمومی باشند.^{۴۷۱} اما در انگلیس دموکراسی جان استوارت میل و جان لاک که بیش‌تر دموکراسی‌ای لیبرالی بود، بیش‌تر به آزادی اهمیت می‌دادند نه به نظام.^{۴۷۲}

در مبارزه میان آزادی و حاکمیت، حاکمیت سیطره پیدا می‌کند. لاسکی عنوان می‌دارد که اگر آزادی انسان، شیوه‌ی زندگی جامعه را مورد تهدید قرار دهد (شیوه‌ای که در خدمت افرادی است که دولت را در اختیار گرفته‌اند)، همیشه چنین آزادی‌ای انکار خواهد شد.

۴۶۸- جورج بیردو، الديمقراطية...، ص ۱۱۰-۱۱۱.

۴۶۹- نگاه به ژان ژاک روسو، فی العتد الاجتماعي، ص ۶۸.

۴۷۰- منبع قبلی، ص ۴۹.

۴۷۱- دکتر طعیمة الجرف، نظرية الدولة، ص ۵۰۵.

۴۷۲- ادوارد بیرنز، افکار فی صراع، ص ۱۲.

لاسکی می‌افزاید: آزادی همیشه وظیفه‌ی حاکمیت است.^{۴۷۳} یا به دیگر سخن حاکمیت منشأ و سرچشمه آزادی است و در هر مبارزه‌ی این منشأ و سرچشمه است که تصمیم می‌گیرد آزادی را اعطا نماید یا خیر.

مسئله و مشکل سوم: مشکل و مسئله‌ی میان آزادی و نظام

مشکل و مسئله‌ی میان آزادی و حاکمیت ناشی از مشکل و مسئله‌ی میان آزادی و نظام است. آزادی‌های فردی همیشه با حفظ نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی هم‌خوانی و سازگاری ندارد... لاسکی هدف اصلی تمدن غرب در طول ۱۵۰ سال را - در دهه‌ی ۴۰ این موضوع را نوشته است - این گونه تعیین می‌کند که چگونه میان آزادی‌های فردی و نظام اجتماعی هماهنگی ایجاد شود.^{۴۷۴} قبول یا رد وجود این هدف اصلی، باعث تغییر حقیقت وجود این مسئله نمی‌شود؛ آزادی بر این نظام تغییر ایجاد کرده و آنگاه ناگزیر از انتخاب یکی از این دو راه خواهیم بود، یا آزادی‌ای که حد و مرز کمی داشته باشد و در نهایت توجهی به نتایج این آزادی نشود، یا حفظ نظام و تحدید وسیع و گسترده آزادی.

برتراند راسل مسئله را در چارچوب گسترده‌تری قرار داده و از مسئله و مشکل اصلی سیاست و اخلاق سخن می‌گوید که هماهنگی میان نیازهای زندگی اجتماعی و نیازهای ضروری فرد است.^{۴۷۵}

۴۷۳ - H. Laski, Liberty, Op. Cit. P. ۴۴۶.

۴۷۴ - ه. لاسکی، حقوق الانسان، ص ۱.

۴۷۵ - ب. راسل، الفلسفة و السياسة، ص ۸.

آزادی نه تنها به دموکراسی ضرر و زیان می‌رساند، بلکه ضرر آن متوجه کیان سیاسی کشور هم شده و به خاطر ترس از این موضوع برخی از دموکراسی خواهان معتقدند که «اکثریت» حق دارد خود را بر «اقلیت» اولویت و ترجیح دهد، اما این مسئله زمینه‌ی لازم برای استبداد را فراهم می‌نماید.^{۴۷۶}

ناهماهنگی میان آزادی از سویی و حاکمیت و نظام از سویی دیگر، مشکل دیگر کشورهای بزرگ و کوچک است، اما بیش‌تر کشورهای کوچک گرفتار این مشکل‌اند، زیرا اگر رژیم حاکم بخواهد سیاست مستقلی اجرا نماید و یا اینکه نظام اجتماعی یا دینی،... را حفظ کند، باید برای کشورهای بزرگ مخالف خود که تلاش می‌کنند از طریق تحریک و کمک به مخالفان داخلی (احزاب اقلیت‌های ملی و دینی و...) هدف و خواسته‌ی رژیم حاکم را با شکست مواجه سازند، حسابی باز نماید. رژیم حاکم حتی اگر حرمت آزادی را پاس داشته و ارزش آن را درک نماید، در پاسخ به این تحریکات خارجی، مرزهای آزادی را بیش‌تر محدود می‌نماید.

ترجیح آزادی یا نظام... بخشی از دیدگاهی وسیع و گسترده‌تر درباره‌ی آزادی است. تفاوت دیدگاه‌ها و نظرات درباره‌ی آزادی ناشی از فهم و تعامل با نظریه‌ی آزادی است. در گذشته و اکنون نیز هر کسی وجهی از مسئله را «بهتر» دانسته است. ولتر و دیدرو خواستار حفظ فرد (افراد) بودند، حال آنکه مونتسکیو خواستار نظامی قانونی بود. از سوی

دیگر مابلی Mably و موریللی Morelly نیز در اندیشه اوتوپیاپی (مکان یا نظامی نمونه) کمونیست بودند.^{۴۷۷} روسو و یعقوبی‌ها نیز اراده‌ی همگانی را بر اراده‌ی فردی افراد مسلط کرده بودند و تمام این افراد در یک دوره‌ی زمانی زیسته بودند. در قرن ۱۸ میلادی و در کشور فرانسه. و این خود ما را به مشکل و مسئله‌ی چهارم «واژه‌ی آزادی و معنا و مفهوم آن» رهنمود می‌کند.

مسئله و مشکل چهارم: واژه‌ی آزادی و معنا و مفهوم آن

آزادی واژه‌ای مبهم است، زیرا افراد زیادی، هر یک از دیدگاه خود و در هر عصری با مفاهیمی مخصوص درباره‌ی آن سخن گفته‌اند. از جمله: در اواخر سده‌ی ۱۶ میلادی، آزادی در فرانسه قبل از هر چیز عبارت بود از توانایی شهروندان در پرستش خدا، براساس مذهب خاص خود. در قرن هفدهم و در انگلیس عبارت بود از پایان دوره‌ای که پادشاه می‌توانست به آرزوی خود مالیات تعیین نماید.^{۴۷۸} اگر توجه داشته باشیم که فرانسه‌ی قرن شانزدهم جنگ‌های مذهبی را تجربه کرد. (جنگ میان مذاهب مسیحی) و انگلیس قرن هفدهم نیز استبداد پادشاهی را تجربه کرد... به سهولت به این نتیجه خواهیم رسید که تبدیل به حقیقت هم شده است و آن این است که ماهیت آزادی براساس زمان و مکان دچار تغییر خواهد شد، به همین خاطر تعیین معنا و مفهوم آزادی سخت و

۴۷۷ - H. Laski, Democracy, Op. Cit, p. ۸۰.

مشکل است.^{۴۷۹}

گفته شده که محورهای کلی آزادی ثابت و غیرقابل تغییر بوده، حال آنکه ماهیت ویژه‌ی آن با تغییر مکان و زمان دچار تغییر می‌شود.^{۴۸۰} به عنوان مثال شاید درخواست آزادی در دوره‌ی ای از طریق درخواست تسامح دینی خود را نشان دهد و در دوره‌ی دیگری از روی اعطای حق رأی و انتخاب.^{۴۸۱} پس از توسعه‌ی طبقه‌ی کارگر هم (این هم نمونه‌ی دیگریست) مبارزه برای آزادی از میدان سیاست به میدان حقوق اقتصادی منتقل شد.^{۴۸۲} نمونه‌ی دیگر آزادی جنسی است که نزد بسیاری از افراد یکی از انواع آزادی است، حال آنکه نزد روسو شهوت به تنهایی بردگی است،^{۴۸۳} نه آزادی.

در این صورت ما با مشکل تعریف آزادی مواجهیم، اگر بخواهیم همانند هر تعریف دیگری حد و مرزهای آزادی را تبدیل به بخشی از تعریف آزادی نماییم، مشکل دیگری که رخ می‌نماید که عبارت است از حدود آزادی.

فلاسفه‌ی قدیمی دموکراسی و آزادی (آن گونه که دکتر ملحم قربان بیان می‌دارد) براین باور بودند که آزادی حدود و مرزهایی دارد، اما

۴۷۹ - H. Laski, Liberty, Op. Cit. P. ۲۴۴.

۴۸۰ - H. Laski, Ibid, Ann Van Wynen Thomas, The Semantic Of International Law, P. ۵۵.

۴۸۱ - H. Laski, Ibid.

۴۸۲ - Ibid, P. ۴۴۵.

مشکل مشخص نمودن این حدود و مرزهاست. از جمله‌ی تعیین حدود آزادی این است که آزادی فردی در جایی به پایان می‌رسد که آزادی «دیگری» آغاز می‌شود، یا اینکه شخص تا جایی آزاد است که مزاحم دیگری نشود، اما (این سخن دکتر ملحم است) این تعیین حدودی ناقص و مبهم است، زیرا کار یا عمل شخص اول اگر باعث اذیت و آزار شخص دوم نمی‌شود احتمال دارد سبب اذیت و آزار شخص سوم شود. یا اینکه این کار و عمل در ظرف زمانی و مکانی مشخصی سبب اذیت و آزار شخصی نمی‌شود احتمال دارد در ظرف زمانی و مکانی دیگری سبب اذیت و آزارش شود.^{۱۸۴} یکی از چیزهایی که واژه‌ی آزادی را از واقعیت دور کرده و آن را وارد دنیای خیال می‌کند، این است که به شیوه‌ای مطلق این واژه را تفسیر و تعریف کرد، لذا (همان گونه که دکتر الحبابی می‌گوید) اگر از مطلق‌گرایی دور شویم، این واژه معنایی واقعی به دست خواهد آورد، یعنی نمی‌گوییم «آزادی وجود دارد»، بلکه می‌گوییم «آزادی فلان چیز وجود دارد» و «آزادی بهمان چیز هست»، اما با این واقعی نمودن واژه، ناهماهنگی روی می‌دهد، زیرا با این حساب برای آزادی «قید» قایل شدیم، یعنی آزادی قبل از هر چیزی عبارت است از «قید» قایل شدن.^{۱۸۵}

۴۸۴- دکتر ملحم قربان، در مستقبل الديمقراطية و مفاهیمها، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۴۸۵- دکتر محمد عزیز الحبابی، از منبع قبلی، ص ۱۵۳.

مسئله و مشکل پنجم عبارت است از اصول و مبانی اساسی آزادی در این باره هم نظرات و دیدگاه های مختلفی وجود دارد. مک آیور اظهار می دارد، لازم است آزادی اقدام علیه دولت و آزادی عقیده وجود داشته باشد (که انتخابات نشان دهنده آن است) و همین دو آزادی درباره ی انتخاب حکومت و جهت عمومی سیاست تصمیم گیری می کنند... و این عبارت است از آزادی دمکراتیکی که حکومت را تشکیل و نیز منحل نماید... سایر آزادی ها از این دو آزادی نشأت گرفته و اخذ شده اند.^{۴۸۶}

تعیین حد و مرز دیگری برای آزادی این است که: کسانی که قانون بر آنها تحمیل می شود، قادر باشند از طریق حق انتقاد و شکایت کردن این قانون را تغییر دهند.^{۴۸۷}

لاسکی درباره ی انتخاب حکام می گوید: برای اینکه شهروندان قادر باشند به خوبی این کار را به انجام برسانند، لازم است آزادی اظهار رأی داشته، هم چنین دارای آزادی تجمع و تأسیس احزاب و سندیکاها باشند^{۴۸۸} که این خود تعیین آزادی به صورت کلاسیک است، او در یکی دیگر از آثارش بیان می دارد آزادی سیاسی این است که سخن و نظر شهروند در امور دولت قابل قبول و پذیرفتی باشد^{۴۸۹} و نیز می گوید:

۴۸۶- مک آیور، تکوین الدولة، ص ۲۵۰.

۴۸۷- سیریل جود، الحرية فی القرن العشرين، ص ۱۸۱.

۴۸۸- ه لاسکی، حقوق الانسان، ص ۳.

۴۸۹- ه لاسکی، اصول السياسة، ج ۱، ص ۱۱.

وقتی بتوانم این کار را انجام دهم، آزادیم سلب نشده است.^{۴۹۰}

در مبحث قدرت‌های اقتصادی در حاکمیت اقلیت، سخن هامیلتون را نقد کردیم که اظهار می‌داشت: تا وقتی آزادی باشد، نابرابری هم وجود دارد. لورد اکتون هم بیان می‌دارد برابری و آزادی دو موضوع متضاد هستند اما بر عکس لاسکی برابری را یکی از مفاهیم اساسی آزادی دانسته و بیان می‌دارد بدون آزادی برابری هم وجود نخواهد داشت، یعنی از دیدگاه او «برابری» از مبانی و اصول اساسی آزادی است.^{۴۹۱}

در این صورت، پس از این بحث‌ها این سؤال مطرح است که در آزادی چه چیزی اصلی و چه چیزی واقعی است؟

مسئله و مشکل ششم: آزادی

مسئله‌ی ششم آزادی با بندهای قبلی رابطه و پیوند دارد، به ویژه تعریف آزادی و اصول و مبانی آن. مسئله و مشکل معیار و مقیاس است: براساس کدام معیار می‌توانیم بفهمیم چه چیزی آزادی است، و چه کسی آزاد است و آزادی در کجا وجود دارد...؟

نمونه و مثالی از معیار آزادی، مطبوعات است: آیا مردم می‌توانند آنچه را که دوست دارند، بیان داشته و درباره‌ی هر شخصی که خود بخواهند قادر به نوشتن و انتشار آن هستند؟ اگر این گونه باشد، در آن صورت

۴۹۰- منبع پیشین، ص ۳۶-۳۷. درباره‌ی آزادی نگاه کنید به کتاب دیگر او تحت عنوان الدولة فی النظرية والنظرية والتطبيق، ص ۶۴ به بعد.

آزادی مطبوعات مساوی است با هرج و مرج. اما اگر حکومت بر مطبوعات نظارت نماید، مطبوعات تحت رحمت حکام قرار می‌گیرد. حال که چنین است یا «خواست روزنامه‌نگاران حاکم است» و یا «خواست حکومت»^{۴۹۲} واضح است که نمی‌توانیم هیچ یک از این دو معیار را انتخاب نماییم.

به همین صورت اگر از مقدار و کمیت آزادی‌ای که لازم است به مردم داده شود سخن بگوییم، به نتیجه نخواهیم رسید. برتراند راسل دانشمند و فیلسوف مدافع حداکثر آزادی اظهار می‌دارد که آزادی‌ای کم سبب سستی و آزادی بسیار زیاد هم سبب هرج و مرج می‌شود. به همین خاطر مسئله‌ی آزادی از نظر او مانند هر مسئله‌ی دیگری است، یعنی مسئله‌ی مقدار و اندازه و کمیت است.^{۴۹۳}

واضح است که برتراند راسل هم چون یک ریاضی‌دان اهمیت زیادی به کمیت و اندازه می‌دهد.^{۴۹۴}

اما به نظر من مسئله تنها کمیت و مقدار نیست، بلکه مسئله‌ی «نوع» هم مطرح است. در جهان ماده به کمیت اهمیت داده می‌شود، اما در جهان انسانی «نوع» نیز ارزش و اهمیت خود را دارد. نمونه‌ی آن نتایج آزادی‌های جنسی است.

مثال دیگری از آزادی‌های جنسی این است که احتمال دارد کسی

۴۹۲- دکتر محمد علی الحبابی در، مستقبل الديمقراطية، ص ۱۵۴-۱۵۶.

۴۹۳- راسل، السلسطة و الفرد، ص ۶۲.

۴۹۴- نگاه کنید به: السلسطة و السياسة، راسل.

معتقد باشد که مقدار کمی آزادی جنسی باید وجود داشته باشد، اما ما معتقدیم که همین مقدار کم آزادی جنسی گسترش یافته و به وضعیت فعلی غربی خواهید رسید و به همان مقدار کم اکتفا نخواهد شد. در این صورت «مقدار و کمیت» هم «معیار» نیست.

مسئله و مشکل هفتم:

حتی اگر راه‌حلی را هم متصور نباشیم، حداقل باید در برابر این سؤال پاسخی وجود داشته باشد: آیا اصول و مبانی آزادی اجازه می‌دهند که اصول و مبانی خود آزادی را رد کنیم؟ یا حداقل آزادی اجازه می‌دهد علیه حکومت یا علیه هر چیز دیگری از خشونت استفاده کنیم؟

راسل برای بنا نهادن دموکراسی به آزادی باور داشت حتی اگر به ترور و انقلاب خونین نیز بینجامد.^{۴۹۵} لاسکی هم چنین نظری داشت، اما مک آیور در پاسخ به لاسکی بیان می‌دارد در جامعه‌ی دموکراتیک از شهروند خواسته می‌شود که با دموکراسی سازگار باشد.^{۴۹۶} اما عدم اجازه به انقلاب و شورش قیدی است برای آزادی، آن‌گاه باید دانست بر اساس کدام معیار این قید جایز است و چرا لازم است شهروند با «دموکراسی سازگاری» داشته باشد.

۴۹۵- ادوارد بیرنز، افکار فی صراع، ص ۸۰.

۴۹۶- ر. مک آیور، تکوین الوله، ص ۲۴۶.

محدودیت‌های آزادی

مسئله‌ی اساسی و بسیار بزرگ آزادی در حیطه‌ی اثبات و تثبیت آن است، یعنی زمانی آزادی با واقعیت تعامل می‌نماید.

در دموکراسی - همان گونه که در حکومت دیکتاتوری هم برخی آزادی‌ها وجود دارد - این آزادی‌ها محدودیت‌هایی دارند.

یکی از تفاوت‌های میان دموکراسی و حکومت‌های غیر دموکراتیک (و دیکتاتوری) این است که آنچه در اینجا بدان اجازه‌ی حضور و ظهور داده می‌شود در حکومت‌های غیر دموکراتیک ممنوع می‌باشد و برعکس.

در حکومت دیکتاتوری انسان آزاد نیست از دیکتاتور انتقاد نماید، یا اینکه این آزادی را داراست، اما اگر بخواهد این، آزادی را اجرا نماید لازم است «بهای آن را پرداخت نماید»، حال با از دست دادن جاننش یا زندانی شدن... اما در دموکراسی آزادی انتقاد از حکام وجود دارد.

این یک طرف قضیه است، زیرا انسان تنها از حکام و فرمانروایان انتقاد نمی‌نماید، اگر انسان از یکی از مراکز قدرتمند جامعه انتقاد نمود، لازم است آمادگی پرداخت «هزینه و بهای» آن را داشته باشد که عبارت است از حملات سخت و محاصره و تهمت و افترا به شخص...

در اینجا سؤال مهم این است: آیا آزادی در اروپای دموکراتیک همانند آزادی در حکومت‌های دیکتاتوری، آزادی‌ای محدود و دارای حد و مرز است یا مسئله تنها در حد زیر پا نهادن و پایمال کردن کوچکی است و بس؟

اگر مسئله پایمال کردن اندک و استثناء است، در این صورت مشکل و مسئله‌ای نداریم و لازم نیست در این باره سخن به زبان آوریم، اما اگر پاسخ چیز دیگری باشد، در این صورت حالت آزادی محدود و دارای

حد و مرزی داریم که تفاوت آن با آزادی تحت سیطره‌ی حکومت دیکتاتوری تنها در مقدار و اندازه‌ی حد و مرزهاست... این پاسخ درست است.

اکنون نوبت شناخت حدود آزادی در غرب است.

محدودیت اول: فشار جامعه و مرزهای آن

جامعه عقاید و سنت‌ها و باورهای رایجی دارد که فشاری ایجاد کرده و افراد جامعه را مجبور می‌کنند موافق و هم جهت با این فشار حرکت کرده و خلاف آن شنا نکنند. هر کسی در جهت مخالف این فشار سیر و حرکت کند باید نیروی بسیار زیادی صرف نماید و در پایان یا آنقدر خسته می‌شود که ناچاراً تسلیم شده و همراه با جریان فشار حرکت می‌کند یا گوشه‌گیر شده و یأس ناامیدی به او روی می‌کند. در حالی که استثنائاً راه سوم یعنی پیروزی و ایجاد دگرگونی اتفاق می‌افتد. این حالت سوم بیش‌تر مواقعی اتفاق می‌افتد که جامعه آماده‌ی تغییر بوده یا به سوی تغییر در حرکت است، اما این حالت باز هم حالت «فشار» است. یعنی فشاری وجود داشته و در جریان است که فشار تغییر و دگرگونی است، این مسئله شرایط را برای فردی که قصد تغییر دارد فراهم و مهیا می‌سازد.

فشار جامعه سدی است در مقابل آزادی‌های فردی و در همان حالت پدیده‌ای «دمکراتیک» نیز هست، زیرا پدیده‌ای است در میان مردم، به سخن دیگر فشار اجتماع دلیل و سند دیگری است بر تناقض و ناهمگونی میان دمکراسی و آزادی.

لاسکی از انسان سخن می‌گوید که چگونه خود را با وضعیت

مطابقت داده و هیچ وجه از وجوه زندگی انسانی وجود ندارد که قوانین اجتماعی، اگر نه به صورت کلی، حداقل به صورت جزئی آن را در بر نگیرند.^{۴۹۷}

از سویی دیگر لورد اکتون بیان می‌دارد دموکراسی فردیت را نابود ساخت. همان فردیتی که چارچوب و کروکی حقیقی آزادی بود. البته در اثر جستجو به دنبال جفت.^{۴۹۸} یعنی وقتی انسان می‌خواهد نسخه‌ای از دیگران باشد، فردیت خود را از دست داده و با این کار آزادی خود را از دست خواهد داد.

وضعیت اجتماعی و توافق مردم درباره‌ی مسئله‌ای، انسان را وادار می‌سازد در صورتی که رأی و نظرش مخالف رأی و نظر مردم باشد صرف نظر نماید. این انسان از این می‌ترسد که به عنوان موردی شاذ به نظر برسد.^{۴۹۹}

تحقیقاتی هستند که نشان می‌دهند شخص از این می‌ترسد که دوستانش او را همچون انسانی عجیب و بی‌ارج ببینند.^{۵۰۰} پیداست که نتیجه‌ی چنین ترسی، مطیع شدن در برابر فشار و سازگار کردن خود با آن است... این راه‌حلی «دموکراتیک» است، زیرا «حاکمیت مردم» را تأمین می‌نماید، اما در همان حال راه‌حلی ضد آزادی است.

۴۹۷ - H. Laski, Liberty, Op. Cit. P. ۴۴۵.

۴۹۸ - Ibid

۴۹۹ - نقولا حداد، الديمقراطية مسیرها و مصیرها، ص ۱۰۰.

۵۰۰ - اوستن رنی، سیاست الحکم، ج ۱، ص ۳۳۱.

پدیده‌ی ترس از «فشار» در غرب و غیر آن گسترش یافته و به وضوح در آمریکا دیده می‌شود. جورج سانتیانا فیلسوف آمریکایی در این باره می‌گوید: در آمریکا هر چیزی اجباری است، اگر چنین نکنی می‌بایست خود را هم چون شخصی خودفروش یا حرامزاده احساس کنی.^{۵۰۱}

لیلیتال به هنگام نقل قولش از سانتیانا بیان می‌دارد که مردم خیلی زیاد به آنچه که در میان مردم رایج است گوش داده و توجه می‌کنند.^{۵۰۲} یعنی به سخن دیگران توجه می‌کنند، و این خود باعث اسارت آزادی می‌شود. لیلیتال در یکی از کتاب‌هایش در ۱۹۶۴ از انسان آمریکایی سخن می‌گوید که چگونه قادر نیست در برابر «فشار» و در برابر مردم مقاومت نماید، به همین خاطر «کم‌کشوری مثل آمریکا مردمش تحت سرکوب زندگی می‌کنند».^{۵۰۳} سپس می‌افزاید، ترس و دوست داشتن هماهنگی «یعنی: فرد مانند دیگران باشد» مدت‌ها قبل از ۱۹۸۴ آمریکا را تبدیل به کشوری «گوسفند نشین» (یعنی مردم تبدیل به گوسفند شدند)، کردند.^{۵۰۴}

از سوی دیگر اشیپینگلر (۱۸۸۰-۱۹۳۶) از منتقدان دمکراسی می‌گفت در اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا دیکتاتوری حاکم

۵۰۱- آلفرد لیلیتال در: هکذا ایضی الشرق الاوسط، ص ۲۲۰.

۵۰۲- منبع پیشین، ص ۲۲۱

۵۰۳- آلفرد لیلیتال، اسرائیل ذلک الدولار الزائف، ص ۱۳۴.

۵۰۴- منبع پیشین، ص ۱۲۵. منظور او رمان جورج اورویل است (۱۹۰۳-۱۹۵۰) که در سال ۱۹۴۸ نوشته شده و پیش‌بینی می‌کند که انسان در ۱۹۸۴ آزادی خود را از دست داده و تبدیل به

است، زیرا تفاوتی میان دیکتاتوری حزبی و دیکتاتوری که خود جامعه باشد، وجود ندارد.^{۵۰۵}

در هر جامعه‌ای لازم است انسان اطراف خود را بنگرد، حتی اگر این جامعه غرق در افسانه هم باشد. سوفی فرانسوی از انسانی می‌گوید که در کارهایش عقلانیت داشته و افسانه‌ها را درهم می‌شکند و بیان می‌دارد که مردم با خشم و غضب در او می‌نگردند. فرقی نمی‌کند این درهم شکستن افسانه‌ها در هر زمینه‌ای باشد، خواه در زمینه‌ی علوم طبیعی (فیزیک، شیمی...) باشد یا در حیطه‌ی توهمات نظریات اجتماعی یا هر حیطه‌ی دیگری^{۵۰۶} به همین خاطر چنین شخصی در راه شهرت خود بهتر این می‌داند که با اشتباهات مردم هماهنگ شود نه اینکه خود در مسیر درست و جامعه در مسیر غلط باشد...^{۵۰۷}

فشار جامعه و حد و مرزهای آن اشکال و نشانه‌هایی دارند که عبارتند از:

- ۱- رسوم و سنت‌ها: رسوم و سنت‌ها در تمام جوامع و نظام‌های اجتماعی و سیاسی وجود داشته و وجه قدرتمند «فشار» می‌باشد.
- ۲- خواست اتحاد: جامعه در برابر هر کسی که اتحاد آن را به خطر بیندازد، مانع ایجاد می‌کند.
- ۳- دین: یکی دیگر از وجوه قدرتمند جامعه می‌باشد. به عنوان نمونه

۵۰۵- ادوآد بیرتز، افکار فی صراع، ص ۲۱۸.

۵۰۶- آلفرد سوفی، الرأی العام، ص ۳۵.

۵۰۷- منبع قبلی، ص ۱۲۰.

در آمریکا هیچ کسی خود را براساس اینکه بی‌دین است، کاندید انتخابات نمی‌نماید. زیرا چنین شخصی نمی‌تواند پیروز انتخابات شود.^{۵۰۸}

۴- عقاید رایج: هر عقیده‌ای، به هر اندازه که غلط یا افسانه هم باشد، به شرط رواج در بین مردم، ارزش ویژه‌ی خود را داراست.

۵- منافع مادی: جامعه همان گونه که در برابر دخالت و دست‌اندازی در رسوم و سنت‌ها و دین مانع ایجاد می‌نماید. به همان شیوه مخالف و ضد افرادی است که منافع مادی را به خطر می‌اندازد.

به طور خلاصه جامعه دارای اصول و مبانی‌ای است و هر کس دشمنی خود را با این اصول و مبانی آشکار سازد، باید آماده‌ی مبارزه باشد و به هر میزان این اصول و مبانی نزد مردم بالارزش و مهم‌تر باشد، به همان میزان میزان عکس‌العمل آنها در برابر آن فرد بزرگ‌تر است تا جایی که چنین شخصی را «دشمن ملت» می‌دانند.

تسامح جامعه در مواردی است که ارزش و اهمیتی نداشته باشد، و این تسامح به هنگامی است که قول لاسکی - کسی علیه اصول و مبانی‌ای که جامعه بر آنها استوار است، قیام و مخالفت نرزد.^{۵۰۹}

محدودیت دوم: فشار ویژه

محدودیت قبلی «فشار»ی بود که جامعه یا بخش بزرگی از آن را در بر می‌گرفت. اما محدودیت دوم مربوط به منافع یا دیدگاهی در جامعه

۵۰۸- ه لاسکی، الديمقراطية لالمريكة، ص ۳۷.

است که بخشی از مردم حاملان آن هستند.

میزان قدرت این دیدگاه در این است که تعداد حاملان چنین دیدگاهی زیاد بوده یا اینکه از نظر تعداد کم بوده اما مکان ویژه‌ای دارند. به عنوان نمونه قبل از شکست کمونیزم، اصول و مبانی سوسیالیزم رایج بودند، و بسیاری از سیاسیون و روشنفکران از تهمت «سرمایه‌داری» و «بورژوازی» می‌ترسیدند. از سویی دیگر کمونیزم نیز تهمتی بود که برخی را می‌ترساند و راه را بر اظهار افکار و اندیشه‌های آنها - در صورتی که بویی از سوسیالیزم می‌داشت - می‌بست. امروز نیز بسیاری، از بیان افکار و اندیشه‌های ویژه‌ی خود، در صورتی که با «مد» روز که «آزادی و حقوق زنان» نامیده می‌شود، ناهماهنگ باشد، خودداری می‌کنند، تا مبادا «کهنه پرست» نامیده شوند.

فرد در جمع و فضایی اصطلاحاً «روشنفکری» از بیان رأی و نظری که بوی کهنه پرستی بدهد پرهیز می‌کند، اما همین رأی و نظر را در میان جمعی سستی یا عشایر بدون ترس و واهمه - و حتی با افتخار - بیان می‌دارد. بدینسان این فشار ویژه محدودیت دیگری برای آزادی ایجاد می‌کند، هر چند از محدودیت اولی محدودتر نیز هست.

محدودیت سوم آزادی: نیروهای سیاسی

انسان به آسانی فریب ظاهر را، -تکثر احزاب و انتقاد از حکومت و...- می‌خورد و فکر می‌کند که این نشانه‌ی آزادی کامل است و از این حقیقت که نیروهای سیاسی دارای منافع زیادی بوده و برخی از این منافع برای آنها تقدس دارد، غافل است. نیروهای سیاسی تنها حکومت و احزاب نیستند، بلکه نیروهای مخفی دیگری نیز وجود دارند.

محدودیت چهارم آزادی: نیروهای اقتصادی

در جای خود از این موضوع سخن گفتیم و فهمیدیم که تا چه میزان قدرت و توان دارند. آزادی در برابر این قدرت و نیروها ناتوان می‌ماند، زیرا منافع این نیروها به حدی برایشان تقدس دارد که در صورت لزوم - همان گونه که گفتیم - حاضرند کل نظام دمکراسی با شکست مواجه شود.

آزادی در عرصه عمل

به عنوان تأکید بر مباحث مطرح شده، مثال‌هایی از آزادی در غرب نقل می‌کنیم تا متوجه شویم که مسئله‌ی آزادی در غرب مسئله‌ی استثناء و پایمال کردنی مقطعی و گهگاه نیست.

اول- غرب به طور کلی آزادی را برای چه کسی می‌خواهد؟

از همان ابتدا تلاش برای آزادی از سوی گروهی از افراد صورت گرفت. یکی از داعیان آزادی و دمکراسی می‌گوید: در غرب ابتدا سیاسیون فریاد آزادی سر دادند، و قبل از پایان قرن نوزدهم بیش‌تر سیاسیون آن آزادی را به دست آوردند و پس از آن فکر می‌کردند اگر کسی غیر از ایشان آزادی بزرگ‌تری به دست آورد به ایشان زیان می‌رسد.^{۵۱۰}

نتیجه‌ی دعوت به آزادی، گسترش آزادی نبود، بلکه همان گونه که

راسل می‌گوید: در غرب قیود و نظام‌های قوی و تبلیغات گمراه‌کننده‌ی زیادی وجود دارند، بیش‌تر از آن‌چه مردم از آن‌ها باخبرند. او می‌افزاید: اعترافی نشده که این قیود تفاوت میان غرب و شرق را کم می‌کنند، یکی از خواسته‌های غرب مبنی بر این که «جهان آزاد» نامیده می‌شود، سبب تمسخر و خنده است.^{۵۱۱}

جاد به عنوان یکی از مدافعان آزادی در دهه‌ی سی قرن حاضر، عنوان کرده: براساس گزارش‌های رسمی شکنجه در زندان‌های کشورهای «متمدن» رو به افزایش بوده و بیان می‌دارد که بدون شک کشوری «متمدن» به شکنجه‌ی زندانیان خود اعتراف نمی‌کند.

او سپس می‌افزاید: بدی به جای آنکه از بین برود، رو به افزایش است.^{۵۱۲}

امروز به چه میزان از شکنجه استفاده می‌شود؟ بدون شک کشورهای مذکور و سایر «مدرن»ی‌جهت شکنجه دارند، و در هر حال کشوری متمدن - به قول جاد- به وجود شکنجه در زندان‌هایش اعتراف نمی‌کند. به همین خاطر و برای اینکه قادر به دادن حکم درباره‌ی وجود یا عدم آزادی باشیم، لازم است با حالت‌های مخفی و پنهان آشنا شویم، همچنین اگر آزادی را مشاهده کنیم باید دلیل و علت آن را بفهمیم. شاید علت آن چیزی غیر از محترم شمردن اصل آزادی باشد، همان‌گونه که یک نفر غربی درباره‌ی آزادی دین در غرب می‌گوید. بدون شک غربی‌ها نسبت

۵۱۱- ب، راسل، هل للأتسان مستقبل، ص ۵۷.

۵۱۲- سیریل جاد، الریة فی القرن العشرين، ص ۱۵.

به گذشته بیشتری نسبت به دین دارند، اما این ناشی و مبنی بر اصل تسامح نیست، بلکه به این خاطر است که نسبت به مسایل بزرگ و اساسی مسیحیت کم توجه‌اند.^{۵۱۳}

این خود ما را به حکم دادن درباره‌ی محدودیت‌های آزادی رهنمون و راهبر است: بین چه چیزی باور است و چه چیزی دارای ارزش و احترام است و چه چیزی دارای تقدس است و آزادی انتقاد از آن وجود دارد... آنگاه متوجه خواهیم شد که آیا آزادی وجود دارد یا خیر...

آن چیزی هم که ما آن را تسامح می‌دانیم، در حقیقت اثبات این سخن رایج است که تبدیل به قانون اجتماعی و سیاسی شده است «این به من ربطی ندارد *This is not my business*» این شامل تمام مردم می‌شود، اما حتی تا اندازه‌ای سیاستمداران را هم دربرمی‌گیرد.

در این صورت مسئله تسامح و دوست داشتن آزادی نیست بلکه سلبیت است. هر وقتی هم مردم یا سیاستمدارها موضعی بگیرند، وضعیت تغییر می‌کند، همان گونه که امروز در بیش‌تر کشورهای غربی علیه حجاب زن مسلمان موضعی دشمنانه دارند و زنان محجبه دچار اذیت و آزار می‌شوند، حال آن که مسئله‌ای عادی است اگر «راهبه»‌های مسیحی خود را بپوشانند.

دوم: آزادی در آمریکا

قبلاً آمریکا در برابر جهان غیر آزاد که شامل کشورهای کمونیستی و

کشورهای تحت سیطره‌ی دیکتاتورها بودند(هرچند بخش زیادی از آنها ابزار دست همان رهبر آزادی بودند)، خود را «رهبر جهان آزاد» می‌نامید. بیان شد که آداب و رسوم و سنت‌های رایج در آمریکا نیرویی ترسناک بوده و نیاز به بیان دوباره‌ی آن نیست. ترس و هراس جدای از این سطح، در سطح رسمی نیز وجود داشته است. سال ۱۹۱۹ به علت ترس سیاسیون و سرمایه‌دارها از کمونیزم آمریکا دوره‌ی ترسناکی را تجربه کرد. هزاران نفر دستگیر و شکنجه شدند، نمونه‌های فراوانی از این افراد شکنجه شده وجود دارند.

نمونه‌ای از آن ضرب و شتم یکی از دستگیر شدگان در مقابل دیدگان همسرش و ضرب و شتم و کتک‌کاری همسرش در برابر چشمان خودش بود. سلول یکی از دستگیر شدگان را گرم کرده بودند تا در اثر گرما شکنجه شود. ۸۰۰ نفر زن و مرد در یک دهلیز و راهرو زندانی و تنها داری یک دستشویی بودند. به خاطر این ترساندن‌ها و آزار و اذیت و شکنجه‌ها برخی توان مقاومت نداشته و دست به خودکشی زدند... روزنامه‌ها نیز همگی این عملیات را تشویق می‌کردند.^{۵۴}

ایجاد ترس و هراس به مرحله‌ای رسید که در برخی از ایالت‌ها کراوات قرمز ممنوع شد.^{۵۵} (زیرا سمبل و نشانه کمونیست‌ها بود). سال ۱۹۴۸ نیز هجوم دیگری انجام شد و دوازده نفر از اعضای بلندپایه‌ی حزب کمونیست آمریکا دستگیر شدند، قضات حتی وکلای

۵۱۴- آلبرت کان، الخیانه لطمی، ج ۱، ص ۳۲.

۵۱۵- قبلی، ص ۶۲.

آنها را نیز تهدید به مجازات می‌نمودند... با این وصف مطبوعات آمریکا برای «آزادی در آمریکا» در بوق و کرنا می‌دمیدند که در سایه‌ی این آزادی هر کسی بتواند در برابر دادگاه طعم عدالت را بچشد.^{۵۱۶}

سال ۱۹۵۵ قانونی به تصویب رسید مبنی بر اینکه کسی که عضو حزب کونیست باشد، مجازات نشود، اما تمام حقوق قانونی او از جمله ممانعت از آن حزب جهت کاندید شدن در انتخابات یا ممانعت از تمسک جستن آن حزب به دادگاه، سلب شود.^{۵۱۷}

در دوره‌ی ترس و وحشت پس از جنگ دوم جهانی، آزمایش تبعیت وجود داشت که براساس تصمیم سال ۱۹۴۷ رئیس‌جمهور ترومان می‌بایست از هر کارمند حکومت درباره‌ی میزان تعهد و دوستی او نسبت به حکومت تحقیق و بازجویی شود. (آن هم از سوی کمیته‌ای ضد آمریکا...) این تحقیقات و بازجویی‌ها دوره‌ی وحشتناکی را پدید آوردند، ایجاد ترس و وحشت به حدی رسیده بود که هر کسی خواستار رهایی از دشمن خود می‌بود کافی بود که به دفتر تحقیقات فدرال F. B. I گزارش داده و بیان نماید که همسر دشمن‌اش فلان کتاب یا روزنامه را مطالعه کرده یا سیاه‌پوستی را به خانه‌اش دعوت نموده بود... این دشمن از این پس از بین خواهد رفت، زیرا بعد از این گزارش، حتی اگر از زندان هم آزاد شود، مردم از او ترسیده و از او دوری می‌گیرند.^{۵۱۸}

۵۱۶- منبع قبلی، ج ۲، ص ۱۹۳. نیز ص ۱۵-۱۹۳.

۵۱۷- ۱. ستن رنی، سیاست‌الحکم، ج ۱، ص ۱۸۴ + ص ۱۸۷ به بعد.

۵۱۸- آلبرت کان، الخیانة العظمی، ج ۳، ص ۶۹-۷۰.

(حداقل به این خاطر که خودشان متهم و مضمون واقع نشوند). این حالت سبب شد برخی از این افراد دست به خودکشی بزنند.^{۵۱۹}

محدودیت در برابر مخالفان سرمایه‌داری بدانجا انجامید که مصوبه‌ای قانونی که قبلاً به کار گرفته نشده بود، به کار گرفته شود. براساس قانون اساسی آمریکا هر یک از دو مجلس می‌تواند با دو سوم آراء یکی از اعضای مجلسین را عزل نماید. در نisan ۱۹۲۹ مجلس نمایندگان نیویورک پنج نفر از اعضای انتخاب شده را با وجود داشتن تمام شرایط قانونی، رد نمود، تنها به این خاطر که سوسیالیست بودند، سپس در ایلول همان سال انتخابات ویژه‌ای انجام و دوباره هر پنج نفر آن‌ها انتخاب شدند و این بار هم سه نفر از ایشان عزل شدند.^{۵۲۰}

تعداد کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها زیاد نبودند تا حاکمان آمریکا از انقلاب یا کودتای آنها ترسی به دل راه دهند، زیرا براساس سرشماری ۱۹۱۹ هر سه حزب سوسیالیست و کمونیست و کمونیست کارگری ۸۰ تا ۱۰۰ هزار نفر بودند. یعنی از مجموع افراد بالغ آمریکا نسبت آنها یک ده هزارم بود.^{۵۲۱}

دوره‌ی وحشت و خفقان پس از جنگ دوم جهانی به دوره‌ی مک کارتی شناخته شده است. دلیل آن سناتور ژوزف مک کارتی Mc

۵۱۹- منبع قبلی، ص ۸۵ - پاورقی .

۵۲۰ - W. J. ShePard, Legislative Assemblies, History and Theory Op. Cit, P. ۳۵۸.

۵۲۱- آ، کان، الخیانة العظمی.

carthy عضو مجلس سنا که از ۱۹۵۰-۱۹۵۴ رهبری ایجاد ترس و وحشت و خفقان را بر عهده داشت، مک کارتی پس از اجرای پروژه‌های ترس و وحشت و خفقان مسئولیت‌هایش پس گرفته شد... آیا دلیل آن زیر پا نهادن آزادی‌ها بود؟ خیر. بلکه به خاطر آن که علیه یکی از قوانین نانوشته مجلس سنا کار می‌کرد، این قانون برای رفتار و عملکرد سناتورها محدودیت قایل می‌شود، به ویژه رفتار و عملکرد ایشان در برابر همکارانش در مجلس،^{۵۲۲} یا به سخنی دیگر مک کارتی از حد خود پا فراتر نهاده بود و جز او، خروج اشخاصی دیگر از آن محدوده کاری جایز و روا بود... به هر حال مک کارتی نقش و وظیفه خود را انجام داد، وقتی هم از وظایف و پست‌هایش عزل شد، اشاره‌ای به خدماتش به سرمایه‌داری و نظام حکومتی آمریکا نشد. سال ۱۹۵۵ یک سال بعد از عزل مک کارتی قانونی به تصویب رسید که حقوق سیاسی حزب کمونیست را ممنوع می‌نمود، مک کارتی باقی نماند اما لازم است مک کارتیسم باقی بماند حتی اگر به شیوه‌ای ضعیف‌تر باشد.

پایمال کردن آزادی تنها شامل کمونیست‌ها نمی‌شد، بلکه حزب ترقی خواه به رهبری هنری والاس -معاون قدیمی رئیس‌جمهور آمریکا- از هجوم ترس و وحشت بی‌نصیب نماند. این حزب که سومین حزب آمریکا بود، در رقابت‌های انتخاباتی ۱۹۴۸ مشارکت داشت، اما تجمعات آن مورد هجوم قرار گرفته و راه را بر آنها سد کردند و برخی از رهبران مطرح این حزب دستگیر شدند، در برخی از ایالت‌ها نیز به این حزب

اجازه شرکت در انتخابات داده نشد، و تمام این کارها به این بهانه صورت گرفت که این حزب طرفدار اتحاد جماهیر شوروی است.^{۵۳۳} این کارها و امثال آن سبب شد روزنامه‌ای آمریکایی در آن دوره اعلام دارد: امروز در آمریکا در دوره‌ی ترس و وحشت زندگی می‌کنیم.^{۵۳۴} اگر از کارگران آمریکا هم سخن بگوییم خشونت سرمایه‌دارها علیه آنها را به وضوح مشاهده می‌کنیم. اعتصابات کارگری با نهایت خشونت پایان داده می‌شد، حتی در دوره‌ای تجارتنی به نام «تجارت پایان دادن به اعتصاب» وجود داشت که اوباش و اراذل را برای این منظور اجاره می‌کردند.

یکی از آنها بیرگوف نام داشت که به «سلطان اعتصاب شکنان» مشهور شده بود. در سال‌های ۱۹۰۷ تا ۱۹۳۵ صاحبان صنایع و کارخانه‌ها او را اجیر می‌کردند. بیرگوف مردان درنده و وحشی خود را برای ضرب و شتم کارگران اعتصاب کننده روانه می‌کرد. این افراد در نهایت وحشی‌گری به کارگران حمله کرده، آنها را غارت، می‌نمودند و در پایان با زخمی کردن و کشتن کارگران محل را ترک می‌کردند. بیرگوف قبلاً ۲۵۰۰ قبضه سلاح و به همین میزان چماق داشت و بعدها گاز اشک‌آور هم به کار می‌برد. این شخص پس از اینکه در این سال‌ها به اعمال و کارهای خود ادامه داد و روزگار را با آن سپری کرد به دادگاه احضار شد... اما علت احضار او چه بود؟ افرادی از او شکایت کرده بودند که

۵۳۳- آ. کان. الخیانة العظمی، ج ۳، ص ۹۷ به بعد.

۵۳۴- قبلی، ص ۸۴.

حقوق و مزایای ایشان را پرداخت نکرده است. دادگاه به خاطر خبره بودن او در کارش در خدمت به کمپانی‌های بزرگ به تشویق و ستایش از او پرداخت.^{۵۲۵}

سالی که بیرگوف دفترش را تعطیل کرد حدود ۲۰۰ دفتر دیگر از آن نوع وجود داشت. این دفاتر جهت سرویس دهی به کمپانی‌ها در زمینه صنایع به کارهای جاسوسی مشغول بودند و هدف آنها براساس روزنامه‌ای آمریکایی «در هم شکستن اتحادیه‌ها و از بین بردن آنها» بود.^{۵۲۶}

درباره‌ی آزادی در حیطه‌ی پرورش و آموزش هم این حقیقت جاریست که در آمریکا استاد دانشگاه باید ویژگی‌هایی داشته باشد. استادی که دارای افکار و اندیشه‌های رادیکال باشد اجازه‌ی تدریس ندارد... به همین خاطر و به خاطر احتمال به خطر افتادن حقوق مالکیت، رادیکالیست‌ها به سختی رأی و نظر خود را آشکار می‌سازند.^{۵۲۷} اقتصاددانانی که به فلسفه‌ای غیر از فلسفه‌ی صاحبان پروژه‌ها اهمیت می‌دهند، خیلی دیر ارتقاء درجه پیدا می‌کنند، حتی در نهایت بی‌شرمی اخراج هم می‌شوند.

رئیس دانشگاه هم (که برای هزینه‌های دانشگاه از سرمایه‌دارها کمک جذب و جلب می‌نماید) از تدریس اساتیدی که دارای افکار «خطرناک»

۵۲۵- قبلی، ج ۲، ص ۳۲-۴۸.

۵۲۶- قبلی، ج ۲، ص ۵۱، نیز ص ۴۹-۵۸.

۵۲۷- ه لاسکی، الديمقراطية الامریکية، ص ۲۷.

هستند جلوگیری و ممانعت به عمل می‌آورد.^{۵۲۸}

به طور خلاصه و به قول لاسکی آزادی‌های آکادمیک قربانی کمک‌های سرمایه‌داران به دانشگاه می‌شود.^{۵۲۹} موارد ذکر شده از آن هارولد لاسکی است که در دانشگاه‌های آمریکا تدریس نموده بود، و همو در بحث از دانشگاه مونتانا بیان کرده بود که این دانشگاه یکی از اساتید خود را به این جرم اخراج کرده بود که ثابت کرده بود کمپانی‌های بزرگ مس سال‌ها خود را از التزامات داریی و مالیات مخفی و پنهان‌نگه داشته بودند.^{۵۳۰}

همچنین درباره‌ی دانشگاه تگزاس بیان می‌کند که این دانشگاه سه نفر از اساتید اقتصاد خود را به خاطر اظهار نظر درباره‌ی مدت زمان کار کردن افراد غیر نظامی در کارخانه‌های جنگی و نظامی، اخراج کرده بود.^{۵۳۱}

لاسکی همچنین به نقل از «مجله‌ی دانشگاهی آمریکایی» بیان می‌کند که صاحبان صنایع و کارخانجات اساتید دانشگاهی را که متهم به داشتن افکار رادیکالیسم می‌شدند، اخراج می‌نمودند.^{۵۳۲} منظور صاحبان صنایع و کارخانجات از رادیکالیسم افرادی بود که افکار و اندیشه‌هایشان درباره‌ی مسئله‌ای مهم با اندیشه‌های اتاق بازرگانی آمریکا و اتحادیه ملی

۵۲۸- قبلی، ص ۲۲۴ .

۵۲۹- ه لاسکی، اصول السياسة، ج ۴، ص ۱۱۹ .

۵۳۰- ه لاسکی، الديمقراطية الامريكية، ص ۲۷ .

۵۳۱- قبلی، ص ۲۲۶-۲۲۷ .

۵۳۲- ه لاسکی، الدولة في النظرية و التطبيق، ص ۲۱۶ .

صنایع هم‌خوانی نداشته باشد.^{۵۲۳}

به جز لاسکی، برترانر راسل هم در دانشگاه‌های آمریکا تدریس می‌نمود و بارها قرارداد تدریسش را الغاء نمودند.^{۵۲۴} و این در حالی است که راسل افکار و اندیشه‌های سوسیالیستی نداشت. راسل از کمیته «امنیت داخلی» مجلس سنا سخن می‌گوید که چگونه «جنبش دانشمندان» را که مخالف جنگ و مسابقه‌ی تسلیحات اتمی بودند، متهم به کمونیست بودن نمود. او می‌افزاید این کمیته قدرت فراوانی جهت سرکوب دارد.^{۵۲۵}

در آمریکا حساسیت زیادی نسبت به «نقد» وجود دارد. به عنوان مثال لیدرر می‌گوید کسانی که درباره‌ی رفتار آمریکا در برابر چین کمونیست شک و گمان خود را بیان می‌دارند متهم به تمایل به کمونیسم می‌شوند.^{۵۲۶} و هر انتقادی از سیاست آمریکا در کشورهای دیگر نیز مورد هجوم و حمله قرار می‌گیرد و به عنوان نمونه از روزنامه‌نگاری نام می‌برد که درباره‌ی فساد ویتنام جنوبی طرفدار آمریکا مطلبی نوشته بود و به خاطر همین انتقاد نزدیک بود مجازات شود.^{۵۲۷}

حساسیت آمریکا در برابر «نقد» ناشی از سرشت و ماهیت آمریکا است که رئیس‌جمهور قبلی جان کندی در کتابش به عنوان اولین نوع

۵۲۳- هلاسکی. الديمقراطية الأمیکية، ص ۲۰۷.

۵۲۴- راسل، هل للأسان مستقبل، ص ۱۷. این گفته از آن مترجم کتاب است.

۵۲۵- قبلی، ص ۸۴-۸۵.

۵۲۶- ویلیام لیدرر، أمة من غم، ص ۵۷.

۵۲۷- قبلی، ص ۹۸.

«فشار» از آن سخن گفته و عبارت است از اینکه «مردم جز به ندرت اظهار نظر نمی‌کنند و این ناشی از آن است که آمریکایی‌ها می‌خواهند محبوب مردم باشند»^{۵۳۸} این هر دو وجه را در بر می‌گیرد، وجه داخلی که هر انسانی دوست دارد از سوی هم میهنانش محبوب و دوست داشته شود و وجه خارجی آن آمریکایی‌ها دوست دارند مانند ملتی محبوب دیگر ملت‌ها باشند، این خواسته دو زیان به آزادی وارد می‌سازد، زیان اول قربانی کردن صداقت و راستگویی در راه دوست داشتن اطراف، و زیان دوم عدم آرامش و سعی صدر در برابر انتقاد.

نمونه‌های مذکور این حقیقت را آشکار می‌سازد که آزادی‌ای که آمریکا بدان افتخار می‌ورزد، در مقابل «ترس» تاب و توان مقاومت ندارد. با پیدایش ترس، سرکوب آغاز می‌شود، و نه اینکه حاکمان تلاش کنند «ترس» را از بین ببرند، بلکه برعکس، پس از سقوط کمونیزم، حاکمان به جستجوی «دشمن دیگری» برآمده و اسلام و اسلام‌گرایان را کاندید این تهدید و خطری کردند که می‌بایست همانند شمشیری همیشه بر گردهی آمریکایی‌ها و به طور کلی غربی‌ها آماده‌ی فرو آمدن باشد تا حاکمان مدام سلاح‌های پیشرفته‌تر و بیش‌تری تولید کرده و حاکمیت خود را حفظ نمایند و کارخانجات اسلحه‌سازی همیشه مشغول فعالیت و تولید باشند تا سود سرمایه‌دارها هر روز بیش‌تر از پیش شده و بیکاری افزایش پیدا نکند.

درست همان گونه که تاریخ خود را تکرار کند یا در حقیقت حاکمان

آن را تکرار نمایند، قبل از اولین عملیات علیه کمونیست‌ها چند انفجاری «رخ داد».^{۵۳۹} هشتاد سال بعد از آن انفجاری در آمریکا رخ داد و یکی از مخالفان حکومت مصر، «دکتر عبدالرحمن» دستگیر و به اتهام دست داشتن در این انفجار دادگاهی شد.^{۵۴۰} داستان فیلم همان داستان قدیمی است، فقط بازیگران تغییر کرده‌اند.

لیلیتال از یکی از بیماری‌ها آمریکا و غرب سخن گفته و اظهار می‌دارد اگر شیوه‌ی زندگی غربی دچار شکست شود، این بیماری است که آن را دچار شکست کرده است... او این بیماری را «بیماری نام‌گذاری» نام نهاده و می‌گوید: از هر کسی که بدت آمد نام او را «آزادی‌خواه» یا «فاشیست» یا «کهنه‌پرست» و یا «کمونیست» بگذار، موفقیت بزرگی نصیب خواهد شد... اگر نام دمکرات بر ملتی بگذاری تمام خوبی‌ها و بدی‌های آن ملت تبدیل به هم و غم اصلی کسانی خواهد شد که ادعای علم و دانش دارند.^{۵۴۱}

این مسئله امروزه به خوبی درباره‌ی اسلام‌گرایان قابل حس و دیدن

۵۳۹- آ. کان، الخيانة العظمی، ج ۱، ص ۳۱.

۵۴۰- علاوه بر این بازی، شیخ عمر عبدالرحمن در اثر برخوردهای نادرست با او بیمار شده بود؛ هم‌چنین از دادن غذاهای اسلامی به او جلوگیری و برایش گوشت خوک برده بودند. رادیو لندن ۱۵/۱۰/۱۹۹۷، این در کشوری اتفاق افتاده که منادی آزادی و حقوق بشر است.

۵۴۱- لیلیتال، هکذا یضیع الشرق الاوسط، ص ۲۲۲.

است که چگونه آنها را «تندرو» و «تروریست» می‌نامند.^{۵۴۲} این نامگذاری جوئی تروریستی ایجاد نموده و راه را بر اظهار نظر سد می‌کند، زیرا ترس از این نام که همانند مهر آماده کوبیده شدن هست، وجود دارد، نتیجه‌ی این ترور هم خفه کردن مخالفان و هم چنین دور کردن مردم از کسی است که به او تهمت تروریست زده‌اند.

یکی از نیروهایی که از «نامگذاری = برچسب زدن» استفاده می‌کنند، سازمان‌ها و مؤسسات یهودی‌اند که در حیطه‌های مربوط به یهود و اسرائیل مانع بسیار بزرگی در برابر آزادی بوده و تهمت و برچسب «ضد سامی» از سوی آنها آماده و مهیا است تا نصیب هر منتقدی شود.

در مبحث گروه‌های فشار چند نمونه از کارهای مؤسسات یهودی را نقل کردیم و در اینجا به ذکر چند نمونه دیگر اکتفا می‌کنیم.

در آمریکا اجازه ندادند فیلم اولیور توئیست که از روی رمان مشهور چارلز دیکنز ساخته شده بود، به نمایش درآید، زیرا شخصیت زشتی در آن وجود دارد که یهودی است.^{۵۴۳}

در این اواخر کارگردان مشهور مارلون براندو از یهود به خاطر تحت سلطه درآوردن سینما انتقاد نموده و گفته بود: در فیلم‌ها سیاهپوستان عقب مانده و ایتالیایی‌های متقلب و چینی‌های کوتوله و ژاپنی‌های چشم بادامی را دیدیم اما هرگز یهودی متقلب را ندیدیم، زیرا این یهودی‌ها

۵۴۲- کمونیست‌ها نیز حتی پس از شکست کمونیزم و عیان شدن عدم سازگاری آن با دوره‌ی معاصر یعنی آشکار شدن کهنه‌پرست بودن کمونیست‌های امروزی، نام کهنه‌پرست را برای اسلام‌گرایان به کار برده و می‌برند.

۵۴۳- جان بیٹی؛ الستار الحدیدی حول امریکا، ص ۶۰.

هستند که فیلم‌ها را می‌سازند... پس از این سخنان براندو، یکی از مؤسسه‌های یهودی اعلام کرد که باقی مانده‌ی زندگی این هنرمند را تبدیل به جهنم خواهد کرد، براندو پس از این حمله ناچار به عذرخواهی از یهودیان شد.^{۵۴۴} آزادی انتقاد و بحث و گفتگو درباره‌ی اعمال زشت و ناپسند یهود این گونه متوقف می‌شود. نباید انتقادی مطرح شود و اگر خواستی آزادی نقد را اجرایی نمایی لازم است آمادگی پرداخت هزینه‌ی این آزادی را داشته باشی.

للیتال می‌گوید: روزنامه‌نگاری آمریکایی که سرود تحسین آزادی را سر داده بود، همیشه به هنگام بحث درباره‌ی مسئله‌ی فلسطین این آزادی را از دست می‌دهد.^{۵۴۵}

در یک برنامه‌ی تلویزیونی چند نفر صهیونیست به صورت مفصل آراء و دیدگاه‌های خود را بیان کردند در حالی که دکتر نیلمر بیرگر از مؤسسه‌ی «انجمن آمریکایی برای یهودیت» که مخالف صهیونیزم بود، کمتر از دو دقیقه وقت در اختیارش قرار گرفت تا دیدگاه مؤسسه‌اش را بیان نماید.^{۵۴۶}

در این باره مثال‌ها فراوان بود. و در مبحث آزادی و مطبوعات به نمونه‌های دیگر اشاره خواهد شد.

۵۴۴- مجله قضاها دولیة، شماره ۲۹، ۴/۲۳۰-۵/۵، ۱۹۹۶، ص ۲۹.

۵۴۵- آ، لیلیتال، نمن اسرائیل، ص ۱۳۱.

۵۴۶- آ، لیلیتال، هکنا یضیع الشرق الاوسط، ص ۲۲۸.

در آمریکا تهدید حتی در سطح ادارات حکومتی نیز اجرا می‌شود. به عنوان مالک یک بنا شاهد جنایتی بود، اما راضی به دادن شهادت نبود، زیرا قبلاً مالک بنایی دیگر چنین شهادتی داده بود و به سزای آن اداره‌ی مسکن مالک را مجبور به تغییر ساختمانش کرد و همین باعث ورشکستگی او شد.^{۵۷}

نه تنها افراد عادی، بلکه شخصیت‌های بزرگ هم مورد تهدید قرار می‌گیرند، ژنرال داگلاس مک آیور Mac Arthur قهرمان آمریکا در جنگ علیه ژاپن در جنگ دوم جهانی سال ۱۹۵۱ در مقاله‌ای گفته بود، افراد زیادی به او هشدار داده بودند هیچ بیانی‌ای صادر ننماید و به او گفتند تلاش می‌شود از طریق تبلیغات دروغین و نه از طریق سند و مدرک، مردم نسبت به درستی آراء و دیدگاهش دچار شک و گمان شده و باور خود به درستی آنها را از دست بدهند.^{۵۸}

حدود آزادی در آمریکا را با نقل گفته‌ای از نویسنده‌ی مشهور آمریکایی «مارک توین» به پایان می‌رسانم.
توین می‌گوید: ما در کشور خود به مشیثت خداوند سه چیز باارزش داریم:

آزادی سخن گفتن و آزادی وجدان (عقیده) و حکمت به کار بردن

۵۴۷- ه. لاسکی، الديمقراطية الامریکية، ص ۱۹۹.

۵۴۸- جان بیٹی؟ الستار الحدیدی...، ص ۸۷.

هیچ یک از این دو.^{۵۴۹} هرچند توین در سال ۱۹۱۰ فوت کرد اما گفته‌اش برای امروز، پایان قرن بیستم و گرماگرم دموکراسی و آزادی حقوق بشر بسیار درست‌تر است.

سوم: آزادی در اروپا

خیلی وقت پیش جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) از رهبران آزادی‌خواه، از محرومیت کاتولیک‌ها دفاع می‌کرد،^{۵۵۰} بریتانیا هم (به جز ایرلند) بیش‌تر پروتستان بودند. یک قرن و نیم پس از آن راسل دانشمند و فیلسوف به پرداخت غرامت محکوم شد، زیرا در جنگ اول جهانی جزوه‌ای منتشر نمود که در آن از یکی از هم‌میهنان که به سبب مسئله‌ای راضی به گذراندن سربازی نبود، به دفاع برخاسته بود.

همچنین به خاطر اینکه در سال ۱۹۱۸ مقاله‌ای علیه به کارگیری سلاح نوشت، به شش ماه زندان محکوم شد.^{۵۵۱}

جاد در دهه‌ی سی قرن حاضر گفته بود در رادیو BBC از گوینده و مجری‌ای که از خطرات جنگ آینده سخن بگوید و یا از مسئله‌ی صلح دفاع نماید جلوگیری و ممانعت به عمل می‌آید.^{۵۵۲}

هم‌چنین درباره‌ی رئیس دانشگاه آکسفورد می‌گوید: او در ۱۹۳۳ از

۵۴۹. لئونارد لوی و جان روش، منهج السياسة الامریکة الداخلية، ص ۲۷۰.

۵۵۰. ه. لاسکی، الدولة فی التفرقة و التطبيق، ص ۹۱.

۵۵۱. برتراندر راسل، هل للأتسان مستقبل، ص ۱۶، مقدمه مترجم.

۵۵۲. سیریل جاد، الریة فی القرن العشرين، ص ۶۵.

حق آزادی تمام افراد سخن گفته بود، اما چند ماه بعد از این سخنان فعالیت‌های «خانه‌ی اکبر» را متوقف نمود و از تشکیل کمیته‌ای در دانشگاه جهت مخالفت با جنگ جلوگیری به عمل آورد.^{۵۵۳}

در بریتانیا و به خاطر اینکه برنامه حزب کارگر بریتانیا، به خاطر سیطره‌ی سرمایه‌داری، با سرمایه‌داری ناسازگاری داشت، جناح چپ حزب با شکست مواجه شد. لاسکی به نوشتن و تدریس پناه برد، قبل از او برنارد شو از دست سیاست فرار کرد و به ادبیات روی آورد، انورین بیوان (۱۸۹۷-۱۹۶۰) به تندى علیه جناح راست می‌جنگید، اما یک بار از حزب اخراج و بار دیگر به عضویت پذیرفته می‌شد.^{۵۵۴}

مایکل آدامز روزنامه‌نگار بریتانیایی درباره‌ی آزادی در سطح نقد کارهای یهود بیان می‌دارد که از ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ انتشار مطلبی در روزنامه‌ها که از عرب و فلسطینی‌ها دفاع می‌نمود بسیار سخت و غیرممکن بود.^{۵۵۵}

آدامز به عنوان نمونه از روزنامه گاردین که طرفدار اسرائیل بود، نام می‌برد، - اما همین روزنامه در سال ۱۹۵۶، سال تجاوز بریتانیا، فرانسه و اسرائیل به مصر - علیه سیاست حکومت درباره‌ی مصر سخن گفت. این موضع‌گیری گاردین سبب شد تعداد زیادی از خوانندگان و تعداد

۵۵۳. منبع قبلی، ص ۲۸. مترجم عربی کلمه «وکیل دانشگاه» را به کار برده که احتمالاً رئیس دانشگاه مد نظرش باشد.

۵۵۴. ه لاسکی، الدولة...، ص ۲۲-۲۳. (سخن مترجم عربی است).

۵۵۵- مایکل آدامز، الاعلام المتميز، مجله آفاق العربیة، شماره ۱۱/ تموز/ ۱۹۷۹، ص ۲۶.

زیادی از آگهی‌ها را از دست داد... هر چند پس از این واقعه روزنامه تعداد زیاد خوانندگان را به دست آورد، «اما این تجربه یادآوری‌ای بود برای احتمال ورشکستگی بهترین روزنامه در برابر عملی برنامه‌ریزی شده از سوی گروه‌های فشار»^{۵۵۶} آدامز هم چنین از دوره‌ای سخن می‌گوید که فردی اگر مطلبی می‌نوشت و یا با BBC مصاحبه می‌کرد و گفته‌هایش باب طبع سفارت اسرائیل و یا طرفداران اسرائیل نمی‌بود، چه مشکلاتی برایش پیش می‌آید... چنین شخصی فوراً مورد سرزنش قرار می‌گرفت، هر چند پشتیبانش هم قوی می‌بود، چنین شخصی هر چند مقام و رتبه بالایی هم داشته باشد باز هم باید منتظر مصوباتی باشد که از «اشاره برای مقابله و مجازات» بیش‌تر است.^{۵۵۷}

درباره‌ی فرانسه هم، همه‌ی ما مسئله‌ی ممنوعیت حجاب در مدارس فرانسه را شنیده‌ایم. هر چند دادگاه عالی فرانسه رأی خود مبنی بر بازگشت این دختران به مدرسه را صادر کرد، اما مخالفان حجاب در فرانسه به تندی علیه این تصمیم ایستادگی کردند و در این فکرند که پارلمان قانونی به تصویب برساند که حجاب به طور کامل در مدارس ممنوع شود، رئیس‌جمهور ژاک شیراک هم یکی از افرادی بود که درباره‌ی این مسئله می‌اندیشید.^{۵۵۸}

۵۵۶- منبع قبلی، ص ۲۷-۲۸.

۵۵۷- منبع قبلی، ص ۲۹.

۵۵۸- در مجله‌ای عربی آن را دیدم، متأسفانه آدرس آن را در اختیار ندارم.

پیداست که مسئله‌ی ممنوعیت حجاب ربطی به آزادی زن ندارد، زیرا آن سه دختر بر داشتن حجاب اصرار داشتند، هم‌چنین در مدرسه یهودیان کلاه عرق چین بر سر می‌نهند و مسیحیان صلیب به گردن می‌اندازند، اما هیچ کاری علیه آنها صورت نگرفته است. این مسئله خود نمونه‌ای است درباره‌ی توهم آزادی.

نمونه‌ی دیگر مسئله‌ی متفکر فرانسوی روزه گارودی می‌باشد، گارودی که پیش‌تر مارکسیست بود، نزد فرانسویان دارای مقبولیت بود، زیرا مارکسیستی تنگ نظر نبود. گارودی از اشغال چک و اسلواکی توسط اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۶۸، انتقاد نموده بود. ابتدا و انتهای یکی از کتاب‌هایش بعد از این اشغال‌گری را با این جمله شروع و به پایان رسانده بود: «دیگر نباید ساکت بود» اما در سال ۱۹۸۳ علیه این هجوم ایستاد. در همین سال مسلمان شد و سپس درباره‌ی اسلام نوشت. گناه بزرگ گارودی این بود که خواست بت‌ها را درهم بشکند. سخن سوووی را به یاد دارید؟ مردم نسبت به افسانه‌شکنان دید بدی دارند. گارودی در این اواخر کتابی تحت نام «اسطوره‌ی بنیانگذاران یهود» نوشت و در آن قتل و عام یهود و چند افسانه‌ی دیگر را تکذیب نمود. گارودی از هر طرف مورد هجوم قرار گرفت و دادگاهی شد. دادگاه او را به پرداخت پنجاه هزار فرانک (بیش از هشت هزار دلار) جریمه نمود.^{۵۵۹} او هرچه تلاش کرد پاسخ منتقدین را بدهد و پاسخ‌هایش را منتشر نماید

۵۵۹- رادیو لندن ۱۶/۱/۱۹۹۸، اما پیرزن بازیگر فرانسوی «برجیت باردو» به خاطر اهانت به اسلام تنها ۱۷۰۰ دلار جریمه شد و این یک پنجم جریمه و مجازات گارودی بود.

هیچ روزنامه‌ای حاضر به انتشار آن نشد. سووی بیان می‌دارد هر کسی از او پشتیبانی نموده باشد دچار ترور فکری و فشارهای زیادی شده است. حتی پییر کشیش، از دوستان قدیم گارودی ناچار به ترک پاریس و رفتن به کوهی شد تا با مردم ارتباطی نداشته باشد تا مبادا آنها نیز دچار این فشارها شوند.^{۵۶۰}

این در حالی است که پییر محبوب‌ترین فرد نزد فرانسویان است.^{۵۶۱} قبل از این مسئله و به هنگام اشغال لبنان از سوی اسرائیل در ۱۹۸۲، گارودی همراه با دو شخصیت دیگر که یکی از آنها پییر کشیش بود، بیان‌نامه‌ای اعتراضی منتشر نمودند و به همین علت گارودی دادگاهی شد.

جدای از مسیحیت و یهودیت، نیروهای دیگری هم در فرانسه حضور دارند که آزادی را در همان آستانه خفه می‌کنند. به عنوان نمونه صاحبان تاکستان‌ها که محصولات خود را تقطیر می‌کنند و امتیاز بزرگی دارند، و بیش‌تر فرانسویان با این امتیازات آنها مخالف هستند، اما همان گونه که سوووی گفته بود، این رأی و نظر خود را به صورت مخفی و پنهانی زمزمه می‌کنند.^{۵۶۲}

۵۶۰- مجه العالم، ۵۴۳، حزیران ۱۹۹۶، ص ۴۵.

۵۶۱- Le Nouvelle Observateur, ۹/۵/۱۹۹۶. P. ۴۶.

۵۶۲- آلفرد سووی، الأی العام، ص ۱۷۳-۱۷۴، او عنوان می‌دارد پیش‌بینی می‌کنم اصل انتخابات عمومی شکست خورده و ارزش و بهایی برای آن باقی نخواند ماند.

در آلمان ممنوعیت آزادی برای مسایلی که به یهودیان ضرر و زیان می‌رسانند، مسئله‌ی پوشیده‌ای نیست. به عنوان مثال سال ۱۹۹۴ قانونی به تصویب رسید که افرادی را که هولوکاست یهودیان از سوی هیتلر را انکار و تکذیب کنند مجازات آنها تا ۵ سال زندانی شدن است.^{۵۶۳} هم‌چنین یکی از کتاب‌های فرید هوفمان که درباره‌ی اسلام بود ممنوع شد. هوفمان یکی از کارمندان سفارت آلمان در مغرب بود که مسلمان شده بود.^{۵۶۴}



محدودیت‌های آزادی همیشه وجود دارند و آنها را مشاهده خواهیم کرد. شاید دچار تغییر شوند و احتمال دارد برخی از آنها از بین بروند، اما محدودیت‌های دیگری جایگزین آنها خواهد شد... شاید در آینده سلطه‌ی یهود با شکست مواجه شده و مسیر انتقاد از آنها باز و آزاد شود، اما به جای آن آزادی‌های دیگری محدود خواهند شد. همین طور شاید سلطه‌ی سرمایه‌دارها با شکست مواجه شود، اما جای آنها خالی باقی نخواهد ماند و آن چیزی که جانشین آن خواهد شد، محدودیت‌های خود را با خود خواهد آورد.

چیزهای ممنوع پدید آمده و از بین می‌روند، اما قانون هم‌چنان باقی خواهد ماند: در هر جامعه‌ای برای آزادی محدودیت وجود دارد.

۵۶۳- رادیو لندن، ۱۹۹۴/۹/۲۱.

۵۶۴- یک نفر کورد که در آلمان زندگی می‌کند، این موضوع را در نامه‌ای خطاب به برادرش نوشته بود.

آزادی و رسانه‌های خبری

اگر رسانه‌های خبری آزاد باشند، مردم حقایق را دانسته و در اندیشیدن و قضاوت و اعمال و رفتار خود آزاد بوده و عاقلانه حاکمان خود را انتخاب و سیاست‌ها را برمی‌گزینند.

بسیار سهل و آسان است گول ظاهر سخن مذکور را خورد. اشکال اول این سخن در آن است، که بدون مناقشه صاحبان دستگاه‌های خبری و کارمندهای این دستگاه‌ها را آدم‌هایی «بی‌طرف» و «داد پرور» و «دلسوز» به حساب می‌آورد. اما این رؤیای زیبایی است. زیرا این‌ها همه نه بی‌طرف‌اند و نه دادگر و نه دلسوز.

و بدینسان حتی اگر آزادی رسانه‌های خبری هم وجود داشته باشد، به این معنی که تمام افراد می‌توانند رسانه‌ی خبری تأسیس نمایند یا به هر چیزی اعتقاد داشته باشند، آن را منتشر نمایند،... مردم نمی‌توانند تصمیم‌گیری عقلانی داشته و عاقلانه درباره‌ی مسایل قضاوت کنند....

ما با وضعیت رسانه‌های خبری تحت سیطره‌ی دولتی دیکتاتور آشنا هستیم، اما قید و بندهایی که در چنین دولتی دیده می‌شود، در کشورهای دمکراتیک هم وجود دارد، اما صورت دیگری به خود می‌گیرند. بهتر است با وضعیت اطلاع‌رسانی آشنا شویم تا بتوانیم به این سؤال پاسخ دهیم که می‌گوید: آیا در کشورهای دمکراتیک آزادی اطلاع‌رسانی وجود دارد؟

یکم: هزینه‌های اطلاع‌رسانی

مردم ما می‌دانند که انتشار روزنامه یا مجله‌ای از نظر مالی چه زحماتی دارد، اما برای کشوری غربی که جمعیت آنها ده‌ها میلیون نفر است، کار سخت‌تر می‌باشد. زیرا رقابت بزرگ‌تر خواهد بود، لذا لازم

است روزنامه با کیفیت بهتر و ارزان تر باشد.

سووی می گوید: تمام شهروندان آمریکایی می توانند روزنامه‌های منتشر نمایند که با نیویورک تایمز یا شیکاگو تریبون رقابت نمایند، اما این برابری میان شهروندان شایسته‌ی تمسخر است.^{۵۶۵}

در فرانسه دهه‌ی پنجاه، گفته شده که برای انتشار روزنامه‌ای حدود یک میلیارد فرانک هزینه لازم است.^{۵۶۶} نتیجه اینکه صاحبان روزنامه‌ها تنها ثروتمندان هستند.^{۵۶۷}

در خاورمیانه بنگاه‌های خبری هزینه دارند و به جای سوددهی ضرر و زیان می‌کنند، اما در غرب سوددهی دارند، زیرا پروژه‌ای سرمایه‌داری هستند. به عنوان مثال روزنامه تایمز بریتانیا تنها در یک سال (۱۹۲۳-۱۹۲۴) حدود یک میلیون پوند سوددهی داشت.^{۵۶۸} این سود از طریق چاپ آگهی به دست می‌آید. آگهی‌های بازرگانی حدود ۶۵٪ تا ۹۵٪ درآمدهای روزنامه را به خود اختصاص می‌دهد.^{۵۶۹} شاید گفته شود: این چیز خوبی است، من می‌توانم روزنامه‌ای منتشر و برای آن آگهی جلب کنم، اما جلب آگهی به این آسانی‌ها نیست. زیرا یکی از شرایط گرفتن

۵۶۵- آ. سووی، رأی العام، ص ۲۲.

۵۶۶- آلبیر شافان؟ در، مستقبل الديمقراطية و مفاهیمها، ص ۳۴۰.

۵۶۷- لاسکی، مدخل الی علم السياسة، ص ۱۰۹-۱۱۰، لیوی و روش، منهج السياسة الأمريكية الداخلية، ص ۱۲۶.

۵۶۸. دکتر قتیبة الشیخ نوری، اسرار الصحافة البريطانية، مجلة آفاق عربية، شماره ۱۹۷۶/۶، ص ۷۶.

۵۶۹. او، رنی، سياسة الحكم، ج ۱، ص ۲۲۰.

آگهی تبلیغاتی این است که صاحبان آگهی‌ها را (= سرمایه‌داران، صاحبان منافع...) را خشمگین و ناراحت نکنی. روزنامه یا کانال تلویزیونی‌ای که در کشورهای سرمایه‌داری علیه ارزش‌های سرمایه‌داری سخن بگوید، باید منتظر این باشد که هیچ یک از شرکت‌ها و کمپانی‌ها اعلان و آگهی خود را به او ندهند و باید آمادگی داشته باشد تا همانند روزنامه یا تلویزیونی منطقه‌ای باقی بماند - اگر بتواند به این صورت هم باقی بماند. شاید در پاسخ بگویی: موافق و راضیم تا آزادیم را در سطحی منطقه‌ای اجرا نمایم... اما این آزادی نیست، اگر آزادی هم باشد ارزش آن چنانی ندارد. و با این حساب شخصی نمی‌تواند با روزنامه‌ها و بنگاه‌های خبری رقابت نماید.

در دهه‌ی پنجاه قرن حاضر در بریتانیا ۲۹ میلیون نسخه روزنامه به فروش می‌رسید، یعنی به ازای هر دو شهروند یک نسخه روزنامه وجود داشت، در این صورت اگر از این تیراژ تنها چند هزار تایی آنها مربوط به تو باشد، صدای تو چقدر ضعیف می‌باشد؟ آزادی تنها این نیست که سخن بگویی، آزادی این هم هست که تمام افراد صدایت را بشنوند، در غیر این صورت تفاوتی میان آزادی سخن گفتن برای چند هزار نفری (در کشوری ۵۰ تا ۶۰ میلیونی) و آزادی نوشتن بر روی دیوار دستشویی‌ها وجود ندارد.

در این صورت باید در رقابت شرکت کرده و شانه به شانه‌ی امپراطوری‌های خبری حرکت کنی. به ذکر مثالی می‌پردازیم:

Rupert Merduck از امپراطوری‌های اطلاع‌رسانی به تازگی کانالی تلویزیونی ۲۴ ساعته در آمریکا افتتاح نموده است، آمریکای به این بزرگی تنها دو کانال از این دو نوع را دارا بوده و لازم است که

Merduck هزینه‌ی زیادی صرف نماید و مدت‌ها انتظار بکشد تا به سوددهی برسد.^{۵۷۰} این وضعیت امپراطوری خبری و نه پادشاه است که لازم است این گونه رقابت نماید... دیگران باید چکار کنند...؟

در این صورت انسان باید به این قناعت نماید که رسانه‌ای منطقه‌ای و کوچک داشته و انتظار نتایج کوچکی را داشته باشد، تازه این هم زمانی است که پادشاهان رسانه‌ای او را به حال خود رها ساخته و آنچه را که بافته است دوباره تبدیل به پشم نکنند. شاید چنین شخصی تکانی به خود داد، و آخرین روش را آزمایش نماید، یعنی نرخ مشخصی برای چاپ یا انتشار آگهی تعیین نماید و به کمک آن سرمایه هنگفتی برای روزنامه‌اش تأمین نماید، اما در این جا توان رقابت نخواهد داشت، زیرا کمپانی‌های بزرگ نرخ‌ی برای آگهی‌ها تعیین می‌کنند که حتی هزینه‌های اندک روزنامه‌های کوچک را هم تأمین نمی‌نمایند.^{۵۷۱}

بعید نیست تلاش‌های چنین کسی، آخرین تلاش نباشد، اما پس از مدتی مطمئن خواهد شد که در حقیقت سرمایه و پول در کشوری دموکراتیک و در حیطه‌ی رسانه‌ها نقش مؤثر حاکمان در دولتی دیکتاتوری را ایفا می‌نماید. اما این تنها مانع نیست و موانع دیگر در مسیر قرار دارند.

دوم: عقیده و باور و منافع سرمایه‌دارها

از آگهی به عنوان یکی از منابع اصلی درآمد برای رسانه‌ها سخن گفتیم. این رسانه‌ها برای تأمین این درآمد باید از ناراحت نمودن

۵۷۰- رادیو لندن، ۱۵/۱۰/۱۹۹۶، برنامه‌ی الأعلام.

۵۷۱- دیوید کوشمان کویل، النظام السياسي فی الولايت المتحدة، ص ۲۵۰.

سرمایه‌داران خودداری کنند. مثال این مورد برنامه‌ای مستند تلویزیونی بود که از N.B.C آمریکا پخش شد و موضوع آن مهاجرینی بودند که در باغ‌های میوه‌ی ایالت فلوریدا مشغول چیدن میوه بودند. این فیلم با منافع کمپانی‌های غذایی کوکاکولا و اتحادیه فلوریدا برای میوه و سبزی تضاد داشت، به همین خاطر به این کانال تلویزیونی هشدار دادند تا از پخش آن خودداری کند، چون این فیلم «بی‌طرفی را رعایت نکرده است»، سپس درخواست کردند صحنه‌های زیادی از آن حذف شود، اما در آخر تنها یک صحنه‌ی آن حذف و فیلم پخش شد، کمپانی کوکاکولا در پاسخ به این کار آگهی‌های بازرگانی و تبلیغی خود را از کانال N.B.C باز پس گرفته و به دو کانال A.B.C و C.B.S داد.^{۵۷۲}

پیداست کمپانی بزرگ و گسترده‌ای که محصولاتش در تمام جهان پخش می‌شود، چه مقدار تبلیغات داشته و چه هزینه‌های گزافی برای این کار صرف خواهد کرد و کانال N.B.C دچار چه ضرر و زیان هنگفتی شده است.

منافع مادی بخش اول باورهای سرمایه‌دارها بوده و سایر باروهایشان از آن نشأت می‌گیرد، در هر حالتی رسانه‌ها در برابر این باروها نه آزاداند و نه بی‌طرف.

مؤسس مجلات آمریکایی تایم و لارین... هنری لوسی H.Luce اعتراف کرد که تخصص در روزنامه نگاری به این معنی که روزنامه‌نگار حقایق را آن چنان که هستند، منعکس نماید... مسئله‌ی جدیدی بوده و

کاملاً ساختگی و نیرنگ و فریبی بیش نیست و لوسی خود علیه آن اعتراف کرده بود.^{۵۷۳}

تفکر و اندیشه‌ی سرمایه‌داری نیز همانند ایدئولوژی در نشریه‌هایی که گویا علمی و بی‌طرف هستند هم نفوذ کرده است. شیلر درباره‌ی مجله‌ی ملی جغرافیا National Geographic سخن می‌گوید که گویا تخصصی بوده اما با وجود آن ایدئولوژی از جمله باور و عقیده به سرمایه‌داری و ستایش از اشغالگر اروپایی و آمریکایی در آن قابل رؤیت است. در حالی که نویسنده‌ای پیش‌بینی کرده است که در مدت ۵۰ سال هیچ یک از مقاله‌هایی که درباره‌ی ایالت‌های جنوبی آمریکا هستند، نژادپرستی سفیدپوستان یا کمبود غذا و... را مورد بحث قرار نداده‌اند.^{۵۷۴}

در فرانسه هم به نقل از شافان: روزنامه‌نگاری، در خدمت نیروهائی مخفی و ناشناخته است. به عنوان مثال حمله علیه امتیازات تجاری چغندر (که از آن مشروب تهیه می‌کنند) و تجارت مشروب در شمال فرانسه بسیار مشکل است.^{۵۷۵}

نمونه‌ی دیگر برنارد شاو بود که عقاید سوسیالیستی داشت، اما هر چند او سوسیالیستی «فابی» بود، یعنی به انقلاب باور نداشت، بلکه به ایجاد سوسیالیزم به صورت آرام و قدم به قدم معتقد بود، ... شاو

۵۷۳- منبع پیشین، ص ۲۴۷.

۵۷۴- منبع پیشین، ص ۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸، به صورت عمومی و درباره‌ی روش این جمله، صفحات ۱۱۲-۱۲۳.

۵۷۵- آلبر شافان در، مستقبل الديمقراطية...، ص ۳۳۹.

اعتراض کرده بود که روزنامه نگاری بریتانیا مانع از رسیدن عقاید و باورهایش به مردم شده حال آن که صفحات خود را به روی داستان‌های سخیف باز می‌گزارند.^{۵۷۶}

سوم: عقاید صاحبان دستگاه‌های خبری

قبلاً بیان شد که دستگاه‌های خبری و رسانه‌ها باید رضایت صاحبان آگهی‌ها یعنی سرمایه‌دارها را جلب نمایند. اما صاحبان دستگاه‌های خبری و رسانه‌ها دارای عقاید و باورهای ویژه خود بوده و همین عقاید و باورها مانع دیگری در برابر آزادی‌های خبری هستند. این دستگاه‌ها هر چند پروژه‌ای تجاری هستند، اما در هر حال عاقبت الامر عقاید و باورهای صاحبان‌شان را بیان می‌کنند... به همین خاطر روزنامه نگار هر چند تلاش نماید موضوعی و تخصصی سخن بگوید، باز هم منافع مالک روزنامه را نشان می‌دهد.^{۵۷۷}

نظرات مالک دستگاه و رسانه خبری او را تشویق و ترغیب به انجام کارهایی می‌کنند از جمله انتخاب اخبار و مطالبی که برای او مفید بوده و بی‌اعتنایی نسبت به دیگر مطالب، دستکاری در اخبار قطعه قطعه کردن اخبار، پس و پیش کردن آنها، و عقب انداختن برخی از آنها تا منقضی شده و ارزش خبری خود را از دست می‌دهند.^{۵۷۸}

برخی از صاحبان دستگاه‌های خبری «امپراطوری رسانه‌ای» هستند و

۵۷۶- کریم مسعد، الديمقراطية البريطانية، ص ۹۹.

۵۷۷- لیوی وروش، منبع السياسة...، ص ۱۲۱ - ۱۲۶.

۵۷۸- نگاه به: اسرائیل ذلک الدولار الزائف، ص ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵....

بخش بزرگی از کانال‌های خبری و رسانه را تحت سلطه‌ی خود درآورده و بسیاری از رقبا و کانال‌های خبری کوچک و ضعیف را از میدان به در کرده‌اند.

از جمله روپرست مردوخ یهودی استرالیایی است که قبلاً از او سخن گفتیم. مردوخ صاحب امتیاز و مالک روزنامه مشهور تایمز Times، سندی تایمز و سن و... در بریتانیا است. در اوایل دهه‌ی هشتاد تایمز دچار ضرر و زیان هنگفتی شد، مردوخ این روزنامه را خریداری نموده، سال ۱۹۸۷ نیز روزنامه‌ی Today را به مبلغ ۳۸۵ میلیون پوند خریداری کرد. بر این اساس تا ۱۹۸۷ مردوخ ۳۴٪ مطبوعات بریتانیا را در اختیار داشت.^{۵۷۹} این جدای از روزنامه‌ها و مجلات او در آمریکا و کشورهای دیگر و نیز کانال تلویزیونی او در آمریکا است.

نمونه‌ی دیگری از احتکار اخبار و اطلاعات؛ کمپانی‌ی زیروکس است که بخش‌های کمپانی مایکروفیلیم دانشگاهی را خریداری کرد، هم چنین «نشریات آموزشی آمریکایی‌ها» و خانه‌ی «ر. ر. پاوکر» برای انتشار که دو مجله‌ی تجاری مشهور هستند را انتشار و نیز کمپانی «جن» که یکی از دو کمپانی بزرگ انتشار کتاب آموزشی است را خریداری کرد.^{۵۸۰} ...

نمونه‌ی دیگر نخست وزیر پیشین ایتالیا «سلویر برسلونی است که

۵۷۹- The Economist, ۴-۱۰-۷/۱۹۹۷, P. ۳۱.

بر اساس منابع جدید درصد آن ۳۷ درصد می‌باشد، محمد المراغی، مجله العربی کویت، شماره

۴۴۵، کانون اول، ۱۹۹۵، ص ۸۵

۵۸۰- ه. شیلر، المتلاعبون بالعقول، ص ۸۹

شش کانال تلویزیونی و ده‌ها روزنامه و مجله دارد.^{۵۸۱}

در آمریکا کمپانی‌های احتکارگر سال ۱۹۶۰، ۳۰ درصد روزنامه‌های آمریکایی را در اختیار داشتند، اما سال ۱۹۷۸ نسبت آن به ۵۹ درصد و در همان سال ۷۱ درصد خوانندگان را به خود اختصاص داده بودند. ۹۷ درصد روزنامه‌هایی که در شهرهای بزرگ منتشر می‌شدند (۱۵۴۴ شهر) در اختیار این کمپانی‌ها بودند.^{۵۸۲}

نوعی از احتکار عبارت است از احتکار اخبار، به هنگامی که خبرگزاری بزرگی اخبار را میان رسانه‌ها تقسیم می‌کند، مانند روزنامه نیویورک تایمز که اخبار خود را در اختیار ۷۲ روزنامه آمریکایی و کانادا و کشورهای دیگر قرار می‌دهد.^{۵۸۳}

بر اساس سرشماری‌ای که توسط یونسکو در ۱۹۸۲ - ۱۹۸۳ انجام شد، اخبار در جهان از چهار خبرگزاری منشأ می‌گیرند. این خبرگزاری‌ها عبارتند از آسوشیتدپرس، یونایتدپرس، رویتر و کالتی روزنامه نگاری فرانسوی. این خبرگزاری‌ها روزانه بیش از یک میلیون کلمه منتشر می‌نمایند.^{۵۸۴}

هر چند قوانین حکومتی وجود دارد که با این احتکار اخبار و اطلاعات مخالفند، اما فرار از این قوانین کار سختی نیست. مردوخ وقتی

۵۸۱- محمد المراغی، مجله العربی، شماره ۴۴۵، کانون اول، ۱۹۹۵، ص ۸۸

۵۸۲- مجله الوطن العربی، شماره ۸۲، ۹ - ۱۵/۹/۱۹۹۵، ص ۳۸۷

۵۸۳- آلفرد لیلینشال، اسرائیل ذلک الدولار المزيف، ص ۱۶۶

۵۸۴- مجله فلسطين المسلمة، شماره ۱۲، سال ۱۳، کانون اول، ۱۹۹۵، ص ۴۵

روزنامه‌ی Today را خرید، خود را از قانون احتکار رها ساخت، زیرا این قانون شامل نشریاتی که در خطر ورشکستگی قرار دارند، نمی‌شود.^{۵۸۵} به خاطر این که گویا این روزنامه با چنین خطری مواجه است، خرید آن از سوی مردوخ قانونی بود.

امپراطوری‌های خبری به این قناعت نمی‌کنند، بلکه در میان خود گروهی از رسانه‌های بزرگ‌تر ایجاد می‌کنند شبیه همان چهار نفر و کانال تلویزیونی‌ای که در سال ۱۹۹۶ قصد داشتند برای تسخیر بازار تلویزیونی اروپا با هم مشارکت نمایند، این کانال‌ها عبارت بودند از مردوخ، کانال‌های Havas و Canal + فرانسوی و Bertelsman آلمانی.^{۵۸۶}

آیا در جهان این امپراطوری‌های خبری و این ازدحام، ارزشی برای آزادی تمام افراد در تأسیس بنگاهی خبری باقی خواهد ماند؟ کثرت دستگاه‌های خبری چیز جدیدی نیست. از جنگ جهانی اول علاقه به این کثرت در سطح روزنامه افزایش پیدا کرد.^{۵۸۷} و در حال افزایش نیز می‌باشد.

پیدا است که رسانه‌های خبری منطقه‌ای هم‌چنان باقی خواهند ماند، اما حتی در این سطح منطقه‌ای نیز کثرت قابل مشاهده است و در یک منطقه تنها یک روزنامه باقی خواهد ماند، چنانکه کوپل می‌گوید: به این صورت

۵۸۵- The Economist, ۴-۱۰/۷/۱۹۸۷, P. ۳۱.

۵۸۶- Les Nouveaux Empereurs De Latele, le Nouvel Observateur, ۹-۱۵/۵/۱۹۹۶, P. ۵۲ff.

آزادی ملت در این که روزنامه‌ها رأی معارض و مخالف هم را برای آنها منتشر نمایند از بین خواهد رفت.^{۵۸۸} در هر حالتی روزنامه منطقه‌ای در میان غوغای رسانه‌ی امپراطوری ناپدید خواهد شد. در این صورت به طور خلاصه:

- ۱- هر کسی تنها به شیوه‌ای نظری می‌تواند رسانه‌ای خبری تأسیس نماید. آزادی واقعی در این مسئله هم از آن سرمایه‌دارهاست.
- ۲- اخبار و اطلاعات در دست چند نفر احتکار شده است.
- ۳- به خاطر این که گمراه کردن و فریب دادن مردم کاری آسان است، اولین گمراه کردن این است که به مردم گفته شود آزادی کامل دارند.

فریب و گمراه‌سازی در رسانه‌های غربی شاید از گمراه‌سازی رسانه‌های دیکتاتوری بیش‌تر باشد، زیرا رسانه‌های دیکتاتوری اکثراً در مسایل حکومتی دروغ می‌گویند به خصوص در مسایلی که به شخص دیکتاتور مربوط می‌شود، در حالی که راه دروغ‌گویی در رسانه‌های خبری غرب باز می‌باشد، زیرا مراکز قدرت تعدد داشته و سیطره‌ی اقلیت بر رسانه‌های خبری بر ظلمت فریب و گمراه‌سازی می‌افزاید.

به همین خاطر جای تعجب ندارد اگر سخن «اتحادیه جهانی روزنامه نگاری» را بشنویم که می‌گوید: از جهان عربی تا آسیا هم‌چنین چندین پایتخت اروپایی که ادعا می‌کردند به آزادی‌های مطبوعات پایبندند...

حلقه‌ی این آزادی‌ها به طور مدام در حال کوچک‌تر شدن است.^{۵۸۹}

افکار عمومی

افکار عمومی Public Opinion همانند موضوعات دیگر تعریف واضحی ندارد که دانشمندان درباره‌ی آن توافق نظر داشته باشند، به همین خاطر گفته می‌شود تلاش برای تعریف افکار عمومی تلاشی بیهوده است.^{۵۹۰}

شاید بتوان افکار عمومی را به کمک مفهوم مخالفش شناسایی کرد، درست همان گونه که به کمک شب، روز را می‌شناسانیم، در این مورد نیز آن چه به ما کمک می‌کند «رأی ویژه» است که رأی و عقیده‌ی گروهی از مردم است و به ویژه گروه حاکم.

افکار عمومی به عنوان ضمانت و گارانتی حفظ آزادی و دموکراسی نگریسته می‌شود. افکار عمومی حافظ آزادی است اگر مورد تهدید قرار گیرد، و حافظ حاکمیت مردم است اگر اقلیت بخواهد حکومت را قبضه نماید. به همین خاطر وجود افکار عمومی و نقش این رأی یکی از وجوه و نشانه‌های حکومت دمکراتیک محسوب می‌شود...

اگر این سخن که افکار عمومی هر گونه انحرافی از اصل حاکمیت مردم یا آزادی را تصحیح می‌نماید، درست باشد، در این صورت بخش

۵۸۹- مجله الوطن العربی، شماره ۱۵، ۵/۲۷ - ۵/۲۷/۶/۲، ص ۵۲.

۵۹۰- جان استوتزل و آلان جیدار، استطلاع الرأی العام، ص ۳۲، سوفی نیز در کتاب خود تلاشی جهت تعریف آن ننموده، الرأی العام، ص ۲۵.

اعظم انتقادات ما قابل حل بوده و بدین شیوه حکومت دمکراتیک ثابت می‌نماید که دردهایش لاینحل نیستند.

اما با وجود این نباید زیاد امیدوار بود، زیرا آن چه بیان شد دیدگاه ساده‌انگارانه است و از همان قدم اول اشتباه می‌باشد، زیرا افکار عمومی خود مقیاس و معیار حقیقت نیست. قبلاً اثبات نمودیم که حتی اگر مردم خود حاکم و فرمانروای خود باشند، مردم معیار و مقیاس حقیقت نیستند. باید گفت این سخن از اصل و بنیان غلط است زیرا وجود افکار عمومی و آن را حساب آوردن، تنها ویژگی دموکراسی نیست، افکار عمومی می‌تواند از حکومتی غیر دموکراتیک هم پشتیبانی نماید، مثال آن آلمان در دوره‌ی نازی‌ها می‌باشد.

هم‌چنین این تنها دموکراسی نیست که به افکار عمومی اهمیت می‌دهد، بلکه حتی دیکتاتورها هم به آن اهمیت می‌دهند.^{۵۹۱} جان دیویی فیلسوف آمریکایی می‌گوید: این سخن که عنوان می‌دارد در حکومت استبدادی منافع مشترکی میان حاکمان و حکومت شوندگان وجود ندارد، اشتباه بوده و درست نیست.^{۵۹۲}

قبل از آن دیوید هیوم (Hume) (۱۷۱۱-۱۷۷۶) فیلسوف انگلیسی گفته بود حتی حکومت‌های استبدادی و نظامی نیز تنها بر افکار عمومی

۵۹۱-درنی، سیاست الحکم، ج ۱، ص ۲۹۰ سومی، الرأی العام، ص ۲۲.

۵۹۲-جان دوندیو، الديمقراطية والتربية، ص ۸۶.

استوار هستند.^{۵۹۳} هابز Hobbes فیلسوف انگلیسی هم (که بر این باور بود که آدمی گرگی است برای سایر آدمیان و از حاکمیت مطلق دولت پشتیبانی می نمود) اظهار می داشت که افکار عمومی بر جهان حکومت می کند.^{۵۹۴}

در این صورت افکار عمومی فقط به دموکراسی مشروعیت نمی بخشد. گفته شده که افکار عمومی در دموکراسی تنها این تفاوت را دارد که آزادی سازماندهی و رقابت و... دارد.^{۵۹۵}

ما نیز این دیدگاه مطلق را که عنوان می دارد افکار عمومی است که بر جهان حکومت می نماید رد می نماییم، زیرا آشکار است که دیکتاتوری در تمام مسایل افکار عمومی را در نظر نمی گیرد، هم چنین این دیدگاه مطلق برعکس را رد می کنیم که افکار عمومی را تنها ویژگی دموکراسی به حساب می آورد. حقیقت این است که در هر دو نوع از نظام ها، اقلیت (که حاکم واقعی است) ناچار است در برخی از مسایل مطیع افکار عمومی باشد و در بسیاری از مسایل دیگر افکار عمومی را نادیده گرفته یا آن را منحرف و یا به ساختن و شکل دادن به آن کمک می کند.

در این جا منظور این است دیدگاهی که افکار عمومی را حافظ آزادی و دموکراسی می داند، دیدگاهی است که خالی از نقد نمی باشد.^{۵۹۶} مهم تر

۵۹۳- جان دوندو دو فابر، الدولة، ص ۹. نیز: گراهام والاس، الطبيعة البشرية فی السياسة، ص ۱۷۷.

۵۹۴- استوتزل و جیدار، استطلاع الرأی العام، ص ۲۱.

۵۹۵- رنی، سياسة الحكم، ج ۱، ص ۲۹۰ - ۲۹۱.

۵۹۶- رنی، سياسة الحكم، ج ۱، ص ۲۹۰، سوئی، الرأی العام، ص ۲۲.

این که وجود افکار عمومی خود جای شک و گمان است:

۱- برخی می‌گویند افکار عمومی وجود نداشته و آن چه هست رأی اکثریت است.^{۵۹۷}

۲- برخی دیگر می‌گویند، افکار عمومی تنها درباره‌ی چند مسئله وجود دارد.^{۵۹۸} زیرا مردم همانند گذشته میان خود به توافق نمی‌رسند.^{۵۹۹} مردم درباره‌ی حقایق علمی متفق‌اند، اما به محض خروج از این حیطه، اختلافات رخ می‌نماید.^{۶۰۰}

۳- برخی هم هستند که معتقدند افکار عمومی در حکومت دموکراتیک «وجود» ندارد، اما اضافه می‌نمایند آنچه که وجود دارد، رأی ویژه‌ای است که جمعیت را به حرکت و جنب و جوش درمی‌آورد.^{۶۰۱} بدون شک افرادی هم هستند و تعداد آنها نیز زیاد است که می‌گویند افکار عمومی وجود داشته و ایفای نقش می‌نماید، هر چند برخی از ایشان -مانند گوستاولوبون- این را نمی‌پسندند که حکومت و مطبوعات به جای رهبری و سازماندهی افکار عمومی (همانند گذشته‌های دور)

۵۹۷- نقولا حداد، الديمقراطية...، ص ۱۰۵. منظورش اکثریتی است که از رأی اقلیت تبعیت می‌کنند.

۵۹۸- رنی، سياسة الحكم، ج ۱، ص ۲۸۸. هم‌چنین لوول نگاه کنید به: عبدالحمید متولی، الوجیز...، ص ۲۲۷.

۵۹۹- ج، بیردو، الديمقراطية، ص ۴۸.

۶۰۰- أ، سووی، الرأی العام، ص ۱۸۱.

۶۰۱- نقولا حداد، الديمقراطية، ص ۱۰۵.

خود تبدیل به انعکاس و تکرار همان افکار عمومی شده‌اند.^{۶۲} البته اگر گوستاولوبون زنده می‌بود متوجه می‌شد که افکار عمومی به چه مرحله‌ای رسیده است.

بیان نمودیم که اگر رأی و افکار عمومی نیز وجود داشته و ایفای نقش نماید، این رأی و افکار عمومی مقیاس حقیقت نیست تا بدان خوشحال باشیم. زیرا:

۱- بیشتر اوقات رأی و افکار عمومی نظریه‌ای غلط و نادرست می‌باشد.

و این خود میان این رأی و رأی اقلیت واقع بین که قصد دارد حقایق را نشان دهد، هر چند هم تلخ باشند، اختلاف ایجاد می‌کند.^{۶۳}

۲- حافظه‌ی مردم بیشتر اوقات دقیق و قوی نیست، مردم به مسایل حال و جاری اهمیت داده و بسیاری از مسایل قدیمی را نادیده و فراموش می‌کنند.^{۶۴} به همین خاطر اگر بعدها حقیقت مسئله‌ای عیان شود، این مسئله فقط بر متخصصین تأثیر می‌نهد.^{۶۵} و نزد مردم اهمیتی نداد، زیرا تبدیل به تاریخ شده است.

۳- رأی و افکار عمومی مسئله و موضوعی ثابت و غیر قابل تغییر نیست، بلکه دچار تغییر و دگرگونی می‌شود.^{۶۶}

۶۰۲- گوستاولوبون، روح الجماعات، ص ۱۳۷.

۶۰۳- نگاه به: سووی، الرأی العام، ص ۳۴.

۶۰۴- منبع قبلی، ص ۵۳.

۶۰۵- قبلی، ص ۵۴.

۶۰۶- قبلی، ص ۲۸.

۴- مردم همیشه به گذشته‌های طلایی می‌نگرند، که گویا گذشته بهتر از امروز بوده است.^{۶۰۷}

به همین خاطر حکم و قضاوت ایشان درباره‌ی حال و گذشته حکم و قضاوت درستی نخواهد بود.

این نکته اثبات بند (۲) است و با آن مخالفتی ندارد. مردم چنان حافظه‌ی ضعیفی دارند و آرزوهایشان آنچنان زیاد است که بدی‌ها را فراموش می‌نمایند و در اثر مقایسه‌ی «وضعیت بد کنونی» با برخی چیزهای خوب گذشته، قضاوت و حکم نادرستی درباره‌ی حال می‌دهند.

۵- اطلاعات مردم ناچیز است، به همین خاطر حکم و قضاوت‌هایشان دقیق نیست.

۶- بدتر از همه این است که در بیشتر مسایل رأی و افکار عمومی ایجاد نمی‌شود، بلکه «درست می‌شود» مسئله‌ای که در مباحث آینده بدان خواهیم پرداخت.

شکل دادن به ذهن - عقل / افکار عمومی

بیان شد که افکار عمومی بسیاری اوقات «ایجاد نمی‌شود» بلکه «آن را ایجاد می‌کنند»، سخن از این مسئله، موضوع جدیدی نیست، ما نیز در اینجا از واژه‌ای عمومی‌تر تحت عنوان «شکل دادن به عقل» سخن می‌گوییم.

«شکل دادن به عقل» این است که نیروهایی بر اجتماع و افراد آن

جامعه تأثیر نهاده و افکار و اندیشه‌ها و خواسته‌ها و آرزوهای آنها را به سوی هدف مورد نظر خود متوجه می‌سازند، برخی از اندیشه‌ها را به ذهن آنان القا کرده و تعداد دیگری از افکار و اندیشه‌ها را از ذهنشان پاک می‌کنند. شکل دادن به ذهن = عقل / افکار و اندیشه‌ها در واقع اگر شست و شوی مغزی نباشد، نوعی از شست‌وشوی مغزی است.

در این نوع از شست‌وشوی مغزی، افرادی که شست‌وشوی مغزی داده شده‌اند، احساس نمی‌کنند که چیزی با جبر بدیشان القا شده باشد، در حالی که شست‌وشوی مغزی در نظامی دیکتاتوری، مورد تنفر مردم بوده و تأثیرات منفی دارد و فقط در موارد جزئی مؤثر است.

نیروهای اصلی‌ای که به افکار عمومی شکل می‌دهند:

یکم: گروه‌های فشار

شکل دادن به ذهن = عقل / افکار عمومی یکی از راه‌های تسهیل در کارهای این گروه‌هاست. در این باره گزارش رسمی آمریکا وجود دارد که از تلاش این گروه‌ها برای جهت‌دهی به افکار ملت و تسلط و سیطره‌ی بر افکار عمومی سخن می‌گوید.

«مینوی» فرانسوی که به نقل این گزارش درباره‌ی آمریکا می‌پردازد، بیان می‌دارد نشانه‌هایی وجود دارند که اروپا هر چه بیشتر به این سو سیر می‌کند تا چند گروهی، افکار عمومی را در جهت منافع خود به جنبش و حرکت درآورند.^{۶۰۸} قبلاً بیان داشته‌ایم که این گروه‌ها سالیانه صدها هزار

دلار صرف ایجاد «وضعیت مناسب افکار عمومی» و «روشن نمودن اذهان مردم» می‌کنند.

دوم: دستگاه‌های حکومتی

لیدر در دریاره‌ی آمریکا به ذکر چند نمونه از جهت‌دهی به افکار مردم می‌پردازد، از جمله‌ی این روش‌ها انتشار استعلامات عمومی (نظرخواهی) است. «این استعلام‌ها زبان حال وزارت خانه‌ها هستند» است که از طریق آنها کارمندان قصد دارند آن چه را که خود درست و صحیح می‌دانند، بر مردم تحمیل نمایند.^{۶۰۹}

لیدر در اظهار می‌دارد حکومت از این که توجه (= مردم آمریکا) را به دیدگاهی مشخص جلب نموده و از این طریق افکار عمومی را شکل دهد، شرم نمی‌کند. بیشتر اوقات نیز در دام افکار و اندیشه‌هایی گرفتار می‌شویم که بیشتر از سوی افرادی که ما آنها را انتخاب می‌نماییم و گویا خواسته‌های ما را اجرا می‌نمایند، مورد تصویب قرار گرفته است.^{۶۱۰}

یکی از راه‌ها شکل دادن به افکار عمومی در آمریکا عبارت است از تحقیقات کنگره که داگلاس کیتز در کتاب «بخش چهارم حکومت» از آن سخن می‌گوید.

بر اساس گفته‌های کیتز - که لیدر آنها را نقل می‌نماید - تحقیقات کنگره وسیله‌ای هستند جهت تولید اخبار و ارائه آنها جهت جلب افکار مردم یا تهدید و یا آرام نمودن آن، یا جلب رضایت مردم و یا گاهی برای

۶۰۹- ویلیام لیدر، امة من غنم، ص ۱۰۹.

۶۱۰- قبلی، ص ۱۱۸.

این که مسایل بیش از پیش مبهم و غیر قابل تشخیص شوند.^{۶۱۱}
 لاسکی از سوی دیگر از هم‌پیمانی حکومت و مطبوعات جهت شکل
 دادن به افکار عمومی سخن گفته و عنوان می‌دارد احتمال دارد این پیمان
 مشترک حاوی تیر کشنده‌ای برای دموکراسی باشد.^{۶۱۲}
 اما در برخی حالات هم‌پیمانی لزومی ندارد. به عنوان نمونه و به قول
 لیدر یکی از سنت‌های روزنامه نگاری آمریکایی این است که بیشتر
 خبرنگاران و روزنامه نگارها سخنان مسئولان را بدون هیچ اعتراضی نقل
 می‌نمایند، مک کارتی از این روش بهره جسته و به همین خاطر موفق
 شده بود.^{۶۱۳}

شیوه‌ی دیگری از رابطه و پیوند میان روزنامه نگاری و حکومت
 عبارت است از سردرگمی خیر نگاران درباره‌ی سخنان وزیر خارجه
 آمریکا، زیرا نمی‌دانند آیا همانند روزنامه نگار با ایشان تعامل می‌نماید یا
 می‌خواهد آنها را در جنگ روانی مشارکت دهد... آنگاه اگر روزنامه نگار
 متوجه شد این سخنان دروغ هستند، چه عکس‌العملی نشان دهد؟
 حقیقت را آشکار ساخته و پروژه‌های وزیر خارجه را بر هم زند یا
 حقیقت را پنهان نموده و خود و مرد را نیز فریب دهد؟^{۶۱۴}
 ما نیز سؤالی می‌پرسیم: اگر در حقیقت میان روزنامه نگاری و

۶۱۱- قبلی، ص ۱۱۴.

۶۱۲- ه. لاسکی، اصول السياسة، ج ۱، ص ۱۴۱.

۶۱۳- ویلیام لیدر، أمة من غنم، ص ۱۱۲.

۶۱۴- منبع پیشین، ص ۱۱۷.

حکومت پیمان مشترکی وجود داشته باشد؟ موفقیت حکومت دیکتاتوری در این حالت مسئله‌ی بزرگی نیست. پیروزی بزرگی در کشوری است که مردمش حکومت خود را دموکراتیک دانسته و خود را آزاد به حساب می‌آورند.

سوم: دستگاه‌های نظرسنجی

در غرب تعداد زیادی مؤسسه و دستگاه وجود دارند که ماهیانه و هفتگی نظر مردم را (یا در حقیقت نمونه‌ای آماری از مردم را) درباره‌ی چند مسئله‌ای جويا می‌شوند. یک ربع قرن پیش در آمریکا بیشتر از صد مؤسسه مختلف وجود داشتند. تعداد بیشتری از مؤسسات نظرسنجی وجود داشتند که تنها درباره‌ی بازار به نظرسنجی از مردم می‌پرداختند.^{۶۱۵} مؤسسات نظرسنجی مربوط به بازار به تنهایی خود - بر اساس سرشماری‌های دهه‌ی پنجاه قرن حاضر - ۳۰ تا ۶۰ میلیون دلار هزینه می‌نمودند.^{۶۱۶}

هر چند تعداد زیادی، نظرسنجی را کار خوبی می‌دانند، اما تعداد زیاد دیگری نسبت به کار این دستگاه‌ها و مؤسسات با شک و تردید نگاه کرده و معتقدند که این مؤسسات در پدید آمدن حوادث و پدیده‌ها نقش آفرینی می‌کنند. نمونه‌ی آن نظرسنجی‌هایی است که این مؤسسات به هنگام انتخابات و قبل از بسته شدن صندوق‌های رأی، انجام و نتایج آن همان زمان اعلام می‌شود و بیان می‌دارد کاندید الف ۵۱٪ آراء را به دست

۶۱۵- استوتزل و جیدار، استطلاع الرأی العام، ص ۵۳.

۶۱۶- رنی، سياسة الحكم، ج ۱، ص ۳۴۲.

آورده و کاندید «ب» ۴۹٪. در این حالت منتقدان می‌گویند اعلام این نتایج طرفدارهای کاندید «ب» را که تا این لحظه رأی نداده‌اند تحریک می‌کند تا زود به حوزه‌های آخذ رأی مراجعه کرده و رأی خود را به صندوق‌ها بیندازند و طرفداران کاندید «الف» که از نتایج انتخابات مطمئن شده‌اند، در خانه مانده و به رأی دادن احساس نیاز نکنند...

این کار سبب تغییر نتیجه‌ی بالا می‌شود. گروه دیگر انتقادی برعکس گروه اول ارائه می‌دهند و بیان می‌دارند که طرفداران کاندید (ب) دلسرد شده و می‌گویند کاندید (ب) پیروز نمی‌شود و به همین خاطر اشتیاقی برای رأی دادن به کاندید (ب) نداشته و کاندید (ب) به راستی بازنده‌ی انتخابات می‌شود. این زمانی است که نتیجه‌ی نظرسنجی درست و واقعی باشد، در غیر این صورت اگر آمار و نتایج نظرسنجی واقعی نباشد بیشتر جای نگرانی است.

هدف ما در این بخش بیشتر شناخت نقش نظرسنجی در شکل دادن به افکار عمومی است.

از جمله روش‌های این کار عبارت است از چگونگی طرح سؤال که به مردم عرضه می‌شود.

به عنوان نمونه سال ۱۹۴۰ - به هنگام جنگ جهانی دوم - در آمریکا نظرسنجی‌ای به دو صورت انجام گرفت؛ در نظرسنجی اول این سؤال مطرح شد: «آیا فکر می‌کنید لازم است آمریکا کمک‌های بیشتری به انگلیس و فرانسه ارائه دهد؟» ۱۳ درصد به این سؤال جواب مثبت داده بودند. اما همین سؤال را تغییر داده و جمله‌ای به آن افزودند که عبارت

بود از: «جنگ انگلیس و فرانسه علیه هیتلر». درصد پاسخ مثبت به آن به ۲۲ درصد افزایش پیدا کرد.^{۶۱۷} یعنی هر چند همه می‌دانستند که این جنگ علیه هیتلر صورت می‌گیرد، اما چون در سؤال اولی نام هیتلر وجود نداشت، درصد پاسخ مثبت به آن کم‌تر بود. در این صورت نحوه‌ی طرح سؤال در القای پاسخی مشخص نقشی اساسی دارد.

نقش بزرگتر نظرسنجی زمانی است که مسئله‌ای که در معرض نظرسنجی قرار می‌گیرد، موضوع و مسئله‌ی جدیدی باشد یا: زمین شخم زده) باشد.^{۶۱۸} زیرا مردم آمادگی پذیرش هر رأیی را دارند، این برخلاف مسایل شناخته شده‌ای است که مردم رأی و جواب آماده‌ای درباره‌ی آنها دارند.

انتقادات زیادی متوجه نظرسنجی شده است از جمله:

- ۱- سؤالی که از مردم پرسیده می‌شود، بدیلی ندارد. (این نوعی توجیه شخصی است که به سؤال پاسخ می‌دهد).
 - ۲- خالی از فریب و گول زدن نیست.
 - ۳- حالت اجبار دارد، یعنی کسی که مورد سؤال قرار گرفته است، ناچاراً پاسخ مشخصی ارائه می‌دهد.
 - ۴- تهدیدی است برای دموکراسی...^{۶۱۹}
- نقش و تأثیر مهم‌تر نظرسنجی بر شکل دادن به افکار عمومی این

۶۱۷- سووی، الرأی العام، ص ۶۱ - ۶۲.

۶۱۸- ه. شیلر، المتلاعبون بالعقول، ص ۲۱۵.

۶۱۹- قلبی، صفحات، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰ و ۲۱۵.

است که نظرسنجی در اصل سؤالی است که از گروهی عینی مردم پرسیده می‌شود اما بعداً که منتشر می‌شود بر مردم تأثیر می‌نهد (یا حداقل افرادی که نتیجه‌ی نظرسنجی را مطالعه می‌کنند از آن متأثر می‌شوند)، به عنوان مثال اگر ۶۰٪ پاسخ دهندگان پاسخ مثبت داده باشند، این درصد بالا بر دیگر اشخاص تأثیر می‌گذارد (به خصوص به افرادی دو دل و مُردد) و آنها را تشویق می‌کند که همان دیدگاه و نظر را داشته باشند و به این شیوه است که درصد طرفداران افزایش می‌یابد.

جدای از شک و گمان نسبت به اصل کار نظرسنجی، دستگاه‌ها و مؤسسات مجری طرح هم مورد شک و گمان هستند؛ زیرا آنها مجانی به این کار اقدام نمی‌کنند و برای انجام آن از مطبوعات یا دستگاه‌های اقتصادی سیاسی و آکادمیک پول‌هایی می‌گیرند... به همین خاطر این سؤال مطرح است که آیا این دستگاه‌ها از انجام این نظرسنجی نیت پاک و نیکی دارند؟ اگر نیت پاک و نیکی هم داشته باشند، آیا در ورای آن گروهی مخفی و پنهانی وجود نداشته است؟^{۶۰}

چهارم: دستگاه‌های خبری

دستگاه‌های (بنگاه‌های) خبری وسیله‌ای هستند در اختیار حکومت، گروه‌های فشار، سرمایه‌دارها و صاحبان این بنگاه‌ها. تمام آنها این دستگاه‌ها را برای شکل دادن به افکار عمومی به کار گرفته و بهترین نتایج را به دست می‌آورند. در این جا تنها به بحث درباره‌ی مالکان این بنگاه‌ها می‌پردازیم:

۱- اولین منفعت مالکان این بنگاه‌های خبری «سود» است و ظاهراً فکر می‌کنیم به خاطر این «سود» ناچار است همیشه مردم را راضی نگه دارد، یعنی مردم بر او تأثیر می‌گذارند نه برعکس. این درست است، اما با دقت در مسئله متوجه خواهیم شد که تأثیر او بر مردم بیشتر است، زیرا:

۱/۱- برای به دست آوردن سود ناچار است آگهی‌های تجاری و بازرگانی زیادی منتشر نماید.

آگهی‌ها نقش مخربی بر افکار مردم دارد، زیرا قدرت تعقل و اندیشه‌ی آنها را تعطیل می‌نماید.^{۶۲۱} آگهی زیاد در مردم عقلانیت استهلاکی به وجود می‌آورد و در برخی مواقع این عقلانیت تبدیل به نوعی بیماری که به آن بیماری «اونومینیا = خرید کردن» گفته می‌شود، شده و بیشتر مبتلایان بدان زنان می‌باشند.^{۶۲۲}

خرید کردن به مرحله‌ای می‌رسد که شیوه‌ی زندگی مردم را تعیین کرده و بر تمام دیدگاه‌ها و اعمال و رفتارشان تأثیر می‌نهد.

۱/۲- مالک دستگاه و بنگاه خبری قبل از هر چیزی سرمایه‌دار است، آن هم سرمایه‌داری لیبرال به این معنی که دخالت دولت در کارهای خود را قبول ندارد، و به همین خاطر راه و مسیر تفکرات مخالف با این تفکر را سد می‌نماید، و فراتر از آن مردم را به صورت مستقیم یا غیر مستقیم

۶۲۱- نگاه کند به: سوفی، الرأی العام، ص ۱۴۹ - ۱۵۱.

۶۲۲- مجله قضاها دولیه، شماره ۳۶۶، ۱/۶، ۱۹۹۷، ص ۸.

به سوی تفکرات سرمایه‌داری جلب می‌نماید.

۲- جدای از موضوع سود و بهره، احتمال دارد صاحب و مالک بنگاه خیری، همراه با اندیشه‌ی سرمایه‌داری دارای ایدئولوژی ویژه‌ای هم باشد. شاید بر این باور باشد که کشورش در جهان ایفای نقش می‌نماید حتی اگر به اشغال نظامی دیگر کشورها پردازد، و احتمال دارد برعکس به سیاست گوشه‌گیری و انزوا طلبی باور داشته باشد.

یهود نمونه‌ای از افراد دارای چنین ایدئولوژی‌ای هستند... یکی از بزرگ‌ترین عملیات‌های شستشوی مغزی در اروپا را یهود انجام داده که عبارت است از افسانه‌ی هولوکاست شش میلیون یهودی از سوی نازی‌ها، و دستگاه‌های خبری این موضوع را نزد مردم تبدیل به حقیقتی کرده‌اند.

دستگاه‌های خبری سلاح کشتار جمعی‌ای هستند که در یک لحظه مغز صدها هزار و میلیون‌ها نفر را از فعالیت بازداشته و آنها را شستشو می‌دهد و نوعی دیگر از عقلانیت و آرزو را بدان القا می‌نماید.

به خاطر اهمیت نقش این رسانه‌ها برخی از راه‌های ایجاد و شکل دادن به افکار عمومی را مورد بحث قرار می‌دهیم.

۱- قبلاً به نقش و تأثیر بسزای آگهی‌های تجاری - بازرگانی اشاره شد و تکرار آن جایز نیست.

۲- روزنامه‌ها (کانال‌های دیگر خبری) برخی اندیشه‌ها و عقاید را به

عنوان خبر منتشر می‌نمایند.^{۶۲۳}

پیداست که خبر بیشتر بر مردم تأثیر می‌گذارد و مردم آن را درست و تخصصی می‌دانند و بر خلاف عقاید و باورها که آشکارا عنوان می‌شود که عقیده و باور است و مردم آن را قبول یا رد می‌نمایند.

۳- بی توجهی و عدم توجه به چند خبر و مسئله‌ی مشخص، مردم نیز نمی‌توانند تمام کانال‌های تلویزیونی را مشاهده کنند و تمام روزنامه‌ها را مطالعه نمایند تا حقایق مسایل بر آنها مکشوف شود.^{۶۲۴} جانشین قدیمی ریچارد نیکسون، اگنوب در سال ۱۹۶۹ به خطرات ناشی از این گزینش خبر اشاره کرده و گفته بود که گروهی اندکی از افراد از ۹۰ تا ۱۸۰ دقیقه خبر فقط ۲۰ دقیقه‌ی آن را گزینش و انتخاب می‌کنند. آنها هستند که تصمیم می‌گیرند چه اخباری در اختیار ۴۰ تا ۵۰ میلیون آمریکایی قرار گیرد.^{۶۲۵}

۴- چهارمین روش شکل دادن به افکار، دستکاری و تغییر و مشوش نمودن اخبار است. جان بیٹی عنوان می‌دارد به هنگام جنگ دوم جهانی اخبار هفت بنگاه خبری را مورد بررسی قرار داده و آن را با اخبار روزنامه‌ها مقایسه نموده و شگفت زده شده بود که چگونه این اخبار دستکاری شده‌اند تا با سیاست‌های روزنامه‌ها یا با افکار و عقاید خوانندگان یا با خواست صاحبان آگهی‌ها یا با دیدگاه‌های روزنامه‌نگار

۶۲۳- لیوی و روش، منهج السیاسة الامریکیة الداخلية، ص ۱۲۶.

۶۲۴- آ. شافان، مستقبل الديمقراطية...، ص ۳۴۰.

۶۲۵- رنی، قنات السلطة، ص ۴۲.

هماهنگ باشد.^{۶۱۶}

۵- تحریف حقایق تاریخی و حقایق مربوط به حوادث معاصر: لیلیئال یکی از نمونه‌های تکرار تحریف حقایق را ارائه‌ی چهره‌ی زشتی از اعراب توسط رسانه‌های آمریکا و نیز ارائه‌ی تصویر معصومی از اسرائیل و نوشتن خیالاتی درباره‌ی آنها نام برده و عنوان می‌دارد «طلوع خرافات رسانه‌های خبری آغاز شد».^{۶۱۷}

یکی از مثال‌ها، کتابی به نام «پادشاه پادشاهان» است که بعدها تبدیل به فیلم شد، در این کتاب هیرود پادشاه یهود که فرمان به صلیب کشیدن مسیح را صادر نمود «و در حقیقت به صلیب کشیدن کسی که شبیه عیسی مسیح بود... مسیحیان به دروغ ادعا می‌کنند که مسیح به صلیب کشیده شده است»... در این کتاب به صورت مردی عرب نمایش داده شده است. به هنگام به صلیب کشیدن و در فیلم تصویر چند نفر نمایش داده می‌شود که شبیه اعراب بودند. به همین خاطر یکی از منتقدین این فیلم به جای نام «پادشاه پادشاهان» آن را «دروغ دروغ‌ها» نامید.^{۶۱۸}

۶- «عنوان» یا «تیترا» از ابزارهای مهم رسانه‌ها برای تأثیر بر مردم‌اند. تیترا و عنوان نشان دهنده‌ی نویسندگان خبر و یا تهیه‌کنندگان هر محصول رسانه‌ای دیگری است. حال آن که «خبر» خود چیز متفاوتی است. لیدر می‌گوید: ما تیترا و عنوان اصلی موضوع را داستان تمام

۶۲۶- جان بیٹی، الستار الحدیدی حول آمریکا، ص ۵۶.

۶۱۷- ا، لیلیئال، هکنا یضیع الشرق الأوسط، ص ۱۳۹.

۶۲۸- قبلی، ص ۲۱۳.

مسئله می‌پنداریم، یعنی مردم بیشتر به تیترا نگاه کرده و اهمیتی به موضوع نمی‌دهند. و ادامه می‌دهد که متن موضوع زیاد جلب توجه نمی‌کند تا باعث شود و افراد بیشتری روزنامه را تهیه کنند.^{۶۲۹}

به سخنی دیگر برای افزایش فروش تعداد بیشتری از شماره‌های روزنامه تیتراهای جالب توجهی برای موضوعی عادی و ساده انتخاب می‌کنند، یعنی علاوه بر این که تیترا انتخابی با متن موضوع هماهنگی ندارد، از کوتاه‌ترین مسیر و از طریق تیترا مطالب زیادی به ذهن مردم القا می‌شود.

۷- نحوه‌ی قرائت مطالب و اخبار از تلویزیون: به عنوان نمونه مجری برنامه یا گوینده‌ی خبر با حرکت ابرو یا تغییر تن صدا می‌تواند درباره‌ی موضوع مورد بحث یا خبر به میلیون‌ها نفر از شنوندگان و بینندگان شک و گمان القا نماید.^{۶۳۰}

۸- حتی از نور و گریم و دکور برای تأثیر بر مردم استفاده می‌شود. رنی برای مثال از ملاقات دو رقیب انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۰ آمریکا یعنی جان کندی و ریچارد نیکسون نام می‌برد، که بیشتر افرادی که سمینار را از تلویزیون مشاهده کردند، تصور می‌کردند کندی پیروز این میدان بوده است، اما بیشتر افرادی که از رادیو موضوع را دنبال می‌کردند بیان می‌کردند که نیکسون پیروز شده است... علت این تفاوت

۶۲۹- نگاه کنید به: لیدرر، امة من غنم، ص ۱۴۴.

۶۳۰- رنی، قنوات السلطة، ص ۴۳.

برداشت ناشی از آن بود که در تلویزیون نوع نور پردازی روی چهره‌ی نیکسون و نوع گرم و... به شیوه‌ای بود که چهره‌ی نیکسون را غمگین و رنگ پریده نشان می‌داد.^{۶۳۱}

به طور کلی وسایل تکنیکی می‌توانند در سطح گسترده‌ای بر عقلانیت مردم تأثیر بگذارند. به عنوان نمونه سینمای آمریکا در حیطه‌ی به کارگیری ابزارهای پیشرفته و مؤثر و شکل دادن به عقلانیتی خیالی برای مردم حایز رتبه اول شده است.

۹- شکل دادن به افکار عمومی در سطح اخبار و موضوعات جدی توقف نموده و به موضوعات سرگرم کننده نیز وارد شده است. شیلر می‌گوید بزرگ‌ترین دروغ در تاریخ تفکری است که عنوان می‌دارد برنامه‌ها و موضوعات سرگرم کننده هیچ نوع ویژگی آموزشی نداشته و برای تأیید گفته‌اش به سخن اریک بارنو مورخ تلویزیون آمریکا استناد می‌کند که می‌گوید وقت تلف کردن مفهومی خطرناک است و دیدگاه مردم دریاره‌ی آن این است که رابطی به مسایل جدی جهان نداشته و تنها پر کردن اوقات فراغت است، حقیقت این است که ایدئولوژی‌ای پنهان در تمام داستان‌های تخیلی وجود دارد، و مفاهیم تخیلی برای شکل دادن به افکار مردم از مفاهیم واقعی کارا تر و برنده‌ترند.^{۶۳۲}

جدای از به کارگیری اوقات فراغت برای القا و تحمیل تفکری

۶۳۱- قلبی، ص ۲۳ - ۲۴.

۶۳۲- ه. شیلر، المتلاعبون بالقول، ص ۱۰۴.

مشخص، برنامه‌های سرگرمی کارکرد خطرناک دیگری دارند که همان تشویق انسان به در پیش گرفتن روش مشخصی از زندگی، آنهم زندگی سلبی و منفی است. وقتی پر کردن اوقات فراغت و سرگرمی تبدیل به یکی از ارزش‌های زندگی ملت تبدیل شود، چنین ملتی کمتر آماده‌ی تلاش و مبارزه برای آزادی و استقلال خود خواهد بود. بر این اساس وقت گذرانی، دشمنی آزادی و دموکراسی و هر چیز دیگری است که لازم است مردم در حول آن ایفای نقش نمایند. در غرب پر کردن اوقات و جستجوی لذایذ زندگی ارزش اصلی و اساسی مردم بوده و به همین خاطر نمونه‌های سلبیت و منفی‌گرایی زیادی از آنها قابل مشاهده است.

این گرایش به گذراندن اوقات و سرگرم شدن، دستگاه‌ها و بنگاه‌ها را تشویق به تلاش بیشتر جهت کسب سود بیشتر می‌کند. روزنامه مشهور واشنگتون پست یکی از افتخارات خود را این عنوان کرده بود که در مهلت ۵ سال درصد موضوعات و مطالب سیاسی خود را از ۷۵ درصد به ۵۰ درصد کاهش داده است، آنهم به سود صفحات سرگرمی. این روزنامه عنوان می‌دارد، ما (روزنامه) از سیاست دور شده و بدینسان تعداد بیشتری از خوانندگان را جذب کردیم.^{۳۳} در بریتانیا و در دهه‌ی پنجاه بزرگ‌ترین روزنامه‌ی بریتانیا از نظر تیراژ، روزنامه‌ی اخبار جهان News of The World که مالک آن مردوخ یهودی استرالیایی است، روزانه ۶۷ تا میلیون نسخه از آن به فروش می‌رسید...

این روزنامه هیچ مطلبی درباره‌ی سیاست منتشر نمی‌نماید و کار تخصصی آن پرداختن به رسوایی‌های جنسی طبقات مردم جامعه و آواز و عاشقانه‌ها است.^{۶۳۴}

لیدر بیان می‌کند خوانندگان روزنامه را به خاطر اخبار مربوط به رسوایی‌های شخصیت‌های کشور تهیه می‌کنند؛ هم‌چنین به خاطر اخبار عجایب شگفت‌انگیز و بخت‌آزمایی و ورزش و «راهنمایی افرادی که معشوقشان آنها را ترک کرده است» و چیزهایی این گونه.^{۶۳۵}

۱۰- از دیگر راه‌های تأثیر نهادن بر مردم تحریک و به هیجان درآوردن مردم است.^{۶۳۶} موضوع، تیر، شیوه، رنگ و... عواملی هستند که از سوی رسانه‌ها جهت جلب افکار عمومی مردم به کار گرفته می‌شوند... رسانه‌ای که قادر به تحریک احساسات و خیال و آرزو نباشد و چشم و گوش مردم را تحریک نکند، سودش افزایش نخواهد یافت.

جهت این تحریک احساسات لازم است که حقایق نادیده گرفته شوند، زیرا بسیاری اوقات حقایق «سود» هستند و همیشه در خدمت تحریک احساسات مردم نیستند... لذا این سخن حقی است که رسانه‌ها به مطالب تحریک کننده اهمیت می‌دهند نه به حقایق.^{۶۳۷} در اثر چنین چیزی مجرم تبدیل به قهرمان می‌شود، زیرا از مجرم زندانی (به عنوان

۶۳۴- مجله‌ی آفاق عربیة، شماره ۶، شبات، ۱۹۷۶، ص ۷۶.

۶۳۵- لیدر، امة من غم، ص ۱۵۶.

۶۳۶- تحریک و به هیجان درآوردن شاید معنی جمله را به خوبی بیان ننماید.

۶۳۷- دکتر عبدالله الدایم در، مستقبل الیدمقراطية و مفاهیمها، ص ۱۹۲.

مثال) خواسته می‌شود تا مطلبی برای روزنامه بنویسد و این خود از مطلبی که روزنامه درباره‌ی آن جرم بنویسد، تحریک کننده‌تر است، در ازای چنین کاری روزنامه بخشی از هزینه‌های دعوی را به شخص مجرم می‌پردازد.^{۳۳۸}

در اثر تحریک مداوم، رسانه‌ها علاوه بر سرگرم نمودن و قبضه‌ی مردم، عقلانیت مشخصی برای ایشان تشکیل داده و عقاید مختلفی را به ذهن آنها القا می‌کنند.

رسانه‌های خبری خود به خود و بدون تحریک احساسات مردم نیز رسانه‌های مهیج و جالب توجه‌اند و انسان قادر به دوری گرفتن از آنها نیست و هر چه تعداد این رسانه‌ها افزایش یابد به همان میزان بردگی عقلانیت انسان محکم‌تر خواهد شد.

طوفان اخبار و اطلاعات

در جهان و به ویژه در غرب محصولات رسانه‌ای بسیار زیادی وجود دارد، به گونه‌ای که شهروندان خود را در محاصره محصولات رسانه‌ای می‌بینند، آنها به هر جا قدم می‌گذارند متوجه می‌شوند که با این محصولات محاصره شده‌اند. در چنین کثرت و فراوانی‌ای، شستشوی مغزی و شکل دادن به فکر و عقلانیت موضوع دور از انتظاری نیست.

شاید گفته شود که این کثرت و فراوانی سودمند می‌باشد، زیرا بدین معنی است که کانال‌های زیادی برای اظهار عقاید و نظرات در اختیار افراد قرار دارد؛ هم‌چنین زمینه‌ی لازم را فراهم می‌نماید تا هر دیدگاه و نظری به استماع شهروندان رسیده و دچار شستشوی مغزی نشوند.

شیلر چنین احتمالی مطرح و خود بدان هم پاسخ می‌دهد؛ او می‌گوید: اگر ملتی (منظور او آمریکا می‌باشد) (۶۷۰۰) ایستگاه را دیویی، بیش از (۷۰۰) کانال تلویزیونی، (۱۵۰۰) روزنامه و صدها مجله داشته و سینمایی داشته باشد کهر هر سال (۲۰۰) فیلم تهیه و تولید کند، وضعیت تولید و انتشار کتاب او دارای سرمایه‌ای یک میلیارد دلاری باشد، در این صورت آسان است که فکر کنیم رسانه‌های چنین ملتی رسانه‌های متنوعی می‌باشد، اما در واقع این کثرت و گوناگونی (در اخبار کانال‌های خبری) دیده نمی‌شود، دلیل آن شباهت و یکسانی منافع مالکان این رسانه‌ها و نیز تقلید رسانه‌ها از همدیگر است.^{۶۳۹}

یعنی هر تلویزیونی برنامه‌ای مهیج و جالب پخش نماید، سایر

کانال‌های دیگر نیز به تقلید از او می‌پردازند و نتیجه آن برنامه‌های خبری و غیره‌ی یکسانی به خوانندگان و شنوندگان و بینندگان عرضه می‌شود و کثرت رسانه‌ای به جای خدمت به آرای گوناگون جان تازه‌ای به شکل دادن به افکار عمومی می‌دهد.

نمونه‌هایی درباره‌ی کثرت رسانه‌ها:

در گزارشی درباره‌ی مطبوعات سال‌های (۱۹۴۷-۱۹۴۹)، روزنامه‌های صبح لندن، هر روز بیش از (۱۵/۵) میلیون تیراژ داشتند.^{۶۴۱} بعدها در دهه‌ی پنجاه قرن معاصر روزانه ۲۹ میلیون نسخه روزنامه به فروش می‌رسید.^{۶۴۱} یعنی به ازای هر ۱۰۰۰ نفر ۵۸۲ نسخه.^{۶۴۲} هر چند بریتانیایی‌ها بیشتر از هر ملتی روزنامه می‌خوانند،^{۶۴۳} اما این کثرت و گوناگونی شامل کشورهای هم که زیاد اهل مطالعه روزنامه نیستند، می‌شود. باید متذکر شد که این نشانه‌ی رشد سیاسی نیست، زیرا مردم به موضوعات سرگرمی اهمیت می‌دهند نه به صفحات سیاسی روزنامه.

سینما نیز محصولات فراوانی دارد، اما سینما محصولی جهانی است. یعنی فیلم کشوری (به خصوص) آمریکا در دیگر کشورها نیز بیننده

۶۴۰- کریم مسعد، الديمقراطية البريطانية، ص ۱۰۰.

۶۴۱- دکتر قتیبة الشیخ نوری، اسرار الصحافة البريطانية، آفاق الیة، ۶، ص ۷۸.

۶۴۲- همان، ص ۷۶.

۶۴۳- همان، ص ۷۶.

دارد، بدتر از همه این که موضوع این فیلم‌ها در قالبی تمثیلی ریخته شده و به همین خاطر اثرات بیشتری بر بیننده دارند، به همین خاطر کار یک فیلم برابر کار ده‌ها روزنامه است، و در آمریکا طرفداران سینما - بر اساس سرشماری مربوط به دهه‌ی پنجاه - عبارتند از: ۵۰ تا ۶۰ درصد افراد بالغ جمعیت.^{۶۴۴}

بدون شک تلویزیون و ویدئو تأثیر زیادی بر سینما نداشته‌اند و دلیل این گفته فیلم‌هایی است که امروزه تولید شده و سودهای کلانی به دست می‌آورند.

تلویزیون عمومی‌ترین و مردمی‌ترین رسانه‌ی خبری است و به همین خاطر مؤثرترین آنها تلویزیون امروز مهمان تمام خانه‌ها و یکی از اعضای خانواده است.

آمارهای آمریکا عنوان می‌دارند که در سال (۱۹۵۶)، ۷۱٪ آمریکایی‌ها دارای تلویزیون بوده‌اند،^{۶۴۵} سال (۱۹۷۰) این نسبت به ۹۵٪ رسید. در دهه‌ی هشتاد ۹۸ درصد خانواده‌ها یک دستگاه تلویزیون و حدود نیمی از آنها دو دستگاه تلویزیون یا بیش از دو دستگاه داشته‌اند. تعداد تلویزیون‌های موجود در آمریکا بسیار بیشتر از تعداد توالت‌ها، حمام‌ها و تلفن موجود در آمریکاست.^{۶۴۶}

بیشتر کودکان آمریکایی از سن سه ماهگی به بعد تلویزیون نگاه

۶۴۴- رنی، سیاسیة الحکم، ج ۱، ص ۳۲۹.

۶۴۵- همان، ص ۳۲۶.

۶۴۶- رنی، قنوات السلطه، ص ۱۵.

می‌کنند و تا زمانی که دوره‌ی متوسطه را به پایان می‌رسانند بیشتر از ۲۲ هزار ساعت صرف تماشای تلویزیون کرده حال آنکه کمتر از ۱۲ هزار ساعت وقت خود را در مدرسه صرف می‌کنند.^{۶۴۷} نمونه‌ی دیگر مجله‌ی هفتگی (دلیلی تلویزیون) است که تیراژ آن (۱۷/۵) میلیون نسخه است.^{۶۴۸}

همین نمونه‌های مذکور (که فقط بخشی از کثرت و گوناگونی رسانه‌ها هستند) مشتی از خروار بوده و کافی است تا متوجه نقش آنها در شکل‌دهی به عقلانیت مردم شویم.

راه‌های دیگر شکل دادن به افکار عمومی (شکل دادن به عقلانیت مردم)

علاوه بر مطالب مذکور دو راه دیگر نیز وجود دارد که بدین منظور به کار گرفته می‌شوند.

۱- نیروی پنهان وجود دارد که عبارت است از ترس از گناهان. محرمات نیروی است که به عقلانیت مردم شکل می‌دهد. سووی در این باره عنوان می‌دارد که در کشورهای دموکراتیک، محرماتی وجود دارند که از افکار عمومی برای تعبیری آزادانه از خود جلوگیری می‌کند. به عنوان نمونه در آمریکا می‌توان کاری کرد افکار عمومی هر پروژه‌ی

۶۴۷- همان، ص ۱۰.

۶۴۸- ه. شیلر، المتلاعبون بالعقول، ص ۱۰۷.

جدیدی را ردّ نماید. تنها کافی است «غیر آمریکایی» خوانده شود.^{۶۴۹} محرّمات از سویی با محدودیت‌های جامعه هماهنگی و هم‌خوانی داشته و نیروهایی آنها را برای رسیدن به اهداف خود به کار می‌گیرند. از سویی دیگر محرّماتی وجود دارند که گروه‌های مشخصی دست به ایجاد آنها زده و به کمک آنها مردم را می‌ترسانند.

محدودیت‌های جامعه در حیطه‌ی شکل دادن به افکار عمومی قرار نمی‌گیرند، زیرا از قبل وجود داشته‌اند (مگر این که آنها را به منظوره‌های خاصی به کاربرد) در حالی که شکل دادن به افکار عمومی و ایجاد عقلانیت، در دایره‌ی محرّمات جدید بهتر خود را نشان می‌دهد.

نمونه‌ی آن «ضدیت با سامیت» است که در اروپا دیدگاهی «گناه» بوده و یهود آن را به وجود آورده است و آن را برای سرکوب مخالفین خود به کار می‌گیرد. به کارگیری این واژه علیه هر کسی تداعی‌گر یهود و خاطره‌ی هیتلر و نازی‌ها در ذهن مردم است.

۲- نقش دانش: دانش نیز نقش فعالی در شکل دادن به افکار عمومی ایفا می‌نماید. دانش برخلاف باور بیشتر مردم، یکی از عوامل از بین رفتن و نابودی آزادی است. این نقش سلبی و منفی دانش بر آزادی فکری قرن بیستم است، حال آن که در قرن نوزده - قرن مغرور شدن دانش و علوم تجربی - که تازه قدم‌های اولیه و بزرگ خود را بر می‌داشت و مردم مست دستاوردهای علمی اولیه بودند، این تفکر حاکم بود که دانش انسان را بر طبیعت حاکم می‌گرداند و از این طریق است که دانش به

انسان آزادی عطا می‌کند.

دانش از طریق «مطبوعات و سینما و تلویزیون و...» قدرت زیادی به افراد می‌بخشید که هدف آنها شستشوی مغزی است... این قدرت بزرگ خود تبدیل به بزرگ‌ترین تهدید علیه آزادی عقل شد.^{۶۰} گوینده‌ی این جمله‌ی پایانی، این سخن را زمانی بر زبان آورده است که هنوز تلویزیون اختراع نشده و همانند امروز میهمان هر خانه‌ای نبود.

متفکرین غربی پیش‌بینی کرده‌اند که در آینده از دانش جهت تبدیل انسان به ابزار استفاده می‌شود.

راسل جامعه‌ای علمی را پیش‌بینی کرده بود که در آن حکومت‌های استبدادی تمام دستاوردهای پزشکی و روان‌شناسی را به کار می‌گیرند تا مردم را تبدیل به ابزاری مطیع خود نمایند.^{۶۱}

همین موضوع بُن‌مایه‌ی رومان جورج اورویل تحت عنوان ۱۹۸۴ و رومان ساعت ۲۵ کنستانتان جورجیو... است.

غرب قدم‌های بزرگی در این راه برداشته است، اما هنوز راه زیادی مانده است تا دانش نه تنها عقل مردم را به طور کامل شست‌وشو دهد بلکه جسم آنها را نیز دچار تغییر کند.

دانش سلاح بی‌طرفی است تا زمانی که در اختیار جناحی قرار می‌گیرد. این گروه و جناح است که تصمیم می‌گیرد آن را جهت خدمت به مرد به کار گیرد یا جهت به بردگی کشاندن آنها.

۶۰- سیریل جود، الحریة فی القرن العشرين، ص ۶۵۷.

۶۱- همان، ص ۶۶.

سرنوشت و آینده‌ی آزادی

آزادی از همان ابتدا مسیر اشتباهی را در بر گرفت، از همان قدم اول قادر به ارائه‌ی تعریفی از خود نشد، تعریفی که مقبول همه باشد، راهش نیز مملو از سد و مانع شد تا این که عاقبت الامر در دریای نیروهای موجود در اجتماع ناپدید شد.

امروز آزادی در چه سطحی قرار دارد تا از آینده‌ی آن سخن بگوییم؟ از آزادی آدمی چه مانده است تا از نقش و تأثیر تکنولوژی و دانش و رسانه‌ها و حاکمیت دولت و قدرت‌های سیاسی و اقتصادی... در اسارت این آزادی سخن بگوییم؟

مردم به غربِ امروزی می‌نگرند و آن را سبیل و نمونه‌ی آزادی به حساب می‌آورند. مردم به جز این که «ظاهر امروزی» غرب را نگرسته و در کُنه آن ورود پیدا نمی‌کنند، حتی در سطح «امروز» هم توقف کرده‌اند، مردم حافظه تاریخی نداشته و آینده‌نگری آنها بسیار ضعیف است. به همین خاطر اصلاً به ذهنشان هم خطور نمی‌کند که این «آزادی» نشانه‌ای از اضمحلال و سقوط تمدنی است. مورخین و کسانی که به مطالعه، تاریخ علاقه دارند متوجه هستند که تمدن‌های باستانی چگونه دچار سقوط و اضمحلال شده‌اند، اما جز چند نفر از متفکرین عاقل سایر مردمی که در این تمدن‌های باستانی می‌زیستند از این موضوع غافل بودند، درست شبیه برخی از متفکرین دوره‌ی معاصر غرب، اما نه سخنان آنها گوش شنوایی یافته است و نه متفکرین امروزی غرب تأثیری بر مردم دارند.

«آزادی» غرب خود را در قطع تمام روابط خانوادگی، اجتماعی و انسانی نظاره می‌کند. «آزادی» غرب نامی فریب دهنده برای تعدادی

بیماری از جمله «خود پرستی» است.

غرب امروز «همان مرد بیماری است» که به سوی مرگ گام برمی‌دارد. شاید فرزندانش به دادش رسیده و از مرگ او پیش‌گیری کنند... مگر نه این که در بیمارترین جامعه‌ی غرب در آمریکا جنبشی قوی و قدرتمند جهت بازگرداندن ارزش‌های معنوی اخلاقی ظهور کرده است...

گمراهان شرق نیز تبر در دست به جان درختان تنومند ارزش‌ها افتاده و تنها به خشک کردن شاخه‌های زیاد این درختان تنومند اکتفا نکرده و ریشه‌ها را هدف گرفته‌اند... آنهم تحت نام آزادی ... کدامین آزادی؟

این آزادی استیلای آرزوهای نفسانی است، همان آرزویی که باورهای گوناگون جهل را حاکم می‌گرداند، آن امیال و آرزوهایی که اقوال و افعالی را مورد خطاب قرار می‌دهد که منشأ و سرچشمه‌ای جز خود امیال و آرزوهای نفسی ندارند؟ این آزادی نیست، بلکه نام دیگر بردگی است... بردگی در برابر امیال و آرزوها.

آزادی نزد ما مسلمانان قبل از هر چیزی رها ساختن خود از بندگی امیال و آرزوست، و از این مبدا می‌توان سخن از دیگر آزادی‌ها بر زبان راند، اصلی که ما بدان معتقدیم عبارت است از «بازگشت به آدمی» نه قانون‌گذاری و برگزیدن قانون اساسی - هر چند این‌ها خود لازمند اما نتیجه‌اند و نه علت.

به شیوه‌ای نظری هر کسی چه معتقد باشد و چه غیر معتقد، در صورت مسلط بودن بر امیال و آرزوهای نفسانی خود، می‌تواند آزاد باشد. اما این خیالی بیش نیست، زیرا تنها شخص معتقد و باورمند است که مسیر تسلط بر امیال و آرزوهای نفسانی را در پیش گرفته است، حتی

او نیز گاهی در امور جزئی مطیع و منقاد امیال و آرزو می‌شود، چه جای کسی که اصل و اساسش مطیع بودن در برابر امیال و آرزو است. در این صورت اولین اصل اساسی آزادی، بندگی و بردگی برای خداوند است. وقتی من بنده و برده‌ی خداوند باشم، دیگر بنده و برده‌ی اشیاء و انسان‌ها نخواهم شد، برده‌ی امواج جامعه نخواهم شد. زیرا آن چه را دین‌ام درست و حقیقت می‌داند، آن را درست می‌دانم حتی اگر تنها باقی بمانم. مطیع و برده‌ی قدرت‌های سیاسی و اقتصادی نخواهم شد، زیرا سروری دارم که از تمامی آنها بزرگ‌تر است، برده‌ی پول نخواهم شد، برده‌ی خوش گذرانی، رسانه‌ها، ارزش‌های مادی... برده‌ی هیچ چیزی نخواهم شد.

شیطان چگونه؟ اولین دشمنی که او را فراموش کرده‌ایم، موجودی که انسان تنها دشمن اوست و وعده داده بود که «آدم» ابوالبشر و فرزندانش را از مسیر راست و مستقیم منحرف نماید، موجودی که تا قیامت با انسان‌ها دشمنی می‌ورزد...

انحراف از صراط المستقیم پرستش و بندگی شیطان است؛ بجز تمدن‌هایی که بر مدار توحید و یگانه پرستی بوده‌اند... سایر تمدن‌ها شیطان را پرستش کرده‌اند...

سخن از آزادی انسان هم در مکتب شیطان پرستی هیچ ارزشی نخواهد داشت.

بخش پنجم دو اصل دیگر دموکراسی

دو اصل دیگر دموکراسی

یکم: اصل تفکیک قوا (Seperation Of Powers)

اصل تفکیک قوا از دیدگاه برخی از محققین یکی از اصول دموکراسی بوده و عبارت است از این که قوا (قانونگذاری، مجریه، قضائیه) تحت سیطره‌ی یک نفر یا یک دستگاه نبوده بلکه میان چند دستگاه تقسیم شود تا از تشکیل حکومتی استبدادی Despotic که در آن تمام قوا در اختیار یک فرد یا گروهی تمرکز پیدا نماید، جلوگیری کند. این اصل مهم‌ترین خلاقیت و ره‌آورد لیبرالیست‌هاست^{۶۵۲} و به نام مونتسکیو Montesquieu (۱۶۸۹ - ۱۷۵۵) شناخته شده است، هر چند قبل از او جان لاک Locke انگلیسی (۱۶۳۱ - ۱۷۰۴) از آن سخن گفته بود (اما مقصود او بیشتر قوه‌ی قضائیه بود)، هم‌چنین قبل از ایشان و قبل از پیدایش لیبرالیسم، افلاطون (۴۲۸ - ۳۴۷) قبل از میلاد و ارسطو (۳۸۳ - ۳۲۲) قبل از میلاد از آن سخن گفته بودند. نظامی وجود دارد که با این اصل رابطه و پیوند دارد تحت نام Check and Balance «سیستم کنترل و تعادل» که رابطه‌ی میان قوا را نشان می‌دهد و عبارت است از:

۶۵۲- دکتر عصمت سیف الدولة، الطريق الى الديمقراطية...، ص ۴۰۷.

این که هر قوه‌ای قوه‌ی دیگر را در محدوده‌ی خود نگه داشته و نیز میان قوا توازنی وجود داشته باشد تا هیچ یک از آنها بر دیگری سیطره نیابد. این اصل که گویا حافظ حکومت دموکراتیک و آزادی‌های فردی است، منتقدان زیادی دارد. اولین مورد این که نه مونتسکیو و نه لاک چنین تعریفی از حاکمیت ندارند.

مونتسکیو هیچ تعریفی ارائه نمی‌دهد، لاک نیز دو مفهوم متضاد حاکمیت را به کار می‌برد.^{۶۰۳}

جدای از شک‌های قوی‌ای که دربارهی حقیقت و سود این اصل وجود دارد.^{۶۰۴} هم‌چنین از نتایج ویرانگر آن هم سخن به میان می‌رود.^{۶۰۵} از جمله انتقادات مطرح شده عبارتند از:

۱- این اصل به طور کامل در واقعیت اثبات نشده است.^{۶۰۶} و آن چه روی داده تداخل قوا بوده است. در بریتانیا و در کشورهایی که نظام بریتانیایی دارند. (یعنی نظام پارلمانی)، دو قوه‌ی مقننه و مجریه در هم ادغام شده‌اند، زیرا قوه‌ی مجریه (= کابینه حکومت) از درون قوه‌ی مقننه (= پارلمان) تشکیل می‌شود؛ هم‌چنین حکومت در بسیاری از کارهای پارلمان دخالت می‌کند، از جمله تهیه‌ی لیست قوانین که در اصل کار پارلمان است، اما در این نظام تبدیل به وظیفه و کار حکومت شده و

۶۵۳- Carl J. Friedrich, Separation Of Powers, *Encycl. Of The Social Sciences* Vol. ۱۳, P ۶۵۵.

۶۵۴- ارنست گریفیث، نظام الحکم فی الولايات المتحدة، ص ۸۰.

۶۵۵- جان- ماری بنوا، المثقفون والديمقراطية، ص ۳۴.

۶۵۶- همان.

پارلمان تنها دربارهی آن بحث و گفتگو و نهایتاً تأیید آن را بر عهده دارد، به همین خاطر به این نوع از تفکیک قوا که در این نظام حکومتی وجود دارد، تفکیک قوای لاستیکی (مرن) گفته می‌شود.

در نظام ریاستی نیز شبیه آن چه در آمریکا وجود دارد - به تفکیک قوا تفکیک قوای جامد گفته می‌شود، زیرا هر یک از دو قوا جداگانه انتخاب می‌شوند و دخالت هر یک از آنها در کارهای دیگری کمتر است...

آنچه در واقعیت امر روی داده است، تداخل قوا بوده نه تفکیک آنها، نمونه‌ی آن نظام پارلمانی بود که از آن سخن گفتیم. اما در نظام ریاستی که تفکیک قوا دقیق‌تر بوده و بر خلاف این تفکیک، وظایف قوا با هم تداخل می‌یابد. در آمریکا برخی از تصمیمات رئیس جمهور نیاز به موافقت کنگره دارد از جمله انتصاب مقامات عالی، و پیمان‌هایی که رئیس جمهور با کشور دیگری منعقد می‌نماید. از سویی دیگر رئیس جمهور توجه کنگره را به قانون‌گذاری دربارهی برخی مسایل جلب می‌نماید، قوه‌ی مجریه تعداد زیادی مصوبه اداری صادر می‌نماید که شبیه قانون بوده و تعداد آنها از مصوبات کنگره بیشتر است.

در تمام نظامات حکومتی، قوه‌ی قانونگذاری در قوه‌ی قضائیه دخالت می‌نماید. زیرا برخی از محاکمات را بر عهده می‌گیرد از جمله محاکمه مقامات عالی. قوه‌ی مجریه نیز از طریق انتصاب تعداد زیادی از قضات بر قوه‌ی قضائیه تأثیر می‌گذارد. قوه‌ی قضائیه نیز از طریق نظارت بر قانونی بودن قوانین پارلمان و مصوبات قوه‌ی مجریه (عدم مغایرت با قانون اساسی) در کار دو قوه‌ی دیگر اعمال نظر و دخالت می‌نماید. از همه مهم‌تر، بودجه که مهم‌ترین مسئله‌ی دولت می‌باشد و ویژه‌ی

قانون‌گذاری است، اما امروزه به خاطر وسعت بودجه از سوی قوه‌ی مجریه پیشنهاد شده و پارلمان آن را تأیید می‌کند.

تفکیک قوا یکی از دلایل تعیین و مشخص نمودن بنیاد حکومت است که پارلمانی باشد یا ریاستی و یا اشتراکی که قوا در آن کاملاً متداخل بوده و جدا نشده‌اند... تعداد زیادی معتقدند که این تفکیک قوا وضعیت سیاسی حقیقی را نشان نمی‌دهد - اگر اصلاً پیش‌تر آن را نشان داده باشد.^{۶۵۷}

اصل تفکیک قوا پذیرفته شود یا خیر در هر حال تقسیم‌بندی کارهای حکومت به سه بخش مقننه و مجریه و قضائیه یکی از پایه‌های تئوری سیاسی «جدید» است،^{۶۵۸} اما با این حال نمی‌توان بخش‌های مختلف چگونگی کار حکومتی را به اجزای کوچک ناشی از این تقسیم‌بندی ساده تقسیم کرد.^{۶۵۹}

هر چند بر اساس خود تئوری، تفکیک قوا به طور کامل صورت نمی‌گیرد، و مونتسکیو خود اعتراف نموده بود که قوا ناچار به همکاری یکدیگر خواهند بود.^{۶۶۰} هم‌چنین بر اساس واقعیت‌های جاری لازم است که این همکاری صورت بگیرد.^{۶۶۱} اما پیداست که همکاری چیز است و

۶۵۷ - J. Meynaud, *The Executive in The Modern State*, *International Social Science Bulletin*, Mvol, ۱۰, no. ۲, P ۱۳۷.

۶۵۸ - W. J. Shepard, *Executive*, Op. Cit, P. ۶۸۰.

۶۵۹ - Ibid

۶۶۰ - دکتر محمد کامل لیل، *النظم السياسية*، ص ۵۶۰.

۶۶۱ - J. Meynaud, Op. Cit, P. ۱۳۲.

تداخل چیز دیگر.

۲- به خاطر غیر واقعی بودن تفکیک، این تفکیک عملی نیست. بسیاری اوقات درباره‌ی شیوه‌ی حکومت در آمریکا سخن گفته شده که به دلیل تفکیک شدید قوا، نظام حکومتی به شیوه‌ی درستی اجرا نمی‌شود.^{۶۶۲} و بخش‌های گوناگون حکومت هماهنگ با هم عمل نمی‌کنند.^{۶۶۳}

۳- نتایج مذکور ما را به این حقیقت رهنمود می‌کند که تفکیک قوا با این دوره سازگار و هماهنگ نیست.^{۶۶۴} زیرا تفکیک قوا آهنگ کارهای حکومت را کاسته، حال آن که این دوره نیازمند سرعت در انجام کارها و وظایف است.

۴- این اصل در واقع ضمانتی بود علیه استبداد. اما حقیقت این است که نه تنها مانع از استبداد نمی‌شود، بلکه سبب مبارزه و رقابت و دو دلی خواهد شد.^{۶۶۵}

۵- میچل دبیری معتقدات که تفکیک وجود ندارد، زیرا مسئولیت زندگی اجتماعی قابل تجزیه و بخش بخش کردن نیست و قوانینی که حکومت را به چند بخش تقسیم می‌کنند، جامعه را به سوی ناآرامی و

۶۶۲- موریس دیورجی، *النظم السياسية*، ص ۱۰۱.

۶۶۳- John. Dickinson, Checks and Balances, Encyl. Of The Social Sciences, Vol. ۳, P. ۳۶۴.

۶۶۴- رودولفو دی مایتی در: *مستقبل الديمقراطية و مفاهیمها*، ص ۱۷۹.

۶۶۵- ه. زینک و همکاران، *نظام الحكم*، ص ۱۷.

آشوب سوق می دهند.^{۶۶۶}

۶- تفکیک قوا یکی از عوامل گم شدن مسئولیت هاست.^{۶۶۷} زیرا هیچ دستگاهی قادر نیست در برابر تمام وقایع و امور پاسخگو باشد و در برخی حوادث مسئول مشخص نمی شود.

۷- از همه مهمتر این که فایده‌ی این اصل برای حاکمیت مردم جای شک و گمان است. زیرا همان گونه که لوول می گوید تقسیم حاکمیت سیاسی به این اجزای کوچک فراوان سبب می شود شهروند اهمیتی به هیچ یک از آنها نداده و کنترل حاکمیت سیاسی را به سیاسیون واگذارد که سیاست شغل آنهاست.^{۶۶۸}

به طور خلاصه به این اصل امید زیادی داشتند، اما بعدها مشخص شد که امیدی غیر معقول بوده است.

دوم: اصل «قانون اساسی، بالاتر از سایر قوانین است» [حکمیت قانون اساسی]

گفته می شود وجود نظامی قانونی (نظامی مبتنی بر قانون اساسی) شرط دموکراسی است و لازم است که این بالاترین قانون باشد.

۶۶۶- جان - ماری ینوا، در: المثقفون والديمقراطية، ص ۳۴.

۶۶۷- دکتر ابراهیم درویش، الدولة، ...، ص ۳۱۴.

حاکمیت قانون اساسی یکی از وجوه اصل سروری و سیادت قانون است.^{۶۶۹}

مسأله‌ی اساسی درباره‌ی قانون این است که کسی که خواهان صدور قانون باشد، لازم است به منشأ و مبدأ قانون مراجعه نماید، چرا و برای چه کسی؟ یعنی منشأ و مبدأ قانون چیست؟

برای کسانی که به «قانون الهی» باور دارند، خداوند منشأ قانون است. علاوه بر قانون الهی تئوری‌های دیگری در این باره و نیز درباره‌ی سیادت و سروری دولت و قانونی که بر دولت حاکم است، وجود دارد. یکی از تئوری‌های قدیمی «قانون طبیعی» است که «قانون عقل» هم نامیده می‌شود و معتقد است که قانون از طبیعت و سرشت و ماهیت اشیاء منشأ و سرچشمه می‌گیرد، هم چنین تئوری «حقوق فردی» که بیان می‌دارد انسان به محض «وجود» و «تولد» حائض حقوق می‌شود، هم چنین تئوری «کنترل درونی به خاطر حاکمیت» که قانون را ساخته‌ی دولت دانسته، اما دولت طبق خواسته‌ی خود پایبند آن خواهد شد.^{۶۷۰}

غرب «منشأ الهی» قانون را کنار نهاده و دلیل این کار علتی تاریخی دارد و آن موضع نامناسب و غلط کلیسا در برابر دانش و حکومت جمعی... است. غربی‌ها منشأ الهی را «غیب» می‌دانند، و از دیدگاه آنها «غیب» معنی و مفهوم «علمی» نمی‌دهد. به همین خاطر این تئوری‌ها را خلق کرده‌اند، بدون آنکه متوجه باشند که این تئوری‌ها نیز «غیبی»

۶۶۹- دکتر عبدالمجید المتولی، الوجیز فی النظرات... ص ۲۸۵

۶۷۰- درباره‌ی این تئوری‌ها نگاه کنید به: دکتر محمد کامل لیلته، النظم السیاسیه، ص ۲۲۰

هستند،^{۶۷۱} بعدها به این نکته پی بردند و سایر عیبوب نیز بر آنها آشکار شد.

درباره‌ی منشأ قانون این سؤال مطرح است که:

قانونگذاران پایبند قانون اساسی هستند، یعنی قانونی را که تصویب می‌کنند پایبند قانون اساسی بوده و با آن ناهماهنگ نمی‌باشد. به سخنی دیگر قانون اساسی منشأ و مصدری عالی است، اما آیا قانونگذاران کشور بدان پایبند هستند؟^{۶۷۲} در اینجا با یک دور و تسلسل مواجه می‌شویم:

۱- عملی مشخص، در صورت پایبندی به قانون روا و جایز است.

۲- قانون مورد نظر در صورت پایبندی به قانون اساسی روا و جایز

است.

۳- در صورتی که خواسته‌های بانیان قانون اساسی با خواسته‌های ملت

یکی باشد، این قانون اساسی هم روا و جایز است.

۴- این دو خواسته وقتی هماهنگ‌اند که تهیه‌کنندگان قانون اساسی

نماینده‌ی مردم باشند.

۵- لازم است قانونگذاران و تهیه‌کننده قانون اساسی بر اساس قانون

نماینده‌ی مردم باشند

۶- این قانون نیز باید پایبند قانون اساسی باشد.

۶۷۱- به ویژه قانون طبیعی و حقوق فردی که منشأ را به چیزی نسبت می‌دهند که قابل آزمایش

نیست.

۶۷۲- نگاه به: دکتر سیف الدوله، الطريق الی الديمقراطية، ص ۲۵

- بدین سان به نقطه‌ی اول برگشتیم^{۶۷۳} یعنی نتیجه صفر است. بدون شک قانون الهی با هیچ دور و تسلسل روبرو نیست زیرا:
- ۱- «عمل» روا است اگر پایبند قانون باشد.
 - ۲- قانون نیز رواست، در صورتی که پایبند به قانون اساسی (یا اگر قانون اساسی سخنی از آن به میان نیاورده باشد پایبند شریعت) باشد.
 - ۳- قانون اساسی نیز رواست در صورتی که پایبند شریعت باشد.
- در این نقطه توقف کرده و دوباره به نقطه‌ی آغازین باز نمی‌گردیم. پیداست که سکولارها راضی به این منشأ الهی قانون نیستند... در هر حال باید به دو چیز اعتراف کنند:

- الف) تئوری‌هایشان غیبی‌اند، در حالیکه «غیبی بودن» را یکی از عیوب قانون الهی میدانند.
- ب) عقایدشان دچار دور و تسلسل است. اما با این ادعا که نظرات و دیدگاه‌هایشان «علمی» است خود را فریب می‌دهند.



هر چند نوعی تقدس برای قانون اساسی قایل شده‌اند، اما همین قانون اساسی بسیاری اوقات به هنگام تهیه و تصویب آن تبدیل به بازیچه‌ای در دست حاکمان می‌شود، و بازی‌های بزرگ‌تر به هنگام تفسیر آن رخ می‌دهد.

نمونه‌ای از تصویب قانون اساسی بر اساس خواسته و آرزوهای قانونگذاران، قانون اساسی ایالت ماساچوست آمریکا (در سال ۱۹۵۰)

می‌باشد که ازدواج میان سیاهان و سفیدپوستان را قانونی نمی‌داند. نه تنها میان سفید پوست با سیاه پوست بلکه میان سفید پوست و دو رگه و همچنین با کسی که $\frac{1}{3}$ یا بیش‌تر خونش سیاه پوست باشد را نیز شامل می‌شود.^{۶۷۴}

یکی دیگر از بندهای این قانون اساسی بیان می‌دارد هر شخصی اعلامیه یا نوشته‌ای دستی یا چاپی پخش کند که مردم را جهت برابری و مساوات اجتماعی یا ازدواج میان سیاه پوست و سفید پوست... تشویق می‌نماید، مجازات او پرداخت کمتر از پانصد دلار یا زندان به مدت شش ماه و یا هر دو مورد یعنی هم جریمه و هم مجازات زندان با هم است.^{۶۷۵}

نمونه‌ی دیگر که جدید هم می‌باشد قانون اساسی ترکیه است که شرط حفظ نظام لائیک (یا بهتر است بگوییم: دین لائیک) در آن آمده است که خواست گروه لائیک حاکم است.

درباره‌ی تفسیر قانون اساسی نیز نمونه‌های زیادی برای از بین رفتن قدسیت آن وجود دارد. قانون اساسی از مباحث کلی سخن می‌گوید و بیشتر مسایل را مسکوت گذاشته است تا قضاوت درباره‌ی قانونی یا غیر قانونی بودن آن رأی دهند.

۶۷۴- آبرت کان، الخيانة العظمی، ج ۳، ص ۱۳۲، در ترجمه‌ی دیگر از این کتاب تحت عنوان

«مصرع الديمقراطية فی العالم الجدید» گفته شده (یک هشتم)... ص ۱۲۲

۶۷۵- منبع پیشین.

هیوز رئیس قضاوت آمریکا آشکارا اعلام کرده بود: ما پایبند قانون اساسی هستیم، اما قانون اساسی آن چیزی است که قضات بدان رأی می‌دهند... بعدها این سخن هیوز به کثرت مورد استفاده قرار گرفت.^{۳۶۱}

نمونه‌ی تفسیر کردن قانون اساسی اصلاح پنجم قانون اساسی آمریکا است که محروم نمودن هر شخصی از زندگی یا آزادی و یا اموال خودش از سوی حکومت هر یک از ایالت‌های آمریکا را ممنوع می‌نماید، مگر بر اساس قانون...

اما جمله «بر اساس قانون» نیز به قاضی مرجوع شده و او درباره‌اش تصمیم‌گیری و حکم صادر می‌نماید.^{۳۶۷}

جدای از این تفسیر کردن‌ها، تثبیت قانون اساسی از سوی قدرت‌ها نیز با مانع روبرو می‌شود. به عنوان نمونه اصلاحیه شماره ۱۵ قانون اساسی آمریکا از محروم نمودن شهروندان از حق رأی به سبب نژاد یا رنگ جلوگیری و ممانعت به عمل می‌آورد...

اما این مسأله در اکثر مواقع نه تنها اجرا نشده بلکه حتی در ایالت‌های جنوبی موانع زیادی هم در برابر حق رأی آنها ایجاد شده است.^{۳۶۸}

بعنوان نمونه در این ایالت‌ها در سال ۱۹۶۱ از مجموع سه میلیون و هفتصد هزار نفری که حق رأی داشتند، تنها در حدود بیش از یک میلیون نفر جهت اخذ رأی ثبت نام شده بودند.^{۳۶۹}

۶۷۶- ه - زینک و همکاران، نظام الحکم...، ص ۴۵

۶۷۷- منبع پیشین، ص ۱۰۴

۶۷۸- نگاه به منبع قبلی. ص ۱۱۵-۱۱۶ و لیتی و روش، منبع السیاسة... ص ۱۳۶ تا ۱۳۹

در دو ناحیه ویبستر و بیکر، سیاهان اکثریت را داشتند، اما هیچ یک از آنها در لیست‌های أخذ رأی ثبت نام نشده بودند، در مناطق دیگر هم با وجود آنکه اکثریت هستند اما تنها ۳٪ واجدان شرایط ثبت نام شده‌اند.^{۶۸} نتیجه‌ی بحث این است که قانون اساسی آن چیزی نیست که زیاد بدان دل بست و آمال و آرزوهای خود را بر آن بنا نهاد، تا زمانی که وضعیت سیاسی- اقتصادی کشور بهبود پیدا نکند قانون برای خدمت به منافع قدرت‌های سیاسی و اقتصادی تصویب می‌شود. یا حداقل در جهت حفظ این منافع تفسیر می‌شود و در زمان لازم و مقتضی هم نادیده انگاشته می‌شود. سخن گفتن از هر کشوری بعنوان کشوری پایبند به قانون اساسی نادیده گرفتن حاکمیت و سلطه این نیروهاست.

اگر وجود قانون اساسی نیز جزو شروط دموکراسی قرار گیرد، مورد انتقاد قرار خواهد گرفت. زیرا از این نظر تفاوتی با نظامی غیر دموکراتیک نخواهد داشت. اگر قانون اساسی‌اش از سوی مردم مورد موافقت قرار گرفته باشد. برترین حالت این است که مردم این کشور قانون اساسی‌ای انتخاب کنند که تمام قوا در اختیار یک نفر قرار گرفته و انتخاباتی صورت نگیرد و وجود احزاب ممنوع باشد...

چنین قانونی نیز قانون اساسی دموکراتیکی است؛ زیرا اگر مقبولیت و رضایت مردم را با خود داشته باشد تعبیری است از «حاکمیت مردم». اما ما طرفداران دموکراسی را با این مشکل مواجه نمی‌کنیم و رأیی را بر می‌گزینیم که می‌گوید:

«قانونی بودن» و «دموکراسی» از نظر تئوری تفاوت داشته، اما از نظر عملی قرابت و نزدیکی دارند.^{۶۸۱} ... یعنی حاکمیت قانون اساسی یا از دیدگاه برخی دیگر حاکمیت قانون را از اصول و مبانی دموکراسی نمی‌دانیم.

پایان بحث اصول و مبانی دموکراسی

بدنیسان در مرحله‌ی فینال به زبان فوتبال- تنها اصول و مبانی «حاکمیت مردم» و «حکومت مبتنی بر نمایندگی» و «آزادی» باقی خواهد ماند. اما پیش‌تر اثبات نمودیم که «نمایندگی به چه میزان با «حاکمیت مردم» رابطه و پیوند دارد. هم چنین دانستیم که «آزادی» از همان ابتدا با «حاکمیت مردم» ناهماهنگ و ناسازگار است.

پس در نهایت تنها «حاکمیت مردم» باقی می‌ماند. اما این اصل خود اولین اصلی بود که می‌بایست حقیقت آن عیان شود.

بخش ششم چند موضوع دیگر درباره‌ی دموکراسی

چند موضوع دیگر درباره‌ی دموکراسی

یکم: استقلال قوه‌ی قضائیه

بیان شد که هدف از تفکیک قوا حفظ آزادی‌ها بود، اما حقیقت این است که تأمین حقوق و آزادی‌های شهروندان وابسته به استقلال قوه‌ی قضائیه است نه تفکیک قوا.^{۶۸۲}

اما قوه‌ی قضائیه در بیش‌تر حالت‌ها مستقل نیست و دلایل این امر بسیار است:

رابطه‌ی میان «حقوق» و «آزادی شهروندان» با استقلال قوه قضائیه سخن کسانی از جمله لاسکی است. وی می‌افزاید قوه‌ی مجریه است که قوه‌ی قضائیه را تشکیل می‌دهد، به همین خاطر به ندرت قضا مستقل خواهد بود.^{۶۸۳} او می‌افزاید استخدام قضات با توجه به مسایل حزبی بوده و مثال‌هایی در این مورد بیان می‌دارد.^{۶۸۴}

۶۸۲- ه - لاسکی، اصول السياسة، ج ۱، ص ۱۶۶، هم چنین م. دیورجی، التظم السياسة، ص ۸۱.

۶۸۳- ه - لاسکی، منبع قبلی.

۶۸۴- منبع قبلی ج ۴، ص ۱۴۱.

از سویی دیگر اگر قضات از سوی قوه‌ی مجریه استخدام نشوند و هم چون برخی از ایالت‌های آمریکا، مردم آنها را انتخاب نمایند، وضعیت بهتر نخواهد بود، بلکه برعکس، انتخاب قضات بدترین راه است.^{۶۸۵}

در آمریکا علاوه بر قوه‌ی مجریه، اعضای مجلس سنا و مؤسسات حزبی دو حزب اصلی در تعیین قضات فدرال نقش دارند و می‌بایست قضات ناتوان باشند. این درباره‌ی حکومت مرکزی، در ایالت‌ها وضعیت بسی بدتر است.^{۶۸۶}

دلیل استخدام قاضی هم دوستی و حزبی بودن است. سال (۱۸۸۵) ۹۰ درصد قضات فدرال عضو حزب رئیس جمهور و در بیشتر حالت‌ها اعضای فعال بودند.^{۶۸۷} سال ۱۸۸۵ ویلسن بیان می‌داشت که تنها در مدت زمان کمی تصمیمات قضایی فدرالی با مبانی حزب حاکم مخالف بودند.^{۶۸۸}

بیان شد که حاکمیت قضاء به سایر سطوح گسترش پیدا کرده است. این دخالت و گسترش نیز بیش‌تر به خاطر منافع نظامی، سیاسی و اقتصادی کشور است: در آمریکا کسی که برای تصدی پستی قضایی کاندید شده است، موضع‌گیری‌هایش در مسایل سیاسی و اقتصادی

۶۸۵- منبع قبلی، ص ۱۲۸

۶۸۶- ارنست گریفیث، نظام الحکم فی الولايات المتحدة، ص ۱۵۴

۶۸۷- او، رنی، سیاست الحکم، ج ۲، ص ۲۳۹

بزرگترین نقش و اهمیت را در استخدام او ایفا می‌کنند.^{۶۸۹} یعنی قبل از هر چیز نباید علیه سرمایه‌داران و منافع آنها موضع‌گیری نماید.

رئیس جمهور فرانکلین روزولت که به منظور عدالت برای طبقات فرو دست و فقیر اصل توافق جدید **New Deal** را ارائه داد، با کمپانی‌ها دچار مشکل شد. دادگاه عالی آمریکا نیز به طرفداری از کمپانی‌ها برخاست و تصمیم روزولت را که درباره‌ی تعیین ساعات کاری کارگران و به طور کلی درباره‌ی کارگران بود، رد کرد.

راه حل اصلی دادگاه در این گونه مسایل تفسیر قانون اساسی است. بدون شک تفسیر کردن آن به گونه‌ای که مد نظر قدرت‌های موجود در کشور است؛ که عبارتند از: قدرت‌های اقتصادی و در حد کمتر آن گروه‌های فشار.

از جمله دیگر دلایل و علل تفسیر قانون اساسی، احزاب هستند که تغییر قدرت میان آنها تفاسیر دادگاه عالی از قانون اساسی را دچار تغییر کرده است، هر چند این تغییر اندک و سست بوده است.^{۶۹۰}

در فرانسه و در قرن پیش، از ستمگری قضات سخن گفته شده است. دلیل آن این است که قوه قضائیه تنها قوه‌ای است که نظارتی بر عملکرد آن صورت نمی‌گیرد،^{۶۹۱} و عملکرد آنها امروز نیز تغییر مثبتی پیدا نکرده است. زیرا بر اساس یکی از منابع اوایل دهه‌ی هفتاد قرن حاضر از

۶۸۹- ه - لاسکی، الدولة... ص ۱۸۸

۶۹۰ - W. Wilson, op-cit, p. ۴۵

۶۹۱- گوستالیون، روح الجماعات، ص ۱۵۷ باورتنی

انتقادات شدید مردم از عملکرد قوهی قضائیه سخن به میان آمده است.^{۶۹۲}

دوم: پنهان کاری در حکومت

یکی از پدیده‌هایی که در تمام انواع حکومت‌ها وجود داشته و در حال افزایش است، پدیده‌ی پنهان کاری است، یعنی دستگاه‌های حکومتی بخشی از کارهای خود را پنهان نگه می‌دارند. مردم فکر می‌کنند پنهان کاری تنها در کارهای اطلاعاتی رعایت می‌شود، حال آنکه این پنهان کاری شامل تمام دستگاه‌های حکومت است.

پنهان کاری همیشه وجود داشته است، اما در این عصر در حال افزایش می‌باشد دلیل آن ناشی از دو چیز است:

۱- بزرگ‌تر شدن رقابتها و مبارزات جهانی: پیداست که در حالت مبارزه و رقابت، جناحی که کارهایش آشکار و عیان است، بیش‌تر خود را در معرض شکست قرار می‌دهد.

۲- بزرگ‌تر شدن سلطه و قدرت اقلیت؛ زیرا آشکار و عیان شدن فعالیت‌ها و عملکرد اقلیت به سلطه و قدرتشان و نیز خواست افزایش این قدرت و سلطه آسیب و زیان می‌رساند.

یکی دیگر از عوامل، سلبی بودن مردم است که راه را برای دوام و پایداری این پنهان کاری و محرمانه بودن مهیا و آماده می‌سازد. در میان سطوح کار مخفی نیز تنها از دو سطح آن یعنی پنهان کاری در سطح

پارلمان و قوه‌ی مجریه سخن می‌گوئیم و از سیستم امنیتی که همه می‌دانیم تا چه میزان پنهان کاری می‌کنند، سخنی به میان نمی‌آوریم.

۱- پنهان کاری در پارلمان

بیش‌تر جلسات پارلمان محرمانه بوده و آنها هستند که کارهای واقعی و حقیقی پارلمان را انجام می‌دهند. مردم نیز با ظاهر سازیهای مبنی بر اینکه می‌توانند در جلسات پارلمان حاضر شوند یا با پنخشی مستقیم مذاکرات پارلمان از تلویزیون، فریب داده می‌شوند.

۲- پنهانی و محرمانه بودن کارها و فعالیت‌های قومی مجریه:

این قوه نیز بخش بزرگی از پنهان کاری‌هایش را در دستگاه‌های دولت انجام می‌دهد، شپارد سه ویژگی تمام کارهای قوه‌ی مجریه را نام می‌برد که هر سه مورد پسندند و یکی از آنها عبارت است از «گاهی مواقع انجام فعالیت‌ها بصورت محرمانه».^{۶۹۳}

یکی از سطوح کار مخفی و محرمانه مسایل اقتصادی و مالی است. لیدرر عنوان می‌دارد که در آمریکا اجازه نمی‌دهند شهروندان دفاتر مربوط به مخارج و هزینه‌های حکومت را ببینند، هم چنین دفاتر مخارج و هزینه‌های شهرها، مناطق و حکومت ایالت‌ها نیز شامل همین قاعده است.^{۶۹۴}

۶۹۳ - w. j. shepard, executive, op. cit, p. ۶۸۳

۶۹۴ - ویلیام لیدرر، أمة من غنم، ص ۱۹

این با وجودی است که این مخارج و هزینه‌ها از پولی است که از طریق مالیات از مردم اخذ می‌شود. یعنی شهروند که به حکومت مالیات می‌دهد حق ندارد بداند که این مالیات در چه مواردی مصرف می‌شود. یکی دیگر از سطوح کار مخفی و محرمانه، روابط خارجی است که تبدیل به کار ویژه و مخصوص حکام و بطور کلی طبقه‌ی سیاسی شده است.^{۶۹۵}

بدون شک در جهانی که قانون «بقا برای قدرتمند» در آن حاکم است، کارها و امور مربوط به خارج در نظر حاکمان مهم‌تر از آن است که در جهت پدید آمدن دموکراسی آن را در اختیار مردم قرار دهند.

یکی از سطوح مهم دیگر مسایل نظامی است. کسی اهمیت پنهان کاری و محرمانه بودن کارها و امور این سطح را انکار می‌نماید، اما به بهانه‌ی این اهمیت، محرمانه بودن و پنهان کاری و محرمانه بودن که مسائلی را هم آشکار و عیان بودنشان لازم است را در بر گرفته است.

یکی از افسران بلند پایه آمریکا کتابی تحت عنوان «پشت درهای بسته» انتشار و در آن از برنامه‌ای نظامی سخن می‌گوید که آمریکا آن را انجام داده و رهبران آن می‌دانستند که اشتباه است و این حقیقت را برای مردم آشکار نمی‌کردند.^{۶۹۶} این موضوع در دهه‌ی سی قرن حاضر اتفاق افتاد، اما از آن زمان مسائل نظامی در حال رشد و توسعه بوده و پنهان

۶۹۵- شارل زور گییب، در المتفقون و الیدمقراطیه، ص ۱۱۶.

۶۹۶- جان بیٹی (و)، الستار الحدیدی حول آمریکا، ص ۱۰۰.

کاری و مخفی کردن امور نیز بیش از پیش در حال رشد و توسعه می‌باشد.

مسائل نظامی یکی از عوامل بزرگ و اساسی برای تسری محرمانه بودن و پنهان کاری برای سایر سطوح کار دولت است. لیدر از طوفان ترسی که بعد از ساخت بمب اتم به جریان درآمد سخن می‌گوید. طوفان ترس ناشی از پنهان کاری، تا مبادا روس‌ها از این دست‌آورد باخبر و آگاه شوند. بعد از آن کلمه‌ی «سری و محرمانه» بر روی هر چیزی نوشته می‌شد.

پنهان کاری به گونه‌ای در حکومت تسری پیدا کرد که شهروند نمی‌دانست «این بروکرات‌ها چه کاری انجام می‌دهند... چه جای آن که بتوانند آنها را کنترل کنند».^{۶۹۷} تنها از شهروندان مخفی نگه داشته نمی‌شود، حتی از مسئولین نیز مخفی نگه داشته می‌شود.

بنا به گفته‌ی لیدر، گزارش‌های مربوط به برنامه‌های آمریکا در جهان، جزو حقوق مربوط به قوه‌ی مجریه دانسته شده و حتی کنگره هم نمی‌تواند آنها را مشاهده نماید.^{۶۹۸} این امر شامل گزارش‌هایی که کارهای آمریکا در جهان را تجزیه و تحلیل می‌کنند به ویژه این که اگر این گزارش‌ها خطرات یا عدم موفقیتی را نشان دهند، را نیز در بر می‌گیرد.^{۶۹۹}

۶۹۷- ویلیام لیدر، *أمة عن غنم*، ص ۱۰۵

۶۹۸- منبع پیشین، ص ۱۰۷-۱۰۸

۶۹۹- منبع پیشین، ص ۱۳۸، ۲

احتکار اطلاعات از سوی قوه‌ی مجریه و مخفی نمودن اطلاعات از کنگره، کنگره را هر روز بیش از روز قبل برای بدست آوردن اطلاعاتی که برای انجام امور خود بدان نیازمند است، ناتوان‌تر نموده است.^{۷۰۰}

اما قوه‌ی مجریه حتی از رئیس خود یعنی رئیس جمهور آمریکا نیز اطلاعات را پنهان و مخفی نگه می‌دارد. بعنوان نمونه هری ترومان که از ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۳ رئیس جمهور بود، مسائلی را درباره‌ی سیاست خارجی کشوری که خود رئیس جمهورش بود نمی‌دانست و کسانی که کارهای ریاست جمهوری و وزارت خارجه را در اختیار گرفته بودند، اطلاعات مهم را از او مخفی نگه می‌داشتند.^{۷۰۱} قبل از ترومان نیز رئیس جمهور روزولت به پسرش گفته بود که بی اندازه دچار زحمت و مشقت می‌شود تا از طریق آگاهان وزارت خارجه به حقایق دست یابد.^{۷۰۲}

پنهان کاری و مخفی گری در کار حکومت پدیده‌ای مخصوص قوه‌ی مجریه آمریکا نیست، بلکه پدیده‌ای است که در غرب وجود دارد.^{۷۰۳} نمی‌گوییم تمام جهان؛ زیرا مخفی گری و پنهان کاری در کار حکومت‌های کشورهای عقب مانده موضوع شناخته شده‌ای است، در این جا منظور ما از جهان پیشرفته و توسعه یافته‌ی دموکراتی است که در آن ملت «خود حاکمیت خود را در اختیار دارد»!

۷۰۰-۵ - شیللر، المتلاعبون بالعقول، ص ۶۸ هم چنین نگاه کنید به ص ۷۲-۷۳

۷۰۱- جان بیٹی، الستار الحدیدی...، ص ۶۵

۷۰۲- منبع پیشین

۷۰۳- نگاه کنید به ارنست گریفیت، نظام الحکم فی الولايات المتحدة، ص ۶۴

اگر سؤال شود که: نقش خبر رسانی و آزادی بیان در این میان چیست؟ لازم است به بحث «حدود آزادی» و «حدود اطلاع رسانی» ... رجوع کرد که از این کار خودداری خواهیم کرد.

لیوی و روش بیان می‌دارند هر چند رسانه‌های خبری از فعالیت‌های حکومتی سخن می‌گویند اما این موضوعی است که بدان اعتراف شده که مهم‌ترین و خطرناک‌ترین کار حکومت به دور از چشم مردم صورت می‌گیرد.^{۷۰۴} اوستن رنی نیز درباره‌ی تلویزیون عنوان می‌دارد که دستگاه‌های خبری خبر آبروریزی‌های بروکرات‌ها را پخش می‌کنند، حال آنکه تلویزیون از رقابت‌های فراوان و مبهم و مهم میان بروکرات‌ها درباره‌ی مسایل سیاسی، از خود بی‌خبری نشان می‌دهد.^{۷۰۵}

تمام این موارد در سطح حکومت می‌باشد، اگر نگاهی به کار سایر نیروها داشته باشیم (گروه‌های فشار، قدرت‌های اقتصادی و ...) پنهان کاری‌ها بزرگ و بزرگ‌تر به نظر خواهند رسید، زیرا این قدرت‌ها بیش‌تر به پنهان کاری نیازمندند.

در میان طوفان کار منخفی و محرمانه برای دموکراسی (حاکمیت مردم) جز قالب و ظاهری از آن چیزی باقی نخواهد ماند.

۷۰۴- نگاه کنید به: لیوی و روش، منهج السياسة الامریکیة الداخلة، ص ۱۲۴

۷۰۵- نگاه کنید به: قنوات السلطة، ص ۱۷۳

سوم: دموکراسی و پرورش [آموزش]

درباره‌ی اهمیت پرورش [آموزش] برای دموکراسی زیاد سخن گفته شده است. پرورش و آموزش در این باره عبارتند از: آگاهانیدن شهروندان و بالا بردن سطح اخلاق.

جان دیویی آمریکایی دموکراسی را نه تنها شیوه‌ای از حکومت می‌داند بلکه آن را شیوه‌ای از زندگی اجتماعی می‌داند، به همین خاطر پرورش [آموزش] را شرط لازم برای پیروزی و موفقیت حکومتی می‌داند که بر اساس انتخابات عمومی تشکیل شده است.^{۷۰۶}

جاد بریتانیایی هم عنوان می‌دارد تا زمانی که شهروندان بر اساس انجام ملزومات دموکراسی پرورش نیابند، دموکراسی پدید نیامده و نخواهد آمد.^{۷۰۷}

بر اساس دیدگاه‌های پارتیلومی فرانسوی نیز می‌بایست قبل از اعطای حق رأی عمومی، ملت پرورش سیاسی پیدا می‌کردند نه مثل اکنون که برعکس دموکراسی خود فرزندانش را پرورش می‌دهد. او می‌افزاید مشارکت ناگهانی مردم بدون آماده نمودنشان در اجرای کارها و امور عمومی در فرانسه و روسیه^{*} فاجعه به بار آورده است.^{۷۰۸}

ظاهراً پرورش [آموزش] نقش بزرگی دارد، اما لازم است از موضوع پرورش و کسانی که آن را انجام می‌دهند (مربی‌ها) نیز سخن گفته شود.

۷۰۶- جان دیویی، المدیقراطية و التریبة، ص ۸۹-۹۰

۷۰۷- س. جاد، الحرية فی القرن العشرين، ص ۲۷۰

* منظور فرانسه بعد از ۱۷۸۹ و روسیه پس از کودتای «دموکراتیک» ۱۹۱۷ است.

۷۰۸- دکتر عبدالحمید المتولی، الوجیز... ص ۲۴۹+ پاورقی ۲

به عنوان نمونه سرمایه داران پرورش ویژه‌ای مدّ نظر دارند. دستگاه‌های خبری در اختیار آنهاست و به حدی قدرت دارند که نقش و تأثیر مشخصی بر حکومت دارند، بلکه کار آنها تمام افکار و عقاید و روش جامعه را نیز در بر گرفته است و بذر ارزش‌های سرمایه داری را در ذهن مردم کاشته‌اند.

ارزش مهم سرمایه‌داری نیز این است که انسان بزرگ‌ترین دست آوردهای مادی را به دست آورده و این معیار زندگی موفق است...

«آز زندگی» و «آز ماده» فرصت کمتری برای شهروندان باقی می‌گذارد تا به امور جامعه و به ویژه مسایل سیاسی اهمیتی بدهد. اگر نقشه‌های سرمایه دارها و این نوع دیدگاه درباره زندگی در کنار هم قرار گیرند، چه نوع پرورشی می‌تواند در مقابل آنها ایستادگی نماید؟

لاسکی اظهار می‌دارد دستاوردهای قرن نوزدهم که در اثر هنر آموزش به دست آمدند، در قرن بیست توسط هنر تبلیغات ناکارآمد شدند،^{۷۰۹} جاد راه حلی برای فریب‌ها و گمراه‌سازی‌های رسانه‌ها دارد و آن عبارت است از آموزش دانش آموزان است تا خط سیر و اهداف روزنامه‌ها را بشناسند و به ایشان گفته شود که بیش‌تر آنچه که روزنامه‌ها بیان می‌دارند، درست نیستند.^{۷۱۰}

اما این راه حلی سلبی و منفی است و تنها به دانش‌آموز شک و گمان آموزش می‌دهد. سوای آن که ترس این وجود دارد که این بار حاکمان

۷۰۹-۰ - لاسکی، اصول السیاسة، ج ۲، ص ۱۲

۷۱۰- س. جود، الحریة... ص ۲۷۳

دانش آموزان را آماده سازند تا به فلان و بهمان دستگاه باور نکرده و این گونه بر نحوه‌ی تفکر آنها سلطه و تسلط بیابند.

بطور خلاصه این راه حلی خیالی بوده و با دقت به نتیجه‌ی شیلر دست خواهیم یافت که معتقد است این خطر وجود دارد که آموزش مطیع دستگاه‌های سود (و نیز دستگاه‌های نظامی) شود و دل بستن به آموزش و پرورش چیزی بیش از خواب و خیالی خوش و آرزویی دور و دست نیافتنی نیست.

چهارم: حکومت محلی (Local Government)

حکومت محلی (منطقه‌ای)^{۷۱۱}، حکومت منطقه‌ای از کشور است، به عنوان نمونه شهری که دارای مجلس و حاکمی مختص به خود بوده که امور شهر را اداره می‌نماید. این نوع حکومت تثبیت اصل عدم تمرکز است.

برخی از دیدگاه‌های متدوال بیان می‌دارند که حکومت محلی باعث رواج دموکراسی می‌شود، هم چنین تمرینی است برای دموکراسی، زیرا در مقایسه با حکومت مرکزی تمرکز گرا، در صد بیش‌تری از مردم در آن مشارکت دارند. هم چنین بنا به دلایل دیگری نیز^{۷۱۲} حتی برخی

۷۱۱- درباره‌ی تاریخ این نوع حکومت مراجعه کنید به:

Willaim A. Robson, Local Government, Ency. Of the Social Sciences, Vol. ۹, p. ۵۷۴ ff.

۷۱۲- نگاه کنید به: رنی، سیاست الحکم، ج ۲، ص ۲۵۶-۲۵۷.

معتقدند که حکومت محلی و دموکراسی دو قلم هستند.^{۷۱۳} بنابه گفته‌ی دوفابر نیز دو نظام برای نظارت بر دولت دموکراتیک وجود دارند: از سویی انتخابات و پارلمان و از سوی دیگر نظام غیر متمرکز.^{۷۱۴} با وجود آن که تعداد زیادی از دیدگاه‌ها «حکومت محلی» را تأیید می‌کنند، این نوع حکومت منتقدانی دارد. از جمله انتقادات لانگروود Langrood که اظهار می‌دارد، تجربه نشان داده است شرط نیست نتیجه‌ی حکومت محلی پرورش دموکراسی را به دنبال داشته باشد.^{۷۱۵} بولوا که این سخن را نقل کرده است، اعتراف می‌نماید که پاسخ دادن به این سؤال: آیا این حکومت پرورش یافته‌ی دموکراسی است؟ به صورت مثبت یا منفی سرکشی بزرگی است.^{۷۱۶} هم چنین اظهار می‌دارند مردم بیش‌تری در این نوع از حکومت مشارکت دارند، اما برعکس مدارک زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد مردم اهمیتی به آن نمی‌دهند، هر چند می‌بایست اهمیت زیادی برای آن قایل می‌شدند، زیرا به طور مستقیم با زندگی آنها رابطه و پیوند دارد.

۷۱۳ - J. Bouis, Local Government as Basis and Training in Democracy, International Social Science Bulletin, vol. ۵, no ۱, p. ۴۰.

۷۱۴ - زاک دوندیو دوفابر، الدولة، ص ۱۱.

۷۱۵ - j. Boulouis, op. crt., p. ۴۱

۷۱۶ - Ibid, p. ۴۰

در مبحث انتخابات نیز متوجه شدیم که در صد مشارکت مردم در انتخابات منطقه‌ای تا چه اندازه پایین می‌باشد و در آمریکا ۲۵ تا ۳۰ درصد است. در کشورهای دیگر غربی همین پدیده قابل مشاهده است.^{۷۱۷}

بر اساس اظهارات لانگروود در این نوع حکومت نقش شهروندان گاهی بسیار جزئی و ساده و تا اندازه‌ای ظاهری و محدود است.^{۷۱۸}

این نوع از حکومت نیازمند تخصص است، زیرا دارای مسایل تکنیکی است. همین مسأله‌ی نیاز به تخصص سبب می‌شود که شهروند در اداره‌ی اموری که روز به روز بیش‌تر از اسرار و پیچیدگی‌های آن ناآگاه‌تر می‌شود، مشارکت نکند.^{۷۱۹}

بیان شد که عقیده بر این است این نوع حکومت در خدمت دموکراسی است. اما لانگروود بر خلاف این معتقد است که دموکراسی بر اساس تعریفش «متحد می‌کند» و «برابری و یکسانی به وجود می‌آورد» در حالیکه حکومت محلی «پراکندگی ایجاد می‌کند» و واحدهای کوچک ایجاد می‌کند... دموکراسی بر اساس ماهیت و سرشت‌اش به سوی مرکزگرایی و تمرکز و یکپارچگی سیر می‌کند، نه به سوی موزاییکی شدن، و به همین خاطر حکومت محلی مخالف دموکراسی است.^{۷۲۰}

۷۱۷- برای فرانسه نگاه کنید به: رویبر بیلو، المواطن و الدولة، ص ۹۵

۷۱۸ - j. Boulouis, op. cit., p. ۴۱.

۷۱۹ - Ibid, p. ۳۸.

۷۲۰ - Ibid, p. ۲۳

می‌توان گفت که این نوع حکومت احساسات منطقه‌ای را کسترش می‌دهد، حال آن که دموکراسی قصد دارد احساسات را همگام و هماهنگ متوجه ملت و کشور نماید.

از دیگر انتقادات لانگرود این است که این نوع حکومت به جای آن که نماینده خواسته‌های حقیقی مردم باشد، گاهی در خدمت اقلیت منطقه‌ای و گروهی سیاسی و نیروهای مخالف دموکراسی قرار می‌گیرد.^{۷۲۱}

اگر گفته‌ی رویسن نیز درست باشد که در دهه‌ی سی گفته بود، با افزایش قدرت مرکزی، قدرت حکومت محلی نیز افزایش پیدا می‌کند.^{۷۲۲} آن وقت مشخص می‌شود که این نوع حکومت چه صدماتی به حکومت مرکزی وارد می‌سازد، زیرا در آن صورت دو نیروی قدرتمند در یک کشور پدید می‌آید، حکومت مرکزی از سویی و حکومت محلی از سوی دیگر و همین خود میان آنها رقابت و کشمکش ایجاد می‌نماید.

کوتاه سخن این که حکومت تقلیدی محلی تئوری جدید دموکراسی هم خوانی ندارد،^{۷۲۳} و حکومتی که محل امیدی بود برای دموکراسی و پرورش مردم بر دموکراسی، اثبات نمود که جز آرزویی زیبا چیز دیگری نیست.

۷۲۱- Ibid, p. ۳۰

۷۲۲- W. A. Robson, op. cit. , p. ۵۸۴

۷۲۳- J. Boulouis, op. cit, p. ۲۵.

پنجم: دموکراسی و سرشت و ماهیت ملت‌ها

انسان‌ها شبیه یکدیگرند و ملت‌ها نیز، اما بدون شک هر انسانی دارای ویژگی‌هایی مختص به خود است که او را از سایر انسانها جدا می‌سازد و هر ملتی سرشت و ماهیتی ویژه‌ی خود دارد که بدان شناخته می‌شود.

عواملی که سرشت و ماهیتی ویژه به ملت می‌بخشند، فراوانند، عوامل تاریخی، سیاسی، اقتصادی... حتی جغرافیایی نیز. (عوامل جغرافیایی نقش بزرگی ایفا می‌نماید که کمتر کسی آن را احساس می‌کند.)

در نتیجه‌ی این عوامل ملل شرقی از چند نظر متفاوت از ملل غربی-اند. ملل شرقی نیز در میان خود تفاوت‌هایی دارند و غربی‌ها نیز به همین شیوه.

نمونه‌ی این تفاوت‌ها: ملل لاتین (مانند فرانسوی‌ها، ایتالیایی‌ها، ...) که در برخی از ویژگی‌ها با انگلوساکسون‌ها تفاوت و اختلاف دارند، به عنوان مثال لاتینی‌ها وجهی اجتماعی بر آنها تسلط دارد، یعنی سوسیالیزم در میان ایشان گسترش پیدا کرده است. حال آن که انگلوساکسون‌ها بیش‌تر وجهی فردی داشته و کمتر به سوسیالیزم علاقه-مندند، ملل انگلوساکسون میان خود تفاوت‌هایی دارند، انگلیسی‌ها بیش‌تر تنهایی را دوست دارند، حال آن که آمریکایی‌ها وجهی اجتماعی بیش-تری داشته و اجتماعی‌ترند.

دموکراسی و هر دین زمینی دیگری بهره و نتیجه و ماحصل وضعیت ویژه‌ای است و برخی از عوامل پیدایش آنها در میان تمام ملل وجود دارد (به عنوان نمونه تنفر از ظلم) و بخش بیشتر آن پایبند زمان-مکان است.

بدون توجه به این اصل زمینی محدود، تلاش شد که این ادیان زمینی که دموکراسی یکی از آنهاست... جهانی شوند.

یکی از نویسندگان غربی هنگام سخن از نظام پارلمانی بریتانیا می‌گوید که ریشه‌های آن نشأت گرفته از سازماندهی اجتماعی اریستوکراسی است، اما دیگر کشورهای اروپایی بدون در نظر گرفتن این اصل خواستار این نظام شده‌اند که همین سبب شکست و عدم موفقیت آنها بود.^{۷۲۴} وضعیت کشورهای شرقی با وجود این همه تفاوت با غربی - ها خود پیداست که چگونه خواهد بود.

هدف از این بحث‌ها این است که به علت تفاوت در سرشت و ماهیت ملل، انتقال کامل و بدون تغییر یک شیوه‌ی حکومت از جایی به جای دیگر کاری اشتباه است. اما دموکراسی نه تنها مقبولیت یافته بلکه جهانی هم شده است، اما ما چون احساس خود کمتر بینی داریم، دیدگاه‌ها و نظرات اشتباه به آسانی در ذهن و اندیشه‌مان تثبیت می‌شود و همین خود کمتر بینی سبب شده است تا نظرات و باورهای نظام حکومتی را هم چون مدل لباس و ماشین از خارج وارد کنیم، آنهم بدون توجه به این حقیقت که این دیدگاه و نظرات و شیوه‌ی حکومت و سیستم‌ها حاصل آب و هوا و وضعیتی دیگرند و توجهی به عیوب و نقایص آنها ننموده‌ایم.

ششم: کهنگی و ناتوانی دموکراسی

بر این باورم که گسترده‌ترین تقسیم بندی روش‌های حکومت از نظر تعداد شرکت کننده عبارت است از این که آنها را به دو روش اصلی تقسیم کنیم: حکومت جمعی و حکومت فردی.

منظور از حکومت جمعی این است که یک نفر به طور مطلق حکومت نمی‌کند، بلکه حکومت عبارت است از حکومت یک نفر فرمانروا و شورا، یا عبارت باشد از حکومت گروهی از افراد (تعداد آنها زیاد یا کم باشد)

این شیوه از حکومت در سراسر جهان وجود داشته است، نمونه‌ی آن نزد جوامع ابتدایی آفریقا و آمریکای شمالی (هندی‌های آمریکایی تبار) و نزد بسیاری از دیگر جوامع ابتدایی بوده و دیده می‌شود.

در این جوامع حاکم مطلق وجود نداشته و ندارد. رهبر قبیله به تنهایی حکومت نمی‌کند بلکه مجلسی یا بیشتر او را همراهی کرده است. یا حداقل می‌بایست برای جامعه‌اش حساسی در نظر می‌گرفت.

به خاطر آن احساس غربی‌ای که اروپا را مرکز جهان قرار داده و لازم نموده جهان حول اروپا گردش نماید، متفکران غرب (یا برخی از آنها) به این نوع از حکومت‌های جوامع اولیه «دموکراسی اولیه» گفته‌اند. در حقیقت همانگونه که از حکومت حقیقی اقلیت در دموکراسی غربی سخن می‌گوییم، به همان صورت می‌توان از حکومت اقلیت در آن جوامع اولیه سخن گفت. مجلس ریش سفیدان یا مجلس جنگاوران یا هر دو با هم یا هر دستگاه دیگری مرکز حکومت جوامع اولیه‌اند.

قبایل وحشی اروپایی باستان نیز «مجلس تمام جنگجویان» را داشتند. همانطور که از افسانه گلگمیش استنباط می‌شود قبل از آنها و در جنوب

عراق نیز در آغاز پیدایش تمدن سومر احتمالاً هر یک از شهرهای سومری برای خود مجلسی داشته است. گیل گمش که پادشاه شهر اورک بود درباره جنگ علیه آگا با مجلس ریش سفیدان مشورت می‌کند، اما وقتی که نظر مشورتی آنها را موافق میل خود نمی‌بیند به مجلس جنگجویان روی می‌آورد.^{۲۲۵} علاوه بر آن در افسانه‌ی قیام موجودات سخن از مجلس خداوندان می‌رود که پیداست این متأثر از وضعیت سیاسی قدیم عراق است که در آن حکومت شورایی و مجلس وجود داشته است.

اما این حکومت جمعی همیشگی نبوده و با قیام دولت مرکزی و سپس امپراطوری، حکومت فردی و در بهترین حالت حکومت اقلیتی محدود جای آن را می‌گیرد.

حکومت جمعی نزد سومریان خیلی زود از میان رفت، در یونان باستان نیز بعد از تشکیل امپراطوری اسکندر مقدونی و خیلی پیش‌تر اهمیت خود را از دست داد و دموکراسی با انتقادات فراوانی روبرو شد. در روم نیز هر چه دولت گسترش می‌یافت، مجلس ریش سفیدان نیز اهمیت خود را از دست می‌داد.

بدون شک تشکیل دولت مرکزی و امپراطوری تنها یکی از عوامل از بین رفتن حکومت جمعی است، اما بدون شک اگر عامل اصلی هم نباشد، یکی از عوامل اصلی و مهم آن بوده است.

به همین خاطر نمی‌توانیم حکومت مطلقه را پدیده‌ای صددرصد بد قلمداد کنیم، هر چند با این نوع حکومت هم مخالفیم. بر این اساس باید نگاهی دوباره به واژه‌ی استبداد شرقی داشته باشیم. این نوع از استبداد عبارت است از حکومت یک نفر یا گروهی که کشور را بدون وجود هیچ دستگاهی قانونی، اداره می‌کنند.

خود این واژه از غرب آمده است، و «ارزش» آن نیز از همان جا وارد شده است. و مثل همیشه شرقی‌های زیادی آن را نشخوار کرده‌اند. استبداد شرقی در حقیقت با پیدایش دولت مرکزی فراگیر رخ نمود، یعنی نوعی توسعه‌ی تاریخی بود و هیچکس با نقش دولت بزرگ و فراگیر و تأثیر آن بر تمدن به ویژه موضوع آبادانی آن مناقشه‌ای ندارد. دولت بزرگ معنی سامان بشری و مالی زیاد را می‌رساند. اگر جوامع ابتدایی آفریقا و آمریکا، شمالی و جنوبی به وسیله‌ی دولت بزرگی اتحاد می‌یافتند بسیاری از وجوه حکومت جمعی را از دست می‌دادند. در حالتی که آنها در آن واقع بودند، آن چیزی که دموکراسی اولیه نامیده می‌شود، یکی از مظاهر عقب ماندگی و ناتوانی بود.

در این صورت به هنگام بحث از دموکراسی ابتدایی یا دموکراسی باستان، لازم است از قدمت دموکراسی نیز سخن بگوییم... بدون آنکه سخن از ناتوانی آن را فراموش کنیم.

دموکراسی محصول زمان و مکان و وضعیت ویژه‌ی است. به همین خاطر با تغییر این عوامل دموکراسی نیز بیشتر از واقعیت دور می‌شود.

گراهام والاس از مفهومی فکری خالص درباره‌ی سرشت انسان سخن می‌گوید که منشأ و سرچشمه‌ی نهضت دموکراسی است، بنابه گفته‌ی والاس این مفهوم سال به سال بیشتر از واقعیت دورتر می‌شود.^{۲۱۶} اسناد و مدارک زیادی هم درباره‌ی دور شدن دموکراسی از واقع و در نهایت کهنگی و قدیمی بودن آن وجود دارد. در ادامه بطور خلاصه بدانها اشاره خواهد شد.

سخن گفتن از قدمت و کهنگی دموکراسی برای ملت‌های که به تازگی از دام دیکتاتوری رهایی یافته و دموکراسی و دستگاه‌های مرتبط با آن برای آنها تازگی دارد، مسأله‌ای شگفت‌انگیز است. اما با این وجود برای این ملت‌ها خیلی زود روشن و عیان می‌شود که دموکراسی آن چیزی نبود که در خواب و خیال داشتند و خیلی زود متوجه خواهند شد که دموکراسی قادر به واقعیت بخشیدن به رؤیاهایشان نیست، اما هنوز از کهنگی دموکراسی بی‌خبرند.

و اما درباره‌ی قدمت و کهنگی دموکراسی:

۱- تفکیک قوا، اصلی بسیار قدیمی است.

۲- مجلس و پارلمان سیستمی قدیمی بوده که با دوره‌ی معاصر هم

خوانی ندارد.

۳- دستگاه‌ها و سیستم‌های دموکراسی به طور کلی قدیمی می‌باشند. لاسکی عنوان می‌دارد که دموکراسی با تمام انواع آن- هنوز دستگاه‌های شایسته و هم‌خوان با خود را نیافته است.^{۷۲۷}

لاسکی بعد از جنگ دوم جهانی است که چنین اظهار نظری می‌کند و اگر تا آن روز سیستم‌های شایسته و هم‌خوان خود را نیافته است، وضعیت امروز بغرنج‌تر و بدتر است، زیرا انحراف از دموکراسی بزرگ‌تر شده است.

دیورجی هم عنوان می‌دارد در حالی که دیکتاتورهای قدیمی تجدید و تازه شده‌اند، نظام‌های دموکراتیک هنوز راه‌های تقلیدی در پیش می‌گیرند که با ملزومات زندگی و حیات اجتماعی جدید هم‌خوانی و سازگاری ندارد.^{۷۲۸}

۴- کارهای دموکراسی سرعت کمی دارند و با قرن سرعت هم‌خوانی و سازگاری ندارند. بسیار از حرکت کند و آهسته‌ی کارهای پارلمان سخن گفته شده است. بعنوان نمونه پارلمان بازار گفتگو و جدل‌های بی-پایان است^{۷۲۹} با این که گفته شده سرعت انجام کارها در نظام دموکراتیک بسی کندتر از نظام استبدادی است.^{۷۳۰} یا همان گونه که جاد گفته است همه توافق نظر دارند که باید نظام پارلمانی بریتانیا مورد بازبینی قرار گیرد، زیرا در کارها و امور این پارلمان وقت به وفور هدر

۷۲۷- ه. - لاسکی، اصول السیاسة، ج ۱، ص ۷۴

۷۲۸- م، دیورجی، النظم السیاسة، ۲۸- ۲۹

۷۲۹- ئیدوارد بنیش، هذه فی الیمقراطیة، ۲۸- ۲۹

۷۳۰- ه. - لاسکی، اصول السیاسة، ج، ص ۷۷

می‌رود و مسایل کم اهمیت و پیش پا افتاده آن چنان وقت را هدر می‌دهند که انسان صبر و قرار خود را از دست می‌دهد، حال آنکه مسایل مهم بدون تحقیق و بررسی لازم به سرعت درباره‌ی آنها تصمیم‌گیری می‌شود.^{۷۳۱}

۵- جاد هم چنین اظهار می‌دارد که کارهای پارلمان دنباله‌ی گذشته‌اند و بیشتر آنها به سه قرن قبل بر می‌گردد، و در اصل به کار نیازهای جامعه‌ای ساده می‌آیند.^{۷۳۲}

این در حالی است که نظام پارلمانی بریتانیا نمونه‌ای از نظامی قدرتمند و با ثبات بوده و کشورهای زیادی از آن تقلید کرده بودند... جاد بیشتر از ۶۰ سال قبل این سخن را بیان داشته... یعنی پارلمان امروز قدیمی‌تر هم شده است.

۶- هم چنین به نقل اعتراض سوسیالیست‌ها می‌پردازد که می‌گفتند به دلیل مبهم بودن اجرائیات پارلمان لازم است ربع قرن وقت صرف نماید تا اکثریتی سوسیالیست در پارلمان قوانینی تصویب نمایند تا سوسیالیزم را در نظام حکومتی وارد نماید.^{۷۳۳}

۷- در آمریکا درباره‌ی کار کمیته‌های کنگره، همفبری از مسئولی سخن می‌گوید که می‌بایست درباره‌ی قانون مشخصی در ۱۳ کمیته حاضر می‌شد. در این صورت «ملت چگونه انتظار داشته باشد دارای

۷۳۱- س- جاد، الحریة...، ص ۲۶۸

۷۳۲- منبع پیشین

۷۳۳- منبع پیشین، ص ۵۵.

اداره‌ای کارا باشد، حال آنکه رؤسای ادارات و سازمانها در صرف و اتلاف زمانهای طولانی مشارکت داشته باشند؟»^{۷۳۴}

جهت حل این مشکل دو کار اجرا شده‌اند:

الف: تقویت قوه‌ی مجریه و تفویض برخی از وظایف پارلمان بر آن

ب: گفتگو و تحقیق و تفحص درباره‌ی پروژه‌های قانونی از سوی کمیته‌ها، آنگاه بحث و جدل درباره‌ی آنها در سطح پارلمان. اما هنوز کارهای این کمیته‌ها - همانگونه که هافبری بیان می‌دارد - کند بوده و مدت زمان زیادی وقت صرف می‌کنند، از سویی دیگر بحث و گفتگوهای پارلمان زمان زیادی صرف می‌نماید.

هر دو راه حل مذکور نیز انحراف و عدول از دموکراسی است. زیرا ناگزیر از کاهش اختیارات پارلمان بعنوان دستگاهی جمعی بوده و این کار جهت افزایش سرعت کارها و امور لازم است و ناچار به انحراف و عدول از دموکراسی هستیم... اما هنوز به سرعت کافی دست نیافته‌ایم.

در این زمینه داستانی نقل می‌کنند که گویا گروهی از افراد مسلح حزب کمونیست در کردستان عراق نفربر زرهی عراقی را دیده و تصمیم به انفجار آن می‌گیرند، برخی از آنها می‌گویند چون این نفربری زرهی از آن ملت است و در آینده که حکومت را در دست گرفتیم از آن ما می‌شود. نباید آن را منفجر کنیم، آنها مشغول جروبحث خود بودند که نفربر از منطقه تیررس آنها دور شد، مردم منطقه مدتی به این داستان می‌-

خندیدند و باعث تفریحشان بود، بدون آنکه متوجه باشند این نکته در نظام دموکراسی مسأله‌ای واقعی است.

سرشت کند و آهسته‌ی دموکراسی و سرعت عصری که در آن زیست می‌کنیم کاری کرده که برخی اظهار دارند دموکراسی به حدی کهنه و قدیمی است که به کار اجرا در عصر فضا نمی‌آید.^{۳۲۵} اما بدون شک برای عقب ماندگانی که در حاشیه‌ی تمدن زیست می‌کنند، این دین اوج تازگی است.

به سبب این قدیمی بودن و دیگر دلایل، دموکراسی هم چون یکی از روش‌های ناتوان حکومت ظاهر شده در جهت نیرومند ساختن خود به چیزهای دیگر نیازمند است، وجوه ضعیف و ناتوان دموکراسی عبارتند از:

۱- دوره‌ی کوتاه تصدی پست‌های حکومتی در حکومت (به دلیل انتخابات بعدی) یکی از دلایل کاهش سلطه و حاکمیت حکومتی است.^{۳۳۱} مدت زمان کم حکومت، حکومت را وادار می‌سازد به گفته‌ی بیردو- که برای دفاع از خود تلاش نماید نه برای حکومت کردن، از سویی دیگر اولین چیزی که مخالفان این حکومت بدان اهمیت می‌دهند، کنار نهادن خود حکومت است- این خود سبب هرج و مرج و عدم ثبات می‌شود.^{۳۳۷}

۳۲۵- س، یادوثر، معنی الديمقراطية، ص ۱۲

۳۲۶- نگاه به، لیوی و روش، منهج السياسة، ص ۱۱۹

۳۲۷- ج، بیردو، الديمقراطية، ص ۱۶۳ به بعد

۲- از دیگر وجوه ضعف دموکراسی این است که به همان اندازه که طرفداران فاشیسم و کمونیزم دلگرم عقاید و باورهای خود بوده و بدان اهمیت می‌دهند، طرفداران دموکراسی دلگرم نیستند.^{۲۳۸} یا بهتر است بگوییم دموکراسی دینی سرد است. به باور من این سرد بودن فایده‌ای دارد که همان ادامه دادن و طول عمر این دین است. دلگرمی جوانان برای ناسیونالیسم و فاشیسم و کمونیزم تا آخر به طول نینجامید، به محض اینکه ادیان زمینی تبدیل به دین طبقه‌ی حاکم شدند، نتوانستند جوانان را هم چنان مشتاق دور خود نگه دارند، نازیسم تنها دوازده سال در حکومت باقی ماند و فرصت لازم برای پس دادن امتحان خود را نداشت. از سویی دیگر این «سردی» به کار جامعه‌ای «گوسفند آسا» می‌آید که دوست دارند خوش گذرانی کنند و دیگر هیچ. در این صورت «سردی» دموکراسی مسأله‌ای «بدی» نیست، اما همین «سردی» است که قادر نیست مردم را برای مبارزه‌ای طولانی مدت و سخت تشویق نماید.^{۲۳۹}

۳- رویه‌ی دیگری از ناتوانی و عدم تحرک دموکراسی این است که خلق و ایجاد آن زمان زیادی طول می‌کشد و کاری بس زیاد می‌طلبد، اما عدم و از بین بردن آن آسان است. همانگونه که مک‌آیور عنوان می‌دارد: تغییر اولیگارشسی (حکومت اقلیت) به دموکراسی زمینه‌سازی دور و

۲۳۸- س، جاد، الحرية...، ص ۲۶۹

۲۳۹- بدون شک سه انقلاب تاریخ (انقلاب انگلیس، آمریکایی و فرانسوی) مدت زمان کمی طول کشیدند و نیازمند جهد و کوششی دور و درازی نبودند، جدای از این که عقیده و باور دموکراسی در این انقلابات تنها مفهومی بود و نه یگانه محرک.

درازی می‌طلبد، اما از طریق کودتا می‌توان دموکراسی را تبدیل به اولیگارشسی کرد.^{۷۴۰}

هر چند منظور مک‌آیور معنی مشهور اولیگارشیت است، یعنی اقلیت بصورت رسمی و ظاهری حکومت نماید، وگرنه اگر به بحث اقلیت‌هایی که در پشت صحنه حکومت می‌کنند، باز گردیم، متوجه خواهیم شد که تغییر دموکراسی به اولیگارشسی سریعتر رخ می‌دهد... بلکه مدت‌هاست که روی داده است. باید اضافه نمود ما که به نظام حکومتی اسلامی معتقدیم، می‌دانیم که حکومت اسلامی با تلاش و کوشش فراوان و دراز مدت به نتیجه می‌رسد، اما تغییر آن به حکومت فردی (یا انحراف کلی در آن) به سرعت روی می‌دهد، در این مسأله دو حقیقت را ثبت می‌کنیم:

۱- این واقعیت است و باید بدان اعتراف نمود، اما دموکراسی خواهان بدان اعتراف نمی‌کنند و دموکراسی واقعی و حقیقی را هم چون نظامی همیشگی نشان می‌دهند، هر چند مدتی است چنین نیست، اگر اصلاً چنین بوده باشد.

۲- انحراف در حکومت اسلامی برخی وجوه را در بر می‌گیرد: از جمله باقی نماندن یا محدود شدن دایره‌ی شورا، ستم‌گری حکام... اما انحرافی که به دموکراسی رو می‌نماید، کروکی و چارچوب دموکراسی را در برمی‌گیرد که عبارت است از تغییر آن به حکومت پشت پرده‌ی اقلیت یا تغییر رسمی و کامل دموکراسی به نظامی دیگر، و همین کافی است بدانیم که حکومت اسلامی با وجود تمام انحرافات که بدان روی کرده

(۱۳۰۰) سال پایدار ماند و هنوز ربع قرن از عمرش نگذشته بود که در ابتدای قرن بیستم از سوی گروه‌های اسلامی جهت احیای آن تلاش‌هایی صورت گرفت. این در حالی است که دموکراسی یونان باستان قادر نبود دو قرن به حیات خود ادامه دهد و دموکراسی جدید نیز زمانی کمتر از این را گذرانده است، حال آن که با خطرات فراوان مواجه شده و مدت‌ها قبل از آن که دچار شکست شود، تبدیل به حکومت اقلیت شده است.

۳- هر چند در دموکراسی لازم است که ملت از تمام کارها و امور فرمانروایان آگاه و باخبر باشد، اما متوجه شدیم که پنهان‌کاری تا چه میزان اجرا می‌شود، این یکی دیگر از نشانه‌های ناتوانی دموکراسی است، زیرا در دموکراسی حقیقی دایره‌ی پنهان‌کاری خیلی محدود است، اما اگر پنهان‌کاری کمتر شود دولت ضعیف می‌شود.

۴- ضعف دیگری در میدان روابط خارجی دیده می‌شود که مسائل و مشکلات زیادی در این‌باره میان حکومت و پارلمان روی می‌دهد.^{۷۴۱} فرانسه تا اندازه‌ی زیادی این مشکل را اینگونه حل کرده بود، که بر اساس قانون اساسی این حیطه را جزو حیطه‌ی کاری رئیس‌جمهور قرار داده است، اما با این کار قدرت و سلطه‌ی مجلس در این حیطه حذف شده برای قدرتمند ساختن حکومت انحراف دیگری در دموکراسی روی داد.

به سخنی دیگر برای این که فرانسه دموکراتیک‌تر باشد، می‌بایست این حیطه میان دو قوه‌ی قانونگذاری و مجریه تقسیم می‌شد، اما بدین‌سان

می‌بایست سیاست خارجه کشور همانند سیاستی که دو قلب دارد، و سرشار از مشکلات بماند.

۵- اگر بخواهیم دموکراسی را تثبیت نمایم می‌بایست راضی به کشوری کوچک باشیم که نتواند با ابر قدرت‌های جهانی رقابت نماید. اگر خواننده به یاد داشته باشد، دموکراسی مستقیم اثبات نموده بود که مناسب کشوری کوچک است. شیوه‌ی دموکراسی پارلمانی همین گونه است [آن هم] در صورتی که دموکراسی پارلمانی مرتب و منظمی باشد. با توجه به این می‌توانیم با اطمینان کامل دموکراسی را (روستا کراسی) یا (ده کراسی) و یا هر نام دیگری بنامیم.

رضایت دادن به کشوری کوچک، به معنی رضایت دادن به قدرتی کوچک است و به کشورهای بزرگ اجازه می‌دهد که در امور و کارهای ما دخالت نمایند. دولت‌های بزرگ غربی در یک مقطع زمانی که کشورهای «عقب مانده» در خواب بودند، قدرتمند شدند و کسی نتوانست در امور آنها دخالت نماید، حتی اگر این اتفاق هم روی می‌داد، مانند دخالت کشورهای اروپایی در امور فرانسه پس از ۱۷۸۹، این کشور چنان زیر بنای اقتصادی و توانایی‌های انسانی‌ای داشت که بتواند از خود دفاع نماید و یا اگر سقوط کرد دوباره روی پای خود بایستد.

از این جا به یکی از محرک‌های تلاش اروپا برای تشکیل اتحادیه پی برده نظام اسلامی را که تلاش می‌نماید دولتی جهانی تشکیل دهد! با دموکراسی خواهان منطقه‌ی خود را که با عقلانیتی «روستا کراسی» یا «ده کراسی» می‌اندیشند، درک خواهیم کرد.

به همین خاطر نباید فریب سلطه‌ی امروز غرب «دموکرات» را خورد. زیرا غرب زمانی خود را قدرتمند ساخت که شرق در خواب بود، غرب

از طریق غیر دموکراسی یعنی از طریق انقلاب صنعتی به توانمند سازی خود پرداخت، به همین خاطر گوستاولوبون خوشحال بود که دستاوردهای علمی قبل از پیدایش حکومت جمعی چشم به جهان گشودند و توسعه یافتند. [در غیر این صورت] دستیابی به این دستاوردها کاری بس سخت و زحمت می‌بود.^{۷۴۲}

وجوه کهنگی و ناتوانی دموکراسی فراوانند و تمام این مسایل و مسایل چند دیگری دموکراسی، این دین زمینی را تبدیل به دینی دور از واقع و به دور از روح عصری نموده‌اند. به منظور گنجاندن اجباری آن با واقعیت‌ها و نیز افزایش هر چه بیشتر قدرت کشورها ناچار شدند تا از دموکراسی عدول نمایند، ابتدا با عدول از دموکراسی مستقیم و انتخاب دموکراسی مبتنی بر نمایندگی و سپس تقویت قوهی مجریه،... با هر قدمی مردم هر روز بیشتر از حکومت دور می‌شدند و بهتر روشن و عیان می‌شد که حکومت واقعی حکومت اقلیت است. اگر بدنبال خیال و آرزو هم باشیم حکومت دموکراتیک نحیف و ناتوانی پیدا خواهیم نمود... اما آن نیز کاملاً دموکراتیک نیست... زیرا «کاملاً دموکراتیک» نه وجود داشته و نه وجود خواهد داشت.

هفتم: نیش‌های دموکراسی

کشورهای غربی خود را قدرتمند نموده بودند... اما این قدرت خود را در چه مسایلی به کار گرفتند؟

حاکمان در کشور خود «قانون قدرت» را اجرا کرده و حکومت پشت پرده‌ی اقلیت را تشکیل دادند. در خارج از کشور خود نیز همین قانون را با وحشی‌گری زیادی اجرا نمودند.

تاریخ غرب دموکرات، تاریخ اشغال و چپاول کشورهای دیگر است، تاریخ نژاد پرستی و تئوری برتری «انسان سفید پوست» است. برای سرپوش گذاشتن بر این تاریخ سیاه، برای تمدن خود، ساز و دهل به صدا درآوردند و دیگر ملت‌ها را با این ساز و دهل از خود بی‌خود کردند، و فراموش نکردند تهمتی را که قبل از هر کسی متوجه خودشان می‌شد به دیگران نسبت دهند و دیگران را وحشی و درنده و غیر متمدن بدانند.

یونانیان دموکرات باستان سایر ملت‌ها را برابر می‌دانستند. دموکرات‌های جدید غرب نیز بدتر از آنها، دیگر ملت‌ها را وحشی و عقب مانده و درجه دو می‌دانستند اما بعدها یاد گرفتند که چگونه دو رو بوده و خود را حامل پیام تمدن نشان داده و اشغال و چپاول را «پیش رفت» ملت‌ها بدانند. «پیشرفت»!!! درست است، اما به سوی بندگی و سقوط.

دموکرات‌ها و غیر دموکرات‌های غربی فراموش نکردند که برای پوشانیدن جنایات خود عنوان دارند اسلام اشغالگر بوده و به ضرب شمشیر گسترش پیدا کرده است.

اما در میان هر ملتی چند نفر انسان با انصاف وجود دارند، هر چند کسی بد آنها گوش نمی‌دهد. این انسان‌های با انصاف که تعدادشان هم

اندک است، حقیقت حاکمان خود را تبیین و حقیقت ملت‌هایشان را بازگو کرده‌اند.

از جمله‌ی این افراد «گی دوبوشیر» است که کتابی درباره‌ی استعمار تألیف نموده است. کاش هر کسی که فریب حاکمان غربی را خورده است، آن را مطالعه می‌کرد.

دوبوشیر درباره‌ی اشغالگری غرب سخن گفته است، اما آن چه مهم است فهم او از جنگ‌های اعراب مسلمان است که آن را در چند نکته خلاصه می‌کنیم:

۱- فتوحات اسلامی استعمار نبوده است، زیرا نه از نظر عملی و نه از نظر تئوری شروط استعمار در آن به وجود نیامده است.

این فتوحات قصد نداشت که ملت‌ها را مطیع سازد یا اموال و دارایی‌های اقتصادی کشورهای اشغال شده تنها در خدمت فاتحان (اعراب) باشد.

۲- اسلام ملت‌ها را وادار به دست برداشتن از دین خود نکرد.

۳- کسی که مسلمان می‌شد حقوق مسلمانان شامل حال او می‌شد و می‌توانست در حکومت نقش داشته باشد.

۴- در فتوحات اسلامی هیچ زمانی هیچ نژاد و ملیتی سرور نشد، بلکه سروری و سیادت از آن دین بود.

۵- فتوحات اسلامی زندگی جدیدی به مردم سرزمین‌های فتح شده ارائه داد و آنها را با خود یکسان نمود، حال آنکه اشغالگران مسیحی که

مردم را نیز مسیحی می‌کردند، در بهترین حالت برابری و یکسانی روحی و معنوی به آن‌ها می‌بخشید.^{۷۴۳}

چند نفر به سخنانش گوش داده‌اند؟ از تعداد آنها بی‌خبریم، اما بدون شک اندک‌اند. دلیل آن شناخته شده است، آنها اجازه نمی‌دهند حقیقت زشتشان عیان شود و غیر ایشان به عنوان قهرمان انسانیت و اخلاق نیکو شناخته شود. به همین خاطر کسی برای چنین کتابی تبلیغ نمی‌کند، اما برای کسی که خلاف این موضوع را بیان کند چه تبلیغاتی که نمی‌کنند.

افراد ساده لوح سرزمین ما فقیرند: جنایتکاران خود را قهرمان معرفی می‌کنند، و تا می‌توانند ملل «عقب مانده» را تحقیر می‌کنند. ساده لوح‌های ما نیز می‌خندند.

این اولین و خطرناک‌ترین گناه دموکراسی خواهان غرب است... اجرای هر نوع گناهی علیه من و تو و آنگاه پوشاندن روسیاهی خود با شعاری و نشان دادن من و تو بسان نواده‌ی نسلی وحشی... بطور خلاصه: مغز ما را شست و شو می‌دهند.

باید جنایات را شناخت، نه تمامی آنها را، زیرا برای شناخت تمامی آنها باید تمام عمر خود را صرف این کار کنیم.

ابتدا باید دید تئوری «صلح و دموکراسی» چگونه پدید آمد.

۷۴۳- گی دو بشیر، جنة الاستعمار، ص ۱۱۸-۱۱۹. دو بشیر دو مفهوم دارد:

«استعمار توسط کشوری اجرا می‌شود که نیروی زمینی دارد... امپریالیزم که استعماری دریایی است، یعنی نیروی دریایی به کار می‌گیرد. به نظر او اسلام هیچ یک از این دو نیست.»

گفته‌اند که نظام دموکراسی قادر نیست ذهنیت مردم را برای جنگ آماده نماید، به همین خاطر از قرن نوزدهم بسیار گفته‌اند که «صلح» یکی از معانی کلمه‌ی دموکراسی است.^{۷۴۱} اما با این وصف کشورهای دموکراتیک کاملاً مسلح بودند، و سیاست خارجی آنها همانند سیاست دولت‌های قدیمی (که غیر دموکراتیک بودند)^{۷۴۵} بود. یعنی براساس زورگیری و اشغال سرزمین ملل دیگر تأسیس شده است.

تفسیر این ناهماهنگی به کمک یکی از تئوری زیر صورت می‌گیرد:

۱- یا این است که رابطه و پیوند میان ملت‌ها همانند رابطه و پیوند پادشاهان قدیمی است، یعنی دموکراسی در حیطه‌ی روابط خارجی عبارت است از استبداد.

۲- یا این است که سیاست خارجی به کار دموکراسی نمی‌آید، یعنی دموکراسی مسأله‌ای منطقه‌ای است و تنها برای خود کشور دموکراتیک است و به کار روابط خارجی میان کشورها نمی‌آید.^{۷۴۶}

به زبانی دیگر: بعنوان نمونه دموکراسی آمریکا در کردستان مساوی با استبداد است و همانند روابط میان پادشاه و شهروندان ستم دیده (براساس تئوری اول)، یا این است که آمریکا دموکراسی را برای کشور خود بکار می‌گیرد و هنگام تعامل با کردستان نمی‌تواند آن را بکار گیرد و لازم است که چیز دیگری را اجرا نماید که همان استبداد است (براساس

۷۴۴- دیپلوس بیرنز، الديمقراطية، ص ۱۵۸

۷۴۵- منبع پیشین، ص ۳۱

۷۴۶- منبع پیشین

تئوری دوم)... در هر دو حالت قانون همان استبداد است و دموکراسی بکار نمی‌آید. این دو نتیجه و راهنما و راهبر فهم سیاست خارجی کشورهای دموکراتیک هستند.

این از نظر تئوری، اما نمونه‌ی عملی آن باقیست.

از همان آغاز پیدایش دموکراسی و در سطح داخلی هر کشور دموکراتیکی، خشونت راه دستیابی به دموکراسی بود. متفکرین سه انقلاب (انگلیسی، آمریکایی و فرانسوی) را اتفاقات مهم تاریخ دموکراسی می‌دانند. این سه انقلاب، انقلاباتی خونین بودند. از این موضوع انتقاد نمی‌کنیم زیرا، انقلاب لازم بود و حاکمان (پادشاه یا فتودال‌ها و یا کشور اشغالگر) از طریق آشتی و صلح از امتیازات خود صرف نظر نمی‌کردند و تنها انتقادی که وجود داشته باشد، متوجه جنایات انقلاب فرانسه است.

پس از این انقلاب‌ها انسانیت دوره‌ی طلایی خود را ندید، بلکه برعکس با تئوری اراده‌ی جمعی جنگ‌های سخت‌تر و طولانی‌تری تقدیم انسانیت کرد...

چند جمله از کتاب «اداره‌ی جنگ» نوشته‌ی ژنرال فولر را نقل می-

کنیم:

جنگ‌های قدیمی جنگ‌هایی محدود بودند. آنها جنگ میان پادشاهان بودند، و هدف از آنها تنها اشغال کردن مناطق بود و در این جنگ‌ها دو لشکر تلاش کرده‌اند از جنگ خودداری وزیده و دوری گزیده‌اند. اما پس از انقلاب فرانسه که واژه‌های «آزادی ملت» و «جمهوریت» قدم در میدان گذاشتند، جنگ‌ها تبدیل به جنگ میان ملت‌ها شد و وحشیگری‌های بزرگی رخ نمود.

فولر از ۲۰ ایلول سال ۱۷۹۲ سخن می‌گوید که لشکر انقلابی فرانسه و لشکر پروسیا (بزرگ‌ترین ایالت آلمان قبل از یکپارچگی کشور) به هم رسیدند. فرماندهی پروس عقب نشینی کرد و تنها بمباران سختی روی داد... در آن هنگام شاعر و فیلسوف آلمانی «گوته» در میدان جنگ حضور داشت، او به هم‌زمانش گفت: از این نقطه و از این روز دوره‌ی جدیدی در تاریخ جهان آغاز خواهد شد و همگی می‌توانید ادعا کنید در این لحظه‌ی تاریخی که خورشید این عصر طلوع کرد، حضور داشتید. صد سال بعد ژنرال فرانسوی فوش تأثیر این بمباران سخت دو لشکر پروس و فرانسه را در جمله‌ای کوتاه خلاصه کرد: جنگ پادشاهان به سر رسید و جنگ ملت‌ها آغاز شد.^{۷۷}

فولر اظهار می‌دارد: جدای از جنگ‌های دینی اروپا، جنگ‌های اروپایی‌ای که ایقاع و ریتمی دیوانه‌وار داشتند، عبارت بودند از رقابت و کشمکش دموکراتیک که فشار لازم را از اداره‌ی عمومی اخذ می‌کردند. او سخن کسی را نقل می‌کند که درباره‌ی جنگ‌های دولت‌های دموکراتیک یونان باستان سخن گفته می‌گوید که چگونه هر گونه ویرانی بی‌فایده‌ای با خود به همراه داشتند و سخن نویسنده‌ی دیگری را نقل می‌کند که جنگ‌های سوئیس دموکراتیک در سده‌های میانه چگونه وحشی‌گری ترسناکی را پیاده می‌کردند و در اوج بی‌شرمی و درندگی عمدی و نبود هیچ رحم و مروتی، توجهی به حقوق دولت‌های همسایه نداشتند.

عملکرد و رفتار لشکر دموکرات‌های انقلاب فرانسه نیز همان وحشی‌گری را پیاده کردند. توینبی مورخ انگلیسی برای درک وضعیتی که باعث شده دموکراسی توجهی به تلاش و مبارزه علیه جنگ نکند، بلکه برعکس تمام تلاش و نیروی خود را در جهت جنگ به کار می‌گیرد، دچار مشکل شده است، و این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه امکان دارد دموکراسی بسان نیرویی علیه جامعه عمل نماید در حالی که دموکراسی «روح انجیل‌ها را تنفس می‌کند و نیروی محرکه‌ی آن عبارت است از محبت»^{۷۴۸}

فولر اظهار می‌دارد: امروز (اوایل دهه‌ی شصت قرن حاضر) می‌توان به سؤال توینبی پاسخ گفت و آن این است که نیروی محرکه‌ی دموکراسی دوست داشتن و محبت به دیگران نیست، بلکه کینه و نفرت علیه هر چیزی است که در بیرون از چارچوب قبیله یا جامعه یا حزب و یا ملت است... اراده‌ی عمومی دعوت به جنگ سراسری می‌نماید.^{۷۴۹}

گسترش پیاده نظام از نظر کوندورسی فرانسوی (۱۷۴۳-۱۷۹۴) علت و دلیل توسعه‌ی دموکراسی است.^{۷۵۰} اما فولر نظری مخالف او داشته و عنوان می‌دارد:

۷۴۸- منبع پیشین، ص ۴۹-۵۰

۷۴۹- منبع پیشین، ص ۵۵

۷۵۰- به این خاطر از سرباز پیاده سخن می‌گوید، زیرا در آن دوره به سواره نظام اهمیت می‌دادند که بیشتر اریستوکرات‌اند، اما با ایجاد حکومت جمهوری و سربازگیری از مردم، سرباز پیاده که از عامه‌ی مردم بودند، تعدادشان افزون‌تر شد.

تفنگ فتیله‌دار سرباز پیاده را ایجاد کرد و سرباز پیاده هم دموکراسی را به وجود آورد، چون می‌بایست سرباز توان کشتن می‌داشت (به دلیل داشتن سلاح پیشرفته) تا با سرنیزه برابری را تحمیل نماید.^{۷۵۱}

دموکراسی‌ای که در اروپا به ضرب سر نیزه ایجاد شده باشد، رفتارش با سایر ملل جهان چگونه می‌تواند باشد؟

دموکراسی اگر حاکمیت مردم باشد در این صورت لازم است که یکی از معانی‌اش از بین بردن اشغالگر باشد^{۷۵۲} زیرا مردم نمی‌توانند بر خود حکومت کنند اگر کشورشان اشغال شده باشد، و می‌دانیم که بزرگ‌ترین اشغالگران کشورهای دموکراتیک انگلیس، فرانسه، هلند ... بودند و پس از آنها «اشغالگران جدید» پیدا شدند که آمریکا بزرگ‌ترین نماینده‌ی آن است.

بیشتر متفکرین حوزه دموکراسی برقراری دموکراسی در میان رنگین پوستان یعنی سیاهان آفریقا، چینی‌ها و زرد پوستان شرق آسیا و... را کاری بس سخت می‌دانستند.^{۷۵۳}

این درست است اما لاسکی اظهار می‌دارد که طرفداران دموکراسی بیان می‌کنند که این بدان معنی است ملت‌های سفید پوست پیشرفته، رنگین پوستان را زیر سلطه بگیرند.^{۷۵۴}

۷۵۱- منبع پیشین، ص ۴۳

۷۵۲- دکتر ملحم قربان، مستقبل الديمقراطية و مفاهیمها، ص ۱۲۱

۷۵۳- H. J. Laski, Democracy, Op. cit. p. ۸۲.

۷۵۴- Ibid

در اینجا می‌توان تمام جنایات دموکرات‌ها را بازگو کرد، زیرا به حدی فراوان‌اند که صفحات تاریخ قدیم و جدید را سیاه کرده‌اند. بازگو نمودن این چند نمونه ما را به هدف خود می‌رساند:

۱- دموکراسی هرگز نژادپرستی و خودپسندی اشغالگر را درمان نکرده و هرگز آن را درمان هم نخواهد کرد.

۲- نظام‌های دموکراتیک آزادی را بر اساس منافع تفسیر می‌کنند، راسل این معیار را نقد نموده و می‌گوید: وقتی ما بریتانیایی‌ها می‌گوییم «اصلاً بنده و برده نخواهیم شد» احساس می‌کنیم اگر این آزادی را نداشته باشیم که علیه هر کشوری هر جنایتی که بخواهیم انجام دهیم، بنده و برده خواهیم شد.^{۷۵۵}

۳- این نظام‌ها همراه با تبلیغ آزادی و دموکراسی از دیکتاتورها حمایت می‌کنند، زیرا حفظ منافعشان از آزادی و دموکراسی مهم‌تر است. تاریخ معاصر سرشار از نمونه‌ی رژیم‌های دیکتاتوری موجود در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین است که آمریکا و بریتانیا و فرانسه از آنها پشتیبانی می‌کردند. بعنوان نمونه می‌توان از دیکتاتور حاکم در کره‌ی جنوبی، سنگمان ری، نام برد که نه تنها آمریکا از او حمایت می‌کرد بلکه مطبوعات آمریکا نیز او را با القاب و عناوینی از جمله «پیر مرد محترم»، «جنگاور شجاع راه آزادی» و... می‌ستودند.^{۷۵۶}

۷۵۵- ب، راسل، هل للأنتان مستقبل، ص ۹۵

۷۵۶- و، لیدرر، أمة من غنم، ص ۶۶

یکی از مؤسسات آمریکایی «مدال آزادی» را به او اعطا کرد و مدال-های دیگری که به «چیانگ کای شیک» دیکتاتور تایوان و «نگو دین دیم» دیکتاتور ویتنام جنوبی عطا شد.^{۷۵۷}

لیدرر به هنگام سخن از این مسایل به بحث درباره‌ی دموکراسی کارتونی «چیانگ کای شیک» اشاره و از حالت انتخاب «کای شیک» سخن می‌گوید که چگونه مخالف قانون اساسی تایوان بود، و هنگامی که لیدرر این موضوع را به یکی از مسئولان آمریکایی گوشزد می‌کند، اینگونه به او پاسخ می‌دهند: مسأله‌ی درستی است، اما چیزی درباره‌ی آن ننویس... چرا آبروریزی‌های خودمان را پخش می‌کنی؟ اینکار به هم-پیمانانمان زیان می‌رساند و کمکی است به کمونیست‌ها.^{۷۵۸}

کشمکش غرب علیه کمونیسم یکی از علل اصلی سکوت آنها در برابر دیکتاتورها و حتی تقویت و کمک آنها بود، درست همانگونه که امروز ترس از اسلام گرایان سبب کمک به دیکتاتورهای جدید و دموکراسی‌های کارتونی‌تر* است، اما اسلام گرایان هنوز صاحب دولت بزرگی نیستند تا تبدیل به این خطر شوند، این خود نشان می‌دهد که غرب نگران آینده‌ی کشورهای خود نیست، بلکه برای مرحله‌ی کنونی بیم از دست دادن نقش خود بعنوان اشغالگری جدید را دارد.

۷۵۷- منبع پیشین، ص ۷۱.

۷۵۸- منبع پیشین، ص ۵۷.

* «کارتونی‌تر» یعنی نسبت به دموکراسی غربی، کارتونی‌تر است، زیرا دموکراسی غربی کارتونی است.

پیروزی اسلام‌گرایان به معنی بریدن دست غرب از شرق است. به همین خاطر زیر روکشی از دموکراسی (که همه فریب آن را نمی‌خورند) در مصر و تونس و الجزایر و ترکیه به دیکتاتورها و ژنرال‌ها کمک می‌کنند. حتی به دیکتاتور کوچکی چون یاسر عرفات که ادوارد سعید او را دیکتاتور کوچک نام نهاده است، و در پاسخ به انتقادهای ادوارد سعید، کتاب‌هایش در ناحیه‌ی خود مختار کوچک فلسطینی ممنوع شدند، اما با این وصف آمریکا، اروپا و اسرائیل دموکرات از عرفات رضایت دارند. همانگونه که فیسک خبرنگار مشهور روزنامه ایندپندیت بریتانیا می‌گوید: اسرائیلی‌ها می‌دانند که عرفات دیکتاتور است، اما از اعمال او رضایت دارند و دموکراسی واقعی را نمی‌خواهند، زیرا در آن صورت عرفات در انتخابات شکست خواهد خورد.^{۷۵۹}

و همین غرب دموکرات است که از کشورهای دیکتاتوری که نتایج همیشگی انتخابات آنها ۹۹٪ به نفع حزب حاکم است، - مانند تونس دوره‌ی بورقیه - حمایت و پشتیبانی می‌کند. و زمانیکه بورقیه پیر شد و توان مقابله با سیل خروشان را نداشت، نمایش انقلابی (اصلاحی) به اجرا درآمد و دیکتاتوری دیگر روی صحنه آمد تا بار دیگر در نهایت بی‌آبرویی مردم را به تمسخر بگیرد و عدد سحرآمیز انتخابات را تکرار نماید. یا دیکتاتور پیر دیگری هم چون سوهارتو در اندونزی که ۳۲ سال بر آن کشور حکومت کرد، وقتیکه ناتوان شد و نارضایتی‌ها اوج گرفت، به او دستور دادند که از کار دست کشیده و «به تغییرات دموکراتیک»

اجازه دهد، چیزی که وزیر خارجه آمریکا گفته بود...^{۷۶۰} ... چرا ۳۲ سال قبل چنین چیزی گفته نشد؟

باز هم غرب (و نیز اسرائیل) دموکرات بود که روابط مستحکمی با رژیم وقت آفریقای جنوبی داشتند، همان رژیمی که به شیوه‌ای رسمی در آن اقلیت سفید پوست سیاست نژاد پرستی‌ای علیه اکثریت سیاه‌پوست اجرا کرده و در برابر چشمان جهانیان آنها را از داشتن هرگونه حقی محروم نموده بودند و تنها چند سالی است که این نژاد پرستی مشکوک نمانده است.

۴- غرب دست از اشغال‌گری بر نداشته است، بلکه تنها روش آن را تغییر داده است، شیوهی جدید اشغالگری جدید نامیده می‌شود. در این روش کشورها را به صورت نظامی اشغال نمی‌کنند تا در آینده به ضرب سلاح از آنجا بیرون رانده شوند، زیرا اشغالگران دیگر فرزندان خود را به کشتن نمی‌دهند.

شیوهی «مدرن» اشغالگر این است که طبقاتی از مردم را طوری پرورش می‌دهند تا دنباله رو غرب باشند و به جای غرب و به کام او کارها را به سامان برسانند، به خصوص دو طبقه‌ی مؤثر را مد نظر دارند. طبقه‌ی حاکم که نیروی نظامی را علیه مردم خود به کار می‌گیرد و طبقه‌ای به نام «روشنفکر» که دنباله‌روی از اشغالگران را برای مردم زیبا و شیرین جلوه می‌دهند.

اشغالگران مدرن در خاک خود جنگ نمی‌کنند... بعنوان نمونه آمریکا و فرانسه آنقدر سفیه نیستند که در کشور خود علیه یکدیگر بجنگند، جهان مملو از رهبران نادان و خودخواه و ملل منفی و در خواب است که به جای آمریکا و فرانسه جنگ می‌کنند.

در رقابت‌ها و کشمکش‌های میان قدرت‌های بزرگ دموکرات غرب، ملل دیگر لگدمال می‌شوند. نمونه‌ی آن قصاب خانگی رواندا است که نزدیک به یک میلیون نفر در آن جان باختند. جنگ میان دو قبیله‌ی توتسی و هوتو در واقع جنگ میان آمریکا و فرانسه است. فرانسه در آفریقا دارای جایگاهی است. آمریکا قصد دارد فرانسه را از آفریقا بیرون رانده خود جای او را بگیرد و در این راه موفقیت بزرگی بدست آورده است... مهم همین است و این که یک میلیون نفر در این راه کشته شوند هیچ اهمیتی ندارد. فکر کن یک میلیون مگس و پشه کشته شده‌اند.

۵- اشغالگران قدیمی نیز وقتی کشور اشغال شده‌ای را ترک گفتند هزار و یک مسأله و مشکل حل نشده را جای نهادند که یکی از آنها تقسیم این کشورهای اشغال شده است. آن هم به گونه‌ای که در آینده مشکلاتی روی دهد و اشغالگر پس از اینکه از در رانده شد، از پنجره وارد شود. مسایل و مشکلات مختلف آسیا و آفریقا زاده‌ی عواملی‌اند که عامل اصلی آنها همین نکته و موضوع است. همه نیک آگاهییم که چه کسی و چگونه کردستان را تقسیم و مشکل و مسأله‌ی کورد را برای کوردها و همسایگانش ایجاد نمود.

از دیگر برکات ناشی از استعمار و اشغالگری کهن بی‌سوادی و عقب ماندگی علمی و اقتصادی و سیطره‌ی طبقه‌ای از فرمانروایان سفاک و خونریز است.

۶- تمام جنایات کشورهای دموکرات در یک سو و دورویی و نفاق آنها در سوی دیگر. از سوی کشورها را اشغال کرده و آزادی‌ها را منع می‌کردند و از سوی دیگر در کشورهای خود سخن از آزادی می‌گفتند، از حاکمیت مردم سخن می‌گویند. اما دیکتاتوری بر دیگر ملت‌ها تحمیل می‌نمایند.

بولدوین اظهار می‌دارد: طرفداران حزب لیبرال (آزادیخواه) نیک می‌دانستند این که در کشور خود بیرق آزاد برافرازند، اما از حکومت فردی موجود در کشورهای مستعمره و تحت اختیار خود چشم پوشی کنند، تناقض است.^{۷۶۱} آمریکا و بریتانیا قصد داشتند سایر ملل را در جهت خواسته‌های خود بکار گیرند و در همان حال دوست و همراه ایشان شوند.^{۷۶۲}

بطور خلاصه این قرن درنگ‌ترین عصر انسانیت است، زیرا همانند گذشته هم منافع باقی مانده و هم اشغالگری باقی است، اما بنخاطر این که شعارهای دموکراسی و آزادی و حقوق بشر افزایش پیدا کرده‌اند، و منافع در ورای این شعارها مخفی و پنهان نگه داشته می‌شوند و به دروغ‌گویی و فریب متوسل می‌شوند... انسان‌های نادان فراوانی هم آمادگی فریب خوردن دارند.



۷۶۱- ل. د. بولدوین، الديمقراطية اهل الانسانية الاکبر، ص ۱۲۷

۷۶۲- منبع پیشین، ص ۱۳۳، هم چنین بیان می‌دارد که فریب دادن یکی از عوامل لازم برای

در ۱۹۹۱ در الجزایر انتخاباتی برگزار شد که در مرحله‌ی اول آن اسلامگرایان بیش از ۸۰٪ آراء را بدست آوردند، اما کودتای نظامی رخ داد و انتخابات ملغی شد و اسلام گرایان هم دستگیر شدند. غرب دموکرات نیز پنهان و آشکار این کودتای نظامی را تبریک گفت و ثابت شد که دموکراسی با شرایط ویژه‌ای مورد پسند است.^۰ احتمال دارد که خواننده از همان ابتدا منتظر بوده باشد تا از تجربه‌ی الجزایر سخن بگویم، اما مطمئن هستم که در میان شلوغی حقایق مطرح شده در این کتاب خواننده تجربه‌ی الجزایر را فراموش کرده و اکنون از دیدگاه او تجربه‌ی الجزایر مسأله‌ی جزئی و کوچک است و فردا نیز مردم آن را از یاد برده و در ردیف ده‌ها نمونه‌ی دیگر تاریخ نفاق و دورویی کشورهای دموکرات قرار خواهد گرفت... اما چه کسی از آن درس می‌گیرد؟

هشتم: گسترش دموکراسی به ضرب شمشیر

درباره‌ی این که اسلام به ضرب شمشیر گسترش پیدا کرده است زیاد سخن گفته شده، و انتقادات زیادی هم متوجه مفهوم «صدور انقلاب» شده است، اما بسیار کمتر از تحمیل اجباری دموکراسی (بدون شک دموکراسی‌ای کارتونی‌تر از دموکراسی غرب) سخن گفته شده است.

^۰ - جدیدترین نمونه‌ی آن کودتای ارتش مصر علیه حکومت قانونی و مشروع محمد مرسی بود که هیچ یک از داعیه‌داران آزادی و دموکراسی حاضر به محکوم نمودن آن نبوده و حتی از کاربرد واژه‌ی کودتای نظامی خودداری کردند. [مترجم]

امروز بیش از هر روز دیگری لازم است مفاهیم اخلاقی دموکراسی را بفروشیم حتی آنها را تبدیل به جنگاور (یا انقلابی) نماییم.^{۷۳}

به همان میزان که «صدور انقلاب» را ناپسند می‌دانند، اما گسترش اجباری دموکراسی را می‌پسندند... شاید بگویند دموکراسی باوری انسانی است و این کار برای آن رواست. اما حاملان سایر باورها و عقاید دیگر، باورها و عقاید خود را بهترین راه و مسیر برای انسانیت می‌دانند. بدون شک ارسال دموکراسی به دیگر سرزمین‌ها به ارسال دیگر باورها و عقاید از جمله اسلام، مشروعیت می‌بخشد. اسلام این مدرک و دلیل را در اختیار دارد و دموکراسی فاقد چنین مدرک و دلیلی است، دموکراسی هم چون اسلام آئینی آسمانی نیست و از سوی خداوند که منشأ و سرچشمه‌ی وجود و هستی است، نیامده است.

دموکراسی آئینی زمینی است و بدون آنکه در آینده به سیمای خود بنگرد شمشیرش را از غلاف کشیده است. دینی زوار در رفته و سرشار از پینه... به کسانی که باورهای خود را صادر می‌نمایند ناسزا می‌گوید... خود نیز شمشیر تیز و برنده‌ای کشیده است... به چه منظوری؟ نه تنها به منظور ساقط کردن حکومت‌های مخالف و معاند غرب، بلکه برای تغییر شیوه‌ی اندیشیدن و زندگی ملت‌ها.

کار نظامی اسلام عبارت بود از ساقط کردن حکومت‌های غیر مسلمان^{۷۴} و پس از آن دروازه‌ی اسلام بدون اجبار و اکراه به روی مردم

گشوده است. (لا اکراه فی الدین) اجباری در پذیرش دین نیست. هدف از بین بردن رژیم‌های حاکم است... اما دموکراسی خواهان کار دیگری دارند، آنها حکومت را ساقط کرده و فراتر از آن حکومتی «دموکرتیک»^{۷۶۵} جانشین آن می‌سازند. یعنی عقاید و باورهای مردم را تغییر می‌دهند و کسی که آئینی دیگری دارد، لازم است خود را با دموکراسی هماهنگ سازد... به همین خاطر در دوره‌ی اشغالگری مدرن لازم است اسلام خود را با دموکراسی هماهنگ سازد...

اما چرا دموکراسی خود را با اسلام هماهنگ و سازگار نمی‌کند؟ چرا در غرب دموکراسی را به سوی اسلامیت نمی‌برند؟ پاسخ آسان است: زیرا دموکراسی همان دین اشغالگر^{۷۶۶} موزرد چشم آبی است... دین کسی است که امروز قدرتمند است، اما اگر فردا همین غرب دموکراسی را در زیالهدان انداخت و دین دیگری اختیار نمود؟ فرض کنیم غرب فاشیست شد - آیا باز هم باید اسلام خود را با فاشیسم هماهنگ و سازگار نماید؟

۷۶۴- نمی‌دانم گریه و شیون برخی از کوردها به خاطر چیست؟ بیان می‌دارند که اسلام به ضرب شمشیر وارد کردستان شده است، اما اسلام کدام حکومت کوردی را ساقط کرده است؟ کدام حکومت کوردی در کردستان وجود و حضور داشته است. کردهایی نیز که علیه مسلمانان می‌جنگیدند، برای فارس‌ها و رومیان می‌جنگیدند، به همین خاطر جنگ‌های کمی در کردستان روی داده است... این کوردها حتی در خارج از کردستان نیز برای فارس‌ها می‌جنگیدند. [برای آگاهی بیشتر از این مبحث می‌توان به کتاب کردها و اسلام از همین مترجم مراجعه کرد].

۷۶۵- بدون شک این برای تمام کشورها نیست، بلکه برای کشورهایی است که مد نظر دارند.

قانون قوی و نیرومند این است که آئینی آسمانی و زنده هم چون اسلام خود را با آئینی زمینی و لحظه‌ای هم چون دموکراسی سازگار نماید.

آنگاه باید پرسید، گسترش دموکراسی چرا؟ اگر درک کنیم که دموکراسی در کشوری کوچک و ناتوان چه مفهومی دارد؟ پاسخ پرسش خود را خواهیم یافت.

دموکراسی در کشوری ضعیف مساوی است با هرج و مرج... در چنین هرج و مرجی خریدن رهبران و احزاب کار سهل و آسانی است، و ایجاد آشوب در کشور کاری آسانتر است. ملت نیز پارچه پارچه شده و قادر به متحد نمودن نیروهای خود و حرکت دادن آنها روبه‌سوی هدفی مشترک نیست.

ایستوکرات یونانی درباره‌ی چگونگی سیطره بر کشور یونان اینگونه فیلیپ پادشاه مقدونیه را نصیحت می‌نماید: به شهرهای «ایوبی» وعده‌ی آزادی بده^{۷۶۶} و کلمه‌ی آزادی را در آسیا انتشار بده، زیرا وقتی این کلمه در میان یونانی‌ها منتشر شد، امپراطوری ما (آتین) و امپراطوری سپارتا شکست خوردند.^{۷۶۷}

آزادی در آن دوره به این معنی بود که ملت فرمانروا باشد و این همان دموکراسی است. نصیحت ایسوکرات هم امروز به مرحله‌ی عمل در آمده

۷۶۶- شهرهای ایونی، همان شهرهای یونانی ساحل دریای ایجه در غرب ترکیه بودند.

۷۶۷- فولر، اداره‌ی الدرب، ص ۳۵ پاورقی. مترجم عربی آن را سقراط ترجمه کرده، اما این اشتباه است و احتمال دارد فولر ایستوکرات را نوشته باشد که یکی از خطبای یونان بود.

است؛ واژه‌ی دموکراسی را میان کشورها گسترش دهید. کشورها تجزیه می‌شوند و هرگز قادر به تشکیل امپراطوری نیستند، و فقط شما سرور و حاکم خواهید شد و کشورها نه تنها از نظر سیاسی و اقتصادی؛ بلکه از نظر فرهنگی و تمدنی نیز دنباله رو و پیرو شما خواهند شد.

آنگاه رابطه میان آغا و نوکر پدید خواهد آمد... آغای قدرتمند و نوکر تحت سلطه، آغایی مدرن و نوکری عقب مانده... غرب نیز تبدیل به قبله آمال و آرزوهای نوکرها خواهد شد. معیارها همان معیارهای غربی خواهند شد. هر نوع پایمال نمودن دموکراسی نیز در کشور نوکرها سؤال و نارضایتی آن نوکرها را در پی خواهد داشت: به دموکراسی آغا بنگرید که چگونه است... کی این دموکراسی است که ما داریم؟

دموکراسی جدیدترین و کوتاه‌ترین راه برای تبدیل کردن ما به دنباله رو و پیرو و تبدیل آنها به سرور و حاکم است.

راه قدیمی و شکست خورده‌ی آنها این بود که ما را مسیحی کنند؛ مهم نبود مسیحی‌ای متقی باشیم یا خیر، چون هدف این بود که بزرگ‌ترین مانع یعنی اختلاف دین ما با آنها در برابر تسلط خود بر ما را از میان بردارند، و برای ایشان بهتر این است که تو یک نفر مسیحی بدکار باشی، زنا کنی، سود و ربا بخوری، دروغ بگویی، مشروبات الکلی مصرف کنی... زیرا انسان فاسد و لذت پرست مطیع‌تر بوده و خیلی زود تبدیل به بنده و برده می‌شود.

اشغالگر جدید جدای از مسیحی کردن مردم، راه میان بر و آسان را در بر می‌گیرد... کم اهمیت جلوه دادن و کوچک کردن تفاوت خود با ما را به سطح تفاوت فکری... به ما می‌گوید این که مسلمان باشی و در همان حال دموکرات، این مسأله‌ای عادی است.

این آغاز کار است و نتیجه و پایان آن اخذ تمامی ارزش‌های غرب و از دست دادن شخصیت خودی است... آنگاه مسیحی نمودن ما سهل و آسان خواهد بود و بعد از این به جای جهاد و آزادگی و شجاعت در برابر هر سیلی‌ای که به طرف راست صورتمان می‌زنند، طرف چپ صورتمان را نیز آماده سیلی خوردن می‌کنیم...

وقتی چنین است چرا آمریکا به گسترش دموکراسی نپردازد و چرا در مکان و زمان لازم جهت گسترش دموکراسی شمشیر از غلاف نکشد؟ وقتی دموکراسی نشانه‌ی اسارت و بندگی ملت‌ها باشد و گامی در جهت خفه نمودن این ملت باشد، آیا این حق را ندارم که آن را ردّ نمایم؟ من هر دینی را که چنین نتیجه و پایانی داشته باشد ردّ می‌نمایم، چه جای آن که آئینی زمینی و سرشار از عیب و نقص باشد؟

گسترش دموکراسی به ضرب شمشیر بخشی از داستان است و بخش دیگر آن این است که نکاتی را در نظر داشت:

۱- دموکراسی به کار تمام کشورها نمی‌آید، زیرا برخی از کشورها نیازمند دیکتاتوری هستند.

۲- کشوری که به سوی دموکراسی هدایت شده است، لازم است پروژه‌های «آغا» را اجرا نماید.

۳- برای حفاظت از آن رژیم‌ها و جلوگیری از تغییر آنها به رژیمی دشمن «آغا»، لازم است دموکراسی موجود در این کشورها از دموکراسی موجود در غرب کارتونی‌تر باشد.

بدین سان دو نتیجه بدست خواهد آمد: دموکراسی‌ای کارتونی که با قدرت و فساد و خفه کردن و خاموش نمودن روح انقلابی به نتیجه

برسد... و همراه با این، «آغا» با این تبلیغ دموکراسی، خود را به عنوان رهبر حاملان یکی از ارزش‌های عالی انسانی نشان می‌دهد.

در پایان خود را در برابر نوع جدیدی از دموکراسی خواهیم دید؛ نوعی که نامی از آن در کتاب‌ها نیست و خود نیز می‌دانیم آن را چه بنامیم، به همین خاطر فعلاً درباره‌ی نام آن نمی‌اندیشیم و به صورت موقت آن را کم‌دی کم‌دی‌ها می‌نامیم، زیرا کم‌دی‌ها عبارتند از انواع دموکراسی غربی، و دموکراسی‌های شرقی نیز بیش از آنها کم‌دی‌ترند. نمونه‌ی آنها هم بسیار زیاد است از جمله تئاتر کم‌دی دموکراسی موجود در ترکیه، مصر و تونس که قبلاً به آن اشاره شد، نمونه‌ای قدیمی‌تر نمونه‌ی بریتانیا و مصر دوره‌ی پادشاهی است که بریتانیا چگونه حکومت‌هایی را بر مصر تحمیل می‌کرد و بعدها خود آنها را ساقط می‌کرد، تا خود را هم چون نظاره‌گر و تماشاچی نشان می‌داد و در خفا آتش دشمنی را میان احزاب روشن می‌کرد.^{۷۸}

آنها خود نیز همین را خواسته بودند، زیرا در سال ۱۹۱۹ تحت رهبری حزب وفد و رهبر آن سعد زغلول انقلابی برپا کردند. چرچیل نخست وزیر وقت بریتانیا سؤال کرده بود که مصری‌ها خواستار چه چیزی هستند؟ در پاسخ به او گفتند آنها می‌گویند «پارلمان و قانون اساسی می‌خواهیم»... او نیز گفت: اسباب بازی را در اختیارشان قرار دهید تا با آن بازی کنند.^{۷۹}

۷۶۸- نوال محمد عمر، در: مستقبل الديمقراطية و مفاهیمها، ص ۲۱۰-۲۱۱

۷۶۹- محمد قطب، مذاهب فکریة معاصرة، ص ۲۵۵

کشورها به این بازی‌ها دلخوش هستند، رهبرانمان نیز به کمک آن ثروتمند شدند، امروز زیان حال، آمریکا این است: با این چیزها بازی کنید و مسایل مهم و بزرگ را بگذارید برای من.

تفکر قدیمی گذشته این بود که دموکراسی به کار ملت‌های عقب مانده نمی‌آید و همین بهانه‌ای شده بود برای اشغالگری و «پیشرفت و توسعه دادن» به این ملل عقب مانده. تفکر امروزی نیز (بعد از جنگ دوم جهانی) این است که می‌بایست دموکراسی در تمام کشورها برقرار شود، آن هم به همان دلیل قبلی. شاید فردا نیز بگویند دموکراسی به هیچ وجه به کار غرب هم نمی‌آید، اما باز همین موضوع بهانه‌ای برای اشغالگری و تحمیل خود بر دیگر کشورها خواهد شد. کروکی و چارچوب یک چیز است، این مسأله‌ای واضح و عیان بوده و بیشتر مردم از آن باخبرند، اما همین مردم هستند که فریب قالب و ظاهر را خورده‌اند. «کسی هم که فریب نخورده است و دارای تفکر و دیدگاه و شخصیت خاص خودش است شمشیر حمله نظامی و تحریم اقتصادی و دیپلماسی و... بر سرش فرود آمده‌اند.

شمشیر دموکراسی به حدی تیز و برنده است که با خود دموکراسی هم سازگاری ندارد، درست همانگونه که شمشیر اشغالگران در گذشته تا مغز استخوان با انجیل ناسازگار و ناهماهنگ بود، اما همانگونه که لازم بود شمشیر حاملان انجیل تیز و برنده باشد، به همان صورت لازم است شمشیر رهبران دموکراسی نیز تیز و برنده باشد قانون... «بقا برای قدرتمند» خواستار این است.

بخش هفتم نظام سیاسی در اسلام

نظام سیاسی در اسلام

... مقایسه‌ای

در اینجا می‌توانیم بطور خلاصه اشاره‌ای داشته باشیم به چند نکته از نظام سیاسی در اسلام و آنها را با دموکراسی مقایسه نمائیم، زیرا صحبت از نظام حکومت اسلامی نیاز به فرصت و زمانی طولانی دارد که از حوصله بحث ما خارج است. این نکات خلاصه را هم از منابع شرع یعنی قرآن و سنت و سیره‌ی عملی اتخاذ کرده‌ایم.

سرزنشی متوجه فرد غربی نمی‌شود اگر فکر کند اسلام نظام حکومتی مشخصی ندارد، اما به شرطی که هیچ چیز را درباره‌ی اسلام نداند.

زیرا فرد غربی‌ای که تنها تاریخ اسلام را مطالعه کرده و چیز دیگری درباره‌ی اسلام نداند، تردید به خود راه نمی‌دهد که اسلام نظام حکومتی ویژه‌ی خود را داراست و اسلام تنها مسأله و موضوعی روحی نیست. این فرد غربی اگر در چنین مسأله‌ای شک و گمان داشته باشد، فردی سفیه و نادان است. اما سفیه و نادان‌تر از آن فرد شرقی است که ده‌ها منبع اسلامی در اختیار دارد، اما از این حقیقت بی‌خبر است.

بگذار چند صفحه‌ی آینده دعوتی از سوی ما برای هر محققى باشد که به دموکراسی باور دارد تا چند سال از عمر خود را برای شناخت نظام حکومتی اسلام تخصیص دهد تا برایش روشن و عیان شود که می‌تواند

کار مفید و بزرگی انجام دهد و به جای تقلید و دنباله‌روی نظام حکومتی جدیدی پیشنهاد دهد.



مهم‌ترین ویژگی نظام سیاسی اسلامی سازگاری آن با جهان واقع و اینکه نتیجه و محصول وضعیتی مخصوص و موقتی یا دیدگاه ناقص و محدود بشری نیست؛ واقعیت این نظام خود را در دو نکته نشان می‌دهند:

- ۱- این نظام تعدادی اصول کلی دارد. نیک می‌دانیم هر چه اصول کلی‌تر و محدودتر باشند، نظام حکومتی برای اجرا در زمانها و مکانها و وضعیت‌های مختلف آشفته خواهد بود. این در حالی است که دموکراسی اصولی دارد که اگر اثبات نشوند، دیگر آن را دموکراسی نمی‌نامند.
- ۲- اجتهاد در فقه اسلامی دروازه‌ای باز است. در مسأله‌ی شیوه‌ی حکومت نیز این دروازه کاملاً باز می‌باشد.

نمونه‌ای از واقعیت اسلام که در حدیث دیده می‌شود مسأله‌ی بر دوام بودن (دوره‌ی طلایی داد پروری و عدالت) است، اسلام می‌تواند حکومتی در نهایت عدالت و داد پروری تأسیس نماید و تأسیس هم نموده است، اما در همان حال عنوان می‌دارد: بهشت در روی زمین نیست و حکومت عدالت و داد پروری زیاد دوام نخواهد آورد، بعنوان نمونه حدیث صحیحی که از ۵ مرحله‌ی اسلامی سخن می‌گوید و مرحله‌ی اول آن مرحله‌ی پیامبری است، مرحله‌ی دوم خلافتی که بر سنت و سیره‌ی پیامبری عمل می‌نماید و پس از آن حکومتی شبه پادشاهی که حقوق مردم را غصب می‌نماید (که دولت‌های اموی، عباسی و عثمانی شامل آن می‌شوند.)

مرحله‌ی چهارم حکومتی پادشاهی^{۷۷۰} اجباری (مانند عصری که در آن زیست می‌کنیم)، مرحله‌ی پنجم حکومت خلافت است که دوباره بر سیره و سنت پیامبران خواهد بود.^{۷۷۱}

احادیث دیگری نیز وجود دارند که از سایر مراحل حکومت سخن می‌گویند، هر چند همانند حدیث صحیح قبلی جمع‌آوری نشده‌اند. از سوی دیگر دموکراسی خود را هم چون مرحله‌ای طلایی نشان می‌دهد و هستند که طول عمر طولانی‌ای را برایش پیش‌بینی می‌کنند... و این نهایت بی‌خبری از جریان تاریخ را نشان می‌دهد.

در این صورت «دوره‌ی طلایی اگر وجود داشته باشد همیشگی هم نیست این مسأله حتی شامل حکومت اسلامی نیز می‌شود، اما تفاوت اسلام در این جا عبارت است از:

۱- انحراف از اسلام کمتر است، زیرا عدالت اسلامی تنها بر اساس قانون و تصمیم حکومتی و حکم شرع بنا نهاده نشده است، بلکه بر اساس اصول اخلاقی نیز هست. این اصول، اخلاق مردم را تصحیح می‌نماید و تا اندازه‌ای رفتار حاکمان را نیز ضبط می‌نماید. دیدیم که چگونه آخرین راه حل دردهای دموکراسی از نظر دموکراسی خواهان عبارت است از «پرورش» [آموزش و تربیت].

۷۷۰- پادشاهی-الملوکیه- وازه‌ای سیاسی اسلامی است که هر نوع حکومت فردی را در بر می‌گیرد (هم چنین می‌توان گفت حکومت اقلیت) و از طریق غیر شرعی از مردم پول گرفته و آن را در راه‌های غیر شرعی مصرف می‌نماید. منظور از آن وجود پادشاهی رسمی و آشکار نیست.

۷۷۱- حدیث صحیحی است که امام احمد آن را روایت نموده است.

۲- به خاطر اینکه پس از گذر «دوره‌ی طلایی» هم بخش بزرگی از اخلاق عالی در میان مردم باقی خواهد ماند، لذا اگر نظام حکومتی اسلامی فاسد باشد، نظام اجتماعی بسی دیرتر و به مقدار کمتری فاسد خواهد شد.

اکنون بطور خلاصه درباره‌ی وجوه نظام حکومت اسلامی سخن خواهیم گفت تا متوجه شویم که به چه میزان از دموکراسی واقعی تراند:

یکم: شورا

دیدیم که چگونه براساس شیوه‌ی جا افتاده‌ی دموکراسی، می‌شود مجلس مربوط به تمام شهروندان را داشت، اما این فقط برای کشورهای خیلی کوچک به کار می‌آید. این مشکل را با انحراف از دموکراسی حل نموده‌اند، به این صورت که مجلسی که نماینده‌ی مردم است، وجود داشته باشد. این آخرین راه حل بوده و اگر پارلمان نباشد دموکراسی هم وجود نخواهد داشت. پس در این صورت دموکراسی نظامی جامد و پایبند سیستمی مشخص است و هر چند اثبات نموده است که با عصر سرعت هم خوانی ندارد، اما قادر به کنار نهادن آن نیستند.

در اسلام نیز تنها اصل شورا موجود است، حال در هر دوره و مکان و وضعیتی به گونه‌ای که امکان دارد، تثبیت شود:

۱- در مسایل نظامی شورا شیوه‌ی ویژه‌ای دارد که عبارت است از مشورت با مشاورین و آنگاه تصمیم‌گیری بر عهده‌ی فرمانده می‌باشد... اما براساس دموکراسی می‌بایست تصمیم‌ها با اکثریت آراء اتخاذ شوند، کاری که هیچ ارتشی انجام نمی‌دهد

۲- برای حکومت دسته‌ی شورا می‌تواند عبارت باشد از تمام ملت، که فرمانروا با همه‌ی آنها یا با تعداد زیادی از ایشان مشورت نماید (نقل است که عمر بن الخطاب (رضی الله عنه) حتی نظر بچه‌ها را نیز جویا می‌شد)، یا به جای آن پارلمان منتخبی وجود داشته باشد (مردم یا حاکم آن را انتخاب نمایند)، می‌توان دسته‌ی کوچکی از مشاوران به جای پارلمان وجود داشته باشد... هر کدام از این موارد می‌تواند وجود داشته باشد... مهم این است که شورا وجود داشته باشد و فرمانروا استبداد برقرار نسازد.

۳- شورا می‌تواند مُلزم باشد، یعنی حاکم و فرمانروا پایبند تصمیم مشاورانش باشد. می‌تواند «مُعَلِّم» هم باشد یعنی حاکم از ایشان نظر مشورتی می‌خواهد، اما تصمیم‌گیری نهایی با خود اوست.^{۷۷۲}

بدینسان شورا اصلی کشسان و انعطاف‌پذیر است حال آنکه شورای دموکراسی که خود را در پارلمان نشان می‌دهد (هم‌چنین در همه‌پرسی، نظام پیشنهادات و...) اصلی جامد است. دموکراسی اگر پارلمان هم داشته باشد با این دوره هم‌خوانی و سازگاری ندارد و اگر فاقد پارلمان هم باشد دیگر دموکراسی نامیده نمی‌شود.

۷۷۲- آیا شورای اسلامی مُلزم است یا مُعَلِّم؟ دو رأی متفاوت وجود دارد. ما نیز هرچند تحقیق جامعی در این باره انجام ندادیم، اما فکر می‌کنیم این مسأله به مردم واگذار شده است تا خود دربارهی آن به توافق برسند. اما چون این نظر در حیطه‌ی فتوا قرار می‌گیرد، آن را آخرین رأی قرار ندادیم.

دوم: نمایندگی و مجالس

در تئوری دموکراسی با مسأله بزرگ نمایندگی آشنا شدیم که:

۱- حاکمیت مردم این نیست که یک عضو پارلمان نماینده‌ی دهها

هزار نفر باشد.

۲- این عضو پارلمان نه تنها نماینده‌ی این تعداد نیست بلکه نماینده-

ی اقلیت است.

۳- کل پارلمان نیز خود اقلیت است.

ما چنین مشکل و مسأله‌ای نداریم^{۷۳} زیرا نظام اسلامی هم چون

دموکراسی نه براساس اصل حاکمیت مردم (یا: حاکمیت خیالی مردم) و

که نظام مبتنی بر نمایندگی بنا نهاده شده است. اگر پارلمانی اسلامی

وجود داشته باشد و هر یک از اعضای این پارلمان نماینده‌ی حتی یک

میلیون نفر هم باشد، هیچ از مشروعیت حکومت اسلامی نمی‌کاهد. از

این جا پی می‌بریم که وجود پارلمان با نظام حکومتی اسلام. بیش از

دموکراسی، هم‌خوانی و سازگاری دارد، اما مردم از این مسأله بی‌خبرند.

در دولت اسلامی می‌توان دو مجلس تشکیل داد، یکی مجلسی که

مردم اعضای آن را انتخاب می‌کنند و مجلس دوم مجلس علماء است.

وظیفه‌ی مجلس علماء تصمیم‌گیری و صدور رأی درباره‌ی مشروعیت

۷۳- نه اینکه نمایندگی در اسلام وجود نداشته باشد، زیرا در بیعت عقبه دوم پیامبر(ص) قبل از

هجرت از ۷۵ نفر اهل مدینه که به مکه آمده بودند، درخواست نمود ۱۲ نفر تقیب انتخاب نمایند

بطوری که هر تقیبی نماینده‌ی طایفه‌ی خود باشد. درصد هر یک از قبایل اوس و خزرج

مشخص شد. چون تعداد خزرجیان بیشتر بود ۹ نفر تقیب داشتند.

تصمیمات مجلس نمایندگان (مجلس اول) و تصمیمات قوهی مجریه است. و می‌دانیم که در برخی از کشورهای غربی دو مجلس وجود دارد که خیلی‌ها به آن انتقاد داشته و دارند، زیرا مجلس دوم را اضافی و زاید می‌دانند و معتقدند که وجود مجلس دوم نتیجه‌ی وضعیت تاریخی ویژه-ای بوده و دیگر فایده‌ای ندارد، اما این کشورها هنوز این مجلس را نگه داشته‌اند.

قبلاً بیان شد که یکی از عیوب پارلمان عبارت است از آهنگ‌گند کارها که با عصر امروزی که عصر سرعت است هماهنگی و هم‌خوانی ندارد و راه حل این مشکل تقویت قوهی مجریه بود. قوهی مجریه‌ی ما از ابتدا قوه‌ای قوی و توانا است.

سوم: قوهی مجریه

در این صورت دموکراسی ناچاراً از یکی از اصول خود عدول نمود (که همان حاکمیت و سروری پارلمان است) و قوهی مجریه را تقویت کرد...

یعنی واقعیت امر او را ناچار به انجام این کار کرد، حال آنکه نظام اسلامی از همان ابتدا واقعیت‌ها را در نظر گرفته و چنین مشکلی نداشته تا جایی برای این واقعیت در نظر بگیرد.

قوهی مجریه قدرت زیادی دارد، اما بدون آن که قدرت آن قدرت مطلقه باشد، زیرا پایبند و مقید به حدودی است که مهمترین آنها حدود شرعی است، گرچه می‌تواند شانه از زیر بار برخی مسئولیت‌ها خالی نماید اما قادر نیست بطور کامل از آنها چشم‌پوشی نموده و آنها را کناری

بند، زیرا در چنین حالتی شرع به قیام مسلحانه علیه حکومت رأی داده و بلکه آن را واجب می‌داند و حتماً باید صورت گیرد.

چهارم: قضائیه

از همان ابتدا و بدون کشمکش استقلال کامل آن حفظ شده است، حتی برخی از دوره‌های انحراف نیز قوه قضائیه هیبت و شکوه و استقلال خود را داشته است و زمانی این شکوه و هیبت و نیز استقلال خود را از دست داد که قضات ترسو یا فاسد بودند.

مثال دربارهی نقش قوهی قضائیه به حدی واضح و درخشان‌اند که حق آن است قضا در سایه‌ی دموکراسی عرق شرم بریزد.

شهروندان در اسلام ضمانت قضایی زیادی دارند از جمله: حرمت خانه، حق این که علیه او جاسوسی صورت نگیرد، براساس اعمال و رفتار مورد محاسبه قرار گیرد نه براساس آنچه که در دل و درون دارد، تنها از طریق شک و گمان متهم نشود، به زور وادار به اعتراف نشود...^{۷۴}

پنجم: تفکیک قوا

قبلاً دانستیم که به این اصل هم چون ضمانتی برای آزادی و حقوق فردی افراد نگریسته می‌شود، اما معلوم شد که نباید بدان امید داشت زیرا:

۱- کهنه شده و به کار این عصر نمی‌آید.

۲- به همین خاطر از آن عدول نموده و تا اندازه‌ای تداخل قوا را ایجاد کرده‌اند.

در اسلام نیز بدون اینکه تفکیک قوا را تبدیل به یکی از اصول نظام حکومت نمایند، تفکیک قوا تا حدی وجود دارد، درست همانگونه که تداخل قوانین تا حدی وجود دارد. نمونه‌ای از تفکیک قوا نظارت شرع (علما یا مجلس علما- در صورت وجود-) و استقلال قوه قضائیه است، نمونه و مثال تداخل نیز تصمیم‌گیری یا قانون‌گذاری از سوی قوه مجریه است.

ششم: [پایبندی به] قانون اساسی

هر چند دموکراسی و [پایبندی به] قانون اساسی یک چیز نیستند، اما در دموکراسی به شدت بر پایبندی به قانون اساسی تأکید شده است. در اسلام نیز دو قانون می‌توان وجود داشته باشد، قانون اول قانون اساسی عالی (قرآن و سنت یا به طور کلی شرع) و قانون دوم قانون اساسی درجه دوم که مسائل جزئی را تعیین می‌نماید.

هفتم: قانونگذاری

قانون‌گذاری در اسلام شامل دو بخش است:

- ۱- بخشی که جزو حقوق و دایره‌ی شرع است.
 - ۲- قوانین و تصمیماتی که شرع درباره‌ی آنها هیچگونه اظهار نظری نمی‌کند (مانند: قانون نحوه‌ی انتخابات، قوانین راهنمایی و رانندگی...)
- درباره‌ی بخش اول دو ویژگی به چشم می‌آید:

۱- انضباط: در علوم مختلف مفهوم انضباط ارزش و اهمیت بسزایی دارد. قانونگذاری اسلامی نیز منضبط است. یعنی اجازه داده نمی‌شود که شخصی از خود سخن بگوید، بلکه باید دربارهی این قانون براساس اصول شرعی تصمیم‌گیری شود.

در کشورهایی که قانون اساسی دارند، قانون اساسی راه اصلی تصحیح و تشریح است؛ یعنی باید قوانین با قانون اساسی کشور هم خوانی و سازگاری داشته باشد. اما طولانی‌ترین قانون اساسی عبارت است از سندی کوچک. به همین خاطر راه امیال و آرزوها و انحراف باز می‌باشد.

۲- اما با وجود این تصحیح انعطاف‌پذیری بزرگی وجود دارد، زیرا اجتهاد دایره‌ی وسیعی است. اما پیداست که «تصحیح» حاکم است. این مسأله برای جلوگیری از هرج و مرج در قانون‌گذاری و سیطره‌ی منافع و امیال و آرزوها بسی مهمتر است.

هشتم: انتخابات

انتخابات دموکراسی کاملی پدید نمی‌آورد و حتی اگر نظام انتخاباتی هم بدون عیب و نقص باشد، این انتخابات با مشارکت قوی و پرشور شهروندان همراه نیست. هم چنین فهمیدیم که در تمام مراحل انتخابات (از تعیین کاندیداتورها تا تقسیم کرسی‌های پارلمان) حاکمیت مردم بیش از پیش در زمین فرو می‌رود. در نتیجه‌ی این امر، هر نظام دیگری که حاکمیت مردم را اساس کار خود قرار نمی‌دهد، از دموکراسی بیش‌تر با وجود انتخابات سازگاری دارد.

نهم: آزادی‌ها

در هیچ نظامی آزادی کامل وجود ندارد، حدود آزادی را نیز در دموکراسی مشاهده نمودیم. در نظام اسلامی هم آزادی محدودیت دارد، اما تفاوت در این است که این محدودیت‌ها براساس شرع و قانون ایجاد شده‌اند، در حالیکه همانگونه که مشاهده کردیم بخشی از آزادی‌های غرب به شیوه‌ای نظری وجود دارند، اما در واقع محدودیت‌هایی برای آنها ایجاد شده است.

منشأ آزادی در اسلام متفاوت است، منشأ آن عبودیت خداوند است، و از این جاست که انسان بر هر عبودیتی سطره می‌یابد. آزادی در اسلام قبل از هر چیز آزاد نمودن درون و روان انسان و آنگاه نقش قانون و نظام و... حضور می‌یابد.

حال آنکه انسان در سایه‌ی سایر نظام‌های حکومتی منشأ و سرچشمه-ی آزادی خود را نمی‌شناسد، حتی اگر با آن آشنا هم باشد، بصورت مبهم خواهد بود.

انسان در سایر نظام‌ها اسیر و برده‌ی آرزوها و امیال نفسانی است، برده‌ی ارزش‌های مادی است، اسیر قدرت و نیروهایی است که در پشت پرده حکومت می‌کنند.

بدینسان اسلام ابتدا درون انسان را آزاد می‌نماید، آنگاه راه را بر دشمنان این آزادی از جمله حاکمانی که خود را بر مردم تحمیل می-نمایند یا پدیده‌های ویرانگر سدّ می‌نماید. خلفای حقیقی رهبر بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین دولت بودند، اما با این وصف انتقادات و تذکرات مردم را می‌پذیرفتند تا جایی که عربی بادیه نشین به عمرین خطاب(رض) قدرتمندترین رهبر دولت وقت، بگوید: اگر از راه منحرف شوی با

شمشیر از انحرافت جلوگیری می‌کنیم و عمر (رض) نیز در جواب بگوید: سپاس خدای را که در میان امت محمد (ص) هستند کسانی که انحرافات عمر را تصحیح نمایند.

نمونه‌های مربوط به آزادی افراد در برابر فرمانروایان بسیارند و همه ناشی از یک نکته اصلی و اساسی‌اند که عبارت است از: هدف از حکومت در اسلام هدایت مردم و برقراری عدالت است...

وقتی هدف این باشد، خلیفه با سعه‌ی صدر انتقادات و تذکرات را می‌پذیرد و حتی همانند خلفای حقیقی [خلفای راشدین] خواهد بود و خود از مردم می‌خواهد تا اشتباهاتش را تصحیح نمایند.^{۷۶} این برخلاف هدف از حکومت در سایر نظام‌های دیگر که بدست آوردن قدرت و حاکمیت و دارایی است. به همین خاطر چنین نظامی راه را بر آزادی-هایی که مخالف اهداف او هستند (بدست آوردن قدرت و ثروت) می-بندد. نظام‌های مختلف در این مسأله به طُرق مختلف با مردم تعامل می-نمایند از سرکوب آشکار آزادی گرفته تا سرکوب غیر مستقیم و پنهانی.

به جز این آزادی انسان در برابر حاکم و حکومت اسلامی، مشخص نمودن آزادی‌ها در یک تحقیق ویژه ضرورتی اجتناب ناپذیر است. خواننده منتظر این نباشد که مسلمان نوع و کمیت آزادی‌ها را با آزادی-های غرب هماهنگ نماید، زیرا اسلام از نقطه‌ای متفاوت و جداگانه شروع می‌نماید، به همین خاطر نتایج یا بخشی از آن نتایج متفاوت

۷۷- مطالعه‌ی زندگی خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز کافی است تا دموکراسی و آزادی

خواهند بود. بعنوان نمونه اسلام به اباحه‌ای که آن را آزادی جنسی می‌نامند اجازه‌ی حضور نمی‌دهد، زیرا جدای از اینکه این به اصطلاح آزادی راهیست برای اسارت و بندگی و بردگی انسان در مقابل امیال جنسی، اثرات نامطلوبی بر تمام وجوه جامعه دارد، از جمله متلاشی نمودن روابط خانوادگی، کاهش جمعیت به علت کاهش زاد و ولد^{۷۶} گسترش بیماریهای مقاربتی از جمله ایدز و...

بدینسان نام‌گذاری این بی‌بندوباری به آزادی دروغی است که اسلام مستقیماً آن را رد می‌نماید.

بطور خلاصه بیان می‌داریم؛ اسلام نظر متفاوتی درباره‌ی آزادی دارد، ما نیز دنباله رو کسی نیستیم و خود را مقید معیارهای کسی نمی‌کنیم... تحمیل معیارهای غربی آزادی بر ما اولین قدم در راه ضبط آزادی‌های ماست.

دهم: دولت ایجابی

دولت غربی زیر فشار کشمکش‌های اجتماعی و طبقاتی و از ترس تهدید کمونیزم از دولتی سلبی (که تنها کارش گردآوری مالیات و تشکیل ارتش و...) به دولت ایجابی تغییر کرد که به وجوه آموزش و بهداشت و خدمات و بیمه زندگی و... بها می‌دهد.

۷۶- این خود تهدیدی است علیه ملت‌های کوچکی همچون ملت کورد که در معرض پاکسازی نژادی قرار دارند... اما آن گروه اندک گمراه و سرگشته‌ای که داعیه‌ی «آزادی جنسی» را دارند و بدان دعوت می‌کنند، از جنایتی که با این کار علیه ملت خود مرتکب می‌شوند، بی‌خبرند.

دولت اسلامی از همان ابتدا دولتی ایجابی بوده و اصلاً دولت سلبی را تجربه نکرده است، حتی در دوران انحطاط نیز. این ناشی از هدف حکومت اسلامی است که دولت، دولت هدایت است نه دولت گردآوری ثروت و دارایی... اما دولت غربی از همان ابتدا دولتی بود در پی گردآوری ثروت و دارایی، حتی پارلمان هم بر این اساس تشکیل شده بود.

جای تعجب است، کسانی که نظام حکومتی چند کشور اروپایی آنها را شگفت زده کرده بود، نمی‌دانند که دولت اسلامی ۱۴۰۰ سال قبل کارهایی انجام می‌داد که غرب امروز انجام می‌دهد، از جمله ضمانت‌های مربوط به کار و نوعی بیمه اجتماعی و... زکات و خراجی که حکومت منطقه‌ای جمع‌آوری می‌نمود، می‌بایست در همان منطقه مصرف می‌شد، به همین خاطر گاهی پولهایی باقی می‌ماند و با آن برده آزاد می‌کردند، قرض و دین مردم پرداخت می‌شد، حتی اگر پولی باقی می‌ماند صرف ازدواج افراد بی‌بضاعت می‌شد.



بیشتر مردم از نظام حکومت اسلامی واقعی و عیوب دموکراسی بی‌خبر و ناآگاهند... این عدم شناخت در هر دو مورد وقتی با هم جمع شوند نوعی حالت خود کمتر بینی پدید می‌آورند... انسان هم وقتی احساس خود کمتر بینی کرد، قدمی رویه پیش بر نمی‌دارد، نه این است که دولت دموکراتیک قدرتمندی ایجاد نماید و نه این که از نظام اسلامی سود و بهره بگیرد... انسان خود کمتر بین همیشه دو دل و ناتوان است.

ما به این نظام اسلامی باور داریم، و می‌دانیم که انحطاط نزد ما انحراف از آن اساس نظری است، در حالیکه دموکراسی یا هر آئین زمینی

دیگر قبل از آن و همراه با آن که انحطاط و انحرافش به هنگام تثبیت و اجرا است، هم چنین در اساس فکری آن عیب و نقص وجود دارد... مشکل اگر تنها مسأله‌ی تثبیت اشتباه و انحراف باشد، این عیب و نقص است، اما اگر مشکل هم چنان در اساس فکری باشد، این دیگر عیب نیست بلکه فاجعه است.

عاقبت دموکراسی

عمر این دموکراسی بیشتر از سه قرن نیست، اما طول عمر آن هم چون نظامی که در غرب گسترش یافته است، از یک قرن کمتر بوده و احتمال ندارد عمر بیشتری کند.

دموکراسی یونان باستان، دموکراسی دوره سادگی تکنولوژی بود. به همین خاطر طول عمر زیادی داشت، اگر بمب اتم و مایه‌واره و تکنولوژی کامپیوتر و همراه با تمام اینها آرزوی تسلط بر تمام جهان در آن برهه‌ی زمانی حضور و وجود می‌داشت دموکراسی یونان باستان بسیار کمتر از آن می‌زیست و به تأکید روشنایی را هم نمی‌دید.



فردی آمریکایی ژاپنی الاصل شهرت فراوانی بدست آورد (یا او را مشهور کردند)، زیرا سخنان بیهوده‌ای نوشت و آرزوهای حاکمان آمریکا را تحریک کرد، این در صورتی است که خود آنها او را وادار به این کار نکرده باشند. فوکویاما کارمند وزارت خارجه آمریکا در هذیانی به‌نام

«پایان تاریخ» نظام لیبرال دموکراسی^{۷۷} و اقتصاد آزاد را آخرین نظام حکومتی دانست... این است جهالت!

کدامین نظام تا آخر باقی مانده است؟ بهر حال ما فوکویاما را همانند فرد کوهی عقب مانده ای می بینیم که به روم یا هریک از مراکز تمدن رفت و زرق و برق و پیشرفت های پایتخت امپراطوری او را شگفت زده و مفتون خود نمود. زیرا این فرد کوهی نیز در ساحل تمدن زندگی می نماید و این مظاهر فریبنده وجه ویران تمدن را از دید او پنهان نموده اند، او تنها ساختمان های بلند و شهرهای بزرگ و نظام حکومتی و ارتش و تئاتر و شاعران و... را می بیند.

یا شهروند کشور کوچکی شرقی که شکوه دولت آشور را در دوره ی آشور بانیپال مشاهده می کرد و می دید که چگونه پادشاهان سایر کشورها گروه گروه حضور یافته و هدایا و سرانه های خود را تقدیم پادشاه آشور، پادشاه جهان می کنند، بدون آنکه بدانند که تنها یک ربع قرن بعد این دولت از بین رفته و دیگر هرگز قد علم نمی کند.

فوکویاما هر چند در آمریکا زندگی می کند اما عقل و دل همان عقب مانده ی کوهی شگفت زده را با خود حمل می کند... اگر در قبال این شگفت زدگی پول و مقامی هم دریافت نکرده باشد.

۷۷- قبلاً از عقب نشینی لیبرالیزم سخن گفتیم، این تبلیغ فوکویاما برای لیبرالیسم را نیز تا اندازه ای دعوت کمپانی ها و سرمایه داران جهت دور کردن دولت از امور اجتماع و زنده نمودن دولت سلبی می دانیم.

پیش‌بینی فوکویاما حتی نزد یک نفر تازه‌کار رشته‌ی فلسفه‌ی تاریخ که می‌داند «پایان تاریخ» با هگل و مارکس مرد و دیگر زنده نشد، را فریب نمی‌دهد مگر شخص خود کمتر بینی که آماده است هر آنچه را یاد گرفته است به خاطر یاوه‌گویی‌های جدیدی که از قبیله کارگران آمده است، رها سازد.

گفته‌اند دموکراسی خواب و خیال قرن هیجده و دستاورد قرن نوزده و تبدیل به مشکل و مسأله‌ی قرن بیستم شد.^{۷۷۸}

لیبرالیست‌های قرن نوزدهم مانند دوتوکویل و جان استوارت میل از این می‌ترسیدند که دموکراسی پیش از سایر نظام‌های حکومتی تبدیل به ستمگری علیه آزادی انسان شود... ترس آنها این بود که شاید دموکراسی تبدیل به ستمگری اکثریت شود.^{۷۷۹}

اما روشن شد که ترس بزرگ و مهم این نبوده است، بلکه بزرگ شدن حاکمان (رسمی و غیر رسمی) بوده است. ثروت فراوان و تکنولوژی پیشرفته از سویی و سلبی بودن مردم و تلاش آنها برای دست یافتن به ثروت و خوشگذرانی قدرت فراوانی به آنها بخشید.

دموکراسی به چه میزانی در برابر آزمون‌های سخت مقاومت می‌نماید؟

۷۷۸- Charls Blitzer, Democracy, Encycl. International, Vol. ۵, p. ۵۲۶.

۷۷۹- I bid. P. ۵۲۵.

پس از جنگ جهانی اول دموکراسی از سوی فاشیزم و کمونیزم در برابر آزمون بزرگی قرار گرفت. جنگ دوم جهانی و شکست فاشیزم در میدان نظامی عمر دیگری به دموکراسی عطا کرد، یعنی وجوه نیکوی دموکراسی پیروز و چیره نشدند بلکه هم پیمانی نظامی او علیه فاشیزم پیروز میدان شد، اما فوراً پس از آن خطر و تهدید جدیدی ظاهر شد، خطر و تهدید کمونیزم.

دموکراسی در این آزمون نیز به علت شکست کمونیزم عمر دوباره‌ای یافت. این بار نیز وجوه نیک دموکراسی پیروز نشدند. بلکه بی‌فایده بودن و ستم کمونیزم، دموکراسی را پیروز گرداند. اگر خطر و تهدید جدیدی ظاهر شود؟

حاکمان غرب اگر دلسوز دموکراسی کارتونی خود هستند، لازم است از ظهور خطر و تهدید جدیدی برای دموکراسی جلوگیری کنند، اما این - بار ایشان با آتش بازی می‌کنند و خود خطرات و تهدیدها را «می‌سازند». تا عقل و مردم آماده‌ی جنگ باشند و با رضایت ایشان مالیات‌ها و باج - های گزاف را به دولت بپردازند و حکومت با آن نیروهای مسلح خود را بیشتر تسلیح نماید، و حکومت در کارهایش پنهان‌کاری را حفظ نماید و چشم و گوش مردم را از آن دور بدارد... مردم هم نمی‌پرسند: اگر کمونیز شکست خورده و پیمان ورشو لغو شده است، پس چه نیازی به پیمان ناتو هست و چرا آن را بر هم نمی‌زنند؟

بلکه هر دم آن را بزرگتر و گسترده‌تر می‌نمایند؟

مردم غرب باید همیشه در ترس زندگی کنند، این جدای از ترس از بیکاری، از آینده‌ی نامعلوم افراد، از تنهایی، از ایدز و سایر بیماری‌ها و از مرگ و... است.

لاسکی خیلی پیش گفته بود: یک قرن قبل گفته می‌شد که می‌توانیم به پیشرفت باور بیاوریم هر چند اشتباهات ما زیاد باشد. اما امروز (دوره لاسکی) به این اطمینان بخشی‌ها دسترسی نداریم... بیشتر از این که خواسته‌های نیک، تمدن ما را نگه بدارد، این ترس است که تمدن ما را نگه داشته است.^{۷۸۰}

بقا و ماندگاری ترس به نفع حاکمان است، و همین ترس است که فردا به مردم غرب کمک می‌کند تا به شیوه‌ای رسمی تمام قوا و نیروها را تحت اختیار فرمانروایان قرار دهند... اگر ترس هم نباشد، فساد زندگی سیاسی و اجتماعی جهت از بین بردن دموکراسی متوقف شده و ناتوان امروزی کافی است، یکی از وجوه فساد همان سلبی بودن مردم است که هر روز بیش از روز دیگر در حال ازدیاد و افزایش است. زیرا مردم هر روز بیشتر در زندگی مادی و خوش‌گذرانی و اتلاف وقت و تریاک گیاهی و شیمیایی و... غوطه‌ور می‌شوند.

پس از جنگ جهانی دوم، فیلسوف بریتانیایی، برتراند راسل می‌گفت مرتب نامه‌هایی دریافت می‌کرده که نویسندگان آنها می‌گفتند: جهان بد است، یک نفر چکار می‌تواند انجام دهد؟ زندگی در دستان تعداد اندکی از مردم است، صلح و جنگ در دستان آنهاست. نظام و کمپانی‌های بزرگ درباره‌ی مسایل اقتصادی تصمیم‌گیری می‌کنند، حتی اگر فقط نامی هم از دموکراسی باشد؛ نقش شهروندان در مسایل سیاسی بسیار اندک است... در این صورت بهتر این نیست که کارهای عمومی (یعنی مسایل

سیاسی و اجتماعی ... را به فراموشی بسپاریم و به هر صورت که وضعیت اجازه دهد، بیشترین لذت و خوشی‌ها را ببریم؟^{۷۸۱}

مدتهاست که پاسخ پرسش‌ها داده شده است؛ از همان زمان نوشتن نامه‌ها؛ مردم مدتهاست بدین سوی رفته و می‌روند... راه حل چیست؟ آیا راه حل از بین بردن عیوب دموکراسی، اعطای دموکراسی بیشتر است- همانگونه که برخی معتقد بدان بودند-؟ اما این تمام مسایل و مشکلات را حل نموده است، به همین خاطر تعداد بسیاری به این باور رسیدند که راه حل و درمان بیماریهای دموکراسی در اعطای هر چه کمتر دموکراسی است.^{۷۸۲}

یکی از بیماریهای کشنده‌ی دموکراسی و تمام نظام‌های حکومتی عبارت است از (ضعف اخلاق) که جز از سوی تعدادی از متفکرین غربی نباشد، فراموش شده است.

ضعف اخلاق باعث ایجاد خودپرستی و سلیبت در مردم می‌شود و این امراض راه را برای حکومت اقلیت هموار می‌سازند. مردم غرب زندگی فاسدی را می‌گذرانند. ماکیاولی پنج قرن قبل قانونی را که امروز مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد، شناخته بود: اگر در کشوری دولت فاسد باشد، غیر ممکن است نظام جمهوری در کشور حفظ شود.^{۷۸۳}

۷۸۱- ب. راسل، السلطة و الفرد، ص ۵۰

۷۸۲- Ch. Blitzer, Democracy, op. cit, p. ۵۲۵.

۷۸۳- مطارحات ماکیاولی، ص ۲۹۱

او می‌افزاید: به آسانی می‌توان مردم را فاسد نمود، هر چند آنها خوب باشند یا به خوبی پرورش پیدا کرده باشند.^{۷۸۴} به همین خاطر بیان می‌دارد که عمر حکومت‌های خوب کوتاه است.^{۷۸۵}

نویسنده‌ی جدید اروپایی عنوان می‌دارد دموکراسی اگر قادر نباشد که میان ماده و روح هماهنگی ایجاد نماید قادر به ادامه‌ی زندگی نیست.^{۷۸۶} اما از سویی گفته می‌شود که دموکراسی زنده است و از سویی دیگر دموکراسی به زبان اعداد و شماره (انتخابات، شماره و تعداد کرسی‌ها...) خود را نشان می‌دهد و مسأله‌ی اساسی و مهم یعنی «انسان» فراموش شده است.

در هر نظام حکومتی «انسان» مهم است... دموکراسی و تمام ادیان زمینی و تمام نظام‌های حکومتی اجازه می‌دهند که انسان فاسد شود، این خود نشان دهنده‌ی فاسد بودن سیاست است، بعد از این از هر بنایی تنها قالب و ظاهری باقی خواهد ماند.

بگذار خود را خسته نکنیم

امروز غرب و به ویژه آمریکا می‌خواهند دموکراسی را بر ما تحمیل نمایند؛ بایستی شخصیت خود را از دست داده و خود را با دموکراسی سازگار کنیم. اما اکنون روشن شد که دموکراسی چه میزان ناهماهنگی و

۷۸۴- منبع پیشین، ص ۳۶۲-۳۶۳

۷۸۵- مطارحات ماکیاولی، ص ۲۲۱

۷۸۶- ل. د. بولدوین، الديمقراطية امل الانسانية الاکبر، ص ۱۴۵

عیب و نقص داشته و حتی در غرب هم تنها قالب و ظاهری از آن باقی مانده است. دانستیم که دموکراسی دلخواه غرب که قصد گسترش و تثبیت آن در شرق را دارد، بدترین چاپ این دموکراسی پر از عیب و نقص است، اما حتی این چاپ سرشار از غلط نیز برای برخی از کشورها بوده و برخی از کشورهای دیگر نیاز به دیکتاتوری دارند. در میان این گرداب از خود نمی‌پرسیم: چرا آنها عقاید و باورهای ما را نمی‌پذیرند؟ یا حداقل دموکراسی خود را با عقاید و باورهای ما هماهنگ نمی‌کنند؟

معتقدم خود را نباید خسته کنیم: شاید تا ما راه حلی برای این نسخه‌ی پر از غلط دموکراسی پیدا کنیم، غرب خود از دموکراسی بیزاری جوید و آن را در بزرگترین اقیانوس بیندازد. در آن هنگام لازم است ما نیز بنای زوار در رفته‌ی خود را ویران نموده و منتظر باشیم نقشه‌ی خانه‌ی جدیدی از غرب برایمان ارسال شود.

اگر فاشیزم دوباره زنده شد یا اگر اصولگرایی مسیحیت پیروز شد و پرچم‌هایش بر افراشته شدند، اگر...، اگر...، حال کسانی که امروز برای دموکراسی تبلیغ می‌کنند، چگونه خواهد بود؟ نباید فراموش کنیم که به کسانی که حقیقتاً و با اطمینان به دموکراسی باور دارند، - نه جناح‌های سیاسی - همان‌ها خود حاضر به برقراری دموکراسی نیستند.

بگذارید خود را خسته نکنیم، از وهم و خیال پیروی و دنباله‌روی نکنیم، تا شکست روحی و افلاس فکری خود را با نقاب ساخته‌ی دموکراسی نپوشانیم دموکراسی پیشینه‌ی تاریخی دارد، خود را مقید این پیشه نکنیم، روزی فرا خواهد رسید که خود مرگش را اعلان می‌دارد، ما باید به راه خود ادامه دهیم، ساختمان خود را بنا نهیم... این کاریست که شایسته است خود آن را انجام دهیم.

پایان سفر ما

پس از مطالعه‌ی این کتاب، انسان آگاه مسایل زیادی برایش روشن می‌شود، منتقدین نیز فریاد بر خواهند آورد: چگونه چنین چیزی امکان دارد؟ کی چنین چیزی وجود دارد؟ در پاسخ می‌گوییم: آری چنین چیزی وجود دارد، زیرا این اولین بار نیست که غرب ما را فریب می‌دهد یا خود فریب غرب را می‌خوریم.

برخی منتقدین همان «کوهی»ها هستند، یعنی: همان‌هایی که راه‌ها و نظام حکومتی و خدمات و... غرب آنها را شگفت زده نموده است... همان‌هایی که هم‌چون ما در حاشیه‌ی تاریخ مانده‌اند، اما برخلاف ما قصد برون رفت از این حاشیه را ندارند.

برخی از آنها شرقی‌هایی هستند که در غرب زندگی می‌کنند، «کوهی» بودن خود را با خود برده و بیش از گذشته احساس حاشیه نشینی می‌کنند.

تمام این منتقدین مسایل مخفی غرب را نمی‌بینند، حق دارند که مسایل مخفی و پنهان را نبینند، زیرا بیشتر مردم غرب خود آنها را نمی‌بینند، تنها متفکرین با آنها آشنا هستند و آنها را می‌بینند، اما چند نفر به سخنان این متفکرین گوش داده و چند نفر دیگر امروز به فریادهای آنها توجه می‌کنند؟

جدای از متفکرین سرسخت، دیگران که از عیوب دموکراسی آگاهند، نا امید شده‌اند، ناامید از سلبیت (منفی‌گرایی) مردم، از گمراه‌سازی‌ها و وجود بدیلی.

بعنوان نمونه بارتیلوس انتقادات خود را دارد. اما وقتی این جمله‌ی او را «سخت است در برابر دموکراسی مقاومت کنید» می‌خوانی ناامیدی او

را احساس می‌کنی... مسأله مسأله‌ی عدم وجود بدیل است. اما این مسأله چه ربطی به ما دارد؟ ما دارای بدیل هستیم، پس چرا مسایل آنها را حمل نماییم؟ بدیل ما درمان بیماریهای آنها و جهان را با خود دارد، پس دیگر چرا تجربه‌های تلخ و بیراهه‌های آنها را تکرار کنیم؟ چرا ما را از تکنولوژی‌های پیشرفته محروم می‌نمایند، اما ما مسایل و مشکلات آنها را با خود حمل نماییم؟ و در پایان بیراهه‌ها را در مسیر ما قرار دهند تا ما را به بهشت زمینی برسانند؟

ما صاحب بدیلی جهانی هستیم... گناه خود ماست که بدان اطمینان و باور نداریم... یا همانند جاهل‌های همه فن حریف می‌گوییم: آلترناتیو!! همان‌هایی که وقتی به سخنانشان گوش فرا می‌دهی لغات و واژه‌های غربی را نشخوار می‌کنند، رفراندوم، کاندید، اپوزسیون... فکر می‌کنند چیزی از دموکراسی و سیاست و تفکر نمانده است که ایشان از آن بی‌خبر باشند... اینها یکی از فجایع‌اند، بخشی از اینها کسانی‌اند که در سایه‌ی حاکمیت و قدرت‌شان نمایش کم‌دی غرب را که دموکراسی نامیده می‌شود، تبدیل به کم‌دی کم‌دی‌ها شده است.



بیان شد که دموکراسی نشانه‌ی اسارت ملت‌ها و افراد است، و کسیکه برای آن تبلیغ می‌کند، دانسته یا ندانسته از این اسارت دفاع می‌نماید... آیا تمام مردم شرق اسیرند؟ هر یک از انسانهای شرقی حاضر به این اسارت هستند!

این کتاب در کردستان منتشر شده است، و خوانندگان این سرزمین اولین خوانندگان آن هستند... به همین خاطر او را مخاطب قرار داده و می‌گوییم: چرا از اینجا زنجیر این اسارت را پاره نکنیم؟ چرا دروغ بودن

سخنان فوکویا ما را نشان ندهیم که مردم این سرزمین را در حاشیه‌ی تاریخ قرار داده (این خود حقیقت است) و پیش بینی نموده است در همان حاشیه باقی خواهد ماند؟ چرا از همین جا شکستن بتها را، پوچ بودن آئین‌های زمینی را اعلان نکنیم؟ درست همانگونه که کشتی نوح در این سرزمین لنگر گرفت و آغاز جدیدی برای انسانیت به ثبت برسانیم و بدون ترس حقیقت دموکراسی را عیان سازیم و مطیع تهدیدهای فکری غرب که خواستار این است دموکراسی را رد نکنیم و خود را با آن سازگار و هماهنگ کنیم، نباشیم. بلکه فراتر از این، پیام خود را به گوش او برسانیم. پیامی که لازم است پیام او و تمام جهان باشد.

این دعوتی است به آزادی با آزادی خودمان، آزادی جهان، دعوتی است برای ایفای نقشی بزرگ در جهان... خداوند خود وعده‌ی پیروزی پیامش را داده است، اگر مردم این سرزمین پرچم این دعوت را بر نینفرازند، ملت‌های مسلمان دیگری هستند که خداوند این شرافت و کرامت را بدان‌ها عطا فرماید.

جهان نیازمند ما نیست، ما نیازمند و محتاج این پیام هستیم، قیامت هم هر چقدر دور باشد، باز باید فرا برسد.

و الله غالب علی أمره و لکن اکثر الناس لا یعلمون

۱۶ اسفند ماه ۱۳۹۱

سندج - کیومرث یوسفی

منابع:

الف: منابع عربى

- ١- اوستن رنى، سياسة الحكم، الجزء الأول، ت. الدكتور حسن على الذنون، مراجعة إيليا زغيب، بغداد، ١٩٦٤.
- ٢- اوستن رنى، سياسة الحكم، الجزء الثانى، ت. الدكتور حسن على الذنون، مراجعة الدكتور حسين عبدالقادر، بغداد ١٩٦٦.
- ٣- اوستن رنى، قنوات السلطة أو تأثير التلفزيون فى السياسة الأمريكية، ت. موسى جعفر، مراجعة رشيد ياسين، بغداد ١٩٨٦.
- ٤- هارولد لاسكى، المديقراطية الأمريكية فى السياسة و الإقتصاد، ت- الدكتور راشد البدوى، مكتبة الأنجلو المصرية، ١٩٦٠.
- ٥- هارولد لاسكى، الدولة فى النظرية و التطبيق، ت. كامل زهيرى و أحمد غنيم، بيروت، ط ٢، ١٩٦٣.
- ٦- هارولد لاسكى، مدخل الى علم السياسة، ت. عزالدين محمد حسين، مراجعة على ادهم، ١٩٦٥.
- ٧- هارولد لاسكى، اصول السياسة، ج ١-٤، ت. ابراهيم لطفى عمر و محمود فوزى عمر، مراجعة الدكتور بطرس بطرس غالى، القاهرة، سنة؟
- ٨- هارولد لاسكى، حقوق الإنسان، ت. ديمقراطى عربى، بغداد، ١٩٤٢.
- ٩- برتراند رسل، هل للإنسان مستقبل، ت. على حيدر سليمان، بغداد ١٩٨٥.
- ١٠- برتراند رسل، السلطة و الفرد، ت. شاهر الحمود، بيروت ١٩٦١.

- ١١- برتراند رسل، الفلسفة و السياسة، ت. الدكتور عبدالرحمن القيسى، بغداد ١٩٦٢.
- ١٢- الدكتور عبدالحميد متولى، الوجيز فى النظريات و الأنظمة السياسية و مبادئها الدستورية، ١٩٥٨-١٩٥٩.
- ١٣- موريس ديورجيه، النظم السياسية، ت. أحمد حبيب عباس، مراجعة الدكتور ضياء الدين صالح، القاهرة، سنة؟
- ١٤- دانيد كوشمان كويل، النظام السياسى فى الولايات المتحدة، ت. توفيق حبيب، القاهرة، ١٩٥٥.
- ١٥- ارنست س، جريفيث، نظام الحكم فى الولايات المتحدة، ت. الدكتور عبدالمعز، القاهرة، سنة؟
- ١٦- كلنتون روسيتر، النظام الرئاسى فى الولايات المتحدة، ت. سمير سالم، بيروت.
- ١٧- هارولد زنيك، هوارد بينيمان، جيسى هاتورن، نظام الحكم و السياسة فى الولايات المتحدة، ت. محمد صبحى، سنة؟
- ١٨- ليونارد ليوى و جون روش، منهج السياسة الأمريكية الداخلية، كيفية عمل الحكومة و العلاقة بين شبح العقيدة و جوهر العمل، ت. الدكتور محمد ناعم سعيد، مراجعة الدكتور نصرى الخورى، ١٩٦٦.
- ١٩- جون بيتى، الستار الحديدى حول أمريكا، ت. عبدالمعز صادق، مراجعة عثمان نوية و الدكتور محمد متولى، القاهرة، سنة؟
- ٢٠- البيركان، الخيانة العظمى، ت. أحمد غربية، ج ١-٣، بيروت، سنة؟

- ٢١- هريرت أ. شيللر، المتلاعبون بالعقول، ت. عبدالسلام رضوان، سلسلة عالم المعرفة، الكويت، ١٩٨٦.
- ٢٢- الدكتور محمد كامل ليلة، النظم السياسية، الدولة والحكومة، ١٩٦٧-١٠٦٨.
- ٢٣- الدكتور طعيمة الجرف، نظرية الدولة، نظرية الدولة والأسس العامة للتنظيم السياسي، القاهرة ١٩٦٤.
- ٢٤- الدكتور ابراهيم درويش، الدولة، نظريتها وتنظيمها، دراسة فلسفية تحليلية، القاهرة، ١٩٦٩.
- ٢٥- الدكتور سعد عصفور، القانون الدستوري، القسم الأول، مقدمة القانون الدستوري، الإسكندرية، ١٩٥٤.
- ٢٦- الدكتور على غالب خضير العاني و الدكتور نوري لطيف، القانون الدستوري، الجزء الأول، جامعة بغداد، ١٩٨٦-١٩٨٧.
- ٢٧- روبرت م. ما كيفر، تكوين الدولة، ت. الدكتور حسن صعب، بيروت، ١٩٦٦.
- ٢٨- جاك دوندير دوفابر، الدولة، ت. الدكتور سموحي فوق العادة، بيروت، ١٩٧٠.
- ٢٩- روبرت بيلر، المواطن والدولة، ت. نهاد رضا، بيروت ١٩٦١.
- ٣٠- جورج بوردو، الديمقراطية؛ محاولة تركيبية، ت. سالم نصار، بيروت ١٩٦٣.
- ٣١- صول ك. يادفر، معنى الديمقراطية، ت. جورج عزيز، القاهرة، ١٩٦٧.

- ٣٢- أدوار بنيش، هذه هى الديمقراطية، ت. حسن صعب، ١٩٤٧.
- ٣٣- دليس بيرنز، الديمقراطية، ت. محمد بدران، ١٩٣٨.
- ٣٤- مجموعة من المؤلفين، المثقفون و الديمقراطية، ت. الدكتور حليل احمد حليل، بيروت، ١٩٨٠.
- ٣٥- ليلان دوايت بولدوين، الديمقراطية أمل الإنسانية الأكبر، ت. يوسف الخال، بيروت ١٩٥٦.
- ٣٦- نقولا حداد، الديمقراطية مسيرها و معيرها، بغداد، ١٩٥٤.
- ٣٧- عطا بكرى، الديمقراطية فى التكوين، الديمقراطية الإشتراكية كنتيجة حتمية لتطور الفكر الديمقراطى، بيروت، ١٩٥٢.
- ٣٨- كريم مسعد، الديمقراطية البريطانية، دراسة و نقد، القاهرة، سنة؟
- ٣٩- وليام ليدرر، أمة من غنم، ت. على جمال الدين عزت، مراجعة الدكتور عبد الغنى خلف الله، القاهرة، ١٩٦٢.
- ٤٠- الفرد سونى، الرأى العام، ت. الدكتور كامل عياد، مراجعة الدكتور جميل صليبا، دمشق، ١٩٦٢.
- ٤١- جان ستوتزل و الان جيرار، استطلاع الرأى العام، ت. عيسى عصفور بيروت، ١٩٧٥.
- ٤٢- ادوارد م. بيرنز، أفكار فى صراع، النظريات السياسية فى العالم المعاصر، ت. عبدالكريم، أحمد.
- ٤٣- جان مينو، الجماعات الضاغطة، ت. بهيج شعبان، ط ٢، بيروت ١٩٨٠.
- ٤٤- غاستون بوتول، سوسيولوجيا السياسة، ت. نسيم نصر، ط ٢، ١٩٨٠.

- ٤٥- جان جاك روسو، فى العقد الإجتماعى، ت. ذوقان قرقوط، بغداد، ١٩٨٣.
- ٤٦- غوستا ف لوبون، روح الجماعات، ت. عادل زعيتر، مصر، ١٩٥٠.
- ٤٧- مستقبل الديمقراطية و مفاهيمها، أبحاث المؤتمر الأول لعلم السياسة (٥-٦-٧ تشرين الأول ١٩٥٦)، الجزء الأول، ١٩٦٠.
- ٤٨- جون ديوى، الفردية قديما و حديثا، ت. خيرى حماد، مراجعة مروان الجابرى، ١٩٦٠.
- ٤٩- جون ديوى، الديمقراطية و التربية، ت. الدكتور متى عقراوى و زكريا ميخائيل ط، القاهرة ١٩٥٤.
- ٥٠- سيريل جود، الحرية فى القرن العشرين، ت. طه السباعى، القاهرة، سنة؟
- ٥١- هيوبرت همفرى، فى سبيل البشرية، ت. أحمد شناوى، القاهرة، سنة؟
- ٥٢- ويليام روبسن، النظام الحكومى فى بريطانيا العظمى، ت. ؟ سنة؟
- ٥٣- الدكتور عصمت سيف الدولة، الطريق الى الديمقراطية أو سيادة القانون فى الوطن العربى، بيروت، ١٩٧٠.
- ٥٤- نيقولو ميكافلى، مطارحات ميكافلى، ت. خيرى حماد، ط ٢، بيروت، ١٩٧٩.
- ٥٥- الجنرال ج. ف. س. فوللر، إدارة الحرب من ١٧٨٩ حتى أيامنا هذه، ت. أكرم دبرى، بيروت، ١٩٧١.

- ٥٦- جراهام و الاس، الطبيعة البشرية فى السياسة، ت. عبدالكريم أحمد،
مراجعة على أدهم، القاهرة، سنة؟
- ٥٧- الدكتور حسان شفيق الوانى، الأنظمة السياسية المقارنة، الجزء الأول،
جامعة بغداد، ١٩٨٧-١٩٨٨.
- ٥٨- جان بول سارتر، دافيد روسيه، جيرار روزنتال، محاورات فى
السياسة، ت جورج طرايشى، بيروت، ١٩٦٣.
- ٥٩- غى دو بوشير، تشريح جثة الإستعمار، ت. ادوار الخراط، بيروت،
١٩٦٨.
- ٦٠- الجنرال ديفول، مذكرات الأمل، التجديد ١٩٥٨-١٩٦٢، ت.
الدكتور سموحى فوق العادة، بيروت، ١٩٧١.
- ٦١- الفريد ليلنتال، اسرائيل ذلك الدولار الزائف، ت. عمر الديراوى أبو
خجلة، بيروت، ١٩٦٥.
- ٦٢- الفريد ليلنتال، ثمن اسرائيل، ت. حبيب نحولى و ياسر هوارى،
بيروت، ط ٢، ١٩٥٤.
- ٦٣- الفريد ليلنتال، هكذا يضيع الشرق الأوسط، ت؟ بيروت ١٩٥٧.
- ٦٤- برنارد شو، الليمارستان السياسى، ت. خليل أحمد الجلو، بغداد،
١٩٤٧.
- ٦٥- محمد قطب، مذاهب فكرية معاصرة، سنة؟
- ٦٦- ي. بن فورات، مزاكر القوى فى اسرائيل، ١٩٧٣.
- ٦٧- تعدادى از مجلات و روزنامههاى گوناگون.

ب: منابع انگلیسی و فرانسه

- ۱- Woodrow Wilson, Congressional Government, A Study in American Politice, new york, ۱۹۵۶ (۱۸۸۵).
- ۲- Ann Van Wynen Thomas, New York, ۱۹۵۳.
- ۳- Neal Reimer, The Democratic Experiment: American Politics Theory, Vol. ۱, New Delhi, ۱۹۷۲ (۱۹۶۷).
- ۴- Central Office Of Information (U.K), The British Parliament, London, ۱۹۵۳.
- ۵- Jean Meynaud and Others , The Role Of The Executive In The Modern State, International Social Science, Bulletin Vol. X, No. ۲, ۱۹۵۸.
- ۶- Jean Boulois, Local Government as a Basis of and Training in Democracy, International Social Science, Bulletin, Vol. V, No. ۱, ۱۹۵۳, PP. ۱۴-۵۰.
- ۷- Clinton Rossiter, The Presidents and The Presidency, American Heritage, Vol. III, No. ۳, April, ۱۹۵۶, P. ۲۸ff.
- ۸- Roy F. Nichols, It Happens every Four Years, Amrican Heritage, Vol. VII, No. ۴, June, ۱۹۵۶, P. ۲۰ff.
- ۹- Democracy, in; Encyclopaedia Britannica, Vol.۷.
- ۱۰- Electoral Systems, in; Encyclopaedia Britannica, Vol. ۸.

۱۱- Electoral Processes, in; Encycl. Britannica, Micropaedia, Knowledge in Depth, Vol. ۶.

۱۲- Plurality System, in; Encycl. Britannica, Micropaedia, Ready Reference and Index, Vol. VIII.

۱۳- Charles Blitzer, Democracy, in; Encyclopedia International.

۱۴- Gaston Defferre, De Gaulle and After, Foreign affairs, Vol. ۴۴, No. ۳, April, ۱۹۶۶, PP. ۴۳۴-۴۴۵.

۱۵- Pierre Courtade, The Referendum in France: Results and Prospects, in; International Affairs, ۱۱, Nov. ۱۹۵۸, Moscow, PP. ۳۱-۳۷.

۱۶- Public Administration Review, vol. ۱۶, no. ۱, Winter ۱۹۵۸.

۱۷- The Economist, ۴-۱۰, ۷/۱۹۸۷.

۱۸- Time, ۱۱/۳/۱۹۹۶.

۱۹- Encyclopaedia Of the Social Sciences, New York, ۱۹۳۱, ۱۳th Printing ۱۹۵۹.

a. Francis W. Coker and Carlton C. Rodee, Representation Vol. ۱۳.

b. John Dickinson, Checks and Balances, Vol. ۱۳.

c. Carl Joachim, Friedrich, Separation Of Powers, Vol. ۱۳.

d. Harold F. Gosnell, Proportional Representation, Vol. ۱۲.

- e. Joseph P. Harris, Elections, Vol. ۵.
 f. Harold J. Laski, Democracy, Vol. ۵.
 g. Harold G. Laski, Liberty. Vol. ۹.
 h. Willian B. Munro, Short Ballot Movement, Vol. ۱۴.
 i. E. Pendleton Herring, Lobbying, Vol. ۹.
 j. William A. Robson, Local Government, Vol. ۹.
 k. W. J. Shepard, Legislative Assemblies History and Theory, Vol. ۹.
 l. W. J. Shepard, Suffrage, Vol. ۱۴.
 ۲۰- Denis Jeambar, Les vrais Pouvoirs Du President, Le Point, No. ۱۱۷۹, ۲۲/۴/۱۹۹۵.
 ۲۱- Denis Jeambar, La France, des France... et un President, Le Point, No. ۱۱۸۰, ۲۹/۴/۱۹۹۵.
 ۲۲- Guy Corcassonne, Ve= IIIe + de Jaulle, Le Point, ۱۱۷۹, ۲۲/۴/۱۹۹۵.
 ۲۳- Eric Dupin, Electeurs = Imbeciles + Girouettes, L Evenement du Jeudi, ۲-۸/۵/۱۹۹۶.
 ۲۴- Le Nouveaux Empereurs de La Tele, Le Nouvel Observateur, ۹-۱۵/۵/۱۹۹۵.

افسانه دموکراسی

حکومت مردم بر مردم! بهترین الگوی شناخته شده برای در امان ماندن از آفات و آسیب های ناشی از حکومت انسان بر انسان است! اما هیچ دلیلی وجود ندارد که بهترین الگوی موجود برای اداره ی امور باشد!

فارغ از رخنه های متعدد فلسفی و تئوریک این نظریه یا روش، در عمل نیز بارها دیده شده است که توانایی اداره ی بی آفت و آسیب جامعه را ندارد. پدید آمدن دو جنگ ویرانگر مشهور به «جنگ جهانی»، در بستری رشد و نمو کرد که مدعی بودند از کارآمدترین نظامهای فلسفی و سیاسی طول تاریخ بشر برخوردارند!

اما فاصله ی میان حرف و عمل، گاهی عمیقتر از فاصله ی میان عشق و نفرت یا خوشبختی و بدبختی است!

فاجعه ی این امر زمانی تحمل ناپذیر می شود که بخواهند این نسخه را در بستر و زمان دیگری ارائه و اجرا نمایند که از اساس با بنیادهای فکری، اهداف، و خاستگاه دموکراسی تفاوتی ژرف و انکارناپذیر داشته باشد! مهمترین تجلی این امر، جهان اسلام است که سالها کوشیده اند و هنوز هم می کوشند این روند را در آن نهادینه کنند. اما در همین اواخر دیده شد که در مصر، دولتی که بر اساس سازوکارهای دموکراتیک به حاکمیت رسید، به دلایلی غیر دموکراتیک، با ظاهری دموکراتیک ساقط گشت! این است که به نظر می رسد: دموکراسی بیشتر یک «افسانه» و «افسون» است تا یک راهکار واقعی!

ناشر



انتشارات آراس
Aras Publication

ISBN 600684053-7



9 786006 840536